

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتَبَهُ كُنْتُورِي حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جِلْد ٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمه الاطهار جلد پنجم	۱۳
مشخصات کتاب	۱۳
معرفی مؤلف	۱۳
زندگینامه مؤلف	۱۳
کتابخانه ناصریه	۱۷
اشاره	۱۷
کتاب تحفه اثنا عشریه	۱۷
معرفی کتاب تحفه	۱۷
ردیه های تحفه	۱۹
معرفی کتاب عبارات الانوار	۲۱
اشاره	۲۱
۱- موضوع و نسخه شناسی	۲۱
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال	۲۳
۳- قدرت علمی	۲۴
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث	۲۴
۵- شیوه رد کردن	۲۵
ابعاد مختلف عبارات	۲۷
۱- بعد علمی	۲۷
۲- بعد اجتماعی	۲۷
۳- بعد دینی	۲۷
۴- بعد اخلاص	۲۸
۵- بعد اقتدا	۲۸

- تقریظات عبقات ۲۹
- جلد پنجم ۳۰
- ادامه حدیث غدیر (قسمت سند) ۳۰
- تقریظ آیه الله حاج میرزا حسین [۱] نوری قدس سره بر کتب میر حامد حسین طاب ثراه ۳۰
- قصیده هائیه فی رثاء صاحب «العبقات» انشأها الادیب البارع الشیخ محمد سعید بن الشیخ محمود النجفی المتوفی ۱۳۱۹ ۳۱
- ادامه جواب مؤلف از کلمات مزیفه رازی ۳۲
- ادامه بررسی جاحظ ۳۳
- حال جاحظ در اعتراف بحق و انحراف از آن حال یهود است ۳۳
- احبار یهود تبع را از اوصاف پیغمبر (ص) خبر دادند ۳۳
- حال جاحظ مانند حال هرقل ملک روم است ۳۵
- حال جاحظ در معرفت حقیقت و انحراف از آن حال معاویه است ۳۶
- جاحظ در توصیف علی (ع) با عداوتش مانند عمرو بن عاص است ۳۷
- جاحظ در عداوت و اعتراف بحق مانند یزید بن معاویه است ۳۸
- جاحظ در اعترافش بحقیقت و عداوتش مانند خوارج است ۳۸
- حال جاحظ مانند حال حسن صباح است ۳۹
- حال جاحظ مانند قدماء مهدویه و حمیریة است ۳۹
- مماثلت جاحظ با عباد و زهادی که حدیث جعل می کردند ۴۰
- قول فاضل رشید که جاحظ را از اعظم اعدای ولایت فرض کردن از اصطلاح بدیع امامیه است و جواب آن ۴۱
- جاحظ باعتراف فاضل رشید در «ایضاح» از سفهاء و حمقاء است، ۴۲
- علامه خطابی جاحظ را بعنوان ملحد یاد کرده ۴۴
- کابلی در «صواقع» تصریح خطابی را به الحاد جاحظ نقل کرده ۴۵
- علامه خطابی از اکابر اهل سنت است ۴۶
- قوادح جاحظ در کتب رجال ۵۱
- ذهبی در «میزان الاعتدال» جاحظ را از پیشوایان بدع قرار داده ۵۱

- ۵۱ ثعلب که جاحظ را جرح کرده از اکابر ائمه ادب و حدیث است
- ۵۱ اشاره
- ۵۲ ترجمه ثعلب بگفتار سیوطی در «طبقات الحفاظ»
- ۵۲ ترجمه ثعلب بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاة»
- ۵۳ ترجمه ثعلب بنقل ابن خلکان در «وفیات الأعیان»
- ۵۴ ترجمه ثعلب بگفتار یافعی در «مرآة الجنان»
- ۵۵ ترجمه ثعلبی بگفتار بقول ذهبی در «عبر فی خبر من غبر»
- ۵۵ ترجمه ثعلب بگفتار ابن الوردی در «تتمة المختصر»
- ۵۵ ترجمه ثعلب بنقل نووی در «تهذیب الاسماء»
- ۵۶ علامه ذهبی در تقبیح و تفضیح جاحظ داد سخن داده است
- ۵۶ اشاره
- ۵۶ فضایح جاحظ بگفتار ذهبی در «سیر النبلاء»
- ۵۹ ابن حجر عسقلانی در قدح جاحظ در «لسان المیزان» فروگذار نکرده
- ۶۱ ابن قتیبہ نیز جاحظ را قدح و قدح نموده
- ۶۱ احتجاج جاحظ در «رساله عثمانیة» دلیل ناصبیت او است
- ۶۳ ابو منصور ازهری نیز جاحظ را مجروح و مقدوح دانسته
- ۶۳ اشاره
- ۶۳ ترجمه ازهری بگفتار ابن خلکان در «وفیات الأعیان»
- ۶۴ ترجمه ازهری بقول سبکی در «طبقات شافعیہ»
- ۶۴ ترجمه ازهری بگفتار ذهبی در «عبر فی خبر من غبر»
- ۶۴ ترجمه ازهری بگفته یافعی در «مرآة الجنان»
- ۶۵ ترجمه ازهری بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاة»
- ۶۵ برهان حلبی جاحظ را از واضعین احادیث معرفی کرده
- ۶۶ ابن اثیر در «جامع الاصول» جاحظ را از واضعین حدیث ذکر نموده

- ۶۶ صفدی در «وافی بالوفیات» جاحظ را از واضعین حدیث یاد کرده
- ۶۷ ابن حجر عسقلانی نیز واضع بودن جاحظ را در «لسان المیزان» یاد کرده
- ۶۷ جاحظ سماع غنا می‌کرد
- ۷۰ رساله ابن حجر هیثمی در حرمت موسیقی
- ۷۰ اشاره
- ۷۱ اما المقدمة فی ذم المعازف و الغناء و المزامیر و الاوتار.
- ۷۴ جاحظ از محدثین نیست تا کلامش قابل استناد در حدیث باشد
- ۷۶ استناد رازی بکلام جاحظ در رد حدیث غدیر غلط است
- ۷۷ تصریح نظام باسقاط حضرت محسن
- ۷۸ فاضل رشید از تعصب بگفتار نظام را شنیع دانسته
- ۷۹ نظام مورد اعتماد ابن حزم و شاه‌صاحب است
- ۸۰ نظام قاضی ابو یوسف را مذمت و قدح کرده است
- ۸۱ فضایح نظام بگفتار ارباب تراجم و رجال اهل سنت
- ۸۱ ترجمه نظام بقول ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان»
- ۸۲ فضایح نظام بگفتار صفدی در «وافی بالوفیات»
- ۸۲ اهل سنت در بسیاری از موارد بمقالات معتزله متمسک شده‌اند
- ۸۲ اشاره
- ۸۴ اهل سنت نه تنها در فروع و اصول فقه بلکه در اصول دین هم مقلد معتزله‌اند
- ۸۵ رساله جاحظ در تفضیل اهل البیت (ع)
- ۸۹ اهل سنت بعلمت تعصب بافادات جاحظ در «رساله غراء» اعتناء نمی‌کنند
- ۹۱ جاحظ رساله دیگر نیز در تفضیل اهل البیت (ع) تصنیف کرده
- ۹۵ جاحظ در «رساله عباسیه» اساس اعتقادات اهل سنت را قلع کرده
- ۹۹ وجوه عدیده در صحت احتجاج شیعه بکلام جاحظ
- ۱۰۱ جمعی از اکابر اهل سنت جاحظ را بعظمت یاد کرده‌اند

- نسبت قدح حدیث غدیر بابن ابی داود مخدوش است ۱۰۲
- اشاره ۱۰۲
- ابن ابی داود بگفتار پدرش کذاب بوده است ۱۰۶
- ابن ابی داود بگفتار ذهبی در «سیر النبلاء» متصف بصفات مهلکه بوده ۱۰۷
- «ذم عجب و آفات آن» ۱۰۸
- اشاره ۱۰۸
- «شنايع تكبر» ۱۱۰
- قبایح حسد ۱۱۸
- فی ذم البغض و العداوة ۱۲۱
- فی ذم الكذب ۱۲۲
- قصه ابن ابی داود با ابن صاعد در كتب اهل سنت مذکور است ۱۲۴
- ابن صاعد دارای فضائل و مناقب باهره بوده ۱۲۶
- ابن اورمه اصفهانی نیز ابن ابی داود را کذاب دانسته ۱۲۷
- ابن اورمه اصفهانی در كتب رجال اهل سنت بعظمت یاد شده ۱۲۷
- ترجمه بغوی بگفته سمعانی در «انساب» ۱۲۸
- ترجمه بغوی بگفتار ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» ۱۲۹
- ترجمه بغوی بنقل ذهبی در «دول الاسلام» و قول سیوطی در «طبقات الحفاظ» ۱۲۹
- جلالت ابن منده در كتب تراجم و رجال اهل سنت ۱۳۱
- ابن جریر طبری ابن ابی داود را در ذکر فضائل امیر المؤمنین (ع) مزور و مدلس دانسته ۱۳۱
- ابن جریر طبری از اجله اساطین اهل سنت است ۱۳۲
- دلیل ذهبی در تبرئه ابن ابی داود علیل است ۱۳۳
- ترجمه ابن ابی داود در «میزان الاعتدال» تصنیف ذهبی ۱۳۵
- ترجمه ابن ابی داود بگفتار ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» ۱۳۷
- خرافات ابن ابی داود در «حدیث طیر» ۱۳۹

- ۱۴۱ «جواب نسبة قدح حدیث الغدير الى أبي حاتم الرازي»
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ ابو حاتم رازی بگفتار ذهبی در «سیر النبلاء» در قدح رجال مفرط است
- ۱۴۳ ابو حاتم بخاری را بقدح و جرح نواخته
- ۱۴۴ ابو حاتم کتاب «تاریخ بخاری» را بخودش نسبت داده
- ۱۴۷ اصل حدیث غدیر باعتراف فخر رازی از احادیث صحیحه است
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ باعتراف فخر رازی حدیث غدیر مقبول اجماع امت است
- ۱۴۸ فخر رازی در تفسیر کبیرش حدیث غدیر را از ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن نقل کرده
- ۱۴۹ جواب مؤلف از خرافات فخر رازی در قدح حدیث غدیر
- ۱۵۰ ابو هریره خود اعتراف بحديث غدیر کرده
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۱ فسق و خیانت و دروغ ابو هریره بافادات اکابر اهل سنت واضح است
- ۱۵۲ ابو هریره بگفتار دمیری در «حیاء الحيوان» از قماربازان بود
- ۱۵۲ حرمت شطرنج و قمار بتصریح اکابر اهل سنت
- ۱۵۳ بگفتار ابن قتیبه عمر و علی و عثمان و عائشه ابو هریره را تکذیب می کردند
- ۱۵۵ انکار عائشه بر أبي هریره را سیوطی در «عين الاصابة» یاد کرده
- ۱۵۵ انکار عائشه و ابن عباس را بر أبي هریره عضد الدین ایجی نقل کرده
- ۱۵۵ عائشه حدیث (المرأة تقطع الصلوة) را از أبي هریره تکذیب می کرد
- ۱۵۶ عائشه حدیث «ان امرأة عذبت في هرة» را از أبي هریره رد می کرد
- ۱۵۶ عائشه حدیث «ولد الزنا شر الثلاثة» را از أبي هریره انکار می کرد
- ۱۵۷ ابن عمر بر خلاف أبي هریره می گفت: (ولد الزنا خير الثلاثة)
- ۱۵۷ عائشه حدیث (الذراع احب الى النبي (ص)) را از أبي هریره تکذیب می کرد
- ۱۵۷ عائشه از کثرت روایات أبي هریره تعجب می کرد

- عائشه حدیث (لا یمش احدکم فی نعل واحدہ) را از ابی هریره انکار می کرد ----- ۱۵۸
- عائشه حدیث (الشؤم فی ثلث: الفرس و المرأة و الدار) را از ابی هریره رد می کرد ----- ۱۵۹
- ابن عبد البر با تاویل علیل خود از تکذیب عائشه حمایت از ابی هریره نموده ----- ۱۶۰
- زبیر نیز مشافهتا ابو هریره را تکذیب نموده ----- ۱۶۳
- عمر بن الخطاب ابو هریره را از ذکر حدیث منع کرد ----- ۱۶۴
- ابو هریره در زمان عمر بن الخطاب قدرت حدیث گفتن نداشت ----- ۱۶۵
- عمر بن الخطاب ابو هریره را بواسطه خیانتش از حکومت بحرین عزل کرد ----- ۱۶۶
- عزل ابو هریره را از بحرین ابن عبد ربه اندلسی در «العقد الفرید» آورده ----- ۱۶۶
- لطائفی که مؤلف «عبارات» از عبارات «العقد الفرید» استفاده کرده ----- ۱۶۷
- عمر بن الخطاب ابو هریره را بدشمن خدا و رسول خطاب کرد ----- ۱۶۹
- داستان نامبرده به نقل یاقوت حموی در «معجم البلدان» ----- ۱۷۰
- داستان مصادره اموال ابی هریره به نقل ابن کثیر در «تاریخ» ----- ۱۷۱
- عمر بن الخطاب ابو هریره را استیثارگر معرفی کرد ----- ۱۷۲
- ابو هریره در احادیث مرتکب تدلیس می شد ----- ۱۷۳
- رجال و اکابر تنها ببعض احادیث ابی هریره اعتناء می کردند ----- ۱۷۴
- ابو هریره کارهای کودکانه انجام می داد ----- ۱۷۴
- ابو هریره از خداوند دندان برنده و شکم هضم کننده می خواست ----- ۱۷۵
- ابو حنیفه ابو هریره را قدح و جرح کرده ----- ۱۷۶
- عائشه حدیث (من اصبح جنباً فلا صوم له) را از ابی هریره انکار می کرد ----- ۱۷۷
- عیسی بن ابان حنفی ابا هریره را قدح و جرح کرده ----- ۱۷۷
- اتباع ابو حنیفه نیز ابو هریره را مجروح کرده اند ----- ۱۷۸
- «محمد بن الحسن ابو هریره را قدح کرده» ----- ۱۷۹
- محمد بن الحسن تلمیذ امام اعظم نیز ابو هریره را مطعون دانسته ----- ۱۷۹
- بخاری و مسلم حدیث مذکور ابی هریره را از سفیان ثوری نقل کرده اند ----- ۱۸۰

- ۱۸۰ «اعتراض ثوری بر حضرت صادق (ع) بنقل شعرانی شافعی»
- ۱۸۱ اعتراض ثوری بر حضرت صادق (ع) بنقل أبو نعیم
- ۱۸۲ اعتراض ثوری بر حضرت صادق (ع) بنقل ذهبی در «تذهیب التهذیب»
- ۱۸۲ حضرت صادق علیه السلام از ارشاد حدیث بثوری کراهت داشت
- ۱۸۳ حضرت صادق علیه السلام از حضور ثوری در محضرش کراهت داشت
- ۱۸۴ سفیان ثوری در حدیث تدلیس می‌کرد
- ۱۸۴ شناعة تدلیس خصوصا تدلیس از ضعفاء
- ۱۸۵ اقسام تدلیس
- ۱۸۷ سفیان ثوری نزد جمعی از نقاد اهل سنت مقدوح و مجروح است
- ۱۹۰ تقولات شاه‌صاحب در تفسیر «القربی» و جواب مؤلف
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۱ بزعم اهل سنت در وقت استعمال حصر باید نزاع محقق باشد
- ۱۹۲ بگفتار فخر رازی کلمات «انما، و ما، و الا» افاده حصر نمی‌کنند
- ۱۹۴ ورود امیر المؤمنین علیه السلام از یمن بمکه نزد اهل سنت مسلم است
- ۲۰۱ درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار جلد پنجم

مشخصات کتاب

سرشناسه: کنتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضابن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر رديه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و رديه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: ۵/۲۱۲BP/د ۹۲۱۸-۳۰۷۴۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان أخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن- که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود- با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عبقات الأنوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد اما در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق-العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الأنوار عن وقایع أفضل الأسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندانزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعدة سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزنانگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمیم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عقبات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عقبات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

*تألیفات: ابتدا

۱- عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئله الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحة الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عقبات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیة العلم عقبات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عقبات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقبات الانوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتمز دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراءات و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- الزهّه الاثنی عشریه فی الردّ علی التحفه الاثنی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صمنی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عقبات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبه الفاخره فی الردّ علی الأشاعره را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیل‌های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّه الاثنی عشریه به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّات چاپی الزهّه الاثنی عشریه نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم النزهة الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمة الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعة بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم النزهه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزهة که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزهه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزهة کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهة عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبّری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از
باب هفتم

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنّی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است-
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ
داده است.

۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

۳- تصحیف المنحه الإلهیه عن النفثه الشیطانیّه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)

۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.

۵- الهدیه السنیه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی

۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

اشاره

(۱) کتاب عظیم عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

عِبَقَاتُ در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.
وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره
کرده است)

(۱) [عِبَقَاتُ به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل
و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش

بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.

ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» معروف به حدیث منزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن عليا مني و أنا منه، و هو وليّ كل مؤمن بعدي» معروف به حدیث ولایت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن

حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به

سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح... فينظر إلى علی» معروف به حدیث تشبیه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب عليا الخلافة بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان

فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و

متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده

است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علی مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته

است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده) درباره عقبات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و... صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیبر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عقبات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقبات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عقبات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن

نواب

وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّدهات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی

دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عبقات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عبقات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلا اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلا زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عبقات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عبقات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایة المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یوایت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:.... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعضی استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند. لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

ابعاد مختلف عبقات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگان که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عبقات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عبقات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عبقات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عبقات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیده جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فن کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عبقات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است. بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر خبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عبقاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عقبات الانوار که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد پنجم

ادامه حدیث غدیر (قسمت سند)

تقریظ آیه الله حاج میرزا حسین [۱] نوری قدس سره بر کتب میر حامد حسین طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خصنا بين الفرق بالفلج، و ايدنا دونهم باوضح الحجج، و الصلوة على من اصطفاه لدين قيم غير ذي عوج، و على آله الذين نشروا لواء الحق و لو بسفك المهج، و ادحضوا حجج الباطل و لو بخوض اللجج عجل الله لهم النصر و الفرج. و صلى الله عليهم ما مدحت الثغور بالفلج، و وصفت الحواجب بالزجاج.

و بعد فان العلم مشرع [۲] سلسال [۳]، لكن على ارجائه [۴] ضلال، و روض [۱] المحدث البصير و العالم الخبير، و العلامة النحرير الشيخ الميرزا حسين ابن الميرزا محمد تقی النوری الطبرسی كان رحمه الله من أئمة الحديث و الرجال في الاعصار المتأخرة و من اعظم علماء الشيعة و كبار رجال الاسلام في القرن الرابع عشر، ولد في ۱۸ شوال ۱۲۵۴، و توفي لثلاث بقين من جمادى الثانية ۱۳۲۰ و دفن بالنجف الاشرف قدس الله سره.

[۲] المشرع: و بفتح الميم و الراء و سكون الشين مورد الشاربه.

[۳] السلسال بفتح السين و سكون اللام: الماء العذب- الخمر اللينة.

[۴] الارزاء: جمع الرزاء بفتح الراء أى الناحية.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، مقدمه ج ۵، ص: ۲

مسلوف [۱]، لكن دونه قلل الجبال و دونهن حتوف، و ان من اجل من اقتحم موارد، و ارتاد [۲] أنسه و اشارده، و عاف [۳] في طلابه الراحة و رأى في اجتلاء انواره روحه و راحه، حتى فاز منه بالخصل [۴]، بتل و ادرك الفرع منه و الاصل السيد السديد، و الركن الشديد، سياح عيالم [۵] التحقيق، خادم حديث أهل البيت و من لا يشق [۶] غباره الاعوجى الكميت، و لا يحكم عليه لو و لا ليت، سابق الفضل و قائده، و امير الحديث و رائده، ناشر الوية الكلام، و عامر اندية الاسلام، منار الشيعة، مدار الشريعة، باقعة [۷] المتكلمين، و خاتمة المحدثين، وجه العصابة و ثبتها، و سيد الطائفة و ثقتها، المعروف بطنطنة الفضل بين لابتى [۸] المشرقين، سيدنا الاجل مير حامد حسين. لا زالت الرواد تحدث من صحاح مفاخره بالاسانيد، ما تواتر من مستفيض فضله المسلسل كل معتبر عالى الاسانيد، و لعمرى لقد وفى حق العلم بحق براعته، و نشر حديث الاسلام بصدق لسان يراعتة [۹]، و بذل من جهده فى اقامة الاولاد و ابائه الرشد ما يقصر دونه العيوق، فانى يدرك شأوه [۱] المسلوف: المسوى، يقال: أرض الجنة مسلوقة أى مسواة.

[۲] ارتاد الشىء: طلبه.

[۳] عاف الراحة: كرهاها.

[۴] الخصل بضم الخاء و فتح الصاد جمع الخصلة: اطراف الشجر المتدلية.

[۵] العيالم بفتح العين و كسر اللام جمع العيلم بفتح العين و اللام: البحار.

[۶] من لا يشق غباره: مثل يضرب للسابق المبرز و يراد انه لا غبار له فيشق و ذلك لسرعة عدوه و خفة وطئه.

[۷] الباقعة: الرجل الذكي العارف الذي لا يدهي.

[۸] اللابة: الحرّة من الارض و هي أرض ذات حجارة نخرة سود كأنها احقرت بالنار و أصلها في المدينة ثم استعيرت في كل بلدة.

[۹] اليراعة: القلم.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، مقدمه ج ۵، ص: ۳

المسح السابح السبوق، فتلك كتبه قد جلت الظلام، و جلت الايام، و زينت الصدور، و اخجلت البدور، ففيها: عِبَقَاتُ انوار اليقين، و استقصاء شاف في تقرير نزّهة المؤمنين، و ظرائف طرق في ايضاح خصائص الارشاد، هي غاية المرام من مقتضب الاركان، و عمدة وافية في ابانة نهج الحق، لمسترشد الصراط المستقيم الى عماد الاسلام و نهج الايمان، و صوارم في استيفاء احقاق الحق هي مصائب النواصب، و منهاج كرامته كم له في اثبات الوصية بولايه الانصاف من مستدرک مناقب، و لوامع كافية لبصائر الانس في شرح الاخبار تلوح منه انوار الملكوت، و رياض موقته في كفاية الخصام من انوارها المزريّة بالدر النظيم تفوح نفحات اللاهوت، فجزاه الله عن آبائه الامجد، خير ما جرى به ولدا عن والد، و ايد الله اقلامه في رفع الاستار عن وجه الحق و الصواب و اعلى ذكره في الدين ما شهد ببارع فضله القلم و الكتاب، و ملأت بفضائله صدور المهاريق [۱] و بطون الدفاتر، و نطقت بمكارمه السنة الاقلام و افواه المحابر. أمين أمين لا ارضى بواحدة حتى اضيف إليها الف آمينا.

و صلى الله على سيدنا محمد و الميامين من عترته و سلم تسليمًا.

و كتب بيمنه الدائرة الخائرة [۲] العبد المذنب المسيء حسين بن محمد تقى النور الطبرسى في ليلة الثاني عشر من شهر الصيام في الناحية المقدسة سر من رأى سنة ۱۳۰۳ حامدا و مصليا

قصيدة هائية في رثاء صاحب «العِبَقَات» انشأها الاديب البارع الشيخ محمد سعيد بن الشيخ محمود النجفي المتوفى ۱۳۱۹

من للعلوم الغرهد عمادها و اماد اركان الهدى فابادها

[۱] المهاريق جمع المهريق بضم الميم و سكون الهاء و فتح الراء و هي الصحيفة.

[۲] الخائر: غير طيب و لا نشيط.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، مقدمه ج ۵، ص: ۴

و اسال من عين العلى انسانها فابتّر منها نورها و رقادها

قل للحوادث إذ المّت ويحها كم ذات شن غوارها و طرادها

ما زال بطرق صرفها حتى رمت لذوى العلوم عميدها و عمادها

اصمت حشا حامد حسين و انما اصمت بذاك من العلوم فؤادها

قد غيضت للعلم بحرا زاخرا منه الدواخر تستمد مدادها

قد كوّرت للدين شمس هداية فيها يصيب ذوو الرشاد رشادها

شرقت بغصتها الشوارق بعده حزنا و قد لبست عليه حدادها

لله من قدسى نفس لم يكن لسوى يد التقوى تبيح قيادها

لم تتخذ الا التقا زادا لها و ذوو التقا اتخذت تقاها زادها

ما كان اجهد في الشريعة جهدها و اشد في الدين الحنيف جهادها

كم جاهدت أهل العناد فاصلحت عصبا اطالت في اللجاج عنادها

ما فنضضت [۱] افعى اليراع بكفها الا لينهش [۲] نابها اكبادها

فتری الیراعۃ افعوانا [۳] إذ تری سم الافاعی القاتلات مدادها
 لله آیه حرقة زند [۴] الاسی [۵] اوری [۶] باحشاء الهدی ایقادها
 و لئن بکت عین العلوم فانها نبکی بمحمر الدموع سوادها
 حلت بقطر الهند وقعتها و قد رذت [۷] علی قطر العراق دماؤها
 [۱] نضنض لسانه: حرکه- و النضناض من الحیات: التی اخرجت لسانها تحرکه.
 [۲] نهش ینهشه: تناوله بفمه لیعضه فیؤثر فیه و لا یجرحه.
 [۳] الافعوان بضم الهمزة و العین و سکون الفاء: ذکر الافعی.
 [۴] الزند بفتح الزاء و سکون النون: العود الاعلی الذی یقتدح به النار.
 [۵] الاسی بفتح الهمزة و السین و الالف المقصورة: الحزن.
 [۶] اوری الزند: اخرج ناره.
 [۷] رذت السماء: امطرت الرذاذ أی المطر الضعیف.
 عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، مقدمه ج ۵، ص: ۵
 بل عین دهر بالاسی سکبت دما ملأ البسیطة حزنها [۱] و زهادها [۲]
 هو کعبۃ الافضال و الفضل التی کم ارفدت ارفادها [۳] و رفادها
 ما ان رأت أهل الزهاده زهده الا و راق بزهد زهادها
 لکما العزا یا أیها العلمان فی فقماء اورت فی القلوب زنادها
 لسلالة العلیاء لاکرم والد آباه اورثت العلی اولادها
 ناصر حسین فتی المعالی من هوی نصب الفخار طریقها و تلادها
 ان قام فینا عن أویه خلیفه فالشبل یخلف فی الشری أسادها
 و شقیقه ذاکر حسین المقتفی لذوی العلوم رشادها و سدادها
 فرع زکی من دوحۃ العلم التی منحت جنی ثمارها روادها
 هی اسره الشرف التی أم العلی قد وطدت فوق السماک مهادها
 انی تدانیها الملوک و ان سمت شرفا فما هی فی العلاء اندادها
 مدت علی الجواز سراق عزة ضربت علی هام السما أوتادها
 أ هداه هذا الخلق صبرا انما برشادکم تقفوا الانام رشادها
 لو کان ینفعنا التأسف فارقت لفقیدنا أرواحنا أجسادها
 ان قام مأتمنا علیه فانما حور الجنان رأت به أعیادها
 و إلیکم غراء نظم لم یکن لیمل من أصغی لها انشادها
 و یود سامعها إذا ما انشدت لو ان منشدھا علیه اعادها
 - القصائد المشکله فی المراثی المشکله- [۱] الحزن بفتح الحاء و سکون الزاء: ما غلظ من الارض.
 [۲] الزهاد کسحاب: التلاع و الشعاب.
 [۳] الارفاد جمع الرفد بکسر الراء: العطاء

ادامه بررسی جاحظ

حال جاحظ در اعتراف بحق و انحراف از آن حال یهود است

(و نیز حال جاحظ کنود مماثل است با حال جمعی از یهود عنود، که ایشان هم با وصف اعتراف بحقیقت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، و علم بفضائل و مناقب آن حضرت، و اظهار سرور و استبشار بظهور آن عالی تبار، و استفتاح بیعت آن حضرت بر کفار اشرار، هر گاه آن حضرت مبعوث شد، راه حسد و عداوت سپردند، و طریق انکار و خلاف پیمودند)

احبار یهود تبع را از اوصاف پیغمبر (ص) خبر دادند

(ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی در «دلائل النبوة» گفته):

حدثنا عمر بن محمد بن جعفر، حدثنا ابراهيم بن السندی، حدثنا النضر [۱] بن سلمة، حدثنا يحيى بن ابراهيم بن أبي قتيلة، عن أبي القاسم بن الزناد، عن ابن أبي حبيشة، عن داود بن الحصين، عن عكرمة، عن ابن عباس، عن ابی بن كعب، قال مامول اليهودی لتبع، و هو يومئذ أعلمهم: أيها الملك، ان هذا بلد يكون [۱] النضر بن سلمة: شاذان المروزي، سكن مكة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲

إليه مهاجر نبی مولده مكة، و اسمه أحمد، و هذه دار هجرته.

و قال عكرمة عن ابن عباس، قال: كانت يهود قريظة، و النظير، و فدك و خيبر يجدون صفه رسول الله صلى الله عليه و سلم عندهم، قبل أن يبعث، و أن دار هجرته المدينة، فلما ولد رسول الله صلى الله عليه و سلم، قالت أحبار يهود: ولد أحمد الليلة، هذا الكوكب قد طلع، فلما تنبأ، قالوا: قد تنبأ أحمد كانوا يعرفون ذلك و يقرّون به و يصفونه.

رواه ابو بكر [۱] بن شقير النحوي، حدثنا أحمد بن عبيد بن ناصح، حدثنا محمد بن عمر الواقدي، حدثني سليمان بن داود بن الحصين، عن أبيه عن عكرمة، عن ابن عباس، عن ابی بن كعب، نحو قصة تبع و زاد: فقال تبع: ما الى هذه البلدة سبيل، و ما كان ليكون خرابها على يدي، فخرج تبع منصرفا الى اليمن، و خرجت معه أحبار يهود عشرة.

حدثنا عمر بن محمد بن جعفر، حدثنا ابراهيم بن السندی، حدثنا النضر بن سلمة، حدثني يحيى بن ابراهيم بن قتيلة، عن صالح بن محمد بن صالح عن أبيه، عن عاصم بن عمر بن قتادة، عن نملة بن أبي نملة، عن أبيه أبي نملة، قال:

كان يهود بنی قريظة يدرسون ذكر رسول الله صلى الله عليه و سلم في كتبهم، و يعلمون الولدان بصفته، و اسمه، و مهاجره إلينا المدينة، فلما ظهر رسول الله صلى الله عليه و سلم حسدوا و بغوا و أنكروا.

حدثنا عمر بن محمد بن جعفر، حدثنا ابراهيم بن السندی، حدثنا النضر بن سلمة، حدثني عبد الجبار بن سعيد المساحقي، عن أبي بكر بن عبد الله العامري، عن سليمان بن سحيم، و ربيع بن عبد الرحمن بن أبي سعيد الخدري، [۲] عن أبيه، [۱] ابو بكر بن شقير النحوي: احمد بن الحسن بن الفرج البغدادي، توفي سنة ۳۱۷

[۲] ربيع بن عبد الرحمن بن أبي سعيد الخدري، قال احمد بن حنبل: ليس بمعروف، و قال ابن عدي: ارجو انه لا بأس به، روى عن أبيه عن جده

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳

قال: سمعت أبي سعد بن مالك ابن سنان عن ابيه يقول: جئت بني عبد الاشهل يوما لا تحدث فيهم و نحن يومئذ في هدنة من الحرب، فسمعت يوشع اليهودي، يقول: أظلم خروج نبي يقال له أحمد، يخرج من الحرم، فقال له خليفه بن ثعلبة الاشهلي كالمستهزئ به: ما صفته؟ قال: رجل ليس بالقصير ولا بالطويل، في عينيه حمرة يلبس الشملة، و يركب الحمار، سيفه على عاتقه، و هذا البلد مهاجرة.

قال: فرجعت الى قومي بني خدره، و أنا يومئذ أتعجب مما يقول يوشع، فأسمع رجلا منا يقول و يوشع لا يقول هذا وحده، كل يهود يثرب تقول هكذا، قال أبي مالك ابن سنان: فخرجت حتى جئت بني قريظة فأخذوا جميعا فتذكروا النبي صلى الله عليه و سلم فقال الزبير بن باطا: قد طلع الكواكب الاحمر الذي لم يطلع الا بخروج نبي و ظهوره، و لم يبق أحد الا أحمد، و هذه مهاجرة. قال أبو سعيد: فلما قدم رسول الله صلى الله عليه و سلم المدينة أخبره أبي هذا الخبر، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لو أسلم الزبير و ذووه من رؤساء يهود كلها انما هم له تبع.

حدثنا عمر بن محمد، حدثنا ابراهيم بن السندی، حدثنا النضر بن سلمه، حدثنا يحيى بن ابراهيم بن أبي قتيلة، عن صالح بن محمد بن صالح، عن أبيه، عن عاصم [۱] بن عمر بن قتادة، عن محمود بن لبيد، عن محمد بن مسلمه، قال: لم يكن في بني عبد الاشهل الا يهودي واحد يقال له يوشع، فسمعتة و هو يقول و اني لغلाम في ازار: قد أظلمكم خروج نبي يبعث من نحو هذا البيت، ثم أشار بيده الى بيت الله، فمن أدركه فليصدق، فبعث رسول الله صلى الله عليه و سلم فأسلمنا و هو بين أظهرنا و لم يسلم حسدا و بغيا. [۱] عاصم بن عمر: بن قتادة المدني، احد علماء التابعين، وثقه ابن معين و ابو زرعه

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۴

حدثنا عمر بن جعفر، حدثنا ابراهيم بن السندی، حدثنا النضر بن سلمه، حدثنا يحيى بن ابراهيم بن أبي قتيلة، عن أبي القاسم بن أبي الزناد، عن اسحاق بن حازم، عن عبيد الله ابن مقسم، عن يوسف بن عبد الله بن سلام، عن أبيه عبد الله بن سلام، قال: لم يمت تبع حتى صدق بالنبي صلى الله عليه و سلم أحمد، لما كان يهود يثرب يخبرونه أن تبعا مات مسلما.

و حدثنا عمر بن محمد، حدثنا ابراهيم بن السندی، حدثنا النضر بن سلمه، حدثنا اسماعيل بن قيس بن سليمان بن زيد بن ثابت، عن ابراهيم بن يحيى بن زيد ابن ثابت، عن أم سعد بنت سعد بن الربيع، قال: سمعت زيد بن ثابت رضى الله عنه يقول: كان أحبار يهود بني قريظة و النظير يذكرون صفه النبي صلى الله عليه و سلم.

فلما طلع الكوكب الاحمر أخبروا أنه نبي، و انه لا نبي بعده، اسمه أحمد مهاجرة الى يثرب، فلما قدم رسول الله صلى الله عليه و سلم المدينة و نزلها أنكروه و حسدوا و بغوا.

حدثنا النضر بن سلمه، حدثنا أبو عزيزه محمد بن موسى، عن القاسم بن زرعه ابن عبد الله بن زياد بن لبيد، عن أبيه، عن جده، عن زياد بن لبيد رضى الله عنه، أنه حدث بأنه كان على اطم من آطام المدينة، فسمع يا أهل يثرب يا أهل يثرب، ففزعنا و فرع الناس، قد ذهب و الله نبوه بني اسرائيل، هذا نجم طلع بمولد أحمد و هو نبي آخر الانبياء و مهاجرة الى يثرب.

و به حدثنا أبو عزيزه محمد بن موسى، عن أبي حبيب، عن داود بن الحصين عن عبد الرحمن بن عبد الرحمن، عن الحارث بن حزمه رضى الله عنه، قال كان يهود المدينة و يهود خيبر و يهود فدك يخبرون بصفه النبي صلى الله عليه و سلم، و أنه خارج، و أن مهاجرة الى يثرب، و اسمه أحمد، و أنه يقتلهم قتل الذر حتى

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۵

يدخلهم في دينه، و أنه ينزل عليه كتاب الله كما نزل على موسى التوريه، و كانوا يخبرون، فلما نزل النبي صلى الله عليه و سلم أنكروه و حسدوه [۱].

(و نیز در «دلائل النبوه» ابو نعيم مسطور است):

قال الشيخ: ونعوته وصفاته صلى الله عليه وسلم في الكتب المنزلة وعند الرهبان والاساقفة والاحبار من اهل الكتابين مستفيض، وكانوا يرجعون في أمر بعثته وارساله الى علم متيقن كالضروري، لتبشير الانبياء صلوات الله عليهم به وارساله، وايصائهم امتهم بتصديقه ان أدركوه، وما كانت في أيديهم من الكتب والعهد المتقدم المتوارثه عن آبائهم وأسلافهم [۲].
(و نیز ابو نعیم در «دلائل النبوة» بعد ذکر روایتی باین اسناد):

حدثنا حبيب، حدثنا محمد، حدثنا أحمد، حدثنا ابراهيم بن سعد عن محمد بن اسحاق الخ گفته:
و به عن محمد بن اسحاق أنه قال: بلغني عن عكرمة مولى ابن عباس، أو عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس أن يهود كانوا يستفتحون على الاوس والخزرج برسول الله صلى الله عليه وسلم قبل مبعثه، فلما بعثه الله من العرب، كفروا به وجحدوا ما كانوا يقولون فيه، فقال لهم معاذ بن جبل، و بشر بن البراء بن معرور أخو بنى سلمة: يا معشر اليهود اتقوا الله وأسلموا، قد كنتم تستفتحون علينا بمحمد صلى الله عليه وسلم و انا اهل شرك، و تخبروننا بأنه مبعوث، و تصفونه لنا بصفته، فقال سلام بن مشكم: ما هو بالذى كنا نذكر لكم، ما جائنا بشيء نعرفه، فأنزل الله تعالى في ذلك من قولهم: [۱] دلائل النبوة لابی نعیم ج ۱ ص ۴۳ الفصل الخامس من فصول الكتاب.
[۲] دلائل النبوة لابی نعیم ج ۱ ص ۵۰ الفصل الخامس في ذكر اشتها خبره عند ملوك اليمن.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۶
(وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ
[۱] الْآيَةُ [۲])

حال جاحظ مانند حال هرقل ملک روم است

(و نیز حال جاحظ مماثل است با حال هرقل ملک روم، که او اثبات علامات و دلائل نبوت جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله وسلم، از بیان ابو سفیان نموده، و علم بحقیقت آن حضرت داشته، چنانچه از روایت بخاری، و مسلم، و واقدی که آنفا گذشته معلوم، و از عبارت سابقه «مفهم» هم مفهوم، و مع هذا اسلام نیاورد، بلکه ارسال جیوش و عساکر، برای حرب سید الاوائل و الاواخر علیه و آله الاطاهر السلام الازکی الفاخر نموده، کما سبق.
(و ابو نعیم در «دلائل النبوة» گفته):

قال ابراهيم [۳]، عن محمد بن اسحاق، عن بعض أهل العلم: أن هرقل قال لدحية الكلبي، حين قدم عليه بكتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم: و يحك اني لا علم أن صاحبك لنبي مرسل، و أنه الذي كنا ننتظره و نجده في كتبنا، و لكني أخاف الروم على نفسي، و لولا ذاك لا تبعته، فاذهب الى ضغاطر الاسقف فاذا ذكر له أمره، فهو و الله في الروم أعظم مني، و أجوز عندهم قولاً مني، فانظر ما ذا يقول. [۱] البقرة ۸۹.

[۲] دلائل النبوة ج ۱ ص ۴۶ فی ذکر اشتها خبر النبی (ص) عند ملوک اليمن.

[۳] ابراهيم: بن سعد بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف الزهري المدني، احد الاعلام المحدثين، و كان قاضيا بالمدينة و كان عنده عن ابن اسحاق نحو ۱۷۰۰۰ حديث، توفي ۱۸۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۷
قال فجاءه دحية الكلبي فأخبره بما جاء به من رسول الله صلى الله عليه وسلم الى هرقل و الى ما يدعو إليه، قال: فقال ضغاطر: صاحبك و الله نبي مرسل، فعرفه بصفته، و نجده في كتابنا باسمه.

قال: ثم دخل فألقى ثيابا كانت عليه سوداء، و لبس ثيابا بيضاء، ثم أخذ عصاه فخرج على الروم و هم في الكنيسة، فقال: يا معشر الروم

انه قد جاءنا كتاب من أحمد صلى الله عليه وسلم يدعونا فيه الى الله، و انى أشهد أن لا اله الا الله و أن أحمد عبده و رسوله، قال: فوثبوا عليه وثبة رجل واحد، فضربوه حتى قتلوه، فلما رجع دحية الى هرقل أخبره الخبر، قال قد قلت لك انا نخافهم على أنفسنا فضغاطر و الله كان أعظم عندهم و أجوز قولاً منى [۱].

(و نیز ابو نعیم در «دلائل النبوة» گفته):

حدثنا أبو محمد بن حبان، حدثنا أبو بكر بن أبي عاصم، حدثنا وهب بن بقیة، حدثنا خالد، عن محمد بن عمرو، عن أبي سلمة، و يحيى بن عبد الرحمن ابن خاطب، عن أسامة بن زيد، قال قال: زيد بن عمرو بن نفيل، قال لى حبر من أخبار الشام: و قد خرج فى بلدك نبى أو هو خارج قد خرج نجمه، فارجع فصدقه و اتبعه و آمن به.

حدثنا جعفر بن محمد بن عمرو، حدثنا أبو حصين محمد بن الحسين، حدثنا يحيى بن عبد الحميد، حدثنا يحيى بن سلمة بن كهيل، عن أبيه، عن عبد الله ابن شداد بن الهاد، عن دحية الكلبي، قال بعثنى النبى صلى الله عليه و سلم الى قيصر صاحب الروم بكتاب، فاستأذنت فقلت استأذنوا لرسول الله صلى الله عليه و سلم فأتى قيصر، فقيل: ان على الباب رجلاً يزعم أنه رسول رسول الله، [۱] دلائل النبوة لابی نعیم ج ۱ ص ۶۲ الفصل الخامس.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۸

ففزعوا لذلك، فقال: أدخلوه فادخلت عليه و عنده بطارقه، فأعطيته الكتاب، فقرأ عليه فاذا فيه: بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى قيصر صاحب الروم.

فنخر ابن أخ له أحمر أزرق سبط الشعر، فقال: لا- تقرأ الكتاب اليوم لانه بدأ بنفسه، و كتب صاحب الروم، و لم يكتب ملك الروم، فقرأ الكتاب حتى فرغ منه، ثم أمرهم قيصر فخرجوا من عنده، ثم بعث الى فدخلت إليه، فسألنى فأخبرته، فبعث الى الاسقف، فدخل عليه، و كان صاحب أمرهم يصدرون عن قوله، فلما قرأ الكتاب، قال الاسقف: هو و الله الذى بشرنا به عيسى و موسى، هو و الله الذى كنا ننتظره، قال قيصر: فما تأمرنى؟ قال الاسقف: أما أنا فانى مصدقه و متبعه، فقال قيصر: انى أعرف أنه كذلك، و لكن لا أستطيع أن أفعل، ان فعلت ذهب ملكى و قتلتنى الروم [۱].

(و علامه يحيى بن شرف النووى در «منهاج» شرح «صحيح» مسلم بن حجاج در شرح روايت سابقه متضمن ارسال جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم كتاب را بهرقل گفته):

قوله: لو أعلم أنى أخلص إليه لا-جبت لقاءه، هكذا هو فى «مسلم» و وقع فى «البخارى» لتجشمت لقائه، و هو الاصح فى المعنى، و معناه لتكلف الوصول إليه، و ارتكبت المشقة فى ذلك، و لكن أخاف أن اقتطع دونه، و لا عذر له فى هذا، لانه قد عرف صدق النبى صلى الله عليه و سلم، و انما شح فى الملك و رغب فى الرياسة فأثرها على [۲] نفسه، و قد جاء ذلك مصرحاً به فى «صحيح البخارى» [۱] دلائل النبوة ج ۱ ص ۵۳ الفصل الخامس من فصول الكتاب.

[۲] فى المرجع الذى راجعنا فاليه: (فأثرها على الاسلام).

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۹

و لو أراد الله هدايته لو فقه، كما وفق النجاشى، و ما زالت عنه الرياسة، و نسأل الله توفيقه [۱]

حال جاحظ در معرفت حقيقت و انحراف از آن حال معاويه است

(و نیز حال جاحظ مماثل است با حال معاويه، كه او هم با وصف نهايت عداوت و بغض و عناد جناب أمير المؤمنين عليه السلام، اعتراف بفضائل آن حضرت می کرد كما سمعت سابقاً.

و نیز معاویه بعد وفات آن حضرت بر آن حضرت گریسته، و هر گاه زوجه او تعجب از گریستن چنین عدو معاند و ملال چنین بغیض حاقد آغاز نهاد بجوابش هم کمال فضل آن حضرت بیان کرد.

حافظ عماد الدین اسماعیل بن عمر الدمشقی در «تاریخ» خود گفته:

و قال جریر بن عبد الحمید، عن مغیره، قال لما جاء خبر قتل علی الی معاویة جعل یبکیه، فقالت له امرأته أ تبکیه و قد قاتلته: فقال: و یحک انک لا تدرین ما فقد الناس من الفضل و الفقه و العلم، و فی رواية أنها قالت له بالامس تقاتله و الیوم تبکیه

جاحظ در توصیف علی (ع) با عداوتش مانند عمرو بن عاص است

(و نیز حال جاحظ مماثل است با حال عمرو عاص، که با وصف کمال انهماک آن ناحق شناس در عداوت، و بغض وصی خیر الناس صلی الله علیه و آله الکرام، اشعار بلاغت شعار در نهایت مدح و ثنای آن حضرت [۱] شرح النووی فی ذیل صحیح مسلم ط مصر ج ۱۲ ص ۱۰۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۰

گفته، و جواهر زواهر گفتار بمثقب بیان سفته، و معاویه با آن همه مجانست و موافقت، ضبط نفس نتوانسته، بسماع آن شعر و ملیحه شهدت لها ضرّاتها و الفضل ما شهدت به الاعداء

خوانده، که از آن ظاهر است که فضل آن حضرت چندان بمرتبه ظهور و وضوح رسیده، که عمرو عاص با وصف عداوت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، شهادت بفضل آن حضرت داده، و فضل کامل همین است که اعداء بآن شهادت می دهند.

جمال الدین محدث در «تحفة الاحباء» گفته:

در بعضی کتب از تواریخ هست که چون خبر شهادت یافتن امیر المؤمنین علیه السلام بشام رسید، معاویه گفت: الان انقطع العداوة. و در مجلسی که خواص و اشراف شام حاضر بودند، و یک بدره زر پیش خود داشت، گفت: هر که برخی از صفات و فضائل، و چندی از خواص و مزایای علی بن ابی طالب در این محفل بیان کند، مراوراست این بدره زر، عمرو عاص خود را از مکابره و معانده گذرانیده، بمقتضای «ان الذنوب قد یصدق» این ابیات را بدیهه بر منصفه عرض جلوه داد «و طمعا فی البدره الموعودة المشار إلیها» زبان بحق و صدق و راستی گشاد:

بآل محمد عرف الصواب و فی أبیاتهم نزل الكتاب
هم حجج الاله علی البرایا بهم و بجدهم لا یستراب
ولا سیما أبا حسن علیا له فی الحرب مرتبة تهاب
إذا نادت صوارمه نفوسا فلیس لها سواهنّ جواب

طعام المشرفی مهج الاعادی و فیض دم الرقاب لها شراب عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۱

و من لم ینأ من أعداء علی فلیس له النجاة و لا ثواب
امیر المؤمنین علی ذخری شفیع لی إذا قام الحساب
هو الفردوس لا یخفی علیکم هو الساقی علی الحوض الشراب
هو النبأ العظیم و فلك نوح و باب الله إذا انقطع الخطاب
(معاویه گفت):

و ملیحه شهدت لها ضرّاتها و الفضل ما شهدت به الاعداء

جاحظ در عداوت و اعتراف بحق مانند یزید بن معاویه است

(و نیز حال جاحظ مماثل است بحال یزید، که آن عنید مرید با وصف جسارت بر قتل جناب امام حسین علیه السلام الملک المجید، در اشعاری چند که بمقام عذر بدتر از گناه باهل مدینه نوشته، مدح و ثنای حضرت فاطمه علیها السلام نموده.

عماد الدین ادریس بن علی بن عبد الله در «کنز الاخیار» در سنه تسع و ستین و مائه گفته):

و فیها ظهر الحسین بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم بالمدينه، و دعا الى نفسه، فغلب على المدينه، و سار في ثلاثمائة عشر رجلا عدة أهل بدر، فوافي الموسم و قد حج من بنی العباس تلك السنه العباس بن محمد، و موسى بن عيسى، و محمد بن سليمان، و سليمان بن أبي جعفر، و غیرهم فی حشمهم و موالیهم فهم فی عدد كثير، و بسبب حضورهم امتنع كثير ممن كان تابع الحسين من الخروج معه، فكان من خبره و مقتله بفخ، و ما ورد فيه من الاثر النبوی ما ذكرناه فی الباب الاول فی أخبار أهل البيت.

و عن بعضهم أنه دخل على موسى بن عيسى، عند منصرفه من فتح، فوجده

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۲

خائفا يلتمس عذرا من قتل من قتل، فقال: أصلح الله الأمير انشدك شعرا كتب به يزيد بن معاويه يعتذر فيه الى أهل المدينه من قتل الحسين؟ قال: انشدني فأنشده:

يا أيها الراكب الغادي لطيبه على عذافره [۱] فی سيرها قحم [۲]

ابلق قريشا على شحط المزار بها بيني و بين حسين الله و الرحم

و موقف بفناء البيت انشده عهد الاله و ما يرعى به الذمم

عنفتم قومكم فخرا بامكم أم حصان لعمري بره كرم

هي التي لا يداني فضلها أحد بنت الرسول و خير الناس قد علموا

و فضلها لكم فضل و غيركم من قومكم لهم من فضلها قسم

اني لاعلم أو ظننا كعالمه و الظن يصدق أحيانا و ينتظم

أن سوف يتركم ما تطلبون بها قتلى بها ذاكم العقبان و الرحم

يا قومنا لا تشبوا لحرب إذ خمدت و مسكوا بحبال السلم و اعتصموا

قال: فسرى [۳] عن موسى بعض ما كان فيه [۴]

جاحظ در اعترافش بحقيقت و عداوتش مانند خوارج است

(و نیز حال جاحظ مماثل است با خوارج که ایشان نهایت انهماك در عبادت داشتند، تا آنکه صلاه و صومشان، که از اصول

عبادات و سرمایه [۱] العذافره بضم العين و كسر الفاء: الشدید من الابل

[۲] قحم فی الامر قحوما كنصر: رمی بنفسه فيه فجأه بلا رويه، و قحم المفاوز كمنع طواها.

[۳] سري عنه: زال عنه

[۴] كنز الاخيار ج ۲ ص ۸۹ مخطوط فی مكتبة المؤلف بلکهنو

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۳

سعادات و عمدۀ میرات و زبده خیرات است، از صلاۀ و صیام صحابه عظام بالاتر بود، که حسب ارشاد نبوی، صحابه تحقیر صلاۀ و صیام خود بمقابله صلاۀ و صومشان می کردند.

و نیز از حدیث ادآب و اتعاب خوارج نفوس خود را در عبادت و حدّت و شدتشان و ذلاقت ایشان در قرائت قرآن، و اهتمام در آن و سؤال از آن ظاهر است، و با این همه عداوت ایشان با کتاب خدا هم، در حدیث نبوی دارد کما سمعت سابقاً.

و ملا علی متقی در کتاب «کنز العمال» گفته:

ویلک و من یعدل إذا لم أعدل، و عند من یلتمس العدل بعدی، و یوشک أن یأتی قوم مثل هذا، یسألون بکتاب اللّٰه و هم أعدائه، و یقرءون کتاب اللّٰه محلقة رءوسهم، فاذا خرجوا فاضربوا رقابهم.

(طب عن ابن عمر) [۱] (پس بنابر مزعوم فاضل رشید و حسب تشدق و تعمق او در حمایت جاحظ، ملحدی را می رسد که بگوید خوارج را با وصف انهماکشان در عبادت ایزد منعم، باین حد و کد و جد، که عبادت صحابه عظام را پستتر گردانیدند، و چنین طائفه جلیله الشان و زمره با دین و ایمان را، در جمله قاصرین یا مقصرین گنجانیدند، و هم حدت و شدت در دین داشتند، و هم بذلاقت قرآن شریف را می خواندند، و هم سؤال آن می کردند، از اعدای کتاب الهی، و خارجین و مارقین از دین جناب رسالت پناهی قرار دادن، اصطلاح بدیع اهل اسلام است). [۱] کنز العمال ج ۱۱ ص ۲۰۰ ح (۳۱۲۲۳)

حال جاحظ مانند حال حسن صباح است

(و نیز حال جاحظ مماثل است با حال حسن صباح حمیری، که حسب افاده جناب شاهصاحب بریاضات شاقه مشغول شد، و کمال زهد و ورع بمردم وانمود، تا اکثر مردم قزوین و طبریه و کوهستان فریب خورده، معتقد او شدند، و بعد از آن مذهب نزاریه، که سراسر الحاق و زندقه است آشکار ساخت.

شاهصاحب در باب اول همین کتاب «تحفه» می فرماید: تا آنکه حسن صباح حمیری، بوسیله نسبت پسر نزار، که ادعا نمود از کوهستان طبرستان و جبل خروج کرده، در حصن الموت قرار گرفت، و این قصه در حدود سنه چهارصد و هشتاد و سه بوقوع آمد، بعد از تسلط بیرون حصن الموت صومعه ساخت، و در آن بریاضات شاقه مشغول شد، و کمال زهد و ورع بمردم وانمود، تا اکثر مردم قزوین و طبریه و کوهستان فریب خورده معتقد او شدند، بعد از آن مذهب نزاریه آشکارا ساخت، و در پی ایداء مسلمین اهل سنت و جماعت اوفتاد [۱])

حال جاحظ مانند قدماء مهدویه و حمیریہ است

(و نیز حال جاحظ مماثل است با حال قدماء مهدویه و حمیریہ، که حسب افاده جناب شاهصاحب در باطن الحاد و زندقه داشتند، و بظاهر مبالغه در زهد و کثرت طاعات و اجراء احکام شریعت می نمودند، که قلوب مردم را استمالت نمایند، و تکثیر سواد جیوش خود کنند، و بهمین [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۳۱ ط لکهنو مورخ ۱۳۰۲

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵

اسلوب حمیریہ نیز بعمل می آوردند، اظهار زندقه و الحاد اول قرامطه احداث نمودند، و بر مقتدر عباسی خروج کردند).

مماثلت جاحظ با عباد و زهادی که حدیث جعل می کردند

(و نیز حال جاحظ مماثل است با حال جمعی از صلحاء و عباد سنیّه، که حسبّه لله وضع احادیث می کردند، حال آنکه وضع احادیث از اکبر کبائر و افحش فواحش است:

از آن جمله است ابو عصمه نوح بن ابی مریم جامع، که حسب افاده ابن حبان، جامع جمیع فضائل، و حائز کل مناقب بود، مگر آنکه بهره از صدق نداشت، و همت بوضع احادیث و اخبار بر سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار می گماشت. جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در تدریب الراوی بشرح تقریب النوای گفته):

و من أمثله من وضع حسب ما رواه الحاكم بسنده الى أبي عامر [۱] المروزي أنه قيل لابي عصمه نوح بن أبي مریم: من أين ذلك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل القرآن سورة سورة و ليس عند اصحاب عكرمة هذا؟ فقال: اني رأيت الناس أعرضوا عن القرآن، و اشتغلوا بفقہ أبي حنيفة، و مغازی ابن اسحاق، فوضعت هذا الحديث حسب، و كان يقال لابي عصمه هذا: نوح الجامع.

قال ابن حبان: جمع كل شيء الا الصدق [۲]. [۱] في النسخة التي راجعنا إليها و هي المطبوعة بالقاهرة: الى أبي عمار المروزي

[۲] تدریب الراوی ج ۱ ص ۲۸۲

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۶

(و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در «میزان الاعتدال» گفته):

نوح بن ابی مریم یزید بن عبد الله أبو عصمه المروزي، عالم أهل مرو، و هو نوح الجامع، لانه أخذ الفقه عن أبي حنيفة، و ابن أبي ليلى، و الحديث عن حجاج ابن أرطاة، و التفسير عن الكلبي و مقاتل، و المغازی عن ابن اسحاق، و روى عن الزهري، و ابن المنكدر. و عنه نعيم بن حماد، و سعيد بن نصير، و حبان بن موسى المرازه، و آخرون، و ولی قضاء مرو فی خلافة المنصور، و امتدت حياته. قال نعيم: سئل ابن المبارك عنه فقال: هو يقول لا إله إلا الله* .

و قال أحمد: لم يكن بذاك في الحديث، و كان شديدا على الجهمية.

و قال مسلم وغيره: متروك الحديث.

و قال الحاكم: وضع أبو عصمه حديث فضائل القرآن الطويل.

و قال البخاری: منكر الحديث.

و قال ابن عدی: عامه ما اوردت له لا يتابع عليه، و هو مع ضعفه يكتب حديثه [۱].

(و از آن جمله است غلام خلیل که اهتمام او در عبادت پروردگار و هجر شهوات دنیای ناپایدار، بغایت قصوی رسیده، و اسواق بغداد بسبب موت او بند گردیده، لکن با این جلالت و عظمت وضع حدیث می کرد:

سیوطی در «تدریب» گفته):

و كان غلام خليل يتزهد، و يهجر شهوات الدنيا، و غلقت اسواق بغداد لموته و مع ذلك كان يضع الحديث [۲]. [۱] ميزان الاعتدال

ج ۴ ص ۲۷۹

[۲] تدریب الراوی بشرح تقریب النوای ج ۱ ص ۲۸۳

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۷

(و علامه ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته):

أحمد بن محمد بن غالب الباهلي غلام خليل، عن اسماعيل بن أبي اويس، و شيبان، و قرّة بن حبيب.

و عنه ابن كامل و ابن السماك و طائفة، و كان من كبار الزهاد ببغداد.

قال ابن عدی: سمعت أبا عبد الله النهاوندي يقول: قلت لغلام خليل: ما هذه الرقائق التي تحدث بها؟ قال: وضعناها لترقق بها قلوب العامة.

و قال أبو داود: أخشى أن يكون دجال بغداد.

و قال الدارقطني: متروك.

و قال الخطيب: مات في رجب سنة خمس و سبعين و مائتين، و حمل في تابوت الى البصرة، و بنيت عليه قبة، و كان يحفظ علما كثيرا، و يخضب بالحناء، و يقتات بالبقلاء صرفا. قال ابن عدی: أمره بين [۱].

(و از آن جمله است ابو بشر احمد بن محمد مروزی، که هم بمرتبه جلیله فقاقت فائز بود، و هم مبالغه در ذب حريم سنت نبويه و طلب آن داشت، و در قمع مخالفين و معاندين سنت اهتمام بلیغ می ساخت، و با این همه فضائل جلیله و مناقب جمیله، دست از وضع احادیث بر نمی داشت.

سیوطی در «تدریب» گفته):

قال ابن حبان: و كان أبو بشر أحمد بن محمد الفقيه المروزي من أصلب أهل زمانه في السنة، و أذبهم عنها، و أقمعهم لمن خالفها، و

كان مع هذا يضع الحديث [۲]. [۱] ميزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۴۱

[۲] تدریب الراوی ج ۱ ص ۲۸۳

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۸

(و از آن جمله است ابو داود نخعی، که حسب افاده ابن حبان، اطول ناس از روی قیام لیل، و اکثرشان از روی صیام نهار بود، و مع ذلك وضع حدیث می کرد.

سیوطی در «تدریب» گفته):

قال ابن حبان: و كان أبو داود النخعي أطول الناس قياما ليل، و أكثرهم صياما بنهار، و كان يضع [۱].

(و ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته):

قال أبو معمر: أخذ بشر المريسي رأي جهم عن أبي داود النخعي.

و قال الحاكم: لست أشك في وضعه الحديث على نقشه، و كثرة عبادته.

و قال أبو الوليد: سمعت شريكا يقول: ما لقينا من ابن عمنا يعني سليمان بن عمرو يكذب على رسول الله صلى الله عليه و سلم [۲].

(و از آن جمله است وهب بن حفص که حسب افاده ابن عدی از صالحین بود، و صلاح و زهد او بمرتبه رسید، که تا بیست سال با احدی کلام نکرد لکن مع ذلك مرتکب کذب فاحش می گردید.

سیوطی در «تدریب» گفته):

و قال ابن عدی: كان وهب بن حفص من الصالحين مكث عشرين سنة لا يكلم أحدا، و كان يكذب كذبا فاحشا [۳]. [۱] تدریب

الراوی ج ۱ ص ۱۴۱

[۲] ميزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۱۸

[۳] تدریب الراوی ج ۱ ص ۱۴

قول فاضل رشید که جاحظ را از اعظم اعدای ولایت فرض کردن از اصطلاح بدیع امامیه است و جواب ان

(اما آنچه گفته: از اعظم اعدای جناب ولایت مآب فرض کردن، اصطلاح بدیع امامیه است، مثل آنکه اهل لغت، صحرای مهلک را مفاز نامند، و اهل عرف عام اعمی را بصیر خوانند الخ.

پس بحمد الله از مباحث سابقه، دانستی، که ناصبیت جاحظ بمثابه ظاهر و واضح است، که استاد و مولی و آقای فاضل رشید، اُعنی جناب شاهصاحب، بآن معترفند، و نیز بتصنیف او کتابی را، که در آن مطاعن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درج کرده، مصرح اند.

پس هر گاه شاهصاحب این اصطلاح بدیع را مرتکب شوند، نسبت آن باهل حق، و فسوس و سخریه بر آن، تیشه بر پای خود زدن، و جد و جهد در رد امام و استاد خود بکار بردن است، و لَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

و عجب آنست که فاضل رشید در این مقام، در صدد تقبیح و تشنیع این اصطلاح بودند، و باز آن را مماثل ساختند باطلاق اهل لغت و اهل عرف عام، پس بنا بر این یا این تمثیل درست نباشد، و یا اهل لغت و اهل عرف عام هم مورد طعن و تشنیع خواهند بود، و استهزاء و سخریه بایشان هم متوجه خواهد شد

جاحظ باعتراف فاضل رشید در «ایضاح» از سفهاء و حمقاء است،

و لله الحمد که بودن جاحظ از سفهای ناس و حمقای حق ناشناس، از افاده خود فاضل رشید هم ظاهر است، زیرا که جناب او در «ایضاح» فرموده:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۰

برای خدا از تعصب در گذشته، انصاف فرمایند، که آیا مثالب متنازع فیه در حق شیخین رضی الله عنهما، که آنرا جناب مخاطب متواتر المعنی قرار داده اند، زیاده تر بر مجموعه مثالبی که سفهای ناس، و حمقای حق ناشناس، در حق انبیاء کبار و ائمه اطهار بآن تفوه نموده اند، و شریف مرتضی در «تنزیه الانبیاء و الائمة» از علمای شیعه و صاحب «تحفه» در کتاب خود، و ابن حزم در کتاب «التفصیل» و عامه مفسرین و شراح حدیث و اکثر متکلمین در مؤلفات خود، بدفع آن پرداخته اند هست یا نه انتهى.

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که کسانی که آن مثالب را ذکر کرده اند که سید مرتضی در «تنزیه الانبیاء و الائمة» و صاحب «تحفه» در کتاب خود دفع آن نموده اند از سفهای ناس، و حمقای ناحق شناسند، و پر ظاهر است که این مثالب را که جناب سید مرتضی در مقام تنزیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بدفع آن پرداخته، و صاحب تحفه در آخر باب امامت ذکر کرده، جاحظ ذکر کرده، و از شیخ خود نظام بی نظام نقل نموده.

پس بنص رشید ثابت شد، که جاحظ از سفهای ناس و حمقای حق ناشناس است.

و اعتذار به اینکه فاضل رشید نمی دانست که جاحظ این مثالب را ذکر کرده پس باین سبب اطاله لسان در حق ذاکرین آن نموده، ضحکه بیش نیست، زیرا که از کلام رشید سفه و حمق و ناحق شناسی ذاکر مطاعن «کان من کان» ظاهر است، اطلاع و عدم اطلاع رشید را در این باب دخلی نیست.

و حیرت مرا بسوی خود می کشد، که فاضل رشید تا کجا زحمت حمایت جاحظ جاحد خواهد کشید که اکابر ائمه سنی و افاحم محققین شان، علاوه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۱

بر ناصبیت او که شاه صاحب ثابت کرده اند، و علامه اسکافی ببالغ وجوه ظاهر کرده، و حاجت اظهار چیست که خرافات او ابلاغ شاهد و اجلی برهان بر این عدوان است، الحاد جاحظ بصراحت تمام، بلا دخل تعویض و التزام ثابت کرده اند، و طریقه کشف اسرار و هتک استار او پیموده.

محمد طاهر کجراتی صاحب «مجمع البحار» که از اجله کبار و اعظم عالی فخار است، و یحیی الدین عبد القادر بن شیخ العیدروس در کتاب «النور السافر عن اخبار القرن العاشر» در وقائع سنه ست و ثمانین و تسعمائیه بمدح او گفته: استشهد الرجل الصالح العلامة جمال الدین محمد طاهر، الملقب بملك المحدثین الهندی رحمه الله آمین علی یدی المبتدعه من فرقتی الرافضة السبابة و المهدویة القتالة.

و سببه انه كان يناقروهم و يناظرهم، و يريدهم يرجعون الى الحق، و يتركون ما هم عليه من الضلالة و الزندقه، و كان هذا دأبه أبدا، و جرى له معهم وقائع كثيرة، و قهرهم في مجالس عديدة، و أظهر فضائهم، و كشف خزعاتهم، و ردعهم و ادحض حججهم و ابطالها، و بالغ في الرد عليهم، و التحذير عنهم حتى قال: بكفرهم، و جزم بخروجهم من الدين و المنهج القويم، و ضلالهم عن الصراط المستقيم، و أراد اعدام هذا المذهب القبيح رأسا، و سعى في ذلك سعيًا بليغا، و أراد التوصل الى سلطان الزمان لذلك، فاحتالوا عليه، حتى قتلوه قبل أن يصل الى ذلك، و لا حول و لا قوة الا بالله، و هو الذي أشار إليه النبي صلى الله عليه و سلم بالمزیه في الرؤيا التي رآها الشيخ على المتقى السابقة، و ناهيك بها من منقبه عليه، و كان على قدم من الصلاح و الورع و التبحر في العلم،

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲

و كانت ولادته سنه ثلث عشر و تسعمائیه، و حفظ القرآن، و هو لم يبلغ الحنث، وجد في العلم و مكث كذلك نحو خمس عشر سنه، و برع في فنون عديدة و فاق الاقران، حتى لم يعلم أن أحدا من علماء كجرات بلغ مبلغه في فن الحديث كذا قاله بعض مشايخنا. و له تصانيف نافعه منها «مجمع بحار الانوار في غرائب التنزيل و لطائف الاخبار» و شيوخه كثيرون، لما حج أخذ عن الشيخ حسن البكري، و الشيخ ابن الحجر الهيتمي، و الشيخ على بن عراق، و الشيخ على المتقى الهندي المكي، و الشيخ جار الله ابن فهد، و أخذ عن جدي السيد عبد الله العیدروس في التصوف بعدن، و رث عن أبيه مالا جزيلا، فانفق على طلبه العلم الشريف، و كان يرسل الى معلم الصبيان و يقول: أي صبي حسن ذكائه و جيد فهمه أرسله الي، فيرسل إليه فيقول له: كيف حالك؟ فان كان غنيا يقول له: تعلم، و ان كان فقيرا يقول له تعلم و لا تهم من جهة معاشك، انا أتعهد أمرك و جميع عيالك على قدر كفايتهم فكن فارغ البال، و اجتهد في تحصيل العلم فكان يفعل ذلك بجميع من يأتيه من الضعفاء و الفقراء و يعطيهم قدر ما وظفه لهم، حتى صار منهم جماعة كثيرة علماء ذوي فنون كثيرة، فانفق جميع ماله في ذلك.

و حكي انه في أيام تحصيله. قاسى من الطلبة و غيرهم شدائد، فنذر ان رزقه الله علما ليقوم بنشره ابتغاء لمرضات الله، فلما تم له ذلك فعل كذلك، و قام به احتسابا لله فانتفع بتدريسه عوالم لا تحصى رحمه الله، و أعاد علينا من بركاته آمين انتهى [۱].

(در «تذكرة الموضوعات» می فرماید):

في المقاصد اختلاف امتي رحمه، البيهقي،

عن الضحاك، عن ابن عباس [۱] النور السافر عن اخبار القرن العاشر في وقایع سنه ۹۸۶.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۳

رفعه في

حديث طويل بلفظ «و اختلاف أصحابي لكم رحمه»

و كذا الطبراني، و الديلمي، و الضحاك، عن ابن عباس منقطع:

و قال العراقي: مرسل ضعيف

علامه خطابی جاحظ را بعنوان ملحد یاد کرده

و قال شيخنا: ان هذا الحديث مشهور على اللسنة، وقد أورده ابن الحاجب في المختصر في القياس، و كثر السؤال عنه، فزعم كثير من الأئمة أنه لا أصل له لكن ذكره الخطابي، و قال اعترض على الحديث رجلان أحدهما ما جن و الآخر ملحد و هما اسحاق الموصلي و الجاحظ، و قالوا: لو كان الاختلاف رحمة لكان الانفاق عذابا، ثم رد الخطابي عليهما انتهى [۱].

(از این عبارت محمد طاهر بصراحت تمام واضح گشت، که خطابی جاحظ را ملحد بامر حق تصریح نموده، فلله درّه و عليه أجره. و اعجابه که علامه خطابی جاحظ را بسبب اعتراض بر حدیث «اختلاف امتی رحمة»

مقارن فاسق ماجن، اعنی اسحاق فاقد الخلاق سازد، بلکه او را برتبه تقدم و استباق اندازد، یعنی مقام او را از فسق و مجون در گذرانند، و بمحل عالی الحاد رسانند، و این جا هرگز فاضل رشید، و اسلاف و اخلاف او، حرف استعجاب و استغراب بمیان نارند، بلکه گردن اطاعت گذارند.

و اگر علّامه حلی طاب ثراه، ناصبیت و عداوت جاحظ، که طشتی است از بام افتاده، و عجوز شوهاء است نقاب احتجاج از رخ گشاده، ذکر فرماید سرکه بجبین مالد، و زار زار نالد، و دست تأسف بر هم ساید، و از جا درآید، و مضامین حیرت آگین بر زبان گهرشان آرد، و از [۱] تذکره الموضوعات کجراتی باب فضل امه النبی (ص) و اجماعهم و تجدید دینهم فی کل مائه

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۴

تکذیب جناب شاهصاحب، و دفع صراحت و معاندت بدهات هم باکی بر ندارد.

و اگر فاضل رشید را نظر انداختن بر «تذکره» محمد طاهر کجراتی، بسبب قلت ممارست بکتاب حدیث و متعلقات آن، و مزید مشغولی بعلوم رسمیه نصیب نشده بود، کاش «بصواقع» کابلی که مأخذ کتاب استادشان است، و با وصف اشتغال بعلم کلام، و اهتمام بمنظره خصام، عدم عثور و عبور بر آن از غرائب دهور است، بنظر بصیرت می دیدند، دامن از چنین تساهل و تغافل و ادلال و املال برمی چیدند.

چه خواجه نصر الله کابلی که پسر او ابو الحسن المدعو بعید الله الملقب بعلاء الدین در «سواطع مشرقه» شرح «صواقع محرقه» بمدح او گفته):

العارف الاكمل الاتم، البحر الخضم، و الطود الاشم، السيد السند الججاج الهمام، أفضل العلماء و العرفاء الكرام، مجدد المائة الثانية من بعد الالف، بقیة السلف فی احياء الدين و سنن سيد المرسلين، الشيخ الامام الامجد الوالد، قدوة الافاضل و الامجد، قرّة عیون الانام، خاتمة الفحول الاعلام، الذي يشهد بوفور فضائله و كماله كتابه الذي لم ينسج ناسج على منواله، فريد الدهر و وحيد العصر، المدعو بالكلمة الثانية من سورة النصر، المخاطب من الحق بناصر الحق.

أعنی أبا النصر نصر الدين محمد المشتهر بخواجه نصر الله، أنزل الله عليه شایب الرحمة و سجائیل الغفران، و ألبس الله له أنوار التجلیات الذاتية و الايمان و أسكنه الله تعالى فی أعلى فرادیس الجنان، ابن السيد القمقام، و الیلمعی اللودعی الهمام، امام أهل السنة و الجماعة، قاطع البدع و الشناعة، کشاف أسرار

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۵

الظواهر و البواطن، مدقق غوامض عوائص العلوم المعارف و المعاین، استاذ الجزء و الكل، أبو عبد الله خواجه محمد سمیع، المشتهر بالعالم الربانی، ابن خواجه محمد باقی الحسنی الصدیقی النقشبندی، برّد الله مضجعهم المنیع.

(و سناء الله پانی پتی در «سیف مسلول» گفته:

در این باب عالم اجل، و عارف اکمل، فرید الدهر، وحید العصر، ابو النصر نصیر الدین محمد المشتھر بخواجه نصر الله الحسنی المکی المدنی اصلا، و الکابلی وطنا، کتابی نوشته است در غایت حسن و جمال و براءت و کمال، و آن بزرگ کتب روافض را از تفسیر، و حدیث، و عقائد، و فقه، و تاریخ، بسیار ملاحظه فرموده، و عمر عزیز خود در آن صرف نموده، اکثر ادله در کتاب خود جهت ابطال مذهب خصم، و اثبات مذهب خود، از کتب معتبره عند الروافض آورده است، این فقیر هم بحکم -ع-: «و للارض من کأس الکرام نصیب» روایات کتب روافض را از آن کتاب اخذ نموده و المسئول من الله العصمة و السداد انتهى [۱]

کابلی در «صواعق» تصریح خطابی را به الحاد جاحظ نقل کرده

در صواعق افاده خطابی را بابتهاج و استبشار نقل می کند، و بدل و جان قبولش می نماید، و از براهین ساطعه مذهب اهل سنت، و دلائل قاطعه ابطال مذهب روافض می گرداند، چنانچه در ذکر احادیث داله بر اینکه مذهب اهل سنت حق است، و ما عدای آن باطل می گوید):

الثامن ما

رواه البيهقي في «المدخل» عن ابن عباس رضي الله عنه أنه قال: اختلاف أصحابي رحمة.

قال شيخ الاسلام شهاب الدين بن حجر العسقلاني: هو حديث مشهور [۱] سيف مسلول ص ۳ اوائل کتاب

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶

على اللسنه، و قال الخطابی فی غریب الحدیث: اعترض على هذا الحديث رجلان أحدهما ماجن و الآخر ملحد، و هما اسحاق الموصلي، و عمرو بن بحر الجاحظ، و قالوا جميعا: لو كان الاختلاف رحمة لكان الاتفاق عذابا الخ [۱].

(و شیخ محیی الدین یحیی بن شرف بن مرّی بن حسن الشافعی النووی، در شرح حدیث قرطاس، که هادم اساس مذهب اتباع «أول من قاس»، و سبب انتباه عقلاء ناس است، از خطابی تقریری مشتمل بر کمال تزویق و تزویر نقل کرده، که در آن برای استصواب مخالفت عمر با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، متمسک

بحدیث اختلاف امتی رحمة

گردیده، و بعد از آن بجوش و خروش آمده، در هتک ناموس و ثلب و عیب عمرو بن الجاحظ، و اسحاق موصلی، که اعتراض بر این روایت کرده اند، مبالغه فرموده):

قال النووی فی «المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج»:

قال الخطابی: و لا يجوز أن يحمل قول عمر على أنه توهم الغلط على رسول الله صلى الله عليه و سلم، أو ظن به غير ذلك مما لا يليق به بحال، لكنه لما رأى ما غلب على رسول الله صلى الله عليه و سلم من الوجد و قرب الوفاء، مع ما اعتراه من الكرب، خاف أن يكون ذاك القول مما يقوله المريض، مما لا عزيمة له فيه، فيجد المنافقون بذلك سبيلا الى الكلام في الدين، و قد كان أصحابه صلى الله عليه و سلم يراجعونه في بعض الامور، قبل أن يجزم فيها بتحتيم، كما راجعوه يوم الحديبية في الحلاق، و في كتاب الصلح بينه و بين قريش، فأما إذا أمر بالشئ أمر عزيمة فلا يراجع فيه أحد منهم.

قال و أكثر العلماء على انه يجوز عليه الخطأ فيما لم ينزل عليه (ص) وحي، [۱] الصواعق ص ۳۸۹ مخطوط في مكتبة المؤلف بلکهنو

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۷

و أجمعوا كلهم على انه لا- يقر عليه قال: و معلوم انه صلى الله عليه و سلم و ان كان الله تعالى قد رفع درجته فوق الخلق كلهم، فلم

ینزه من سمات الحدث و العوارض البشريه، و قد سها في الصلوة، فلا ينكر أن يظن به حدوث بعض هذه الامور في مرضه، فيتوقف في مثل هذا الحال حتى يتبين حقيقته، فلهذه المعاني و شبهها راجعه عمر رضى الله عنه.

قال الخطابي رحمه الله: و قد روى عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: اختلاف امتي رحمه، فاستصوب عمر ما قاله، و قد اعترض على حديث اختلاف امتي رحمه

رجلان: أحدهما مغموص عليه في دينه، و هو عمرو بن بحر الجاحظ، و الآخر معروف بالسخف و الخلاء، و هو اسحاق بن ابراهيم الموصلي، فانه لما وضع كتابه في الاغانى، و أمعن في تلك الاباطيل لم يرض بما تزود من اثمها، حتى صدر كتابه بدم أصحاب الحديث، و زعم أنهم يروون ما لا يدرون، و قال هو و الجاحظ: لو كان الاختلاف رحمه لكان الاتفاق عذابا، ثم زعم أنه انما كان اختلاف الامه رحمه في زمن النبي صلى الله عليه و سلم خاصه، فاذا اختلفوا سألوهم فيبين لهم، و الجواب عن هذا الاعتراض الفاسد أنه لا يلزم من كون الشيء رحمه أن يكون ضده عذابا، و لا يلزم هذا و لا يذكره الا جاهل أو متجاهل و قد قال الله تعالى: (وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَشْكُوتُوا فِيهِ)

[۱] فسمى الليل رحمه، و لم يلزم من ذلك أن يكون النهار عذابا، و هو ظاهر لا شك فيه.

قال الخطابي رحمه الله: و الاختلاف في الدين ثلثه أقسام: أحدها في اثبات الصانع و وحدانيته، و انكار ذلك كفر، و الثاني في صفاته و مشيته، و انكار ذلك بدعه، و الثالث في أحكام الفروع و نحوها فهذا جعله الله رحمه و كرامه للعلماء، [۱] القصص: ۷۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۸

و هو المراد

بحديث اختلاف امتي رحمه،

و هذا آخر كلام الخطابي [۱].

(از این عبارت ظاهر است که خطابی تصریح فرموده، بآنکه جاحظ مغموص علیه در دین خود بوده، یعنی ائمه نقاد بر دین او طعن کرده‌اند و از اهل ایقان و ایمان برآورده، بزمره مخالفین دین انداخته.

و نیز از آن ظاهر است که کلام جاحظ که متحد است با کلام اسحاق بن ابراهیم موصلی، کلامی است که ذکر نمی‌کند آنرا مگر جاهل یا متجاهل، و کلامی است مخالف قرآن، و موجب و مثبت اعتراض بر ایزد منان

علامه خطابی از اکابر اهل سنت است

و فضائل و محامد و مناقب و مدائح علامه خطابی، که الحاد و زندقه عمرو ابن بحر جاحظ، و بی دینی و جهل یا تجاهل، و مخالفت او با قرآن ظاهر کرده، خود معروف و مشهور، و مسلم اکابر ائمه صدور است، لکن بنابر تنبیه ناواقفین، و سد باب تشکیک معاندین، بعض عبارات ناصه بر جلائل فضائل او نوشته می‌شود.

حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی در «انساب» گفته:

أبو سليمان احمد بن محمد بن ابراهيم بن الخطاب البستي الخطابي، امام فاضل كبير الشأن، جليل القدر، صاحب التصانيف الحسنه مثل «أعلام الحديث» في شرح «صحيح البخاري»، و «معالم السنن» في شرح الاحاديث التي في السنن، و كتاب «غريب الحديث» و «العزلة» و غيرها.

سمع أبا سعيد بن الاعرابي بمكة، و أبا بكر محمد بن بكر بن داسة التمار بالبصرة، و اسماعيل بن محمد الصفار ببغداد، و غيرهم. [۱]

شرح صحیح مسلم للنووی بهامش ارشاد الساری ج ۷ ص ۹۷ ط بیروت.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۹

روی عنه الحاكم أبو عبد الله الحفظ، و أبو الحسين عبد الغافر بن محمد الفارسی و جماعة كثيرة.

و ذكره الحاكم أبو عبد الله في «التاريخ» فقال: الفقيه الاديب البستي أبو سليمان الخطابي، أقام عندنا بنيسابور سنين، و حدث بها، و كثرت الفوائد من علومه، و توفي في سنة ثمان و ثمانين و ثلاثمائة ببست [۱].

(و قاضی شمس الدین أبو العباس أحمد بن محمد المعروف بابن خلکان البرمکی الاربلی الشافعی در «وفیات الأعیان فی انباء ابناء الزمان» گفته):

أبو سليمان أحمد بن محمد بن ابراهيم ابن الخطاب الخطابي البستي، كان فقيها، أدبيا، محدثا، له التصانيف البديعة منها «غريب الحديث» و «معالم السنن» في شرح سنن أبي داود، و «أعلام السنن» في شرح البخاري، و كتاب «السجاح» و كتاب «شأن الدعاء»، و كتاب «اصلاح غلط المحدثين» و غير ذلك.

سمع بالعراق أبا علي الصفار، و أبا جعفر البزار، و غيرهما.

و روى عنه الحاكم أبو عبد الله بن البيع النيسابوري، و عبد الغافر الفارسی.

و أبو القاسم عبد الوهاب ابن أبي سهل الخطابي، و غيرهم، الى أن قال: و كان يشبه في عصره بأبي عبيد القاسم بن سلام، علما، و أدبا، و زهدا، و ورعا، و تدریسا و تألیفا الخ [۲].

(و حافظ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر فی خبر من غیر» در وقائع سنة ثمان و ثمانين و ثلاثمائة گفته):

أبو سليمان الخطابي أحمد بن محمد بن ابراهيم بن خطاب البستي الفقيه الاديب، صاحب «معالم السنن» و «غريب الحديث» و «الغنية عن الكلام» و «شرح [۱] الانساب ص ۲۰۲ منشور المستشرق د. س. مرجلیوٹ.

[۲] وفیات الأعیان ج ۱ ص ۴۵۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰

الاسماء الحسنی» و غير ذلك رحل.

و سمع أبا سعيد بن الاعرابی، و اسماعيل الصفار، و الاصم، و طبقتهم، و سكن بنيسابور مدة، توفي ببست في ربيع الآخر و كان علامة محققا [۱].

(و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى المعروف باليفعى در «مرآت الجنان» در وقائع سنة ثمان و ثمانين و ثلاثمائة گفته):

الامام الكبير الحبر الشهير أبو سليمان الخطابي أحمد بن محمد بن ابراهيم ابن الخطاب البستي الشافعی، كان فقيها، أدبيا، محدثا، و له التصانيف البديعة منها «اعلام السنن في شرح البخاري» و «معالم السنن» في شرح «سنن أبي داود» و «غريب الحديث» و كتاب «اصطلاح غلط المحدثين» و كتاب «السجاح»، و كتاب «بيان الدعاء»، و غير ذلك.

سمع بالعراق أبا علي الصفار، و أبا جعفر الرزاز، و غيرهما.

و روى عنه الحاكم أبو عبد الله بن البيع النيسابوري، و عبد الغفار بن محمد الفارسی، و أبو القاسم عبد الوهاب بن أبي سهل الخطابي الخ [۲].

(و صلاح الدين خليل بن ايبك الصفدى در «وافى بالوفيات» گفته):

أحمد بن محمد بن ابراهيم بن الخطاب الخطابي، أبو سليمان من ولد زيد ابن الخطاب.

قال السلفی: و ذكر الجم الغفير و العدد الكثير: أن اسمه حمد، و هو الصواب و عليه الاعتماد، و ذكره ياقوت في «معجم الادباء» في باب أحمد، و قال: ان الثعالبي، و أبا عبيد الهروي، كانا معاصريه و تلميذيه، سمياه أحمد، و قد سماه [۱] عبر في خبر من غير ج ۳ ص

۳۹ ط کویت

[۲] مرآت الجنان ج ۲ ص ۴۳۵ ط حیدرآباد الدکن سنه ۱۳۳۸

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۱

الحاکم ابن البیع فی کتاب «نيسابور» حمدا و جعله فی باب من اسمه حمد، و ذکر أبو سعيد السمعی فی کتاب «مرو»، سئل أبو سلیمان عن اسمه، فقال الذی سمیت به حمد، لكن الناس كتبوه أحمد، فترکته علیه، الى أن قال بعد ذکر مرثيته:

قال السمعی: کان الخطابی حجة صدوقا، رحل الى العراق و الحجاز، و جال فی خراسان، و خرج الى ما وراء النهر، و کان یتجر و ینفق علی الصلحاء من اخوانه.

و قال الثعالبی: کان یشبه فی زماننا بأبی عبيد القاسم بن سلام، و قد طوف، و ألف فی فنون من العلم، و أخذ الفقه عن أبي بكر القفال الشاشی، و أبي علی بن أبي هريرة، و نظرائهما من أصحاب الشافعی، و من تصانیفه «معالم السنن» شرح السنن لابن داود، «کتاب غریب الحديث»، و فيه ما لم يذكره ابن قتيبة و لا- أبو عبيد فی کتابيهما، و هو کتاب ممتع، «کتاب تفسير أسماء الرب عز و جل»، «کتاب «شرح الادعية المأثورة»، کتاب «شرح البخاری»، کتاب «العزلة»، کتاب «اصلاح الغلط» کتاب «العروس»، کتاب «أعلام الحديث»، کتاب «الغنية عن الكلام»، کتاب «شرح دعوات» لابن خزيمة الخ [۱].

(و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن علی الاسنوی در «طبقات شافعية» گفته):

أبو سليمان حمد بفتح الحاء و سکون الميم بن محمد بن ابراهيم بن خطاب البستي، المعروف بالخطابی، کان فقيها رأسا فی علم العربية و الادب و غير ذلك، و أخذ الفقه عن القفال الشاشی، و ابن أبي هريرة، و غيرهما، و صنف التصانيف النافعة المشهورة، و له شعر حسن [۲]. [۱] وافي بالوفيات صفدي مخطوط ج ۶ ص ۱۲۴-۱۲۵

[۲] طبقات شافعية اسنوی ج ۱ ص ۴۶۷ ط بغداد

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲

(و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه الدمشقی الاسدی در «طبقات فقهای شافعية» گفته):

حمد بفتح الحاء و سکون الميم، و قيل: اسمه أحمد بن محمد بن ابراهيم بن الخطاب أبو سليمان البستي المعروف بالخطابی. قيل: انه من ولد زيد بن الخطاب بن نفيل العدوی، قال الذهبي: و لم یثبت.

کان رأسا فی علم العربية، و الفقه و الادب، و غير ذلك.

أخذ الفقه عن أبي علی بن أبي هريرة، و أبي بكر القفال، و غيرهما، و أخذ اللغة عن أبي عمر الزاهد.

و صنف التصانيف النافعة المشهورة، منها: (معالم السنن) تکلم فيها علی سنن أبي داود، و (أعلام البخاری)، و (غریب الحديث)، و (شرح أسماء الله الحسنى)، و (کتاب الغنية عن الكلام و أهله)، و (کتاب العزلة).

و له شعر حسن، نقل عنه النووی فی «التهذيب» أشياء فی اللغة، ثم قال:

و محله من العلم مطلقا، و من اللغة خصوصا، الغاية العليا، توفي ببست فی ربيع الآخر سنه ثمان و ثمانين و ثلاثمائة [۱].

(و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطی در «طبقات الحفاظ» ذهبی ملخص نموده گفته):

الخطابی الامام العلامة المفيد المحدث الرحال أبو سليمان حمد بن محمد ابن ابراهيم بن خطاب البستي، صاحب التصانيف. سمع أبا سعيد بن الاعرابی، و أبا بكر بن داسة، و الاصم، و عنه الحاکم.

و صنف «شرح البخاری»، و «معالم السنن»، و «غریب الحديث»، و «شرح [۱] طبقات الفقهاء الشافعية لابن شهبه ج ۱ ص ۲۳۳

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۳

الاسماء الحسنى»، و «العزلة» و غير ذلك.

و كان ثقةً ثبتاً من أوعية العلم، أخذ اللغة عن أبي عمر الزاهد، و الفقه عن القفال، و ابن أبي هريرة، و وهم من سماه أحمد، و له شعر جيد، مات ببست في ربيع الآخر سنة ۳۸۸ [۱].

(و نیز جلال الدین سیوطی در «بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة» گفته):

حمد بن محمد بن ابراهیم بن الخطاب أبو سلیمان الخطابی، من ولد زید بن الخطاب.

قال السلفی: ذکر الجم الغفیر أن اسمه حمد بفتح الحاء و هو الصواب، و قیل: اسمه أحمد.

و قال السمعانی: سئل عن اسمه فقال: هو حمد، لكن الناس كتبوه أحمد، فترکته علیه.

قال الثعالبی فی «الیتیم»: کان یشبه فی زمانه أبا عیید القاسم بن سلام.

قال السمعانی: کان حجة صدوقاً، رحل الى العراق، و الحجاز، و جال خراسان و خرج الى ما وراء النهر، و تفقه بالقفال الشاشی، و غیره، و أخذ الادب عن أبي عمر الزاهد، و اسماعیل الصفار، و ألف فی فنون، و روى عنه أبو عبد الله الحاكم و خلق، و له من التصانیف «غریب الحدیث»، «شرح البخاری»، «شرح أبي داود» «العزلة»، و غیر ذلك.

مولده فی رجب سنة تسع عشرة و ثلاثمائة، و مات سنة ثمان و ثمانین، و قیل:

یوم السبت سادس ربيع الآخر سنة ست و ثمانین، و وقع فی «المنتظم» لابن [۱] طبقات الحفاظ للسیوطی ص ۴۰۳

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۴

الجوزی سنة تسع و أربعین و هو غلط [۱].

(و محمد بن محمد بن احمد السنهوری الشافعی در «حاشیه فتح المغیث شرح الفیة الحدیث» تصنیف حافظ زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی گفته):

قوله: قال الخطابی هو العلامة الحافظ أبو سلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم ابن خطاب البستی، و وهم من سماه أحمد، و کان صاحب فقه، و حدیث، و معان، و غیرها، توفي فی شهر ربيع الآخر سنة ثمان و ثمانین و ثلاثمائة [۲].

(و عبد الحق دهلوی در «رجال مشکاة» گفته):

الخطابی هو أبو سلیمان أحمد بن محمد بن ابراهیم بن الخطاب بن طهمان ابن عبد الرحمن الخطابی البستی المشار إليه فی عصره و العلامة فريد دهره فی الفقه، و الحدیث، و الادب، و معرفة الغریب، له التصانیف المشهورة، و التألیفات العجیبة مثل «معالم السنن» و «غریب الحدیث» و غیر ذلك، مات سنة ثمان و ثمانین و ثلاثمائة [۳].

(و جناب شاهصاحب در «رساله اصول حدیث» افاده فرموده اند:

این قدر باید دانست، که در شرح و توجیه احادیث، کلام گوناگون، و رطب و یابس بسیار بوقوع آمده، حالا اشخاصی که در این باب محل اعتمادند باید شناخت، و از کتب و تصانیف اینها بهره باید برداشت، امام نووی، و محیی السنة البغوی، و ابو سلیمان خطابی، از جمله علماء شافعیه خلی معتمد علیه، و سخن ایشان متین و مضبوط واقع است [۴]. [۱] بغیة الوعاة للسیوطی ج ۱ ص ۵۴۶

[۲] حاشیه فتح المغیث ص ۴ مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو

[۳] رجال مشکاة ص ۳۸۴

[۴] رساله اصول حدیث ص ۲۳ آخر فصل اول

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۵

و خواجه نصر الله کابلی بجواب طعن منع عمر از مغالات مهر گفته):

لان عمر انما نهی عن المغلاة، لان النبی صلی الله علیه و سلم أمر بتیسیر الصداق.

روی الحافظ الخطابی فی «غریب الحدیث»: أن النبی صلی الله علیه و سلم قال: تياسروا فی الصداق فان الرجل ليعطى المرأة حتى

ببقی فی نفسه حسیکه الخ [۱] (و شاه صاحب بجواب این طعنه گفته اند:

جواب از این طعن آنکه سکوت عمر از جواب آن زن نه بنابر عجز او است از جواب با صواب، تا ثبوت خطا او فی الواقع لازم آید، بلکه بنابر کمال ادب است با کتاب الله، که در مقابله آن چون و چرا نمودن، و فنون دانشمندی و توجیه خرج کردن، مناسب حال اعظم اهل ایمان نیست، و ایشان را غیر از تسلیم و انقیاد بظاهر الفاظ، هیچ راست نمی آید و الا اگر مقصود آن زن از تلاوت این آیه، اثبات رضای الهی بمغالات مهوور بود، پس صریح خلاف فهم پیغمبر است، زیرا که در احادیث صحیحہ نهی واقع است از آن).
روی الخطابی فی غریب الحدیث عن النبی: تیاسروا فی الصداق فان الرجل لیعطى المرأة حتى یبقی فی نفسه حسیکه الخ [۲].
(و فاضل معاصر حیدر علی در «منتهی الکلام» گفته:

در این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام چندی دیگر از مجلدات شروح «صحیح بخاری» که در صحت و اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خواطر [۱] الصواع ص ۲۶۵ الطعن الخامس المطلب السابع فی جواب مطاعن عمر من المصه الرابع [۲] تحفه اثنا عشریه ص ۴۷۴ ط لکهنو مورخ ۱۳۰۲
عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۶

محدثین نمی گردد، خاصه مجلدی از «شرح کرمانی» بمحض تأیید آسمانی بهم رسید، که از نظر شارح مؤلف (جزاه الله خیر الجزاء و اوصله الی احسن ما تمناه) گذشته، و بسیاری از محدثین ثقات، بر آن علامات توثیق نوشته اند، هر گاه بمطالعه آن مشرف شدم، معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث، جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمی «بأعلام السنن» و بتصریح صاحب «کشف الظنون» بر دیگر شروح مقدم است، و وفاتش در سنه سیصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده، مطمح نظر دارد، و در مقامات متعدده عبارت او را بطور سند می آرد انتهی [۱].

و نیز جای دیگر در «منتهی الکلام» می گوید:

اما قول به اینکه یقین بتأیید دخول ایشان در جهنم نیست، بلکه امید رحمت برای ایشان می توان داشت.

پس مؤید علامه خطابی، و فاضل کرمانی، و مانند ایشان است انتهی [۲].

و از لطائف امور این است که خود فخر رازی هم خطابی را بنهایت مدح و ستایش و تعظیم و تبجیل و ثنا و اطراء نواخته است، چنانچه در رساله «مناقب شافعی» گفته:

و أما المتأخرون من المحدثین فاکثرهم علما، و اقواهم قوة، و اشدھم تحقیقا فی علم الحدیث، هؤلاء: و هم ابو الحسن الدار قطنی، و الحاکم ابو عبد الله الحافظ، و الشیخ ابو نعیم الاصفهانی، و الحافظ ابو بکر البیهقی، و الامام ابو بکر عبد الله بن محمد بن الجوزقی، صاحب کتاب «المتفق» و الامام الخطیب [۱] منتهی الکلام ص ۲۷۵ المسلك الاول.

[۲] منتهی الکلام ص ۵۳۸ المسلك الاول.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۷

صاحب «تاریخ بغداد»، و الامام ابو سلیمان الخطابی، الذی کان بحرا فی علم الحدیث و اللغة، و قیل فی وصفه: جعل الحدیث لابی سلیمان کما جعل الحدید لابی سلیمان یعنون داود النبی صلی الله علیه و سلم، حیث قال تعالی فیہ: وَ اَلْنَا لَهُ الْحَدِیدَ [۱] فهؤلاء العلماء صدور هذا العلم بعد الشیخین، و هم باسره متفقون علی تعظیم الشافعی، و المبالغة فی الثناء علیه، و لكل واحد منهم تصنیف مفرد، فی مناقبه، و فضائله، و مآثره، و کل ما ذکرناه یدل علی ان علماء الحدیث قدیما و حدیثا کانوا معظمین للشافعی و معترفین بتقدمه و تفرده [۲].

کمال عجب است که رازی، با آن همه جلالت شأن و تبجح و ابتهاج بتدقیق و تشقیق و مو شکافی، بر الحاد جاحظ، که حسب افاده علامه خطابی که خودش بمدح و ثنای او رطب اللسان است، نظری نمی افکند، و خود را و اتباع خود را از تفضیح فضیح، بتمسک

بقدر و جرح چنین ملحد باز نمی‌دارد.

و بعد سماع این همه نصوص و افادات مصرحه بنصیبت و الحاد جاحظ از کتب متکلمین و محدثین، رجوع باید آورد بکتب رجال، و از آنجا باید دریافت، که ائمه فن چه قسم حق خدمت‌گزاری جاحظ ادا نموده‌اند، و بچه فضائح، و قوادح، و قبائح، و شنائع، او را موصوف نموده

قوادح جاحظ در کتب رجال

(حافظ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی در (مغنی) گفته): [۱] السبأ: ۱۰

[۲] رساله مناقب الشافعی ص ۶۵ الحجۃ الثالثة من الباب الرابع من القسم الثاني من الكتاب.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۸

عمرو بن بحر الجاحظ المتکلم صاحب الکتب، قال ثعلب: ليس بثقة ولا مأمون [۱].

از ملاحظه این عبارت ظاهر است، که ثعلب بتصریح تمام نفی وثوق و امانت از جاحظ نموده، و هر چند این عبارت مغنی برای تفضیح جاحظ و تقبیح تمسک رازی، و توهین حمایت رشید، و امثال آن مغنی است

ذهبی در «میزان الاعتدال» جاحظ را از پیشوایان بدع قرار داده

لکن باید دانست که علامه ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» بعد نقل افاده ثعلب، خود هم تصریح کرده بآنکه جاحظ از ائمه بدع بوده چنانچه گفته):

عمرو بن بحر الجاحظ صاحب التصانیف، روی عنه ابو بکر بن ابی داود فیما قیل، قال ثعلب: ليس بثقة ولا مأمون، قلت: و کان من ائمة البدع [۲].

(پس کاش فاضل رشید، و دیگر اتباع رازی، این عبارت «میزان الاعتدال» را بمیزان اعتدال می‌سنجیدند، و بامعان نظر آنرا می‌دیدند، و غرق عرق انفعال و ندامت، و مبتلای کمال تشویر و خجالت می‌گردیدند، حیرانم که رازی چگونه هوس احتجاج بقول چنین مبغض ناصب، و معاند کاذب که در توجیه مطاعن بجناب امیر علیه السلام، و حمایت معادیان آن جناب، کتابی تصنیف کرده، و ملحد و زندیق بحث بوده، وثقه و مأمون هم نبوده، در سر کرده، و آنرا بمقابله شیعه پیش نموده، ظاهراً به صورت تعصب و غلیان ماده عناد هوس و حواس باخته، بی تدبر جوانب و اطراف آنچه خواسته نگاشته. [۱] المغنی للذهبی ص ۲۵۹ حرف العین.

[۲] میزان الاعتدال ج ۳ ص ۲۴۷.

ثعلب که جاحظ را جرح کرده از اکابر ائمه ادب و حدیث است

اشاره

و مخفی نماند که ثعلب قادح و جارح جاحظ از اکابر اعلام مشهورین، و اجله فخام معروفین، و با وصف تبحر و تمهر و امامت و ریاست، در فنون عربیت، و لغت، و نحو، و غریب، و غیر آن، در علم حدیث هم بارع و کامل بود، و از عبید الله بن عمر قواریری [۱] صد هزار حدیث شنیده و بهمین سبب او را در حفاظ حدیث ذکر می‌کنند، و خطیب لبیب تصریح فرموده: بآنکه او ثقه، و ثبت،

و حجت، و صالح، و مشهور بالحفظ بوده

ترجمه ثعلب بگفتار سیوطی در «طبقات الحفاظ»

شیخ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در «طبقات الحفاظ» که مختصر از «طبقات الحفاظ» ذهبی است گفته: ثعلب الامام المحدث شیخ اللغة و العریة ابو العباس احمد بن یحیی بن زید الشیبانی، مولاهم البغدادی المقدم فی نحو الکوفیین، ولد سنه ۲۰۰، و ابتداء الطلب سنه ۱۶، حتی برع فی علم الحدیث، و انما اخرجته فی هذا الكتاب، لانه قال: سمعت من عبيد الله بن عمر القواریری مائة الف حدیث.

و قال الخطیب: كان ثقة، ثبتا حجة، صالحا، مشهورا بالحفظ، مات فی جمادی الآخرة سنه ۲۹۱. [۲]

ترجمه ثعلب بگفتار سیوطی در «بغیة الوعاة»

(و نیز شیخ جلال الدین سیوطی در «بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة» گفته): أحمد بن یحیی بن یسار الشیبانی مولاهم البغدادی الامام أبو العباس ثعلب، امام الکوفیین فی النحو و اللغة، ولد سنه مائتین، و ابتداء النظر فی العریة و الشعر [۱] عبيد الله بن عمر: بن ميسرة القواریری البصری الحافظ المتوفی ۲۳۵. [۲] طبقات الحفاظ للسیوطی ص ۲۹۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۴۰ و اللغة سنه ست عشرة، و حفظ كتب الفراء، فلم یفته منها حرف، و عنی بالنحو أكثر من غیره، فلما اتقنه اکب علی الشعر و المعانی و الغریب، و لازم ابن الاعرابی [۱] بضع عشرة سنه.

و سمع من محمد بن سلام الجمحی، و علی بن المغیره الاثرم، و سلمه بن عاصم، و عبيد الله ابن عمر القواریری، و خلف.

و روى عنه محمد بن العباس الیزیدی، و الأخفش الاصر، و نفطویه و أبو عمر الزاهد، و جمع.

قال بعضهم: انما فضل أبو العباس أهل عصره بالحفظ للعلوم التي تضیق عنها الصدور.

قال ثعلب: كنت أسیر الى الرياشی لأسمع، فقال لی یوما، و قد قرئ علیه:

ما تنقم الحرب العوان منی بازل عامین صغیر سن

کیف تقول: باذل أو باذل؟ فقلت: أ تقول لی هذا فی العریة؟ انما أقصدک لغير هذا، یروی بالرفع علی الاستئناف، و النصب علی الحال، و الخفض علی الاتباع فاستحیی و أمسک.

قال: كان محمد بن عبد الله بن طاهر یكتب الف درهم واحدة بالهاء، فاذا مرّ به الف درهم واحد، أصلحه واحدة، و كان کتابه یهابون ان یکلموه فی ذلك، فقال لی یوما: أ تدری لم عمل الفراء «كتاب الهاء»؟ قلت: لا، قال: لعبد الله بن أبی بکر بأمر طاهر جدی، قلت له: انه قد عمل له کتابا منها کتاب المذکر و المؤنث قال: و ما فیہ؟ قلت: مثل الف درهم واحد، و لا یجوز واحدة، فتنبه و امتنع.

قال ابو الطیب اللغوی: كان ثعلب یعتمد علی ابن الاعرابی فی اللغة، و علی [۱] ابن الاعرابی: محمد بن زیاد الادیب البغوی الکوفی المتوفی سنه ۲۳۱

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۴۱

سلمه بن عاصم فی النحو.

و یروی عن ابن مجده كتب أبی زید، و عن الاثرم كتب أبی عبیده، و عن أبی نصر كتب الاصمعی، و عن عمرو بن أبی عمرو كتب

اییه، و كان ثقة متقنا یتغنّی بشهرته عن نعتہ ... [۱]

الی ان قال (السیوطی) و قال ابو بکر [۲] بن مجاهد: قال لی ثعلب: یا أبا بکر اشتغل اصحاب القرآن بالقرآن ففازوا، و أصحاب الحديث بالحديث ففازوا، و اصحاب الفقه بالفقه ففازوا، و اشتغلت أنا بزید و عمرو فلیت شعری ما ذا یكون حالی، فانصرفت من عنده فرأیت النبی صلی الله علیه و سلم تلک اللیلۃ، فقال لی اقرأ ابا العباس منی السلام و قل له: انت صاحب العلم المستطیل.

و قال ابو عمر الزاهد [۳]: سئل ثعلب عن شیء فقال: لا ادری، فقال السائل:

تقول لا ادری، و إلیک تضرب اکباد الابل من کل بلد؟ فقال: لو کان لامک بعدد ما لا ادری بعرا لاستغنت.

صنف (المصون) فی النحو «اختلاف النحویین» «معانی القرآن» «معانی الشعر» «القراءات» «التصغیر» «الوقف و الابتداء» «الهجاء» «الامالی» «غریب القرآن» «الفصیح» و قیل: هو للحسن بن داود الرقی، و قیل: ليعقوب بن السکیت، و له اشياء أخر.

و ثقل سمعه بآخره ثم صم، فانصرف یوم الجمعة من الجامع بعد العصر، [۱] بغیة الوعاء ص ۱۷۲ ط بیروت دار المعرفة

[۲] ابو بکر بن مجاهد: احمد بن موسى التمیمی کبیر العلماء بالقراءات فی بغداد توفي ۳۲۴

[۳] ابو عمر الزاهد: محمد بن عبد الواحد الحافظ البغدادی، غلام ثعلب، توفي ۳۴۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۴۲

و إذا بدائیة فلم یسمع صوت حافرهما، فصدمت، فسقط علی رأسه فی هوة من الطريق، فلم یقدر علی القيام، فحمل الی منزله، و مات منه یوم السبت لعشر خلون.

و قیل: لثلاث عشرة بقیة من جمادی الاولى سنة احدى و تسعين و مائتين و خلف کتبا تساوی ألفی دینار و أحد و عشرين الف درهم، و دكاكين تساوی ثلاثة آلاف دینار، فرد ماله الی بنته و رثاه بعضهم بقوله:

مات ابن یحیی و ماتت دولة الادب و مات احمد أنحی العجم و العرب

فان تولى أبو العباس مفتقدا فلم یمت ذكره فی الناس و الكتب

و ذكره الدانی فی «طبقات القراء» فقال: روى القراءة عن سلمة بن عاصم، عن أبی الحارث، عن الکسائی، و عن القراء، و له کتاب حسن فیہ.

روى القراءة عنه ابن مجاهد، و ابن الانباری، و غیرهما [۱]

ترجمه ثعلب بنقل ابن خلکان در «وفیات الأعیان»

(و قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان البرمکی الاربلی الشافعی در «وفیات الأعیان فی انباء ابناء الزمان» گفته):

ابو العباس احمد بن یحیی بن زید بن سیار النحوی الشیبانی بالولاء المعروف بثعلب، ولائه لمعن بن [۲] زائدة الشیبانی الاتی ذكره انشاء الله تعالی فی حرف المیم، کان امام الکوفیین فی النحو و اللغة، سمع ابن الاعرابی، و الزبیر بن بکار [۳] روى عنه الاخفش [۴]

الاصغر، و ابو بکر ابن الانباری، و ابو عمر الزاهدی و غیرهم. [۱] بغیة الوعاء ص ۱۷۳ ط بیروت دار المعرفة

[۲] معن بن زائدة: بن عبد الله من أشهر اجواد العرب، قتل غيلة فی سجستان سنة ۱۵۱.

[۳] الزبیر بن بکار: بن عبد الله المکی من علماء الانساب توفي سنة ۲۵۶

[۴] الاخفش الاصغر: علی بن سلیمان بن الفضل النحوی البغدادی، توفي سنة ۳۱۵

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۴۳

و کان ثقة حجة، صالحا، مشهورا بالحفظ، و صدق للهجة، و معرفة بالعریة، و رواية الشعر القديم، مقدما عند الشيوخ، منذ هو

حدث فكان ابن الاعرابي إذا شك في شيء، قال له ما تقول يا ابا العباس في هذا؟

ثقة بغزارة حفظه، و كان يقول: ابتدأت في طلب العربية و اللغة في سنة ست عشرة و مائتين، و نظرت في حدود الفراء و سني ثمانى عشرة سنة، و بلغت خمسا و عشرين سنة و ما بقى على مسئلة للفراء الا و أنا أحفظها، و قال ابو بكر بن مجاهد المقرئ، قال لى ثعلب: يا ابا بكر اشتغل اصحاب القرآن بالقرآن ففازوا، و اشتغل اصحاب الفقه بالفقه ففازوا، و اشتغلت انا بزيد و عمرو، فليت شعري ما ذا يكون حالى في الآخرة؟ فانصرفت من عنده، فرأيت النبى صلى الله عليه و سلم تلك الليلة في المنام، فقال لى: اقرأ أبا العباس عنى السلام و قل له انت صاحب العلم المستطيل.

قال ابو عبد الله الروذباري العبد الصالح أراد ان الكلام به يكمل و الخطاب يجمل، و ان جميع العلوم مفتقرة إليه. و قال ابو عمر الزاهد المعروف بالمطرز: كنت فى مجلس أبى العباس ثعلب فسأله سائل عن شيء فقال له: لا أدري، فقال له: تقول لا أدري و إليك تضرب اكباد الابل و إليك الرحلة من كل بلد؟ فقال له ابو العباس: لو كان لامك بعدد ما لا أدري بعرا لاستغنت. و صنف كتاب «الفصيح» و هو صغير الحجم، كثير الفائدة، و كان له شعر.

و قال ابو بكر بن القاسم الانباري فى بعض أماليه: أنشدنى ثعلب و لا أدري هل هى له أو لغيره: إذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث النفس التى انت قوتها عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۴۴ سبقي بقاء الضب فى الماء أو كما يبقى لدى ديمومة البيت حوتها [۱]

ترجمه ثعلب بگفتار يافعى در «مرآة الجنان»

(و شيخ ابو محمد عبد الله بن اسعد بن على اليمنى المعروف باليافعى در «مرآت الجنان و عبرة اليقظان» در سنة احدى و تسعين و مائتين گفته):

و فى السنة المذكورة توفى الامام علامة الادب، ابو العباس المشهور بثعلب احمد بن يحيى الشيبانى مولا هم الكوفى النحوى، صاحب التصانيف المفيدة، انتهت إليه رياسة الادب فى زمانه.

قال ابن خلكان فى تاريخه: قال ابو بكر بن المجاهد المقرئ قال لى ثعلب:

يا ابا بكر اشتغل اصحاب القرآن بالقرآن ففازوا، و اشتغل اصحاب الحديث بالحديث، و اشتغل اصحاب الفقه بالفقه ففازوا، و اشتغلت انا بزيد و عمرو، فليت شعري ما ذا يكون حالى فى الآخرة؟ قال: فانصرفت من عنده فرأيت النبى صلى الله عليه و سلم فى تلك الليلة فى المنام، فقال لى: اقرأ أبا العباس عنى السلام، و قل له: انت صاحب العلم المستطيل.

و قال العبد الصالح ابو عبد الله الروذباري: أراد ان الكلام به يكمل و الخطاب به يجمل، و ان جميع العلوم مفتقرة إليه.

صنف - كتاب «الفصحاء» - و هو صغير الحجم كثير الفائدة، و - كتاب «اعراب القرآن» - و - «كتاب القراءات» و - «كتاب حد النحو» و - «كتاب معانى الشعر» و غير ذلك و هى بضعة عشر مصنفا، و كان امام الكوفيين فى النحو و اللغة، سمع من ابن الاعرابي و الزبير بن بكار، و روى عنه الاخفش الاصغر، و ابن الانباري [۲]، و ابو عمرو الزاهد و غيرهم. [۱] وفيات الأعيان ج ۱ ص ۸۴ ط القاهرة

[۲] ابن الانباري: محمد بن القاسم بن محمد احد اعلام الادب، قيل: كان يحفظ ثلاثمائة الف شاهد فى القرآن، ولد فى الانبار على الفرات سنة ۲۷۱ و توفى ببغداد ۳۲۸.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۴۵

و كان ثقة، صالحا، مشهورا بالحفظ، و صدق للهجة، و المعرفة بالعربية و رواية الشعر القديم، مقدما عند الشيوخ منذ هو حدث، و كان ابن الاعرابي إذا شك فى شيء قال له ما تقول يا ابا العباس فى هذا؟ لغزارة حفظه.

قال ابن الاعرابي: أنشدنى ثعلب:

إذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث النفس التي انت قوتها

سبقي بقاء الضب في الماء أو كما يعيش لدى ديمومة البيت حوتها

قلت: هكذا حكاة عنه ابن خلکان، و الذي نعرفه: أو كما يعيش ببيداء المفاوز حوتها.

و كان سبب وفاته أنه خرج يوم الجمعة من الجامع بعد العصر، و كان قد لحقه صمم لا يسمع الا بعد تعب شديد، فكان في يده كتاب ينظر فيه في الطريق فصدمته فرس فألقته في هوة فأخرج منها و هو كالمختلط، فحمل الى منزله و هو على تلك الحال، و هو يتأوه من رأسه، فمات ثاني يوم، و (الشياني) نسبته الى شيان حى من بنى بكر بن وائل [۱]

ترجمه ثعلبی بگفتار بقول ذهبی در «عبر فی خبر من غیر»

(و حافظ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر فی خبر من غیر» در سنه احدى و تسعين و مائتين گفته):

و فيها توفي ثعلب العلامة ابو العباس احمد بن يحيى الشيباني مولا هم الكوفي النحوي، صاحب «التصريف» في جمادى الاولى ببغداد و له احدى و تسعون سنة قرأ العربية على ابن الاعرابي و غيره، و سمع من عبيد الله القواريري و طائفة، و انتهت إليه رئاسة الادب في زمانه [۲].

(و عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس بن علي زين الدين [۱] مرآت الجنان ج ۲ ص ۲۱۸ ط حيدرآباد الدكن سنة ۱۳۳۸

[۲] عبر فی خبر من غیر ج ۲ ص ۸۸

ترجمه ثعلب بگفتار ابن الوردي در «تنمة المختصر»

ابو جعفر المعري الحلبي الشهير بابن الوردي در «تنمة المختصر في اخبار البشر» در وقایع سنه احدى و تسعين و مائتين گفته):

و فيها ببغداد توفي ابو العباس احمد بن يحيى بن زيد المعروف بثعلب امام الكوفيين في النحو و اللغة، ثقة حجة صالح، و مولده اول سنه مائتين.

قلت: قال ابو بكر بن مجاهد [۱] المقرئ قال لي ثعلب: يا ابا بكر اشتغل اصحاب القرآن بالقرآن ففازوا، و أصحاب الحديث بالحديث ففازوا و اشتغل اصحاب الفقه بالفقه ففازوا، و اشتغلت أنا بزيد و عمرو، فليت شعري ما ذا يكون حالي في الآخرة فانصرف من عنده فرأيت النبي صلى الله عليه و سلم تلك الليلة في المنام، فقال: اقرأ ابا العباس عني السلام و قل له: انت صاحب العلم المستطيل. قال أبو عبد الله الروذباري العبد الصالح: أراد صلى الله عليه و سلم أن الكلام به يكمل، و الخطاب به يجمل، و ان جميع العلوم مفتقرة إليه، و الله أعلم [۲]

ترجمه ثعلب بنقل نووی در «تهذيب الاسماء»

(و محیی الدین ابو زکریا یحیی بن شرف بن مرى النووی در «تهذيب الاسماء و اللغات» گفته):

ثعلب مذکور فی باب الوقف من «المهذب» و «الوسيط» هو الامام المجمع على امامته و كثرة علومه و جلالته، أبو العباس أحمد بن يحيى بن زيد ابن سيار الشامي مولا هم امام الكوفيين في عصره لغة و نحو، و ثعلب لقب له.

قال الامام أبو منصور الازهرى في خطبة كتابه «تهذيب اللغة»: أجمع أهل هذه الصناعة من العراقيين أنه لم يكن في زمن أبي العباس أحمد بن يحيى ثعلب [۱] ابو بكر بن مجاهد: احمد بن موسى كبير العلماء بالقراءات في عصره توفي (۳۲۴)

[۲] تنمة المختصر ج ۱ ص ۳۴۲ ط النجف.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۴۷

و أبی العباس محمد بن یزید المبرد مثلهما، و كان أحمد بن یحیی أعلم الرجلین و أورعهما، و أرويهما للغات و الغریب، و أوجزهما كلاما، و أقلهما فضولا، و كان محمد بن یزید أعذب الرجلین بیانا، و أحفظهما للشعر المحدث، و الاخبار الفصیحة و أعلمهما بمذاهب البصریین فی النحو و مقایسه، و كان أحمد بن یحیی حافظا لمذاهب العراقیین، أعنى الکسائی و الفراء و الاحمر، و كان متقدما فی صناعته، عفیفا عن الاطماع الدنیة، ورعا عن المكاسب الخبیثة.

قال غیر الازهری: سمع ثعلب ابن الاعرابی، و الاثرم، و الزبیر بن بکار، و أخذ عنه ابن الانباری، و أبو عمر الزاهد، و غیرهما، و كان ثقة، دینا، صالحا ورعا.

حكى عن صاحبه أبی عمر الزاهد، قال: كنت فی مجلس أبی العباس ثعلب فسأله سائل عن شیء، فقال: لا أدری، فقال: أ تقول لا أدری و إلیک تضرب أكباد الابل، و إلیک الرحلة من كل بلد؟ فقال له ثعلب: لو كان لامک بعدد ما لا أدری بحر لاستغنت. ولد ثعلب رحمه الله سنه مائتین، و توفي ببغداد یوم السبت لثلاث عشرة بقیت من جمادی الاولی سنه احدى و تسعین و مائتین. قال الخطیب البغدادی: و دفن بمقبرة باب الشام رحمه الله تعالى [۱]

علامه ذهبی در تقبیح و تفضیح جاحظ داد سخن داده است

اشاره

(و علامه ذهبی در کتاب «سیر النبلاء» بنسبت «میزان الاعتدال» زیاده تر اهتمام در تفضیح و تقبیح جاحظ، و نقل معایب و مثالب او نموده بر اهل حق و ایقان بار نهایت امتنان گذاشته، و رازی و اتباع او را که تشبث بخرافات جاحظ می کنند، بسان کباب گداخته، ارباب باطل را در مضیق افتضاح و تعب ندامت انداخته، و بکمال انزعاج و قلق مبتلا [۱] تهذیب الاسماء للنووی ج ۲ من القسم الاول ص ۲۷۵.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۴۸

ساخته، يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ

(

فضایح جاحظ بگفتار ذهبی در «سیر النبلاء»

قال الذهبي في «سیر النبلاء»:

الجاحظ: العلامة المتبحر، ذو الفنون، أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب البصري المعتزلي، صاحب التصانيف أخذ عن النظام.

و روى عن أبی یوسف القاضی، و ثمامة بن أشرس.

روى عنه أبو العیناء، و یموت بن المزرع ابن اخته.

و كان أحد الاذکیاء، قال ثعلب: ما هو بثقة، و قال یموت: كان جده جمالا أسود.

و عن الجاحظ: نسبت نسبی ثلاثة أيام حتی عرفنی أهلی.

قلت: كان ماجنا [۱] قليل الدين له نوادر.

قال المبرد: دخلت علیه فقلت: کیف أنت؟ قال: کیف من نصفه مفلوج، و نصفه الآخر منقرس [۲]، لو طار علیه ذباب لالمه؟ و الآفة

فی هذا أنى جزت التسعین.

و قيل: طلبه المتوكل: فقال: و ما يصنع أمير المؤمنين بشق مائل و لعاب سائل؟.

قال ابن زبير: مات سنة خمسين و مائتين، و قال الصولي: مات سنة خمس و خمسين و مائتين.

قلت: كان من بحور العلم و تصانيفه كثيرة جدا، قيل: لم يقع بيده كتاب قط الا استوفى قراءته، حتى أنه كان يكتري دكاكين الكتبيين و يبيت فيها للمطالعة [١] الماجن: قليل الحياء، صلب الوجه.

[٢] المنقرس: الذي أصابه القرس أى البرد الشديد فصار يابسا.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٥، ص: ٤٩

و كان باقعة [١] في قوة الحفظ.

و قيل: كان الجاحظ ينوب عن ابراهيم بن العباس الصولي مدة في ديوان الرسائل.

و قال في مرضه للطبيب: اصطلحت الاضداد على جسدي، ان أكلت باردا أخذ برجلي، و ان أكلت حارا أخذ برأسي.

و من كلام الجاحظ الى محمد بن عبد الملك: المنفعة توجب المحبة، و المضرة توجب لبغضته، و المضادة عداوة، و الامانة طمأنينة، و خلاف الهوى يوجب الاستئفال، و متابعتة يوجب الالف، العدل يوجب اجتماع القلوب، و الجود يوجب الفرقة، حسن الخلق انس، و الانقباض وحشة، التكبر مقه، و التواضع مقه، الجود يوجب الحمد، و البخل يوجب الذم، التواني يوجب الحسرة، و الحزم يوجب السرور، و التعزير ندامة، و لكل واحدة من هذه افراط و تقصير، و انما يصح نتائجها إذا اقيمت حدودها، فان الافراط في الجود تبذير، و الافراط في التواضع مذلة، و الافراط في العذر يدعو الى أن لا يثق بأحد، و الافراط في المؤانسة يجلب خطأ السوء.

وله: - و ما كان حقى و أنا واضع هذين الكتابين في خلق القرآن، و هو المعنى الذى يكثره أمير المؤمنين و يعزه، و فى فضل ما بين بنى هاشم و عبد شمس و مخزوم- الا أن أقعد فوق السماكين [٢] بل فوق العيوق، أو اتجر فى الكبريت [١] الباقعة أى الداهية، يقال: ما فلان الا باقعة من البواقع،سمى باقعة لحلوله بقاع الارض و كثرة تنقيبه فى البلاد، و معرفته بها، فشبه الرجل البصير بالامور، و الهاء للمبالغة كالعلامة و النسابة.

[٢] السماكان: كوكبان نيران، يقال لاحدهما: السماك الرامح، لان امامه كوكبا صغيرا يقال له: رايه السماك و رمحه، و للآخر: السماك الاعزل لان ليس امامه شىء.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٥، ص: ٥٠

الاحمر، و أقود العنقاء بزمام الى الملك الاكبر.

و له كتاب «الحيوان» سبع مجلدات، و أضاف إليه كتاب «النساء»، و هو فرق ما بين الذكر و الانثى، و كتاب «البغال» و قد اضيف إليه كتاب سموه كتاب «الجمال» ليس من كلام الجاحظ و لا يقاربه.

قال رجل للجاحظ: أ لك بالبصرة ضيعة؟ قال: فتبسم و قال: انما أنا و جارية، و من يخدمها، و حمار، و خادم، أهديت كتاب «الحيوان» الى ابن الزيات فأعطاني ألفى دينار، و أهديت الى فلان فذكر نحوا من ذلك، يعنى أنه فى خير و ثروة.

قال يموت بن المزرع: سمعت خالى يقول: أملت على انسان مرة:

أنبا عمرو، فاستملى أنبا بشر و كتب: أخبرنا زيد.

قلت: يظهر من شمائل الجاحظ أنه يخلق.

قال اسماعيل [١] الصفار: أخبرنا أبو العيناء قال: أنا و الجاحظ وضعنا حديث فذك، فأدخلناه على الشيوخ ببغداد، فقبلوه الا ابن شيبه العلوى، فانه قال: لا يشبه آخر هذا الحديث أوله، ثم قال الصفار كان أبو العيناء [٢] يحدث بهذا بعد ما تاب.

قيل للجاحظ: كيف حالك؟ قال: يتكلم الوزير برأى، و صلات الخليفة متواترة الى، و آكل من الطير أسمنها، و ألبس من الثياب ألينها، و أنا صابر حتى يأتى الله بالفرج قيل: بل بالفرج ما أنت فيه، قال: بل احب أن الى الخلافة، و يختلف الى محمد بن عبد الملك،

یعنی الوزیر، و هو القائل:

سقام الحرص ليس له دواء و داء الجهل ليس له طيب

و قال: أهديت الى محمد بن عبد الملك كتاب «الحيوان» فأعطاني خمسة [۱] اسماعيل الصفار: بن محمد البغدادي النحوي المتوفى ۳۴۱.

[۲] ابو العیناء: محمد بن القاسم بن خلاد الاهوازی البصری من ظرفاء العالم، توفي ۲۸۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۵۱

آلاف دينار، و أهديت كتاب «البيان و التبيين» الى أحمد بن أبي [۱] داود فأعطاني كذلك، و أهديت كتاب «الزرع و النخل» الى ابراهيم الصولي فأعطاني مثلها، فرجعت الى البصرة و معي ضيعة لا تحتاج الى تحديد و لا الى تسميد، و قد روى عنه ابن أبي داود حديثا واحدا.

و تصانيف الجاحظ كثيرة جدا منها: «الرد على أصحاب الاوهام» و «الرد على المشبهة» و «الرد على النصارى» و «الطفيلية» و «فضائل الترك» و «الرد على اليهود» و «الوعيد» و «الحجة» و «النبوة» و «المعلمين» و «البلدان» و «حانوت عطار» و «ذم الزنا» و أشياء.

أخبرنا أحمد بن سلامة كتابه، عن أحمد بن طارق، أنبأنا السلفي، أنبا المبارك ابن الطيوري أنبا محمد بن علي الصوري املاء، أنبا خلف بن محمد الحافظ بصور، أنبا أبو سليمان بن [۲] زبير، حدثنا أبو بكر بن أبي داود، قال: أتيت الجاحظ فاستأذنت عليه، فأطلع علي من كوة في داره، فقال: من أنت؟ فقلت: رجل من أصحاب الحديث، فقال: أو ما علمت أني لا أقول بالحشوية؟ فقلت: اني ابن أبي داود، فقال: مرحبا بك و أيبك ادخل، فلما دخلت، قال لي ما تريد؟، فقلت: تحدثني بحديث واحد، فقال: اكتب أنبا حجاج بن المنهال،

أنبا حماد ابن سلمة، عن ثابت، عن أنس، أن النبي صلى الله عليه و سلم صلى على طنفسة [۳] فقلت: زدني حديثا آخر، فقال: ما ينبغي لابن أبي داود أن يكذب. [۱] أحمد بن أبي داود بن جرير الايادي المعتزلي قاضي القضاء في بغداد و توفي بها مفلوجا ۲۴۰.

[۲] أبو سليمان ابن زبير: الحافظ المصنف محمد بن عبد الله بن أحمد الدمشقي المتوفى ۳۷۹.

[۳] الطنفسة بسكون النون و الطاء و الفاء المثلثة: البساط - الحصير - الثوب.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۵۲

قلت: كفانا الجاحظ المؤنة، فما روى من الحديث الا النزر اليسير، و لا هو بمتهم في الحديث، بلى في النفس من حكاياته و لهجته، فربما جازف، و تلطخه بغير بدعه أمر واضح، و لكنه أخباري علامة، صاحب فنون و أدب باهر، و ذكاء بين، عفى الله تعالى عنه [۱]. (از ملاحظه این عبارت ظاهر است که علامه ذهبی از ثعلب نقل کرده که او در حق جاحظ گفته: که او ثقة نیست، و خود ذهبی در حق او فرموده، که او ماجن یعنی بی باک بود، و نیز تصریح کرده به اینکه او قلیل الدین بود.

و نیز ذهبی بعد ذکر حکایات از جاحظ تصریح فرموده، بآنکه ظاهر می شود از شمائل جاحظ بدرستی که او اختلاق می کند، یعنی وضع اکذوبات و افتعال مفتریات می نماید.

و نیز از حکایتی که ذهبی از احمد بن سلامة نقل کرده واضح است، که هر گاه ابن أبي داود نزد جاحظ رفت و استیزان بر او نمود، جاحظ سر از دریچه بر آورد و گفت که تو کیستی؟ ابن أبي داود عرض نمود که من مردی ام از اصحاب حدیث، جاحظ بجواب ابن أبي داود گفت که آیا ندانستی بدرستی که من قائل نیستم بحشویه؟

و این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه جاحظ ارباب حدیث را حشویه می دانست، و توهین و تهجینشان می کرد.

و نیز علامه ذهبی تقلیل جاحظ را در روایت حدیث، و اکتفای او بر نزر یسیر، عین منت و احسان او می داند، که آنرا بکفایت مؤنت تعبیر می کند و این صریح است در آنکه اگر جاحظ اکثار نقل روایات و اخبار [۱] سیر النبلاء ج ۱۱ ص ۵۲۶ بیروت.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۵۳

می ساخت، اهل اسلام را در بلاد آفت می انداخت.

و نیز ذهبی بقول خود: «بلی فی النفس من حکایاته و لهجته» افاده کرده بآنکه ذهبی او را در لهجه و سرد حکایات معتمد و معتبر نمی داند، و بقول خود: «فربما جازف» تصریح فرموده بآنکه جاحظ مجازفت می نمود.

و نیز از قول ذهبی: «و تلتطخه بغير بدعة أمر واضح» واضح است که جاحظ بدعات متعدده متلطخ و بدنس ضلالات متنوعه متوسخ بوده

ابن حجر عسقلانی در قدح جاحظ در «لسان المیزان» فروگذار نکرده

و شیخ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن احمد الکنانی العسقلانی المعروف بابن حجر در کتاب «لسان المیزان» که نسخه آن بعنایت رب مئان بدست این کثیر العصیان بعد مساعی فراوان افتاده گفته:

عمرو بن بحر الجاحظ صاحب التصانیف روی عنه أبو بکر بن أبی داود فیما قیل، قال ثعلب: لیس بثقة و لا مأمون، قلت: و کان من أئمة البدع انتهى.

قال الجاحظ فی کتاب «البيان»: لما قرأ المأمون کتبی فی الامة فوجدها علی ما أخبروا به، و صرت إليه، و قد أمر البریدی بالنظر فیها لیخبره عنها، قال لی قد کان بعض من یرتضی و یصدق خبره خبرنا عن هذه الکتب باحکام الصنعة و کثرة الفائدة، فقلنا قد یربی الصفة علی العیان، فلما رأيتها رأیت العیان، قد أربی علی الصفة، فلما فلیتها [۱] أربی الفلی علی العیان، و هذا کتاب لا یحتاج الی حضور صاحبه، و لا یفتقر الی المحتجین، و قد جمع استقصاء المعانی، و استیفاء جمیع الحقوق، مع اللفظ الجزل، و المخرج السهل فهو سوقی، ملوکى، و عامی، خاصی. [۱] فلی یفلی الامر بفتح اللام فی الماضی و کسرهما فی المضارع: تأمل وجوهه و تدبره.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۵۴

قلت: و هذه و الله صفة کتب الجاحظ كلها، فسبحان من أصله علی علم.

قال المسعودی: و فی سنة خمس و خمسين، و قیل: ست و خمسين مات الجاحظ بالبصرة، و لا یعلم أحد من الرواة و أهل العلم اکثر کتباً منه.

و حکى يموت [۱] بن المزرع عن الجاحظ، و کان خاله انه دخل إليه ناس، و هو علیل، فسألوه عن حاله، فقال: علیل من مکانین: من الافلاس و الدین ثم قال: انا فی علل متناقضة یتخوف من بعضها التلف، و اعظمها علی نیف و تسعون یعنی عمره.

قال أبو العیناء: قال الجاحظ: کان الاصمعی [۲] منانیا، فقال له العباس بن رستم: لا و الله ما کان منانیا، و لکن تذاکر حین جلست إليه تسأله، فجعل يأخذ نعله بیده و هی مخصوفة عن یده، و یقول: نعم متاع القدری، نعم متاع الفدری، فعلمت انه یعنیک فقمتم و ترکته.

و روى الجاحظ عن حجاج الاعور، و أبی یوسف القاضی، و خلق کثیر، و رواية عنهم فی أثناء کتابه فی «الحيوان».

و حکى ابن خزيمة انه دخل علیه هو، و ابراهيم بن محمود، و ذکر قصة، و حکى الخطیب بسند له انه کان لا یصلی.

و قال الصولی: مات سنة خمسين و مائتين.

و قال اسماعیل بن محمد الصفار: سمعت أبا العیناء یقول: انا و الجاحظ وضعنا حدیث فدک، و ادخلناه علی الشیوخ ببغداد، فقبلوه الا ابن شیهة العلوی فانه أباه، و قال هذا کذب، سمعها الحاکم من عبد العزیز بن عبد الملك الاعور. [۱] یموت بن المزرع العبدی

البصری من مشایخ العلم و الادب، توفي ۳۰۴.

[۲] الاصمعی: عبد الملك بن قریب الباهلی البصری، رواية العرب، توفي بالبصرة ۲۱۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۵۵

قلت: ما علمت ما أراد بحديث فذك.

و قال الخطابی: هو مغموص فی دینه.

و ذكر أبو الفرج الاصبهانی انه كان یرمی بالزندقة، و انشد فی ذلك أشعارا.

و قد وقفت علی روایة ابن أبی داود عنه، ذکرتها فی غیر هذا الموضع و هو فی الطوریات.

قال ابن قتیبة فی «اختلاف الحديث»: ثم نصیر الی الجاحظ، و هو احسنهم للحجة استنادا، و اشدھم تطفلا لتعظیم الصغیر حتی یعظم، و تصغیر العظیم حتی یصغر، و یکمل الشیء و ینقصه فنجدہ مرة یرتج للعثمانية علی الرفضة، و مرة للزندقة علی أهل السنة، و مرة یفضل علیا، و مرة یؤخره، و یقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و یتبعه أقوال المجان، و یدکر من الفواحش ما یجل رسول الله صلی الله علیه و سلم أن یدکر فی کتاب ذکر احد منهم فیہ فکیف فی ورقة أو بعد سطرین، و یرعمل کتابا یدکر فیہ حجج النصاری علی المسلمین، فصار الی الرد علیهم تجوز الحجة، کأنه انما أراد تنبیهم علی ما لا یعرفون، و تشکیک الضعفة، و یرتجزئ بالحديث استهزاء لا یخفی علی أهل العلم، و ذکر الحجر الاسود، و انه کان أبيض فسوده المشرکون قال: و قد کان یرج أن یرضه المسلمون حین استلموه، و اشیاء من أحادیث أهل کتاب، و هو مع هذا اکذب الامة، و أوضعهم للحديث، و انصرهم للباطل.

و قال ابن الندیم: قال المبرد: ما رأیت أحرص علی العلم من ثلثة: الجاحظ و اسماعیل القاضي، و الفتح بن خاقان.

و قال ابن الندیم (لما حکى قول الجاحظ لما قرأ المأمون کتبی قال: هی کتب لا یرتاج الی تحضير صاحبها):

عندی أن الجاحظ حسن هذا اللفظ تعظیما لنفسه، و تفخیما لتألیفه، و الا فالمأمون لا یقول ذلك.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۵۶

و حکى عن میمون بن هارون انه قال لی الجاحظ: أهدیت کتاب «الحيوان» لابن الزیات فأعطانی خمسة آلاف دینار، و أهدیت کتاب «البيان و التبيين» لابن أبی داود فأعطانی خمسة آلاف دینار، و أهدیت کتاب «النخل و الزرع» لابراهيم الصولی فقبله و أعطانی خمسة آلاف دینار، قال: فلست أحتاج الی شراء ضیعة و لا غیرها.

و سرد ابن الندیم کتبه، و هی مائة و نیف و سبعون کتابا فی فنون مختلفة.

و قال ابن حزم فی «الملل و النحل»: کان (الجاحظ) أحد المجان الضلال غلب علیه قول الهزل، و مع ذلك فانا ما رأینا له فی کتبه تعمد کذبة یوردها مثبتا لها، و ان کان کثیر الایراد لکذب غیره.

و قال أبو منصور الازهری فی مقدمه «تهذیب اللغة»: و من تکلم فی اللغات بما حصده لسانه، و روى عن الثقات ما لیس من کلامهم، الجاحظ و کان أوتی بسطة فی القول و بیانا عذبا فی الخطاب، و مجالا فی الفنون غیر ان أهل العلم ذموه، و عن الصدق دفعوه و قال ثعلب: کان کذابا، علی الله و علی رسوله و علی الناس [۱].

(از ملاحظه از این عبارت سراپا نکایت (کالنور علی قلل الطور) در کمال وضوح و ظهور است، که حاوی ملکات انسانی، علامه تحریر معدوم النظیر حضرت عسقلانی، در قدح و جرح و عیب و لوم جاحظ، قصبات سبق ربوده، آن ناصبی بغیض، و ملحد معاند را، ضحکه عالم نموده، که بعد نقل عبارت «میزان الاعتدال» مشتمل بر قدح و جرح آن اسود أهل ضلال از ثعلب با کمال، و تصریح خود ذهبی بآنکه او از ائمه بدع بوده، در کتاب «لسان المیزان» اهل عدوان را مقطوع، و تشکیکات أهل شأن را رأسا مردوع و مدفوع ساخته. [۱] لسان المیزان ج ۴ ص ۳۵۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۵۷

از خطیب لیب آورده، که او بسند خود نقل کرده: که جاحظ نماز نمی خواند.

پس هر گاه جسارت و اقدام جاحظ رئیس اللام بر ترک صلاة، که اجماع أهل اسلام بر وجوب آن متحقق، و ترک آن از افحش

کبائر و اعظم جرائم است، ثابت شد، انتهاک دیگر محارم، و ارتکاب دیگر عظام را چه ذکر است. و از اسماعیل بن محمد صفار آورده: که او از ابو العیناء نقل کرده که او گفته: ما و جاحظ وضع کردیم حدیث فدک را، و از خطابي نقل فرموده که او تصریح فرموده بآنکه جاحظ مغموص است در دین خود، یعنی مطعون است. و از أبو الفرج اصفهانی نقل کرده، که او تصریح کرده بآنکه جاحظ رمی کرده می شد بزندقه، و انشاد کرده ابو الفرج اصفهانی در رمی جاحظ بزندقه چند شعر را

ابن قتیبه نیز جاحظ را جرح و قدح نموده

و از ابن قتیبه نقل کرده که او در کتاب «اختلاف حدیث» جاحظ را در زمره کسانی که طاعن بر حدیثند ذکر کرده، و افاده کرده که او مبالغه می کند در تعظیم صغیر تا که عظیم شود، و مبالغه می نماید در تصغیر عظیم تا که صغیر شود، و نیز افاده کرده که جاحظ یک شیء را گاهی کامل می کند، و گاهی نقص آن می نماید. و این اثبات قلت مبالغت او بصدق و ورع، و انهماک او در غایت مجون و تهافت و تناقض است. و ابن قتیبه بر این اجمال اکتفا نکرده شاهد آن بیان فرموده یعنی افاده کرده: که می یابی جاحظ را که گاهی احتجاج می کند برای عثمانیه بر رافضیه، و گاهی احتجاج می کند برای زندقه بر اهل سنت، و گاهی عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۵۸. تفصیل می کند علی علیه السلام را، و گاهی تأخیر می کند آن حضرت را. و محتجب نماید که مراد از عثمانیه طاعنین و مبغضین جناب امیر المؤمنین علیه السلام اند. شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی در «فتح الباری» در شرح حدیث «حدثنا عبد العزيز [۱] بن عبد الله، حدثنا سليمان [۲] عن يحيى بن سعيد، عن نافع، عن ابن عمر، قال: كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر، ثم عمر بن الخطاب، ثم عثمان بن عفان گفته: قد طعن فيه ابن عبد البر، و استند الى ما حكاه عن هارون بن اسحاق، قال: سمعت ابن معين يقول: من قال: ابو بكر و عمر و عثمان و علي، و عرف لعلی سابقته و فضله فهو صاحب سنه، قال: فذكرت له من يقول: ابو بكر و عمر و عثمان، و يسكتون، فتكلم فيهم بكلام غليظ، و تعقب بأن ابن معين انكر رأى قوم، و هم العثمانيه الذين يغلون في حب عثمان و ينقصون عليا، و لا شك في ان من اقتصر على ذلك، و لم يعرف لعلی فضله فهو مذموم [۳]

احتجاج جاحظ در «رساله عثمانیه» دلیل ناصبیت او است

(پس احتجاج جاحظ برای عثمانیه دلیل صریح بر ناصبیت او است و اشاره ابن قتیبه باحتجاج او برای عثمانیه بکتاب عثمانیه جاحظ است که در آن داد اهانت و ازراء و ناصبیت داده، و اسکافی جواب آن نوشته. و هر گاه از این افاده ابن قتیبه ظاهر شد، که جاحظ گاهی تقدیم می کند جناب امیر المؤمنین علیه السلام را، و گاهی تأخیر می کند آن حضرت را [۱] عبد العزيز بن عبد الله الاويسی: المدنی، شیخ البخاری المتوفی (۲۵۶) [۲] سليمان: بن بلال المدنی الحافظ البصری المتوفی (۱۷۲) [۳] فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج ۷ ص ۱۳ ط القاهرة

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۵۹

پس استعجاب و استغراب رشید عالی نصاب، از نسبت ناصبیت بجاحظ دگر باره بکمال وضوح مندفع شد، و تشبث او برساله جاحظ برای دفع ناصبیت از او ساقط گردید، چه ظاهر است که جاحظ تقدیم جناب امیر المؤمنین علیه السلام در این رساله که فاضل رشید تشبث بآن می نماید نموده است، پس هر گاه بر خلاف این رساله جسارت بر تأخیر آن حضرت هم کرده باشد، ارتباك جاحظ در تناقض و تهافت واضح گردید، و مساعی برای دفع ناصبیت او برساله مذکور نماند.

و نیز ابن قتیبه افاده کرده که جاحظ می گوید: (قال رسول الله صلى الله عليه وسلم) و بعد نقل قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، اتباع آن بذکر اقوال اهل خلاعت و مجون می نماید، و چنان اهل مجون و فحش را ذکر می کند، که شأن جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از آن است که آن حضرت را ذکر کنند در کتابی که ذکر یکی از این اهل مجون و فحش در آن کرده شود، چه جا که در یک ورق، یا بعد یک سطر یا ده سطر از ذکر سرور انبیای اخیار، ذکر این فساق فجار و ماجنین اشرار کرده شود.

و نیز از افاده ابن قتیبه ظاهر است که جاحظ می سازد کتابی را، که ذکر می کند در آن حجج نصاری بر مسلمین، و هر گاه می رسد بمقام رد بر نصاری براه اقتصار و اختصار می رود، و گویا اراده نکرده مگر تنبیه نصاری بر آنچه نمی شناختند، و نخواسته است مگر تشکیک ضعفاء اهل اسلام.

و نیز از ارشاد ابن قتیبه ظاهر است، که جاحظ استهزاء می کند بحديث استهزائی که مخفی نیست بر اهل علم، و از شواهد این دعوی آنست که ذکر کرد حدیث وارد در باب حجر اسود، که حاصلش این است که

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۶۰

حجر اسود سفید بود، پس سیاه کردند آنرا مشرکین، و بعد ذکر این مضمون صدق مشحون، که ارشاد جناب امین مأمون صلی الله علیه و آله و سلم است، جاحظ گفته: و بدرستی که واجب بود که سفید می کردند مسلمین حجر اسود را هر گاه استلام آن کردند. و غرض او از این کلام شامت نظام، استهزاء و سخریه و فسوس، بر ارشاد سرور اهل خصوص، ورد، و اعتراض، و ابطال، حدیث خیر اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار است.

و نیز از افاده ابن قتیبه ظاهر است که، جاحظ علاوه طعن بر حدیث حجر اسود، اشیای دیگر از احادیث اهل کتاب ذکر می کند، یعنی اشیای مخالفه اعتقادات اهل اسلام، و الا ذکر این معنی در مقام قدح و جرح جاحظ مصرفی نداشت.

و نیز ابن قتیبه فرموده: که جاحظ با این، یعنی با این همه فضائح و قبائح که مذکور شد، اکذب امت و اوضاعشان برای حدیث، و انصرشان برای باطل است.

و بعد سماع این اوصاف ثلاثه، که از عمده اوصاف و رأس محامد آن کثیر الجزاف است، احتیاج بنشر دگر فضائل و مناقب او نیست.

و ابن ندیم هم کذب و افترای جاحظ در دعوی او، که هر گاه خواند مأمون کتب مرا، گفت که این کتبی است که احتیاج نیست باحضر صاحب آن نزد من، ظاهر کرده، که ارشاد کرده که جاحظ تحسین کرده این لفظ را برای تعظیم نفس خود، و تفخیم تألیف خود، ورنه مأمون نمی گوید این را.

و از افاده ابن حزم در «ملل و نحل» ظاهر است، که جاحظ یکی از

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۶۱

مجان ضلال بود، که غالب بود بر او قول هزل.

و نیز ابن حزم با وصف تبرئه جاحظ از تعمد کذب، که مبطل آن افادات دیگر حضرات است، کثرت ایراد اکاذیب دیگر مردم در

کتب خود، برای جاحظ ثابت کرده، و آن هم برای تفضیح او کافی است

ابو منصور ازهری نیز جاحظ را مجروح و مقدوح دانسته

اشاره

و ابو منصور ازهری در نصرت حق زاهر، و ذم و لوم و ثلب جاحظ جائز، سعی جمیل بکار برده، بقدم کد و جد، طریق تفضیح آن معاند حائر سپرده، که در مقدمه «تهذیب اللغة» تکلم جاحظ بخرافات در لغات، و روایت او اکاذیب مفتریات و موضوعات مختلفات، از اعلام ثقات و فخام اثبات ثابت کرده، نهایت جسارت و خسارت، و غایت وقاحت و خلاعت او ظاهر نموده. و نیز ازهری ارشاد کرده، که اهل علم ذم جاحظ کرده‌اند، و از صدق او را دفع نموده‌اند. و ثعلب رئیس المنقذین از جمله قادحین و جارحین گوی مسابقت ربوده، تصریح فرموده بآنکه، جاحظ کذاب بود بر خدا و بر رسول او و بر مردم. و محتجب نماند که محامد فاخره، و مناقب زاهره ازهری، ظاهرتر از آن است که محتاج بیان باشد، لکن بعض عبارات مشتمله بر مدح و ثنا و تبجیل و تعظیم او در این جا باید شنید

ترجمه ازهری بگفتار ابن خلکان در «وفیات الأعیان»

شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن اُبی بکر بن خلکان الشافعی در (وفیات الأعیان و انباء ابناء الزمان) گفته: ابو منصور محمد بن احمد بن الازهر بن طلحه بن نوح بن ازهر الازهری الهروی اللغوی الامام المشهور فی اللغة. کان فقیها شافعی المذهب، غلبت علیه اللغة فاشتهر بها، و کان متفقا علی فضله عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۶۲ و ثقته و درایت و ورعه.

و روی عن اُبی الفضل محمد بن جعفر المنذری اللغوی، عن اُبی العباس ثعلب، و غیره. و دخل بغداد، و أدرك بها اُبا بکر بن درید، و لم یرو عنه شیئا، و اخذ عن اُبی عبد الله ابراهیم بن عرفه الملقب نفطویه المقدم ذكره، و عن اُبی بکر محمد بن السری المعروف بابن السراج النحوی، و سیأتی ذكره انشاء الله تعالی. و قیل: انه لم یأخذ عنه شیئا، و کان قد رحل و طاف فی ارض العرب فی طلب اللغة. و حکى بعض الافاضل انه رأى بخطه قال: امتحنت بالاسر سنه عارضت القرامطة الحاج بالهیر، و کان القوم الذین وقعت فی سهمهم عربا نشئوا فی البادیة، یتبعون مساقط الغیث ایام النجع، و یرجعون الی اعداد المیاء فی محاضرهم زمان القیظ، و یرعون النعم و یعیشون بألبانها، و یتکلمون بطباعهم البدویة، و لا یکاد یوجد فی منطقهم لحن او خطأ فاحش، فبقیت فی أسرهم دهرا طویلا، و کنا نشتی بالدهناء و نربع بالصَّمان، و نقیظ بالستارین، و استفدت من محاورتهم و مخاطبة بعضهم بعضا الفاظا جمه، و نوادر کثیرة اوقعت اکثرها فی کتابی یعنی «التهذیب» و سترها فی مواضعها و ذکر فی تضاعیف کلامه أنه أقام بالصمان شتوتین. و کان ابو منصور المذکور جامعا لشتات اللغات، مَطَّلعا علی أسرارها و دقائقها، و صنف فی اللغة کتاب «التهذیب» و هو من الکتب المختارة، و یکون اکثر من عشر مجلدات.

و له تصنیف فی غریب الالفاظ الی تستعملها الفقهاء فی مجلد واحد، و هو عمدة الفقهاء فی تفسیر ما یشکل علیهم من اللغة المتعلقة بالفقه، و کتاب التفسیر.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۶۳

و كان ولادته سنة اثنتين و ثمانين و مائتين، و توفي سنة سبعين و ثلاثمائة في أواخرها، و قيل: سنة إحدى و سبعين بمدينة هراء رحمه الله تعالى، و الأزهرى بفتح الهمزة و سكون الزاء و فتح الهاء و بعدها راء هذه النسبة الى جده المذكور الخ [۱]

ترجمه ازهرى بقول سبكي در «طبقات شافعيه»

(و عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي بن علي بن تمام السبكي ابو نصر تاج الدين بن تقى الدين در (طبقات شافعيه) گفته):
محمد بن احمد الزهر بن طلحة ابو منصور الأزهرى الهروى اللغوى صاحب «تهذيب اللغة».

ولد سنة اثنتين و ثمانين و مائتين، و سمع بهراء من الحسين بن ادريس، و محمد بن عبد الرحمن الشامى، و طائفة، ثم رحل الى بغداد، فسمع ابا القاسم البغوى، و ابا بكر بن أبى داود، و ابراهيم بن عرفة، و نفطويه، و ابن السراج، و أبا الفضل المنذرى، و عبد الله بن عروة، و غيرهم.

روى عنه أبو يعقوب الفرات، و أبو ذر عبد بن احمد، و أبو عثمان سعيد القرشى و الحسين، و علي بن احمد بن حمدويه و غيرهم.
و كان اماما فى اللغة، بصيرا بالفقه، عارفا بالمذهب، عالى الاسناد، ثخين الورع، كثير العبادة و المراقبة، شديد الانتصار لالفاظ الشافعى، متحرّيا فى دينه.

ادرك ابن دريد، و امتنع ان يأخذ عنه اللغة، و قد حمل اللغة عن الأزهرى جماعة، منهم ابو عبيد الهروى صاحب «الغريب».
و من مصنفات الأزهرى: «التهذيب عشر مجلدات» و «كتاب الغريب» فى التفسير، و «كتاب تفسير الفاظ المزنى» و «كتاب علل القراءة» و «كتاب الروح [۱] وفيات الأعيان ج ۳ ص ۴۵۸ ط القاهرة ۱۳۶۷ بتحقيق محمد محيى الدين

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۶۴

و ما ورد فيها من الكتاب و السنّة» و «كتاب تفسير الاسماء الحسنى» و «تفسير اصلاح المنطق» و «تفسير السبع المطول» و «تفسير ديوان أبى تمام».

و أسر مرة أسرته القرامطة فحكى عن نفسه: انه وقع فى اسر عرب نشأوا فى البادية يتبعون مساقط الغيث ايام النجع، و يرجعون الى أعداد المياه فى محاضرهم زمن القيظ، و يتكلمون بطباعهم البدويّة، و لا يكاد يوجد فى منطقهم لحن او خطأ فاحش، قال فبقيت فى أسرهم دهرا طويلا، و استفدت منهم الفاظا جمّة.

توفى فى شهر ربيع الآخر سنة سبعين و ثلاثمائة [۱]

ترجمه ازهرى بگفتار ذهبى در «عبر فى خبر من غير»

(و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبى در «عبر فى خبر من غير» گفته):

و الأزهرى العلامة ابو منصور محمد بن احمد بن الأزهر الهروى اللغوى النحوى الشافعى صاحب «تهذيب اللغة» و غيره من المصنفات الكبار الجليّة المقدار، بهراء فى ربيع الآخر، و له ثمان و ثمانون سنّة.

روى عن البغوى، و نفطويه، و أبى بكر بن السراج، و ترك الاخذ عن ابن دريد تورعا، لانه رآه سكران، و قد بقى الأزهرى فى أسر القرامطة مدّة طويلة [۲]

ترجمه ازهرى بگفته يافعى در «مرآة الجنان»

(و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن على اليمنى يافعى در «مرآة الجنان و عبرة اليقظان» در سنه سبعين و ثلاثمائة گفته):

و فيها توفي الامام العلامة، صاحب المصنفات الكبار الجليّة المقدار، كتهذيب اللغة وغيره، اللغوي النحوي الشافعي ابو منصور محمد بن احمد بن [۱] طبقات السبكي ج ۳ ص ۶۳ ط القاهرة ۱۳۲۴

[۲] عبر فی خبر من غير ج ۲ ص ۳۵۶

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۶۵

الازهر الهروي الازهری، بقى فی أسر القرامطة مدة طويلة، و كان متفقا على فضله و ثقته و درايته و ورعه، و روى عن أبى العباس ثعلب و غيره، و أدرك ابن دريد و لم يرو عنه شيئا، و أخذ عن نفطويه، و عن ابن السراج النحوي. و كان قد رحل و طاف فی ارض العرب، و طلب اللغة، فخالط قوما يتكلمون بطباعهم البدوية، و لا يكاد يوجد فی منطقهم لحن أو خطأ فاحش، فاستفاد من مجاورتهم، و مخاطبة بعضهم بعضا ألفاظا و نواذر كثيرة، أوقع أكثرها فی كتابه التهذيب، و سبب مخالطته لهم أنه كان قد أسرته القرامطة، و كان القوم الذين وقع فی سهمهم عربا، نشأوا فی البادية، يتبعون مساقط الغيث، و يرعون النعم و يعيشون بألبانها.

و كان جامعا لاشتات اللغات مطلقا على أسرارها و دقائقها، و تهذيبه المذكور أكثر من عشر مجلدات الخ [۱]

ترجمه ازهری بگفتار سیوطی در «بغية الوعاة»

(و شيخ جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبى بكر السيوطى در «بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النحاة» گفته):

محمد بن احمد الازهر بن طلحة بن نوح الازهرى اللغوى الاديب الهروى الشافعى ابو منصور.

ولد سنة اثنتين و ثمانين و مائتين، و أخذ عن الربيع بن سليمان، و نفطويه، و ابن السراج، و أدرك ابن دريد، و لم يرو عنه.

و ورد بغداد، و أسرته القرامطة، فبقى فيهم دهرا طويلا، و كان رأسا فى اللغة أخذ عنه الهروى صاحب الغريين.

و له من التصانيف «التهذيب» فى اللغة «تفسير ألفاظ مختصر المزنى»، «التقريب فى التفسير» «شرح شعر أبى تمام»، «الادوات» و غير

ذلك. [۱] مرآت الجنان ج ۲ ص ۳۹۵ ط حيدرآباد الدكن سنة ۱۳۳۸

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۶۶

و كان عارفا عالما بالحديث، عالى الاسناد، كثير الورع، مات فى ربيع الآخر سنة سبعين و ثلاثمائة [۱]

برهان حلبى جاحظ را از واضعين احاديث معرفى کرده

(و شيخ ابو الوفاء ابراهيم بن محمد بن خليل الطرابلسى سبط ابن العجمى المعروف بالبرهان الحلبى، كه از اجله محدثين حفاظ، و

اكابر منقدين ايقاظ سنيه است، و شيخ جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى در «طبقات الحفاظ» بمدح او گفته):

البرهان الحلبى الحافظ ابو الوفاء ابراهيم بن محمد بن خليل الطرابلسى الشافعى سبط ابن العجمى و يعرف بابن القوف.

ولد سنة ۷۵۳ و سمع جماعة من أصحاب الفخر و غيرهم، و تخرج فى الفن بالحافظ أبى الفضل العراقى، و صار شيخ البلاد الحلبية بلا

مدافع، و خرج له صاحبنا الحافظ أبو القاسم عمر بن فهد معجما، و له تصانيف منها «شرح البخارى» و «شرح الشفاء» مات سنة ۸۴۱

[۲].

(و سخاوى در «ضوء لامع» ترجمه مبسوط در چهار ورق طولانى براى او ذكر کرده، جاحظ را در جمله واضعين حديث ذكر کرده،

و حكايت ابو العيناء را نقلـ عن كتاب ابن الجوزى سند آورده، چنانچه در كتاب «الكشف الحثيث عن رمى بوضع الحديث» كه

سخاوى در «ضوء لامع» آنرا از مصنفات سبط ابن العجمى شمرده و بالطاف نامتناهيه الهيه نسخه عتيقه آن كه مزين است باجازه

مصنف حیث کتب فی آخره):

بلغ الشیخ المحدث الفاضل نجم الدین محمد المدعو عمر بن الشیخ الامام [۱] بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة ص ۸ ط بیروت دار المعارف

[۲] طبقات الحفاظ للسیوطی ص ۵۴۵

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۶۷

الفاضل تقی الدین محمد بن فهد الهاشمی المکی، رده الله الی بلده بخیر و عافیة قراءة علی من أول هذا المؤلف الی آخره، و مع عبد الله ابني، من قولي حرف الدال المهملة الی أول حرف الطاء المهملة، و قد أجزت لهما ما يجوز لی و عنی روايته، و صح ذلك و ثبت فی مجالس آخرها يوم الجمعة الرابع من صفر النازل من سنة ثمان و ثلاثین و ثمانمائة، بالمدرسة الشرقية بحلب و أجزت أيضا لهما جميع ما رویته و ألفته، قاله ابراهيم بن محمد بن خليل سبط ابن العجمی الحلبي و صلى الله علی سيدنا محمد و آله و صحبه و سلم.

(بحمد الله پیش فقیر حقیر حاضر است گفته):

عمرو بن بحر الجاحظ، ذكره الذهبي فی «ميزانه» و لم يذكره بالوضع و قد رأيت فی خطبة الموضوعات لابن الجوزی، ذكره باسناده عن المحاملي، قال: سمعت أبا العیناء يقول: أنا و الجاحظ وضعنا حديث فذك، و أدخلناه علی الشيوخ ببغداد، فقبلوه الا ابن شيبه العلوی الی آخر كلامه، و فيه قال اسماعيل یعنی ابن محمد النحوی المذكور فی سند ابن الجوزی: هذا عن المحاملي، و كان أبو العیناء يحدث بهذا بعد ما تاب انتهى [۱].

(و علامه جلال الدین عبد الرحمن سیوطی در «تدريب الراوی شرح تقریب النواوی» گفته):

و قال الحاكم: كان محمد بن القاسم الطایکانی من رؤس المرجئة، و كان يضع الاحاديث علی مذهبهم، ثم روى بسنده عن المحاملي، قال: سمعت أبا العیناء يقول: أنا و الجاحظ وضعنا حديث فذك، و أدخلناه علی الشيوخ ببغداد فقبلوه الا ابن شيبه العلوی، فانه قال: لا يشبه آخر هذا الحديث أوله و أبی أن يقبله [۲]. [۱] الضوء اللامع للسخاوی و ج ۱ ص ۱۳۸.

[۲] تدريب الراوی للسیوطی ج ۱ ص ۲۸۵

ابن اثیر در «جامع الاصول» جاحظ را از واضعین حدیث ذکر نموده

(و ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن اثیر الجزری در «جامع الاصول لاحادیث الرسول» در ذکر واضعین حدیث گفته):
و منهم قوم وضعوا الحديث لهوى يدعون الناس إليه فمنهم من تاب عنه و أقر علی نفسه.
قال شیخ من شیوخ الخوارج بعد أن تاب ان هذه الاحاديث دين، فانظروا ممن تأخذون دينكم، فانا كنا إذا هويانا أمرا صيرناه حديثا.
و قال أبو العیناء: وضعت أنا و الجاحظ حديث فذك، و أدخلناه علی الشيوخ ببغداد فقبلوه الا ابن شيبه العلوی، فانه قال: لا يشبه آخر هذا الحديث أوله و أبی أن يقبل [۱]

صفدی در «وافی بالوفیات» جاحظ را از واضعین حدیث یاد کرده

(و صلاح الدین خليل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته):

محمد بن القاسم بن خلاد بن یاسر الیمانی الهاشمی مولى المنصور البصری الاخباری أبو العیناء، مولده سنة احدى و تسعين و مائه، و

توفی سنه اثنتین و ثمانین و مائتین و کان قبل العمی أحول.

قال یاقوت: قرأت فی تاریخ دمشق، قرأت علی زاهد بن طاهر، عن أبی بکر البیهقی، حدثنا أبو عبد الله الحافظ، سمعت عبد العزيز بن عبد الملك الاموی يقول: سمعت اسماعیل بن محمد النحوی يقول: سمعت أبا العیناء يقول: أنا و الجاحظ وضعنا حدیث فدک و أدخلناه علی الشیوخ ببغداد فقبلوه الا ابن شیبہ العلوی قال: لا یشبه آخر هذا الحدیث أوله فأبی أن یقبله، و کان أبو العیناء یحدث بهذا بعد ما تاب [۲]. [۱] جامع الاصول لابن الاثیر ج ۱ ص ۷۵.

[۲] الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۳۴۱-۳۴۴

ابن حجر عسقلانی نیز واضع بودن جاحظ را در «لسان المیزان» یاد کرده

(و ابن حجر عسقلانی بترجمه ابو العیناء در «لسان المیزان» گفته):

قال الحاکم: سمعت عبد العزيز بن عبد الملك الاموی يقول: سمعت اسماعیل ابن محمد النحوی، يقول: سمعت المحامی يقول: سمعت أبا العیناء يقول:

أنا و الجاحظ وضعنا حدیث فدک، قال اسماعیل: و کان أبو العیناء یحدث بذلك بعد ما مات الجاحظ [۱].

(و مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب «منتهی الکلام» که معاصرین سنیہ بر افادات بدیعہاش بسیار می نازند، و بر خود می بالند، بلکه بملاحظہ آن برقص و طرب می آیند، نیز عبارت «جامع الاصول» متضمن وضع جاحظ حدیث فدک را در «ازالہ الغین» نقل کرده، در تفسیح حضرت رازی، که بقول چنین کاذب مفتی، تشبث می کند کوشیده، و هم ملازمان فاضل رشید را، که حمایت جاحظ در سر دارد، کما ینبغی تخجیل نموده، و عجب که با وصف آنکه از افادہ ابن حجر عسقلانی در «لسان» کما سمعت ظاهر است که، حضرت او ندانسته که مراد از حدیث فدک، که جاحظ و ابو العیناء وضع آن کردند، چیست، باز حدیث فدک را که ذکر آن در عبارت «جامع الاصول» آمده بر حدیث مروی در «صحیحین» فرود آورده، هتک ناموس «صحیحین» نموده طریقه روافض که اہانت صحاح سنیہ است، پیش گرفته، اندراج خبر مکذوب و موضوع جاحظ ملحد، و ابو العیناء، در صحیحین و دیگر صحاح سنیہ ثابت ساخته، و کمال اغفال مشایخ بخاری، و مسلم، و دیگر ائمہ که حدیث مکذوب جاحظ را قبول کردند، در اکناف عالم مشہور ساخته.

و علامہ ابو الفتح محمد بن عبد الکریم الشہرستانی در کتاب «ملل [۱] لسان المیزان ج ۵ ص ۳۴۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۷۰

و نحل» گفته):

و مذهب الجاحظ هو بعینه مذهب الفلاسفة الا أن الميل منه و من أصحابه الی الطبیعیین منهم أكثر منه الی الالہیین [۱].

(و علامہ عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی هم بکثرت ہزل جاحظ تصریح کرده چنانچہ در کتاب «تمتہ المختصر فی أخبار البشر» در سنہ خمس و خمسین و مائتین گفته):

و فیہا أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ العینی کثیر التصانیف کثیر الہزل، نادر النادرۃ، نادم الخلفاء و أخذ العلم عن النظام المتکلم

[۲]

و علاوه بر این همه فضائح و قبائح و قوادح فاحشه، جاحظ سماع غنا و طنبور، که از افضح فسق و فجور و اشنع لهُو و زور است می نمود، و بمزید وقاحت و صفاقت، و نهایت بی باکی و خلاعت، خود آن را نقل می کرد.

قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان الشافعی در «وفیات الأعیان» بترجمه عمرو بن بحر الجاحظ گفته:

و من جمله أخباره أنه قال: ذكرت للمتوكل لتأديب بعض ولده، فلما رآني استبشع منظري، فأمر لي بعشرة آلاف درهم و صرفني، فخرجت من عنده، فلقيت محمد بن ابراهيم، و هو يريد الانصراف الى مدينة السلام، فعرض علي الخروج معه، و الانحدار في حراقة، و كان بسرمن رأي، فركبنا في الحراقة، [۱] الملل و النحل ج ۱ ص ۷۶ ط بيروت.

[۲] تنمة المختصر ج ۱ ص ۳۲۱ ط النجف الاشرف.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۷۱

فلما انتهينا الى فم نهر القاطول نصب ستارة و أمر بالغناء، فاندفعت عوادة فغنت:

كل يوم قطيعة و عتاب ينقضي دهرنا و نحن غضاب

ليت شعري أنا خصصت بهذا دون ذا الخلق أم كذا الاحباب

و سكتت، فأمر الطنبورية فغنت:

وا رحمتا للعاشقين ما ان أرى لهم معينا

كم يهجرون و يصرمون و يقطعون و يصبرونا

قال فقالت لها العوادة: فيصنعون ما ذا؟ قالت: هكذا يصنعون، و ضربت بيدها الى الستارة، فهتكتها و برزت كأنها فلقه القمر، فألقت نفسها في الماء، و على رأس محمد غلام يضاهيها في الجمال، و بيده مذبة، فأتى الموضع و نظر إليها و هي تمر بين الماء، فأنشد:

أنت التي عرفتني بعد القضاء لو تعلمينا

فألقي نفسه في أثرها، فأدار الملاح الحراقة، فاذا بهما معتقان ثم غاضا فلم يريا، فاستعظم محمد ذلك و هاله امره.

ثم قال: يا عمرو لتحدثني حديثا يسليني عن فعل هذين و الا ألحقتك بهما، قال فحضرني حديث يزيد ابن عبد الملك، و قد قعد للمظالم، و عرضت عليه القصص، فمرت به قصة فيها ان رأى امير المؤمنين ان يخرج الى جاريته فلانة حتى تغينني ثلثة اصوات فعل، فاغتاظ يزيد من ذلك، و أمر من يخرج إليه، و يأتيه برأسه.

ثم أتبع الرسول برسول آخر، يأمره ان يدخل إليه الرجل، فأدخله فلما وقف بين يديه قال له: ما الذي حملك على ما صنعت؟ قال: الثقة بحلمك و الاتكال على عفوكم.

قال: فأمره بالجلوس، حتى لم يبق أحد من بنى أمية الا خرج، ثم أمر

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۷۲

فاخرجت الجارية و معها عودها فقال لها الفتى غنى من الطويل:

أ فاطم مهلا بعض هذا التدلل و ان كنت قد أزمعت صرعى فأجملی

فغنته، فقال له يزيد قل، قال غنى من البسيط:

تألق البرق نجديا فقلت له يا أيها البرق اني عنك مشغول

فغنته، فقال له يزيد: قل، قال تأمر لي برطل شراب، فأمر به فما استتم شرابه، حتى وثب و صعد على أعلى قبة ليزيد، فرمى نفسه على دماغه فمات، فقال يزيد إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

، أ تراه الاحمق الجاهل ظن أنى اخرج إليه جاريته، و أردّها الى ملكي، يا غلمان خذوها بيدها، و احملوها الى اهله ان كان له أهل، و

أَلَمَّا فَبِعَوَّهَا وَتَصَدَّقُوا بِشَمْنِهَا عَنْهُ، فَانْطَلَقُوا بِهَا إِلَى أَهْلِهَا، فَلَمَّا تَوَسَّطَتِ الدَّارَ نَظَرَتْ إِلَى حَفِيرَةٍ فِي وَسْطِ دَارِ يَزِيدٍ قَدْ أَعَدَّتْ لِلْمَطَرِ، فَجَذِبَتْ نَفْسَهَا مِنْ أَيْدِيهِمْ وَقَالَتْ:

مِنْ مَاتَ عَشَقًا فَلَيْمَتْ هَكَذَا لَا خَيْرَ فِي عَشَقٍ بِلاَ مَوْتٍ

وَأَلْقَتْ نَفْسَهَا فِي الْحَفِيرَةِ عَلَى دِمَاغِهَا فَمَاتَتْ، فَسَرَى عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَجْزَلَ صَلَاتِي الْخ [١].

(و عبد الله بن اسعد الياضي بترجمه جاحظ گفته):

و مِنْ جَمَلَةٍ أَخْبَارُهُ أَنَّهُ قَالَ: ذَكَرْتُ لِلْمَتَوَكِّلِ لِتَأْدِيبِ بَعْضِ وَلَدِهِ، فَلَمَّا رَأَى اسْتَشْبَعَ مَنْظَرِي، فَأَمَرَ لِي بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، وَصَرَفَنِي، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَلَقِيتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، يَعْنِي إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْمَهْدِيِّ، وَهُوَ يَرِيدُ الْإِنْصِرَافَ إِلَى مَدِينَةِ السَّلَامِ، فَعَرَضَ عَلَيَّ الْخُرُوجَ مَعَهُ وَالْإِنْحِدَارَ فِي حِرَاقَتِهِ، وَكَانَ بِسَرِّمَنْ رَأَى، فَرَكَبْنَا فِي الْحِرَاقَةِ، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى فَمِ نَهْرِ الْقَاطُولِ نَصَبَ سِتَارَةً، وَ أَمَرَ بِالْغَنَاءِ فَانْدَفَعَتْ عَوَادَةُ فَغَنَّتْ: [١] وَفِيَاتُ الْأَعْيَانِ ج ٣ ص ١٤١.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٥، ص: ٧٣

كُلُّ يَوْمٍ قُطِيعَةٌ وَ عَتَابٌ يَنْقُضِي دَهْرَنَا وَ نَحْنُ غَضَابُ

لَيْتَ شَعْرِي أَنَا خَصَصْتُ بِهِذَا دُونَ ذَا الْخَلْقِ أَمْ كَذَا الْإِحْبَابِ

و سَكَنْتُ، فَأَمَرَ الطَّنْبُورِيَّةُ فَغَنَّتْ:

وَارْحَمْنَا لِلْعَاشِقِينَ مَا أَنْ أَرَى لَهُمْ مَعِينًا

كَمْ يَهْجُرُونَ وَ يَصْرُمُونَ وَ يَقْطَعُونَ وَ يَضْرِبُونَ

فَقَالَتْ لَهَا الْعَوَادَةُ: فَيَصْنَعُونَ مَاذَا؟ قَالَتْ: هَكَذَا يَصْنَعُونَ، وَضَرَبَتْ بِيَدِهَا إِلَى السِتَارَةِ، فَهَتَكَتْهَا وَبَرَزَتْ كَأَنَّهَا فَلَقَةُ قَمَرٍ، فَأَلْقَتْ نَفْسَهَا فِي الْمَاءِ، وَ عَلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ غَلَامٌ يَضَاهِيهَا فِي الْجَمَالِ، وَ بِيَدِهِ مَذْبَةٌ، فَأَتَى الْمَوْضِعَ وَنَظَرَ إِلَيْهَا، وَ هِيَ تَمْرِبِينَ الْمَاءِ فَأَنْشَدَ:

أَنْتِ الَّتِي عَرَفْتَنِي بَعْدَ الْقَضَاءِ لَوْ تَعْلَمِينَا

وَ أَلْقَى نَفْسَهُ فِي الْمَاءِ فِي أَثَرِهَا، فَأَدَارَ الْمَلَا حَ الْحِرَاقَةَ فَإِذَا بِهِمَا مَعْتَنِقِينَ، ثُمَّ غَاصَا فَلَمْ يَرِيَا، فَاسْتَعْظَمَ مُحَمَّدٌ ذَلِكَ وَ هَالَهُ أَمْرُهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَمْرُو لَتَحْدِثَنِي مَا يَسْلِينِي عَنْ فِعْلِ هَذَيْنِ وَ أَلَا أَلْحَقْتُكَ بِهِمَا، قَالَ: فَحَضَرَنِي حَدِيثُ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَ قَدْ قَعَدَ لِلْمِظَالِمِ، وَ عَرَضَتْ عَلَيْهِ الْقِصَصُ، فَمَرَّتْ بِهِ قِصَّةٌ فِيهَا أَنْ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى جَارِيَتِهِ حَتَّى تَغْنِيَنِي ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فَعَلَّ، فَاعْتَاطَ يَزِيدُ مِنْ ذَلِكَ، وَ أَمَرَ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ وَ يَأْتِيهِ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ اتَّبَعَ الرَّسُولَ رَسُولًا آخَرَ يَأْمُرُهُ أَنْ يَدْخُلَ إِلَيْهِ الرَّجُلَ فَأَدْخَلَهُ، فَلَمَّا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ لَهُ: مَا الَّذِي حَمَلَكَ عَلَيَّ مَا صَنَعْتَ؟

قَالَ: الثَّقَةُ بِحُلْمِكَ، وَ الْإِتْكَالُ عَلَى عَفْوِكَ، فَأَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ إِلَّا خَرَجَ، ثُمَّ أَمَرَ بِالْجَارِيَةِ فَخَرَجَتْ وَ مَعَهَا عَوْدُهَا، فَقَالَ لَهَا الْفَتَى:

غَنِيْنِي:

أُفَاطِمُ مَهْلًا بَعْضُ هَذَا التَّدَلُّلِ وَ أَنْ كُنْتُ قَدْ أَزْمَعْتُ صَرْمِي فَأَجْمَلِي

فَغَنَّتْهُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ قُلْ، قَالَ: غَنِي:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٥، ص: ٧٤

تَأَلَّقَ الْبَرْقُ نَجْدِيَا فَقُلْتُ لَهُ يَا أَيُّهَا الْبَرْقُ إِنِّي عَنْكَ مَشْغُولٌ

فَغَنَّتْهُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: قُلْ، قَالَ: تَأْمُرُ لِي بِرَطْلِ شَرَابٍ، فَأَمَرَ لَهُ بِهِ فَمَا اسْتَتَمَ شَرَابَهُ، حَتَّى وَثَبَ وَ صَعَدَ عَلَى أَعْلَى قُبَّةِ لِيَزِيدَ، فَرَمَى نَفْسَهُ عَلَى دِمَاغِهِ فَمَاتَ، فَقَالَ يَزِيدُ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

، أَرَاهُ الْإِحْمَقَ الْجَاهِلَ ظَنَّ أَنِّي أَخْرَجْتُ إِلَيْهِ جَارِيَتِي وَ أَرَدْتُهَا إِلَى مَلِكِي، يَا غُلْمَانُ خَذُوا بِيَدِهَا وَ احْمِلُوهَا إِلَى أَهْلِهَا أَنْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ، وَ أَلَا

فبیعوها و تصدقوا بثمانها عنه، فانطلقوا بها الى أهله، فلما توسطت الدار نظرت الى حفيرة في وسط دار يزيد قد اعدت للمطر، فجدبت نفسها من أيديهم و أنشدت:

من مات عشقا فليمت هكذا لا خير في عشق بلا موت

فألقت نفسها في الحفيرة على دماغها فماتت، فسرى عن محمد و أجزل صلتى الخ [۱].

(از این هر دو عبارت واضح است که جاحظ سماع غنا، و آن هم از زن اجنبیه، و آن هم با عود و طنبور، که کمال شناعت و قبح آن نهایت ظاهر و مشهور نموده، و از غایت جسارت و قلت مبالات خود آن را نقل فرموده، و بطریق انموزج بعض معایب غنا در این جا نقل می شود)

رساله ابن حجر هیثمی در حرمت موسیقی

اشاره

أبو العباس شهاب الدين احمد بن حجر الانصارى الهیتمی المکی در شروع رساله «تشیف الاسماع بحکم السماع» گفته: الحمد لله الذى خطر مواطن اللهو على عباده، و خلّص من ربه و شبهه المصطفين لقربه و وداده، لما امتن به عليهم فعرفهم دسائس النفوس من فهم حكمه و مراده، و كشف لهم عن تسويلات الشيطان، لا- سيما على قوم زعموا التصوف و العرفان، و غفلوا عن قول أعظم الصديقين، بعد الانبياء و المرسلين، المزامير [۱] مرآة الجنان ج ۲ ص ۱۶۲ ط حیدرآباد الدکن سنه ۱۳۳۸.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۷۵

من الشيطان في بيت رسول الله صلى الله عليه و سلم و شرف و كرم، لما غلب عليهم من الشهوات، و محبة البطالات، و السعى في جلب فسقة العامة الى مجالسهم، لينالوا من حطامهم و خسائسهم الجالبة لهم الى القطيعة، لعدم علمهم بما قاله أئمة الحقيقة و الشريعة، فحمدا لك اللهم أن وفقتنا لرد سقطاتهم الشنيعة و تقولاتهم الفظيعة، و اشهد أن لا إله إلا الله*

، وحده لا- شريك له، شهادة أنجو بها من مكايد الشيطان و موالاته، و من حمل أحد من الخاصة أو العامة على سماع مزاميره، الموجب لسروره و ظفره منهم بغاية مراداته، و أشهد أن سيدنا محمدا عبده، و رسوله، و صفته، و خليفه الذى أرسله الله قاصما لأعدائه، بواضح براهينه و بيناته، صلى الله عليه و سلم و على آله و أصحابه و تابعيهم المبرئين من سفاسف أهل الحظوظ و الشهوات، و الموفقين لصرف جميع الاوقات في مهمات العبادات، لا سيما نفع المسلمين بتمهيد قواعد الدين، و الرد على المبطلين، الذين ضلّوا سواء السبيل، و اتخذوا مزامير الشيطان شفاء للعليل، زاعمين زيادة معارفهم بذلك، و ما أدري الاشقياء ان اقدامهم زلت عن سنن المسالك، و اقلامهم سجلت عليهم باعظم المهالك، لانهم سنّوا سننا سيئة مصحوبة بالاحاد و العناد، فباءوا بوزرها و وزر من يعمل بها الى يوم يرون جزاء ذلك على رؤس الاشهاد، أعاذنا الله من أمثال هذه القواطع، و جعلنا ممن ذب عن شريعته الغراء الواضحة البيضاء بالبراهين القواطع، و أدام علينا رضاه في هذه الدار الى أن نلقاه، انه الجواد الكريم الرؤوف الرحيم.

أما بعد فاني أثناء شهر ربيع سنه ثمان و خمسين و تسعمائة، دعيت الى نسيكة لبعض الاصدقاء، فوقع السؤال عن فروع تتعلق بالسماع، فأغلظت في الجواب عنها و في الرد على من زل فهمه أو قلمه فيها، فقليل لى عن كتاب لبعض المصريين بلدا، التونسين محتدا، المالكيين معتقدا، المتصوفين ملتحدا، بالغ في حل

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۷۶

ذلك بتأليف سماه «فرح الاسماع برخص السماع» فبالغت في الرد عليه في ذلك المجلس، فبعد مدة أرسل لى بعض رؤساء مكة الكتاب، و طلب منى كتابه عليه، حتى يتبين ما فيه، و يظهر زيغه الذى اشتمل عليه قوادمه و خوافيه، و أكد في ذلك، فعزمت على

اجابته لا- فوز بأجر هذا الامر و مثوبته، لعلمی أن أبناء الزمان الذين غلب عليهم الخسار و الهوان عكفوا على كتابة ذلك الكتاب، و اتخذوه لسماع تلك المحرمات أعظم الاسباب، و ظنوا أنه الحق الواضح، و أن مؤلفه المرشد الناصح، جهلا منهم بالحقائق، و اصغاء لكل ناعق و ناهق، فتجاهروا بها بين الملا، فضلا عن السر و الخلاء، حتى كسرت من آلامهم بيدي عدة عديدة، و لزمتم ذلك معهم مدة مديدة، و رفعت أقواما منهم الى حكام الشريعة قادة و السياسة اخرى بحسب جزاء الفاعلين الموجبة لخزيهم في الدنيا و الاخرى، و شددت عليهم الى أن عاقبهم بما يناسب جرائمهم، و أشهروا تعزيرهم في الاسواق، لتعلم سرائرهم فخدموا بحمد الله تعالى عن ذلك، و لزموا التحفظ عن أن يحوموا حوم تلك المسالك فتمادى بي الاشتغال في هذه السنة بشرح «المنهاج» عن أكثر المهمات لظني أنه الاهم، و أن كل شافعي إليه محتاج، الى ثالث يوم من شهر رجب، شهر الله الاصب، فسمعت أن سلطان الاسلام و المسلمين و سلالة الملوك، و ملوك العلماء العاملين، و خليفتهم في اسبغ ضوافي العدل على رعاياه، و اجماع أهل الحل و العقد على كثرة مآثره و مزاياه، مولانا الملك المظفر محمود شاه، أدام الله عليه غرر الفضائل و اسبغ الفواضل، و لا زال ممنوحا من ربه، بدوام الظفر و الفتح المبين، و قطع دابر الكفرة و الملحدين، و موقفا لما لم يوفق إليه سلطان من تلك الجهات غيره، حتى عم أهل الحرمين بره و ميره و خيره، فأعلنوا له بالادعية الصالحة في مواطن القبول، و أملوا من ربهم أن يحقق له بركة أدعيتهم كل مأمول و مسئول آمين.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۷۷

وقع بين وزرائه العلماء الاماثل و المحققين الافاضل مسائل في حكم السماع في مجلسه السامي، و بحر علمه وجوده الطامي، فأجاب بالحرمة فيها مولانا عبد العزيز آصفخان القرشي العمري، أعظم وزرائه علوما و قدرا، و أعرفهم بمصالح المسلمين دنيا و اخرى، و أكملهم أدبا و عبادة، كما شاهدناه منه بحرم الله ممّا نرجو له به الحسنی، و زیادة، بل لم نر أحدا قدم علينا الى مكة المطهرة من سائر الاقطار يحاكيه، أو يقاربه، أو يدانيه، في افراغ الوسع في العبادات، و ملازمة الجماعات، و افادات العلوم العديدة، و الاحسان العام في تلك المدة المديدة، لا يمل من شيء من ذلك، بل لا يزداد الا ترقيا باهرا في تلك الكمالات و المسالك فهنيئا لمولانا السلطان إذا استأثره على ثقة السلاطين، و قلّده قلائد مملكية ليتصرف فيها بطبق ما علمه من أحول الخلفاء الراشدين، لما أنه جمع بين العلوم و العمل و كرم الحسب و النسب و قصر الامل، فجزاه الله عن المسلمين خيرا ما يرتضيه، و أدام عليه عواطف معاليه، و أعطاه من فضله كل ما يتبغيه آمين.

فحيثئذ سمعت عنه ذلك، حركني الى أن اجيب ما طلبه ذلك الرئيس، بتأليف كتاب منفتح نفيس، يرد ما في ذلك الكتاب، مما حاد عن جادة الصواب، و يبين ما فيه من الزلل و الخطاء و الخطل، و يكشف القناع، و يحقق مواطن الخلاف و الجماع، و يرد كل فارة الى مثلها، و فادة الى محلها، و سميته «تشنيف الاسماع بحكم السماع» و انا أسأل الله ان يعين على اتمامه و اكماله، و ان يديم على سوابغ افضاله، و ان ييسر لي فيه توخي الصواب، و ايضاح الاحكام و الادلة مع الاستيعاب، انه بكل خير كفيل، و هو حي و نعم الوكيل، و رتبته على مقدمة و اقسام

اما المقدمة ففي ذم المعازف و الغناء و المزامير و الاوتار.

عن ابي امامة رضى الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ان الله عز و جل بعثنى هدى و رحمة للعالمين، و امرني بمحق المعارف، و المزامير،

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۷۸

و الاوتار، و الصليب، و امر الجاهلية، و حلف ربي بعزته و جلاله لا يشرب عبد من عبادي جرعة من خمر متعمدا في الدنيا، الا اسقيته مكانها من الصديد يوم القيامة، مغفورا له أو معذبا، و لا يتركها من مخافتى إلا سقيته اياها في حظيرة القدس، لا يحل بيعهن و لا شراؤهن و لا التجارة فيهن و ثمنهن حرام.

رواه ابو داود و الطلیالیسی و اللفظ له.

و احمد بن حنبل و الحارث بن ابی أسامة بلفظ: ان الله عز و جل بعثنی رحمۃ و هدی للعالمین و امرنی ان امحق المزامیر، و المعازف، و الخمر، و الاوثان التي تعبد فی الجاهلیة، و اقسام ربی بعزته لا- يشرب عبد الخمر فی الدنيا إلا سقیته من حمیم جهنم، معذبا او مغفورا له، و لا یدعها عبد من عبیدی تحرجا عنها، الا اسقیتهایا فی حظیره القدس.

و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لكل شیء اقبال و ادبار، و ان من اقبال هذا الدین ما بعثنی الله به، حتی ان القبيلة لتتفقہ كلها من عند آخرها، حتی لا یبقی الا الفاسق و الفاسقان، فهما مقهوران مقموعان ذلیلان، ان تکلما او نطقا قمعا و قهرا و اضطهدا.

ثم ذکر صلى الله عليه و سلم من ادبار هذا الدین ان تجفوا لقبيلة كلها من عند آخرها، حتی لا یبقی فیها الا الفقیه او الفقیهان، فهما مقهوران مقموعان ذلیلان، ان تکلما او نطقا قمعا او قهرا و اضطهدا، و قیل لها: أ تطغیان علینا، حتی یشرب الخمر فی نادیهما و مجالسهم و اسواقهم، و تنحل الخمر غیر اسمها حتی یلعن آخر هذه الامامة اولها الا حلت علیهم اللعنة، و یقولون لا بأس بهذا الشرب، یشرب الرجل منهم ما بدا له، ثم یکف عنه حتی تمر المرأة، فیقوم إليها بعضهم، فیرفع ذیلها فینکحها، و هم ینظرون کما یرفع ذنب النعجة، و کما ارفع ثوبی هذا، و رفع رسول الله صلى الله عليه و سلم ثوبا علیه من هذه السحولیة، فیقول القائل

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۷۹

منهم لو نحیتموننا عن الطریق فذاک فیهم کابی بکر و عمر، فمن ادرك ذلك الزمان و امر بالمعروف، و نهی عن المنکر، فله اجر خمسين مَنّ صحبني و آمن بی و صدّقني.

و مدار حدیث ابی امامة هذا علی یزید الالهانی، و هو ضعیف، لکن له شاهد من حدیث ابن مسعود و غیره.

و منه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: الکوبة حرام، و الدّف حرام، و المعازف حرام، و المزامیر حرام.

رواه مسدد و البیهقی فی سننه الکبری موقوفا.

و رواه البزار مرفوعا، و لفظه عن ابن عباس، عن النبی صلى الله عليه و سلم: انه حرم المیتة، و المیسر، و الکوبة، یعنی الطبل، و قال: کل مسکر حرام.

و عن ابی هريرة رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: یمسخ قوم من امتی فی آخر الزمان قرده و خنازیر، قالوا یا رسول الله: أ مسلمون هم؟

قال: نعم یشهدون ان لا- اله الا- الله و انی رسول الله. و یصومون، و یصلون قالوا فما بالهم یا رسول الله؟ قال اتخذوا المعازف، و القینات، و الدفوف، و شربوا هذه الاشربة، فماتوا علی شرابهم و لهوهم، فأصبحوا و قد مسخوا.

رواه مسدد، و ابن حبان، و لفظه: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لا تقوم الساعة حتی یکون.

و عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: یکون فی هذه الامة خسف، و مسخ، و قذف، قیل: و متى ذلك؟ یا رسول الله؟

قال: إذا ظهرت القینات، و المعازف، و استحلت الخمر.

رواه عبد بن حمید

و اللفظ له، و ابن ماجه مختصرا، و مدار مسانیدهما علی عبد الرحمن بن زید بن أسلم و هو ضعیف، و صح من طرق خلافا لما و هم فیه

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۸۰

ابن حزم، فقد علّقه البخاری، و وصله الاسماعیلی، و أحمد، و ابن ماجه، و أبو نعیم، و أبو داود، بأسانید صحیحة لا مطعن فیها، و صححه جماعة آخرون من الائمة، کما

قاله بعض الحفاظ أنه صلى الله عليه وسلم قال: ليكون في امتي أقوام يستحلون الخمر، و الحرير، و الخمر، و المعازف. و هذا ظاهر في تحريم جميع آلات اللهو المطربة.

و عن علي رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إذا فعلت امتي خمسة عشر خصلة حل بها البلاء: إذا كان المغنم دولا، و الامانة مغنما، و الزكاة مغرما، و أطاع الرجل زوجته، و عَقَّ امه، و بر صديقه، و جفا أباه، و ارتفعت الاصوات في المساجد، و كان زعيم القوم أرذلهم، و اكرم الرجل مخافة شره، و شربت الخمر، و لبس الحرير، و اتخذت القينات و المعازف، و لعن آخر هذه الامة أولها، فارتقبوا عند ذلك ريحا أحمرأ و خسفا أو مسخا. رواه الترمذی.

و عن ابن عباس رضي الله عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: امرت بهدم الطبل، و المزمار. أخرجه الديلمي. و عن ابن مسعود رضي الله عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: الغناء ينبت النفاق في القلب، كما ينبت الماء الزرع. رواه البيهقي، و ابن أبي الدنيا، و كذا أبو داود، لكن بدون التشبيه أيضا موقوفا، و في الباب عن أبي هريرة أيضا، رواه ابن عدى. و اعلم أن بعض الصوفية الذين لا يعرفون مواقع الالفاظ و مدلولاتها، قال: المراد بالغناء هنا غنى المال.

و كأنه لم يفرق بين الغناء الممدود و المقصور، إذا الرواية إنما هي الغناء بالمد، و اما غنى المال فهو مقصور لا غير، ذكره الاثمة. و استدلل له شيخ الاسلام الحافظ العسقلاني بحديث ابن مسعود الموقوف،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۸۱

فان فيه و الذكر ينبت الايمان في القلب، كما ينبت الماء البقل.

ألا تراه جعل ذكر الله مقابلا للغناء لكونه ذكر الشيطان كما قابل الايمان بالنفاق انتهى.

و سيأتي أن ذلك حديث مرفوع أيضا، و لعل الحافظ لم يستحضره وقت كتابته ذلك.

و عن أبي هريرة رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: حب الغناء ينبت النفاق في القلب، كما ينبت الماء العشب. أخرجه الديلمي.

و عن ابن مسعود رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: اياكم و استماع المعازف و الغناء، فانهما ينبتان النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل رواه ابن صبرى في «أمالیه».

و أخرج الديلمي أنه صلى الله عليه وسلم قال: الغناء و اللهو ينبتان النفاق في القلب، كما ينبت الماء العشب، و الذى نفسى بيده ان القرآن و الذكر لينبتان الايمان في القلب كما ينبت الماء العشب.

و عن جابر رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: الغناء ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء الزرع.

و عن أبي موسى رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من استمع الى صوت غناء لم يؤذن له أن يستمع الى صوت الروحانيين في الجنة. رواه الحكيم الترمذی.

و عن أنس و عائشة رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: صوتان ملعونان في الدنيا و الآخرة: مزمار عند نعمة، و رنة عند مصيبة. رواه البزار و ابن مردويه و البيهقي.

و عن ابن عمر رضي الله عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الغناء

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۸۲

و الاستماع الى الغناء، و عن الغيبة، و الاستماع الى الغيبة، و نهى عن النسيمة، و الاستماع الى النسيمة. رواه الطبراني و الخطابي.

و عن ابن مسعود رضي الله عنه أنه سئل عن قوله تعالى: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ

[۱] قال: الغناء، و الذى لا اله غيره. رواه ابن أبي الدنيا باسناد صحيح، و أخرجه الحاكم و صححه البيهقي.

و عن علی کرم الله وجهه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن ضرب الدف، و كعب الصنج، و ضرب الزماره، و أخرجه الخطابی.

و عن أنس رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: من قعد الى قینه لیستمع منها صب الله فی اذنيه الآتک يوم القيامة. رواه ابن صصری فی «أمالیه» و ابن عساکر فی تاریخه.

و عن صفوان بن أمیه أن عمرو بن قره قال: یا رسول الله کتب علی الشقوة فلا- أری ارزق الا- من دنا، فتأذن لی فی الغناء من غیر فاحشه؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا آذن لك و لا کرامه، و لا نعمه عین، کذبت أى عدو الله، لقد رزقک الله حالاً طیباً، و اخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما أحل الله لك من حاله، و لو كنت تقدمت إلیک أى بالنهى قبل الان لفعلت بک قم عنی و تب الى الله، أما انک لو فعلت بعد التقدمه شیئاً أى لو فعلت ما نهیتک عنه بعد الان ضربتک ضرباً وجیعاً، و جعلت رأسک مثله، و نفیتک عن أهلك، و أحلک سلبک نهبه لفتیان المدينه، هؤلاء العصاة، أى الذین یفعلون مثل فعل عمرو هذا، من مات منهم بغير توبه حشره الله تعالى يوم القيامة كما كان فی الدنيا مختتاً عریاناً، لا یستر من الناس بهدیه كلما قام صرع. رواه البیهقی، و الطبرانی، و رواه الدیلمی الى قوله: و تب الى الله، و أوسع [۱] لقمان ۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۸۳

علی نفسک، و عیالک حالاً، فان ذلك جهاد فی سبیل الله، و اعلم أن عون الله مع صالحی التجار.

و عن علی رضی الله عنه أن النبی صلى الله عليه وسلم، قال: من مات و له قینه فلا تصلوا علیه.

رواه الحاكم فی تاریخه، و الدیلمی،

و سنده ضعیف.

و عن السائب بن یزید أن النبی صلى الله عليه وسلم قال لعائشه، و قد دخلت إلیها قینه مغنیه: یا عائشه تعرفین هذه؟ هذه قینه بنی فلان، أ تحببن أن تغنیک؟

قالت نعم، فغنتها، فقال: لقد نفخ الشیطان فی منخریها. و رواه أحمد و الطبرانی.

و عن ابن عباس رضی الله عنهما أن النبی صلى الله عليه وسلم قال: ان الله حرم علی امتی الخمر، و المیسر، و الکوبه فی أشياء عددها.

رواه أحمد، و أبو داود، و ابن حبان، و زاد البیهقی: و رأى الکوبه الطبل و رواه أبو داود من حدیث ابن عمر و زاد: و الغبراء [۱]، و زاد أحمد فی: و المزمر [۲].

و رواه أحمد أيضاً من حدیث قیس ابن سعد بن عبادہ رضی الله عنهما.

(و نیز در رساله «تشیف الاسماع» مذکور است).

و عن ابن عباس رضی الله عنهما أن النبی صلى الله عليه وسلم قال: إذا كان يوم القيامة قال الله عز و جل: أين الذین كانوا یتزهون أسماءهم و أبصارهم عن مزامیر الشیطان میزوهم، فیمیزونهم فی کتب المسک و العنبر، ثم یقول للملائکه:

أسمعوهم تسبیحی و تحمیدی، فیسمعون بأصوات لم یسمع السامعون بمثلها، أخرجه الدیلمی. [۱] الغبراء بضم الغین و فتح الباء و سکون الیاء: شراب یتخذ من الذرة.

[۲] المزمر: شراب یتخذ من الشعیر

جاحت از محدثین نیست تا کلامش قابل استناد در حدیث باشد

(الحال ما خود حضرات اهل سنت را حکم کردیم، که بعد ملاحظه افادات ائمه خود در حق جاحظ، آنچه خواهند، درباره استناد رازی بقول واهی چنین ناصبی مارق و زندیق فاسق، حکم فرمایند، که ما هم بآن رضا خواهیم داد، و قطع نظر از این همه فضائح و مثالب، جاحظ بلا شبهه از محدثین نیست، پس استناد رازی بکلام او در باب حدیث و آن هم بر خلاف تحقیقات و افادات ائمه محدثین، از غرائب امور و عجائب دهور است.

علامه امیر أبو عبد الله محمد بن ابراهیم بن علی بن المرتضی بن الهادی بن یحیی بن الحسین بن القاسم ابن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الحسنی الیمانی الصنعانی، که از اکابر و اجله علمای محققین سنیه است، و علامه شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی در «ضوء لامع» ترجمه او گفته:

محمد بن ابراهیم بن علی بن المرتضی ابن الهادی بن یحیی بن الحسین بن القاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن ابن الحسن بن علی بن ابی طالب، العز أبو عبد الله الحسنی الیمانی الصنعانی أخو الهادی الاتی.

ولد تقریباً سنه خمس و ستین و سبعمائنه، و تعانی النظم فبرع فيه، و صنف لا فی الرد علی الزیدیة «العواصم و القواصم فی الذب عن سنه أبی القاسم»، و اختصره فی «الروض الباسم عن سنه أبی القاسم» و غیره، ذکره التقی بن فهد فی «معجمه»، و أشد عنه قوله: العلم میراث النبی کذا اتی فی النص و العلماء هم وراثه

فاذا أردت حقیقه تدری لمن وراثه فکیف ما میراثه عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۸۵

ما ورت المختار غیر حدیثه فینا و ذاک متاعه و اثاره

فلنا الحدیث وراثه نبویه و لكل محدث بدعه احدائه

و كان لقیه بمنزله من صنعاء سنه ستة [۱] عشر، و مات فی المحرم سنه أربعین بصنعاء الیمن، و له ذکر فی أخیه الهادی من أبناء شیخنا، فانه قال و له أخ یقال له محمد، مقبل علی الاشتغال بالحدیث، شدید المحال الی السنه، بخلاف أهل بیته رحمه الله [۲].

(در کتاب «روض باسم فی الذب عن سنه أبی القاسم» که در آن رد بر رساله علی بن محمد ابن أبی القاسم الهادوی الزیدی نموده، و تشمیر ذیل در حمایت کتب حدیث در آن فرموده، و نسخه عتیقه آن که در سنه ست و خمسين و ثمانمائنه نوشته شده، و از نظر علماء گذشته، و بتصحیحشان مزین است، این حقیر در حدیده بزمان مراجعت از حج خریدم گفته):

قال: و الذی یذهب علمائنا و یجری علی أصولهم أن فی أخبار هذه الكتب الصحيح، و المعلول، و المردود، و المقبول.

فأقول: الجواب أن حدیث هذه الكتب ینقسم الی أقسام:

أحدها ما بینوا أنه صحیح و أجمعوا علی صحته، و هذا القسم العمل بمقتضاه واجب بلا خلاف بینهم، و انما اختلفوا فی أنه هل یفید العلم القاطع، أو الظن الراجح علی ما مضی، و من نازع الاجماع، فلمدعی الاجماع أن یجیب عنه بأحد تلك الوجوه المتقدمه، و هذا القسم هو أرفع أقسام الصحیح السبعه، علی ما بینه العلماء فی کتب علوم الحدیث. [۱] فی النسخه المطبوعه بیروت سنه عشر بغیر لفظ سنه.

[۲] الضوء اللامع ج ۶ ص ۲۷۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۸۶

القسم الثانی ما اختلفوا فی صحته من أحادیث هذه الكتب، فیرجع فیها الی کتب الجرح و التعدیل، ثم یوزن عند التعارض بمیزان الترجیح.

القسم الثالث ما نص علماء الحدیث أو أحدهم علی ضعفه، و لم یعارضهم من یقول بصحته، فهذا لا یؤخذ به فی الاحکام، و یؤخذ به فی الفضائل، فلا یخلو المعترض اما أن یرید أن المردود و المعلول فی القسمین الآخرين، فذلك مسلم و لا خلاف فیها، أو یرید أنه فی القسم الاول، فذلك ممنوع، لان المخالف اما أن یرید بورود التعبد بأخبار الآحاد اولاً، ان لم یقر بذلك فلیس ینبغی أن یراجع فی هذا

المقام، لانه فرع لذلك الاصل، و من جحد الاصل لم يراجع فى الفرع، و ان أقر بورود التعبد بأخبار الآحاد و العمل فيها بأقوى الظنون، فلا- يخلو اما أن يقر أن اهل كل فن أعرف به، و أن المرجع فى كل فن الى أهله أولا، ان لم يعترف بذلك فهو معاند غير مستحق المناظرة، لان المعلوم من الفرق الاسلاميه على اختلاف طبقاتهم الاحتجاج فى كل فن بكلام أهله، و لو لم يرجعوا الى ذلك لبطلت العلوم، لان غير اهل الفن اما أن لا يتكلموا فيه بشيء البته، أو يتكلموا فيه بما لا يكفى و لا يشفى.

ألا ترى أنك لو رجعت فى تفسير غريب القرآن و السینه الى القراء، و فى القراءات الى اهل اللغة، و فى المعانى و البيان و النحو الى اهل الحديث، و فى علم الاسناد و علل الحديث الى المتكلمين، و أمثال ذلك لبطلت العلوم، و انطمست منها المعالم و الرسوم، و عكسنا المعقول، و خالفنا ما عليه أهل الاسلام [۱].

(از این عبارت ظاهر است که فرق اسلامیه با وصف اختلاف طبقات، [۱] الروض الباسم فى الذب عن سنه أبی القاسم ص ۳۲ مخطوط فى مكتبة المؤلف بلکهنو

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۸۷

و افتراق درجات، اجماع دارند بر آنکه، احتجاج در هر فن بكلام اهل آن فن باید کرد، و اگر عکس موضوع و قلب مشروع نمایند، علوم دینیه باطل و مندرس، و معالم و رسوم یقینیه مضمحل و منطمس کرده، و مضادت عقول و افهام، و مخالفت اهل اسلام روشن گردد

استناد رازی بكلام جاحظ در رد حدیث غدیر غلط است

پس حضرت رازی هم، در احتجاج بكلام جاحظ در رد حدیث غدیر، ابطال علوم دینیه، و طمس معالم و رسوم حقه قصد کرده، و غایت مخالفت عقول، و مضادت فحول، و معاندت اهل اسلام، و مشاقت علمای کرام آغاز نهاده (و لله الحمد على اتمام الحجة و ایضاح الحجة).

و محتجب نماند که علاوه بر ظهور کمال حذق و تحقیق، و نهایت مهارت و اطلاع، و طول باع فخر رازی، بسبب استناد و احتجاج بكلام جاحظ، و ظهور جلالت شأن ابن روزبهان و فاضل رشید، بسبب حمایت جاحظ، و انکار و ردّ ناصبیت او، اشکالی بس عظیم ممتنع الجواب و الانحلال، و اعضالی نهایت فخیم، غیر ممکن التفصی و الانفصال، بر سر حضرات اهل سنت بر پا می شود، که موجب ابتلایشان بشدت غیظ و غضب، و اقتحام مهوای عطب و شجب، و مثير توحش و تغیر و اضطراب، و مهیج نواثر احتراق و اشتعال و التهاب، و باعث انسداد ابواب سرور، و اقتحام در مضایق ثبور، و سبب ارتعاد فرائض و اضطرام صدور، و زیادت بلبال بال، و توجه اصناف نکال و وبال و انفتاق جراحات مهلکات.

و انسکاب عیون و انهمار دماء دموع، و انشقاق جیوب، و ظهور عیوب و وضوح فضائح، و فشو قبائح، و بدو فظائع، و انکشاف شنایع، و انتهاک اسرار، و نضوب قرائح، و جمود غرائز، و رکود زعازع تصلفات

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۸۸

و خمود قعاقع تعسفات، و انقطاع سلاسل استکبار، و انبتات ذرائع استبشار، و انهدام اساس افتخار، و انجذام اصول تصاول، و انخرام حبل تطاول، و فرار از مضمار مقابله و نزال، و انحیاز از حلبات مناظره و جدال و ظهور اصل مکاید.

و وضوح راس مصاید، و انحلال عقده هر تزویر، و انغماس در گرداب تشویر، برای حضرات اهل سنت گردد، و قطعاً و حتماً بملاحظه آن، داد دیوانگی و آوارگی، و بی خودی و سراسیمگی، خواهند داد، و بمزید انزعاج و اختلاج.

رو بقفار و صحاری، و جبال و براری، خواهند داد، و روهای نازنین خود را بلطم شدید خواهند خراشید، و نمک شور بر جراحتهای

مزمه خود خواهند پاشید.

و نعره‌های وا ویلاه و وا ثوراه و وا فضیحتاه، و وا سواتاه خواهند برداشت و مدۀ العمر، با وصف استغاثه‌های فراوان، خلاص از آن نخواهند یافت، خون ناب حسرت از مژگان حیرت خواهند بارید، و روز روشن در انظارشان تیره و تاریک خواهد گردید، و داهیه دهیا، و سانحه شوهاء، و مصیبت عظمی، بل قیامت کبری، بر ایشان قائم خواهد شد.

بیانش آنکه ابراهیم ابن سیار نظام، که استاذ و ملاذ، و ملجأ و مأوی، و متبوع و مقتدای همین جاحظ است، که فاضل رشید اتعاب نفس شریف در حمایت او می‌فرماید، و بر نسبت ناصبیت باو و قدح و جرح او می‌خروشد، و تشنیعات شنیعه، و استهزاءات فظیعه، بر اهانت او می‌انگیزد، و رنگ کمال تزویق و تنمیق، و اقصای تحدیق و تدقیق، که مفضی بچه‌ها خرابیها که نگردیده، در ردّ عداوت و ناصبیت او می‌ریزد، و فضل بن

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۸۹

روزبهران هم، مبالغه در حمایت او کرده، و اثبات محبت او با جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده.

با وصف آن همه تعصب بی قیاس، و تصلب و وسواس، و انهماک تمام در عناد، و ولوع بی انتهای بجحود و لداد، بالجای حق تصریح صریح بواقعۀ هائلۀ اسقاط ملازمان ثانی حضرت محسن را نموده)

تصریح نظام باسقاط حضرت محسن

(چنانچه صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته):

ابراهیم بن سیار بن هانی البصری المعروف بالنظام (بالظاء المعجمة المشددة).

قالت المعتزلة: انما لقب بذلك لحسن كلامه نظاما و نثرا، و قال غیرهم:

انما سمی بذلك، لانه كان ينظم الخرز بسوق البصرة و يبيعها، و كان ابن اخت أبي الهذيل العلاف، شيخ المعتزلة، و كان ابراهيم هذا شديد الذكاء.

حكى انه أتى أبو الهذيل العلاف الى صالح بن عبدوس، و قد مات له ولد، و هو شديد التحرق عليه، و معه النظام و هو حدث، فقال له أبو الهذيل: لا أعرف لتحرقك وجهها، إذا كان الناس عندك كالزعر، فقال: انما أجزع عليه، لانه لم يقرأ كتاب «الشكوك» فقال: و ما هو؟ قال: كتاب وضعته، من قرأه شك فيما كان، حتى يتوهم فيما كان أنه لم يكن، و فيما لم يكن حتى يظن أنه كان.

فقال النظام: فشك أنت في موت ابنك، و اعمل على أنه لم يمت، أو أنه عاش و قرأ هذا الكتاب و لم يمت الا بعد ذلك، فبهت صالح و حصر.

و يحكى عنه أيضا أنه اتى به الخليل بن أحمد فيما أظن ليتعلم البلاغة فقال

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۹۰

له: ذم هذه النخلة، فذمها بأحسن كلام، فقال: امدحها فمدحها بأحسن كلام فقال:

اذهب فمالك الى التعليم من حاجة.

الى أن قال في ذكر مقالاته: و منها أن القرآن ليس اعجازه من جهة فصاحته، و انما اعجازه بالنظر الى الاخبار عن الامور الماضية و المستقبل.

قلت: و هذا ليس بشيء لان الله تعالى أمره أن يتحدى العرب بسورة من مثله و غالب السور ليس فيها اخبار عن ماض و لا مستقبل، فدل على أن العجز كان عن الفصاحة.

و منها أنه قال: الاجماع ليس بحجة في الشرع، وكذلك القياس ليس بحجة و انما الحجة قول الامام المعصوم.

و منها ميله الى الرفض، و وقوعه في أكابر الصحابة رضي الله عنهم، و قال:

نص النبي صلى الله عليه و سلم على أن الامام على و عتبه، و عرفت الصحابة ذلك، و لكن كتمه عمر لاجل أبي بكر رضي الله عنهما.

و قال: ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت المحسن من بطنها.

و وقع في جميع الصحابة فيما حكموا فيه بالاجتهاد، فقال: لا يخلو اما أن جهلوا فلا يحل لهم، أو أنهم أرادوا أن يكونوا أرباب مذاهب فهو نفاق.

و عنده: الجاهل بأحكام الدين كافر، و المنافق فاسق أو كافر، و كلاهما يوجب الخلود في النار الخ [۱]

فاضل رشید از تعصب گفتار نظام را شیعی دانسته

(و از اغرب غرائب و اعجب عجائب آنست که، فاضل رشید با این همه عرق ریزی، و جان فشانی، و صرف همت و اهتمام، در

حمایت جاحظ رئیس النواصب اللثام، بسبب نهایت تهافت در شبهات دور از کار، بر [۱] الوافی بالوفیات ج ۶ ص ۱۴ ط بیروت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۹۱

بعض مقامات «ذو الفقار» بر ذکر افاده نظام استاد جاحظ، نهایت استهزاء و سخریه آغاز نهاده، و آنرا در کمال شناعت و فظاعت پنداشته.

عجب است که فاضل رشید، بسبب ذکر قول نظام متضمن اسقاط حضرت محسن، داد بی خودی و سراسیمگی دهد، و چند بر که سر که بر جبین مبین مالد، و از جا در آید، و بهم آید، و بآنچه نشاید زبان حقائق ترجمان آلاید.

حال آنکه نهایت ظاهر و واضح، و بغایت مشهور و معروف است، که نظام معتزلی استاد و شیخ جاحظ است، و جاحظ تلمیذ و تابع و سرائر بر طریق ابراهیم بن سیار نظام است، پس با وصف حمایت و ذب حریم جاحظ، باین مثابه طعن و تشنیع و استهزاء و سخریه بر ذکر مقاله نظام، از غرائب محیره افهام است، و تتلمذ جاحظ از نظام، از عبارت علامه ابن خلکان، و یافعی، و ابن الوردی، ظاهر است.

و از افاده جناب شاهصاحب، در حاشیه دلیل ششم، از دلائل عقلیه امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، که سابقا مذکور شد، ظاهر است که، اکثر روایت جاحظ در کتابی که در آن (معاذ الله) ایراد مطاعن بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده از نظام است.

پس ثابت شد که جاحظ در ایراد مطاعن بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اعتبار و اعتماد بر نظام استاد کرده است، پس با این همه حمایت جاحظ، افاده نظام را در باب اسقاط، ساقط از اعتبار کردن موجب تحیر افکار است، چه این افاده بر جاحظ حجت است، که شیخ و استاذ و ملاذ و مأوی او، که بخرافاتش در ایراد مطاعن بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام متمسک و متشبث است، معتقد بآن است، و چون فاضل رشید حمایت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۹۲

جاحظ بتقلید ابن روزبهان، بدرجه قصوی نموده‌اند، افاده استاد محمی و مرعیشان، که داد حمایت و ذب حریم او داده‌اند، و او را مورد نهایت شفقت و رأفت، و تعطف و تلطف خود گردانیده، بر فاضل رشید حجت باشد و دلیل (و ما لهم بحمد الله الى الخلاص من هذا الاشكال سیل).

و نیز هر گاه رازی بمزید گاو تازی بمقابله اهل حق، احتجاج بقول جاحظ نماید، و قدح و جرح او را در حدیث غدیر، بکمال جسارت پیش سازد، پس اگر اهل حق برای اسکات و افحام رازی و اتباع او، قول استاد جاحظ را پیش نمایند، چرا گریه و زاری و فزع و بی‌قراری آغاز می‌نهند، و مثل مشهور: که خود کرده را درمانی نیست، بیاد نمی‌آرند چه هر گاه رازی قول جاحظ را، با این همه فضائح و قبائح، روبروی اهل حق پیش کند، حال آنکه قول جاحظ قابل ذکر بمقابله اهل حق نبود، اگر چه جاحظ نزد سنیّه از همه معایب سالم و مصون، و بهمه مناقب و مدائح متصف و مقرون بودی، پس احتجاج و استدلال اهل حق بقول استاد جاحظ، بصد اولویت ازو صمت بطلان سلیم، بلکه بغایت متین و مستقیم باشد

نظام مورد اعتماد ابن حزم و شاه‌صاحب است

و نیز جناب شاه‌صاحب، بتقلید ابن حزم ناصبی، ببعض اکاذیب صریحه و افتراءات واضحه، که جاحظ از استاد خود نظام و بشر بن خالد نقل کرده، احتجاج و استدلال نموده‌اند، و آن را مثبت کذب بر مؤمن الطاق رضی الله عنه گردانیده، چنانچه در حاشیه هفوه پانزدهم از هفوات خود که در باب یازدهم «تحفه» وارد کرده‌اند می‌فرمایند:

ذكر عمرو بن بحر الجاحظ أخبرني أبو اسحاق النظام و بشر بن خالد، انهما قالاً لمحمد بن جعفر الرافضي المعروف بشيطان الطاق: ويحك أ ما استحييت؟

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۹۳

أ ما اتقيت الله؟ ان تقول في كتابك في «الامامة»: ان الله تعالى لم يقل قط في القرآن ثائني اثنيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا

[۱] قالوا: فضحك و الله شيطان الطاق ضحكا طويلا حتى كاننا نحن الذين افتريناه [۲].

- ملل و نحل ابن حزم- (از این عبارت ظاهر است که ابن حزم بر این کذب و بهتان صریح الوهن و الهوان، که جاحظ از شیخ خود نظام، و بشر بن خالد غیر راشد نقل کرده، دست می‌اندازد، و بر آن اعتماد و اعتبار می‌کند، و جناب شاه صاحب هم آن را بابتهاج و استبشار نقل می‌نمایند، و از اتجاها اعضالات عظیمه، که سیلاب فنا بمذهب سنیّه سر می‌دهد، و ظهور رکاکت آن از افاده خودشان در حاشیه باب امامت، که سابقا گذشته، و از آن ناصبیت جاحظ و نظام هر دو واضح است، پروای ندارند.

و هر گاه نظام معتمد علیه و مستند مثل ابن حزم باشد، و باین استاد ابن حزم جناب شاه صاحب هم استاد سازند، و دل خوش کنند، پس اگر در کتاب «ذو الفقار» بجواب جناب شاه صاحب استاد بافاده نظام کرده شود، عین حق و صواب است، و سبب اتجاها طعن و تشنیع رشید عالی نصاب.

و هر گاه فاضل رشید جاحظ را، بسبب احتجاج سید رضی بکلام او در تحقیق کلام جناب امیر المؤمنین، بمقام رد بر منکرین و جاحدین لثام که قرینه صریحه بر الزام است، مرضی رضی بلکه دلیل آن جناب گرداند، بلا ریب نظام مرضی ابن حزم و جناب شاه صاحب، بلکه دلیل [۱] التوبة: ۴۰.

[۲] تحفه اثنا عشرية ص ۷۲۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۹۴

ایشان بصد اولویت باشد، که احتجاج شاه صاحب و ابن حزم محمول بر الزام نمی‌تواند شد، فلله الحمد که قصه اسقاط بتصریح مرضی جناب شاه صاحب و ابن حزم و دلیل ایشان ثابت شد (فما ذا بعد الحق الا الضلال).

و نیز علامه شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی، در هتک ناموس حضرت اُبی یوسف، که تلمیذ

رشید امام اعظم سنیه حضرت ابی حنیفه است، و حنیفه جانهای نازنین خود در حمایت او می‌بازند، و انواع فضائل جمیله و مناقب جلیله برای او اختراع می‌سازند، باشعار بلاغت نظام نظام دست انداخته، و آن را در زمره افادات دیگر اساطین، در جرح و قدح این امام با تمکین ذکر ساخته چنانچه در «لسان المیزان» گفته:

يعقوب بن ابراهيم القاضي، عن عطاء بن السائب، و هشام بن عروة.

و قال الفلاس [۱]: صدوق كثير الخطاء.

و قال البخاری: تركوه.

و قال عمرو الناقد [۲]: صاحب سنّة.

و قال أبو حاتم: يكتب حديثه.

و قال المزني [۳]: هو واسع الحديث، و في نسخة: هو اتبع القوم للحديث و قال محمود بن غيلان: قلت ليزيد بن هارون: ما تقول في أبي يوسف؟ فقال:

أنا أروى عنه. [۱] الفلاس: عمرو بن علي بن بحر الحافظ البصري المتوفى ۲۴۹

[۲] عمرو الناقد: بن محمد بن بكير الحافظ البغدادي المتوفى ۲۳۲

[۳] المزني: اسماعيل بن يحيى بن اسماعيل المصري الشافعي المتوفى (۲۶۴).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۹۵

و قال ابن راهويه [۱]: حدثنا يحيى بن آدم قال: شهد أبو يوسف عند شريك، فردّه، و قال: لا أقبل من يزعم أن الصلاة ليست من الايمان.

و قد روى عن ابن معين تليين أبي يوسف.

و أما الطحاوي فقال: سمعت ابراهيم بن أبي داود البراسي، يقول سمعت يحيى بن معين، يقول: ليس في أصحاب الرأي أكثر حديثا و لا أثبت من أبي يوسف.

و قال ابن عدی: ليس في أصحاب الرأي أكثر حديثا منه، الا أنه يروى عن الضعفاء، مثل الحسن بن عماره و غيره، و كثيرا ما يخالف أصحابه و يتبع الاثر، و إذا روى عنه ثقة، و روى هو عن ثقة، فلا بأس به انتهى.

و قال النسائي في كتاب الضعفاء لما ذكر أصحاب أبي حنیفه: أبو يوسف ثقة.

و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات، و قال: كان شيخا، متقنا، لم يسلك مسلك صاحبيه الا في الفروع، و كان يباينهما في الايمان و القرآن.

و نقل عن محمد بن الصباح [۲]: كان أبو يوسف يسلك مسلك صاحبيه في الفروع، و كان رجلا صالحا، و كان يسرد الصوم.

و ذكر العقيلي [۳] بسند صحيح عن ابن المبارك: أنه وهّاه.

و عن يزيد بن هارون: لا تحل الرواية عنه، كان يعطى أموال اليتامى مضاربة، و يجعل الربح لنفسه، يعنى أنه كان يقترضها على ذمته.

و عن الفضل بن عياض و قبل له ما تقول في علم أبي يوسف؟ قال: أي علم هو. [۱] ابن راهويه: اسحاق بن ابراهيم الحنظلي المروزي الحافظ المتوفى (۲۳۸)

[۲] محمد بن الصباح: ابو جعفر المزني الدولابي الحافظ المتوفى (۲۲۷)

[۳] العقيلي بضم العين: محمد بن عمرو بن موسى الحافظ المكي المتوفى ۳۲۲

و قال الشیرازی فی «اللقاب»: سمعت عبد الملك بن محمد السوائی يقول: لما دفن أبو يوسف وقف النظام على قبره فقال:

سقى جدنا به يعقوب أمسى من الوسمى منبجس ركام

تلطف فى القياس لنا فاضخت حلالا بعد حرمتها المدام

و لو لا أن مدته تقضت و عاجله بمنيته الحمام

لا عمل فى القياس الفكر حتى يحل لنا الخريدة و الغلام [۱]

و لا يخفى على اولى الافهام ما فى هذه الاشعار اللطيفة النظام، من غاية الذم و الملام، على هذا الامام الهمام، و الجهد القمقام، بحيث عزى النظام فيها الى أبى يوسف تحليل المدام، و رجا منه لو طالت حياته تحليل الزنا بالخرائد الناعمات الاجسام، و لواطه الصباح الملاح، رغما لاهل الاسلام، و هل هذا الاخراج له من المتدينين الكرام، و اقحام له فى الملاحدة الطغام، و الزنادقة الاعشام، و من الله التوفيق و به الاعتصام، و هو الصائن الحافظ من زلل الاقدام و عثرة الافهام.

(و اگر غیر متدبری بجواب مقاله نظام، دست اندازد بفضائح و قبائح آن رئیس الاقزام [۲]، و افادات علمای اعلام، در تفضیح و تضلیل و تکفیر آن قدوة اللثام.

پس جوابش آنست که این تمسک وقتی دوامی بود، که اکابر شما ركون بخرافاتش نمی کردند، و احتجاج و استدلال بهفواتش نمی نمودند و داد حمایت جاحظ، که تلمیذ نارشید آن زندیق عنید است، و عیاذا بالله مطاعن عظیمه، و قوادح صریحه، در حق

جناب امیر المؤمنین علیه السلام [۱] لسان المیزان ج ۶ ص ۳۰۰

[۲] الاقزام جمع قزم بفتح قاف و سکون زاء، یعنی مرد پست فطرت و لثیم

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۹۷

از او نقل کرده نمی دادند، و مع هذا هر قدر در تفضیح و تقبیح و تضلیل و تکفیر نظام خواهند کوشید، هم آن وبال و نکال برای رازی، و ابن روزبهان و صاحب «تحفه» و فاضل رشید خواهد شد، و لهذا ما خود بعض فضائح نظام در این مقام نقل می کنیم

فضایح نظام بگفتار ارباب تراجم و رجال اهل سنت

پس باید دانست که حافظ ابو سعد عبد الکریم ابن محمد المروزی الشافعی در «انساب» گفته:

النظامی بفتح النون و تشدید الظاء المعجمة و فی آخرها المیم، هذه النسبة الى النظام، طائفة من المعتزلة يقال لهم النظامية، و هم أصحاب ابراهيم بن سيار المعروف بالنظام.

و ما فی القدریه أجمع منه لانواع الکفر، و کان عاشر فی شبابه قوما من الثنویة، و قوما من الدهریة القائِلین بتکافؤ الادلة، و شردمة من الفلاسفة، فأخذ قوله بالجزء الذى لا يتجزأ من ملاحدة الفلاسفة.

و قوله بأن فاعل العدل لا يقدر على الظلم من الثنویة، و أخذ قوله بأن الالوان و الطعوم و الروائح و الاصواب أجسام من الهشامیة، و دلس مذاهب الثنویة و الفلاسفة فی دین المسلمین، و مع زیغه و ضلالته کان أفسق خلق الله، يشرب الخمر، یغدو و یروح على السكر، و لذلك قال فی شعر له:

ما زلت أخدم روح الزق فی لطف و أستبیح دما من غیر مجروح

حتى أشیب ولی روحان فی جسدی و الزق مطروح جسم بلا روح [۱]

ترجمه نظام بقول ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان»

(و حافظ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی در «لسان المیزان» گفته):

ابراهیم بن سيار بن هانی النظام، أبو اسحاق البصری، مولی بنی بحیر [۱] الانساب ص ۵۶۴ منشور المستشرق مرجلیوث.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۹۸

ابن الحرث بن عباد الضبعی، من رؤس المعتزلة، متهم بالزندقة، و كان شاعرا أدبیا، و له كتب كثيرة فی الاعتزال و الفلسفة ذكرها النديم.

قال ابن قتیبة فی «اختلاف الحديث» له:

كان شاطرا من الشطار، مشهورا بالفسق، ثم ذكر من مفرداته: أنه كان يزعم أن الله يحدث الدنيا و ما فيها كل حين من غير أن يفنيها، و جوز أن يجتمع المسلمون على الخطاء، و أن النبی صلی الله علیه و سلم لم يختص بأنه بعث الى الناس، بل كل نبی قبله بعث الى جميع الخلائق، لان معجزة النبی صلی الله علیه و سلم تبلغ آفاق الارض، فيجب على كل من سمعها تصديقه و اتباعه، و أن جميع كنايات الطلاق لا يقع بها طلاق، سواء نوى أو لم ينو، و أن النوم لا ينقض الوضوء، و أن السبب فی اطباق الناس على وجوب الوضوء على النائم أن العادة جرت أن نائم الليل إذا قام بادر الى التخلي، و ربما كان بعينه رمص، فلما رأوا أوائلهم إذا اتبهاوا توضؤوا، ظنوا أن ذلك لاجل النوم، و عاب على أبي بكر، و عمر، و على، و ابن مسعود، الفتوى بالرأى، مع ثبوت النقل عنهم فی ذم القول بالرأى.

و قال عبد الجبار المعتزلى فی «طبقات المعتزلة» كان أميًا لا يكتب.

و قال أبو العباس ابن القاص فی كتاب «الانتصار»: كان أشد الناس ازراء على أهل الحديث الخ [۱].

فضایح نظام بگفتار صفدی در «وافی بالوفیات»

(و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» بترجمه نظام بعد ذکر مقالات او گفته) [۲]:

نعوذ بالله من هوى مقبل، و عقل يؤدى الى التدين بهذه العقائد الفاسدة. [۱] الشاطر- ج شطار ككافر و كفار: المتصف بالدهاء و الخبائث.

[۲] لسان المیزان ج ۱ ص ۶۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۹۹

و ذهب جماعة من العلماء الى أن النظام كان فى الباطن على مذهب البراهمة الذين ينكرون النبوة، و أنه لم يظهر ذلك خوفا من السيف، فكفره معظم العلماء و كفره جماعة من المعتزلة حتى أبو الهذيل، و الاسكافى، و جعفر بن حرب، كل منهم صنف كتابا فى تكفيره، و كان مع ذلك فاسقا مدمنا على الخمر، و كان آخر كلامه إذ القدح كان فى يده و هو سكران فقال و هو فى عليه له يشرب فيها:

اشرب على طرب و قل لمهدد هون عليك يكون ما هو كائن

فلما فرغ من كلامه سقط من العلية فمات من ساعته فى سنة ثلاثين و مائتين تقريبا [۱]

اهل سنت در بسیاری از موارد بمقالات معتزله متمسک شده‌اند

اما تشبث فاضل رشید در شبهات خود بر بعض افادات «ذو الفقار» و تمسک صاحب «ازالہ الغین» بتقلید او در رد مقاله نظام، بآنکه او معتزلی بود، پس ضحکه بیش نیست، زیرا که خود ائمه سنیہ بافادات معتزله جابجا متمسک می شوند، و در مباحث اصول فقه، اساطین حضرات سنیہ مقلد معتزله، و کاسه لیس ایشانند، و از افاده شاه ولی الله، والد ماجد شاه صاحب، که حسب اعتراضشان در صدر همین باب امامت، آیتی از آیات الهی، و معجزه از معجزات جناب رسالت پناهی می باشد، ظاهر است که این محاورات جدلیه، که در «مبسوط» سرخسی و «هدایه» و «تبیین» و غیر آن مذکور و مبین است، از ایجادات معتزله است، که ایشان مرتکب اظهار آن در متقدمین سنیہ گردیدند، و متاخرین آن را توسعا و تشحیذا لاذهان الطالبین، یا غیر آن پسندیدند، و بسمع قبول شنیدند، حال آنکه بنای مذهب بر آن نیست، گو بعض سنیہ بسبب عدم ادراک حقیقت حال، این گمان بی اصل دارند، و این محاورات جدلیه را عین [۱] الوافی بالوفیات ج ۵ ص ۳۷-۳۹ مخطوط.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۰

تحقیقات نفیسه پندارند).

قال ولی الله فی رسالہ «الانصاف فی بیان سبب الاختلاف»: وجدت بعضهم يزعم أن بناء المذهب على هذه المحاورات الجدلية المذكورة فی «مبسوط» السرخسی و «الهدایه» و «التبیین» و نحو ذلك، و لا يعلم أن أول من أظهر ذلك منهم المعتزله، و ليس عليه بناء مذهبه، ثم استطاب ذلك المتأخرون، توسعا و تشحیذا لاذهان الطالبین، أو لغير ذلك، و الله أعلم [۱].

(هر گاه اکابر و اساطین ائمه مثل سرخسی صاحب «مبسوط» و صاحب «هدایه» و مؤلف «تبیین» حسب افاده جناب شاه ولی الله، اتباع و کاسه لیس معتزله اختیار سازند، و طرق تقلید غیر سدیدشان را، در اعتناق ضخیمه خود اندازند، و این محاورات جدلیه و تعلیلات عقلیه، که آن را معتقدین این مؤلفین، از اجل مآثر و افضل مفاخر می پندارند، و آن را عین تحقیقات ناصعه، و تدقیقات بارعه می شمارند، و داد افتخار و استبشار بر آن می دهند، و آن را در اعلی مرتبه حذق و مهارت، و کمال تحدیق و بصارت می نهند، ماخوذ از معتزله باشد، اگر اهل حق باقوال معتزله بر این حضرات احتجاج و استدلال نمایند، چگونه این استدلال جای قیل و قال باشد! و صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته):

محمد بن علی بن الطیب أبو الحسین البصری المعتزلی، صاحب المصنفات کان من فحول المعتزله، فصیحا متفننا، حلو العبارة، بلیغا، صنف «المعتمد» فی اصول الفقه و هو کبیر، و کتاب «صلح الادله» فی مجلدین، و «غرر الادله» فی مجلد، و «شرح الاصول الخمسه» و کتاب «الامامة» و کتابا فی «اصول [۱] الانصاف فی بیان سبب الاختلاف ص ۱۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۱

الدین» اعتزالا، و تنبه الفضلاء بکتابه و اعترفوا بحذقه و ذکائه.

قال الخطیب: کان یروی حدیثا واحدا حدثیه من حفظه،

قال: أنبأنا هلال ابن محمد، أخبرنا الغلابی، و أبو مسلم الکجی، و محمد بن أحمد بن خالد الزریق، و محمد بن حبان المازنی، و أبو خلیفه، قالوا حدثنا القعنبی حدیث إذا لم تستحی فاصنع ما شئت.

قلت: و هذا الحدیث كأنه من خواص المعتزله، فان جماعة من كبارهم لم یکن عندهم رواية حدیث غیره، و قد تقدم منهم.

و قال ابن خلکان: ان الامام فخر الدین أخذ فی کتابه «المحصول» فی اصول الفقه من کتاب «المعتمد» لابی الحسین.

قلت: و قد سمعت الشیخ الامام العلامة تقی الدین أحمد بن تیمیة غیر مرة یقول: اصول فقه المعتزله خیر من اصول فقه الاشاعرة، و اصول دین الاشاعرة خیر من اصول دین المعتزله.

و توفي سنة ست و ثلاثین و أربعمائه، و صلی علیه القاضی أبو عبد الله الصیمری و دفن فی مقبرة الشونیزی [۱].

(از این عبارت واضح است که امام فخر الدین رازی کتاب «محصول» خود را که در مبحث عظیم از مباحث دینیہ است از کتاب

«معمد» ابو الحسین معتزلی اخذ کرده، پس هر گاه جلالت معتزله باین مثابه باشد که کتاب مذهبشان را امام رازی مأخذ خود گردانند، و کاسه‌لیس آن اختیار نماید، و اساس کتاب «محصول» که مایه فخار این حضرات است بر آن گذارد، چگونه اهل حق را استدلال بافادات معتزله بر اهل سنت روا نباشد. [۱] الوافی بالوفیات صفدی ج ۴ ص ۱۲۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۲

و نیز از این عبارت ظاهر است، که حسب افاده ابن تیمیه، اصول فقه معتزله بهتر است از اصول فقه اشاعره. پس اگر اهل حق استناد و استدلال نمایند بافادات معتزله، که افضل و ارجح‌اند از حضرات اشاعره در علم اصول فقه، که از اجل علوم دینی و از افضل مباحث شرعی است، چرا مورد طعن و تشنیع و استهزاء کردند

اهل سنت نه تنها در فروع و اصول فقه بلکه در اصول دین هم مقلد معتزله‌اند

و گمان مبر که حضرات اهل سنت در محض فروع و اصول فقه، کاسه‌لیسی معتزله می‌نمایند، بلکه در اصول دین هم طریقه تقلیدشان می‌پیمایند.

شیخ تقی الدین احمد بن عبد الحلیم المعروف بابن تیمیه در «منهاج السنه» بعد نقل دلیل نافین جسم از حق تعالی می‌گوید: و هذا الکلام و ان کان أصله من المعتزلة فقد دخل فی کلام المثبتين للصفات حتى فی کلام المتتبعين الى السنّة الخاصّة المتتبعين الى الحديث و السنّة، و هو موجود فی کلام كثير من أصحاب مالک، و الشافعی، و أحمد، و أبي حنيفة، و غیرهم و هذا من الکلام الذي بقى على الاشعري من بقايا کلام المعتزلة فانه خالف المعتزلة لما رجع عن مذهبهم فی اصولهم التي اشتهروا فيها بمخالفة السنّة، کاثبات الصفات و الرؤیة و أن القرآن غير مخلوق، و اثبات القدر، و غير ذلك من مقالات أهل السنّة و الحديث. و ذکر فی کتابه «المقالات» انه يقول بما ذكره عن أهل السنّة و الحديث.

و ذکر فی «الابانة» أنه یأتم بقول الامام أحمد و قال: قاله الامام الكامل، و الرئيس الفاضل الذي أبان الله به الحق، و أوضح به المنهاج، و قمع به بدع المبتدعين، و زيغ الزائغين، و شك الشاكين.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۳

و قال: ان قال قائل: قد أنكرتم قول الجهمیة و المعتزلة و المرجئة، و احتج فی ضمن ذلك بمقدمات یسلمها المعتزلة مثل هذا الکلام، فصارت المعتزلة و غیرهم من أهل الکلام یقولون انه متناقض فی ذلك، و كذلك سائر أهل السنّة و الحديث یقولون ان هذا تناقض، و ان هذا بقية بقيت عليه من کلام المعتزلة، و أصل ذلك هو هذا الکلام، و هو موجود فی کلام كثير من أصحاب أحمد، و الشافعی و مالک، و كثير من هؤلاء یخالف الاشعري فی مسائل، و قد وافقه على الاصل الذي يرجع إليه تلك المسائل، فیقول الناس فی تناقضه كما قالوه فی تناقض الاشعري، و كما قالوه فی تناقض المعتزلة، و تناقض الفلاسفة، فما من طائفة فیها نوع یسير من مخالفة السنّة المحضّة و الحديث، الا- و یوجد فی کلامها من التناقض بحسب ذلك، و أعظمهم تناقضا بعدهم عن السنّة کالفلاسفة، ثم المعتزلة، و الرافضة، فلما اعتقد هؤلاء أنهم أثبتوا بهذا الدلیل حدوث الجسم لزم انتفاء ذلك عن الله تعالی، لان الله عز و جل قدیم لیس بمحدث، فقالت المعتزلة: إذا قامت به الصفات فهو جسم، لان الصفات أعراض، و العرض لا تقوم الا بجسم، فنفت الصفات، و نفت أيضا قیام الافعال الاختیاریة به لانها اعراض و لانها حوادث، فقالت: القرآن مخلوق، لان القرآن کلام و هو عرض، و لانه یفتقر الى الحركة و هی حادثه، فلا تقوم الا بجسم.

و قالت: أيضا: أنه لا- یری فی الآخرة، لان العین لا- ترى الا جسما أو قائما بجسم، و قالت: لیس هو فوق العالم، لان ذلك مکان، و المکان لا یكون به الا جسم أو ما یقوم بجسم، و هذا هو المذهب الذي ذكره هذا الامامی [۱].

از این عبارت واضح است که بسیاری از اصحاب ائمه اربعه، در استدلال بر نفی جسم از حق تعالی، تقلید و اتباع معتزله می‌نمایند.

[۱] منهاج السنه ج ۱ ص ۲۰۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۴

و مؤرّده باد حضرات اشاعره را، که امام اعظم سنیّه، یعنی ابن تیمیّه، در پوستین امام الاشاعره ابو الحسن اشعری هم فتاده، زبان به توهین و تهجین او گشاده، و تناقض و تهافت و مخالفت سنت محضه و حدیث بر فتراک او نهاده، او را هم از اتباع و مقلدین و کاسه لیسان معتزله قرار داده فلیضحکوا قلیلاً و لیُبکّوا کثیراً [۱].

و هر گاه ابو الحسن اشعری و دیگر اتباع ائمه اربعه، در اصل دین اتباع و تقلید معتزله نمایند، اگر اهل حق احتجاج و استدلال بافادات معتزله در کشف حقیقت حال اصحاب باکمال نمایند، چرا مقام انکار و انضجار برای این حضرات عالی تبار باشد! و خود جناب شاهصاحب در باب دوم همین کتاب «تحفه» فرموده اند:

کید چهل و پنجم آنکه در میان ایشان شائع و ذائع، و در کتب ایشان مسطور و محرر است، که سبب خلفاء راشدین، و ازواج مطهرات سید المرسلین، که عائشه صدیقه و حفصه معظمه اند، افضل العبادات و اکمل القربات است، و سب عمر افضل است من ذکر الله الا-کبر، و سفهاء و حمقایشان با این عقیده خود فریب خورده، بسیاری از عبادات مفروضه را ترک دهند، و بر این افضل العبادات مداومت نمایند، و لعن ابلیس را در هیچ شریعتی و ملتی قربت نگفته اند، و از عبادات نشمرده، چه جا آنانکه سالها حق صحبت خیر البشر دارند، و علاقه های نازک از مصاهرت و قرابت با آن جناب ایشان را مستحکم است، و جمعی کثیر از مسلمین که اهل سنت و جماعت اند، بلکه غیر ایشان از فرق اسلامیّه نیز، مثل معتزله و کرامیه و نجاریه، همیشه تعظیم و توقیر این بزرگواران نموده اند [۱] سورة التوبه: ۸۲

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۵

و حال اهل سنت معلوم است که ایشان همیشه اکثر فرق اسلامیّه بوده اند و در زمره ایشان جماعتی گذشته نقاد احوال رجال، و مجاهرین بمدح ممدوح و قدح مقدوح، و محتاط در نقل احادیث نبویه، و اذهان ثاقبه و افهام سلیمه ایشان ضرب المثل است، چنانچه شاهد آن خوض ایشان است در فلسفیات، و مسائل ریاضیات، و طبیعیات، و الهیات، بوجهی که اگر واضعین این علوم مو شکافی های ایشان می دیدند، منت ها بر خود می کشیدند، و علوم بسیاری مثل علوم اصول و فنون ادبیه همه مخترع و مستخرج ایشان است، این قسم جماعت که در مدح اشخاص چند و در تعظیم و توقیر آنها اجماع نمایند، لا اقل شبهه در طعن و قدح ایشان پیدا می شود، و جرأت بر امر ذی جهتین کار عاقل نیست انتهی [۱].

از این عبارت ظاهر است، که جناب شاهصاحب بتعظیم و توقیر معتزله خلفای ثلاثه را احتجاج و استدلال می نمایند، بلکه ذکر معتزله در مقام ترقی از ذکر اهل سنت می فرمایند.

پس هر گاه شاهصاحب تشبث و تمسک بتعظیم و توقیر معتزله این بزرگواران را نمایند، اهل حق را تمسک و تشبث باقوال معتزله در کشف حقیقت حال این بزرگواران چرا روا نباشد

رساله جاحظ در تفضیل اهل البیت (ع)

و نیز باید دانست که جاحظ با این همه تعصب و تصلب و ناصبیت، رساله در تفضیل بنی هاشم بر غیر ایشان تصنیف کرده، که از آن بکمال [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۷۹-۸۰ ط لکهنو ۱۳۰۲

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۶

صراحت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، و بطلان جمیع خرافات و هفوات خودش که در کتاب «عثمانیه» وارد کرده ظاهر و واضح است، و این همان رساله است که فاضل رشید بسبب آن تبرئه جاحظ از نصب و عداوت خواسته، و ابن روزبهان هم بآن تمسک کرده.

پس نهایت طریف است که رازی استدلال بقول جاحظ در قدح و جرح حدیث غدیر، با وصف اتصاف او باین فضائل و قبائح کثیر، و انهتاک ستر دین او نزد هر کبیر و صغیر، می نماید، و بملاحظه کلمات حقه جاحظ که بالجاء حق و انطاق منطق کل شیء بر زبان آورده، همت نمی گمارد و اعتناء بآن نمی کند و خود را از مبالغه و اغراق در تفضیل حضرات ثلاثه بر نفس رسول باز نمی دارد. میرزا محمد بن معتمدخان بدخشی که حسب افاده فاضل رشید در «ایضاح لطافه المقال» از عظمای اهل سنت است در کتاب «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» گفته: و قد طالعت رساله فی مناقب اهل البيت من کلام أبی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ فی بعض الكتب، فانقلها ههنا قبل الشروع بالمقصد باختصار بعض الفاظها و هی هذه:

اعلم ان الله تعالى لو أراد أن يسرى بين بنى هاشم و بين الناس لما أبان منهم ذوى القربى و لما قال: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۱) و قال تعالى:

(وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ)

(۲) و إذا كان لقومه فى ذلك ما ليس لغيرهم، فكل من كان أقرب كان أرفع، و لو سواهم بالناس لما حرم عليهم الصدقه، و ما هذا التحريم الا لاکرامهم. و لذلك

قال للعباس حين طلب ولاية الصدقات: لا أولئك غسالات خطايا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۰۷

الناس و اوزارهم، بل أولئك سقایه الحج و الانفاق على زوار الله،

و لهذا كان ربه أول ربا وضع، و دم ابن ربيعة بن الحارث أول دم هدر، لانهما القدوة فى النفس و المال.

و لهذا

قال على على منبر الجماعة: نحن اهل بيت لا يقاس بنا أحد من الناس.

و صدق كرم الله وجهه، كيف يقاس بقوم منهم رسول الله عليه و سلم، و الاطيان على و فاطمة، و السبطان الحسن و الحسين، و الشهداء أسد الله حمزة و ذو الجناحين، و سيد الوادى عبد المطلب، و ساقى الحجيج العباس، و النجدة و الخير فيهم، و الانصار انصارهم، و المهاجر من هاجر إليهم و معهم، و الصدين من صدقهم، و الفارق من فرق بين الحق و الباطل فيهم، و الحوارى حوارىهم، و ذو الشهادتين لانه شهد لهم، و لا خير الا فيهم و لهم و منهم و معهم.

و قال: انى تارك فيكم الخليفين: أحدهما أكبر من الآخر، كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض، و عترتى اهل بيتى، نبأنى اللطيف الخبير انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض.

و لو كانوا كغيرهم لما قال عمر حين طلب مصاهرته:

انى سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: كل سبب و نسب منقطع يوم القيامة الا سببى و نسبى،

و لما كتبوا الدواوين و قدموا ذكره أنكر ذلك.

و قال: ابدءوا بطرفى رسول الله صلى الله عليه و آله، وضعوا آل أبى الخطاب حيث وضعهم الله، قالوا: فأنت أمير المؤمنين، فأبى الا تقديم بنى هاشم و تأخير نفسه، فلم ينكر عليه منكر، و صوبوا رأيه، و عد ذلك من مناقبه.

فالحمد لله الذى جعلنا لا نفرق بين انبيائنا و رسلنا، نحكم لجميع المرسلين بالتصديق، و لجميع السلف بالولاية، و نخص بنى هاشم

بالمحبة، و نعطى كل امرئ

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۸

قسطه من المنزلة.

فأما على بن أبي طالب فلو افردنا لايامه الشريفة و مقاماته الكريمة و مناقبه السنية لافينا في ذلك الطوامير الطوال، العرق صحيح، و المنشأ كريم، و الشأن عظيم، و العمل جسيم و العلم كثير، و الشأن عجيب، و اللسان خطيب، و الصدر رحيب، فاخلاقه وفق اعراقه، و حديثه يشهد تقديمه، و ليس التدبير في وصف مثله الا ذكر جمل قدره، و اما استقصاء جميع حقه فاذا كان كتابنا لا يحتمل تفسير امره، ففي هذه الجملة بلاغ لمن أراد معرفته فضله.

و أما الحسن و الحسين رضى الله عنهما، فمثلهما مثل الشمس و القمر، فمن أعطى ما في الشمس و القمر من المنافع العامة، و النعم التامة، و لو لم يكونا ابني علي من فاطمة، و رفعت عن وهمك كل رواية و كل سبب توجه القراية، لكنت لا تقرن بهما أحدا من جملة أولاد المهاجرين و الصحابة، الا اراك [۱] فيهما بالانصاف من تصديق قول النبي صلى الله عليه و آله: انهما سيدا شباب أهل الجنة،

و جميع من هما سادته سادة، و الجنة لا تدخل الا بالصدق و الصبر، و الا بالعلم و الحلم، و الا بالطهارة و الزهد، و الا بالطاعة الكثيرة، و الاعمال الشريفة، و الاجتهاد و الاثر، و الاخلاص في النية.

فدل على ان حظهما في الاعمال المرضية، و للمذاهب الزكية فوق كل ذي حظ.

و أما محمد بن الحنفية رضى الله عنه فقد أقر الصادر و الوارد و الحاضر و البادي، انه كان واحد دهره، و رجل مصره، و كان اتم الناس تماما و كمالا.

و أما علي بن الحسين رضى الله عنه، فالناس على اختلاف مذاهبهم مجمعون [۱] و في كشف الغمة: الا- اراك فيهما الانصاف الخ فعلى هذا الانصاف فاعل اراك و المفعول الاول هو الضمير المتصل به و المفعول الثاني انهما سيدا شباب اهل الجنة.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۰۹

عليه، لا يمتري أحد في تدبيره، و لا يشك أحد في تقديمه.

و كان أهل الحجاز يقولون: لم نر ثلثه في دهر يرجعون الى أب قريب، كلهم يسمى عليا، و كلهم يصلح للخلافة، لتكامل خصال الخير فيهم، يعنون علي بن الحسين بن علي، و علي بن عبد الله بن جعفر، و علي بن عبد الله بن العباس رضى الله عنهما، و لو غزونا بكتابنا هذا ترتيبهم لذكرنا، رجال أولاد علي لصلبه، و ولد الحسين و علي ابن الحسين، و محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر، و محمد بن علي بن عبد الله بن العباس، الا انا ذكرنا جملة من القول فيهم، فاقصرنا من الكثير على القليل.

فأما النجدة فقد علم أصحاب الاخبار و حمال الاثار انهم لم يسمعو بمثل نجدة علي بن أبي طالب و حمزة، و لا بصبر جعفر الطيار رض، و ليس في الارض قوم أثبت جنانا، و لا أكثر مقتولا تحت ضلال السيوف من بني هاشم، و لذلك قال دغفل [۱] حين وصفهم: انجاد امجاد، ذو السنة حداد.

و لذلك

قال علي رضى الله عليه حين سئل عن بني هاشم و بني أمية: نحن انجد، و امجد، و اجود، و هم انكر، و امكر، و اغدر،

و قال أيضا: نحن اطعم للطعام، و اضرب للهام.

و قد عرفت جفاء المكيين و طيش المدنيين، و اعراق بني هاشم مكية و منابتهم مدنية، ثم ليس في الارض أحسن اخلاقا، و لا أظهر بشرا، و لا ادم دماثة [۲]، و لا ألين عريكة [۳]، و لا أطيب عشرة، و لا أبعد من كبر منهم.

فعلم انهم أتم الناس فضلا، و اقلهم نقصانا، و حسن الخلق في البخل أسرع، [۱] هو دغفل بن حنظلة النسابة احد بني شيان.

[۲] الدماثة بفتح الدال سهوله الخلق.

[۳] العريكة بفتح العين: النفس، يقال فلان لين العريكة أى سلس الخلق.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۱۰

و فى الذليل أوجد، و فيهم، مع فرط جودهم، و ظهور عزهم، من البشر الحسن و الاحتمال و كرم التفاضل مالا- يوجد مع البخل الموسر، و الذليل المكتر، الذين يجعلان البشر وقايةً دون المال، و ليست فى الارض خصلة تدعوا الى الطغيان و التهاون بالامور، و تفسد العقول، و تورث السكر الا و هى تعترتهم دون غيرهم، إذ قد جمعوا مع الشرف العالى و العرش الكريم، العز و المنعة مع ابقاء الناس عليهم، و هم فى كل أوقاتهم و جميع اعصارهم فوق من هم مثل ميلادهم فى الهيئة الحسنه، و المروءه الطاهره، و الاخلاق المرضيه.

ثم لا تجد عند أفسدهم شيئاً من المنكر، الا رأيت فى غيره من الناس أكثر منه من مشايخ القبائل و جمهور العشائر، و إذا كان فاضلهم فوق كل فاضل، و ناقصهم أنقص نقصاناً من كل ناقص، فأى دليل و أى برهان أوضح مما قلنا، و قد علمت ان الرجل منهم ينعت بالتعظيم و الروايه فى دخول الجنة بغير حساب، و يتأول القرآن له، و يزداد فى طمعه بكل حيله و ينقص من خوفه، و يحتج له بأن النار لا تمسه، و أنه ليشفع من مثل ربيعه و مضر، و أنت تجد لهم مع ذلك العدد الكثير من الصوام، و المصلين، و التالين، لا يجاريهم أحد و لا يقاربههم.

كان أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب يصلى فى كل ليلة ألف ركعة، و كذا على بن الحسين بن على، و على بن عبد الله بن جعفر، و على بن عبد الله بن العباس رضى الله عليه مع الحلم، و العلم، و كظم الغيظ، و الصفح الجميل، و الاجتهاد المبرز. فلو أن خصلة من هذه الخصال، أو داعية من هذه الدواعى عرضت لغيرهم لهلك و أهلك.

و اعلم انهم لم يمتحنوا بهذه المحن، و لم يحملوا هذه البلوى الا قدموا من العزائم التامة، و لم يكن الله ليزيدهم فى المحنة الا و هم يزدادون على شدة المحن صبرا.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۱۱

و جملة أخرى مما لعلى بن أبى طالب خاصة، الاب أبو طالب بن عبد المطلب بن هاشم، و الام فاطمة بنت أسد بن هاشم، و الزوجة بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم، سيده نساء أهل الجنة، و الولد الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة، و الاخ جعفر الطيار فى الجنة، و العم حمزة سيد الشهداء، و العمه صفية بنت عبد المطلب، و ابن العم رسول الله صلى الله عليه و سلم، و كان ولد أبى طالب أول هاشمى بين هاشميين.

و الاعمال التى يستحق بها الخير أربعة: التقدم فى الاسلام، و الذب عن رسول الله صلى الله عليه و سلم، و عن الدين، و الفقه فى الحلال و الحرام، و الزهد فى الدنيا، و هى مجتمعة فى على بن أبى طالب، متفرقة فى الصحابة.

و أما الجود فليس على ظهر الارض جواد جاهلى، و لا اسلامى، و لا عربى، و لا عجمى، الا وجوده يكاد يصير بخلا إذا ذكر جود على بن أبى طالب، و عبد الله بن جعفر، و عبيد الله بن العباس رضى الله عليه، و المذكورون بالجود منهم كثير لكننا اقتصرنا.

ثم ليس فى الارض قوم أنطق خطيباً، و لا أكثر بليغا من غير تكلف و لا تكسب من بنى هاشم، و قال أبو سفيان بن الحارث:

لقد علمت قريش غير فخر بأننا نحن أجودهم حصانا

و أكثرهم دروعا [۱] سابغات و أمضاهم إذا طعنوا سنانا

و أذفعهم عن الضراء فيهم و أثبتهم إذا نطقوا لسانا

و مما أنظم الى جملة القول فى فضل على بن أبى طالب انه أطاع الله قبلهم و معهم و بعدهم، و امتحن بما لم يمتحن ذو عزم، و ابتلى بما لم يبتل ذو صبر.

و أما المنطق و الخطب فقد علم الناس كيف كان على بن أبي طالب عند التفكير [۱] الدروع السابعة: أي الدروع الواسعة.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۱۲

و التجير، و عند الارتجال و البديهة، و عند الاطناب و الايجاز فی وقتيهما، و كيف كان كلامه قاعدا و قائما و فی الجماعات و منفردا، مع الخبرة بالاحكام و العلم بالحلال و الحرام، و كيف كان عبد الله بن عباس الذي يقال له البحر و الحبر، و مثل عمر بن الخطاب يقول له: غص يا غواص، و لو لم يكن لجماعتهم الا لسان زيد بن علي بن الحسين، و معاوية بن عبد الله بن جعفر لفزعوا بهما جميع البلغاء، و لذلك قالوا:

أجواد، أمجاد ذو السنة حداد، و قد القيت إليك جملا- من ذكر آل الرسول صلى الله عليه و سلم، لتستدل بالقليل على الكثير، و البعض على الكل.

و البغية فی ذكرهم أنك متى عرفت منازلهم، و منازل طاعاتهم، و مراتب أعمالهم، و أقدار أفعالهم، و شدة محبتهم، و أضفت ذلك الى حق القرباء، كان أدنى ما يجب علينا و عليك الاحتجاج لهم و الرد على من أضاف إليهم مالا يليق بهم.

تمت رساله أبي عثمان الجاحظ، ثم رأيت بعد فی كتاب كشف الغمة هذه الرسالة باختلاف يسير و تقديم و تأخير. [۱] (لله الحمد و المنة) که از این رساله افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و سائر اهل بیت، از دیگر مردم بنهایت وضوح ظاهر است.

و نیز بوجوه عدیده از آن بطلان هفوات و خرافات خود جاحظ که در کتاب «عثمانیه» سراییده روشن و مبرهن.

پس هر گاه فخر رازی بکلام جاحظ احتجاج نمود، و نیز ابن روزبهان، و فاضل رشید، باین رساله تمسک نمودند در تبرئه جاحظ از نصب و عداوت بحمد الله و حسن توفیقه نهایت متانت احتجاج و استدلال اهل حق باین رساله، بر افضلیت اهل بیت و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از سائر ناس واضح شد. [۱] مفتاح النجا فی مناقب آل العبا ص ۱۲ مقدمه الكتاب.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۱۳

و نیز کمال انهماک حضرت رازی و ابن روزبهان در انصاف و مراعات حق ظاهر گردید، که چرا باین افادات رشیه جاحظ ایمان نمی آرند، حال آنکه رازی خودش بکلام جاحظ که در مقام رد حق سرزده استناد می کند، و ابن روزبهان بالخصوص بهمین رساله تمسک و استناد می نماید

اهل سنت بعلت تعصب بافادات جاحظ در «رساله غراء» اعتناء نمی کنند

و زیاده تر عجب از فاضل رشید است، که این رساله را رساله غراء می نامد، و نهایت استعجاب از اعمال اغماض از تصنیف این رساله ظاهر می سازد، و باز خودش اعمال اغماض از آن می نماید، که بر خلاف آن قلاده اعتقاد و تعظیم و تبجیل مفضلین اغیار بر صاحب ذو الفقار در گردن می اندازد.

و نیز باید دانست که فاضل رشید در مقامات دیگر نیز باین رساله جاحظ احتجاج و استناد نموده، در حقیقت منت عظیم بر اهل حق گذاشته، که متانت احتجاج و استدلال ایشان باین رساله ظاهر ساخته.

پس بدانکه فاضل رشید در «ایضاح» در بیان قسم دوم از قسم دوم فضیلت مبدأ نسب گفته:

قسم دوم از این فضیلت آنکه در هر فرد از افراد متصفه بآن مشابه افراد سابقه یافته شود، باین طریق که فضیلت واقعیه ابوبین محدث فضیلت واقعیه در ابناء شود، (أعم من أن يكون الفضيلة التالية تساوى الفضيلة السابقة أو تزيد عليها أو تنقص منها)، مثل آنکه در بعضی اقوام فصاحت لسان و جرأت جنان، و در بعضی دیگر خلایف آن، و همچنین در بعضی حمیت و عزت فراوان، (كما قال

صاحب «النواقض»: و فی الهاشمیة توجد أشد الحمیة و العزة، و در بعضی آخر عکس آن، (و قس علیها غیرها من الصفات) متواتر است.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۱۴

پس این قسم فضیلت واقعیہ آباء محدث فضیلت واقعیہ در ابناء می شود، و همین فضیلت را نزد اولی الابصار، در شرف نسبی عموماً عقلاً و عرفاً اعتبار.

و لذا یقال: الاخلاق متواترة.

و قال أبو عثمان الجاحظ فی «رسالة مناقب أمير المؤمنين عليه السلام»:

فأخلاقه وفق أعرافه، و حدیثه يشهد لقديمه.

و قال السيد محمد بارسا فی «فصل الخطاب»: فبرز ولد اسماعيل عليه الصلوة و السلام و هم العرب على سائر الناس، بما منحهم الله تعالى من أخلاقه.

و قال كعب بن زهير صاحب «قصيدة بانت سعاد» فی قصيدة مدح فيها الانصار الامجاد:

ورثوا المكارم كابرا عن كابر ان الخيار هم بنو الاخيار

و كذا یقال: أفعال من تلد الكرام كريمة.

و كذا یقال: عادات السادات سادات العادات.

و كذا يدل عليه المثل السائر على السنة الاكابر: تيمى مرة، و قيسى اخرى [۱] (و نیز در «ایضاح» گفته: قوله: (و آن این كه فضیلت آباء كه در ابناء محدث فضیلت می افتد دو قسم است الخ).

اقول: اگر چه ابطال واقعیت فضیلت حادثه در ابناء بجهت فضل مختص بالآباء، در اوائل این رساله و مواضع دیگر مفصلاً گذشته، لیکن بساط این مقام را نیز از نگار مطالب آبدار، و مآرب معجبه انظار معری نمی دارد و بمعرض عرض می آرد، كه ارشاد جناب جودت آثار، بوجه بسیار مقام استعجاب اولی الابصار است، از آن جمله آنكه حصر حدوث فضیلت [۱] ایضاح لطافه المقال ص ۱۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۱۵

در ابناء بجهت فضل مختص بالآباء در این دو قسم فضیلت، (دون غیرهما من أقسامه التي تشاركها فی الاختصاص بذی الفضيلة) ترجیح بلا مرجح و ادعای محض است، و تعجب كه جناب مخاطب در قول تالی این قول، عدم حصول فضیلت ذاتی را بمجتهدزاده بجهت اجتهاد پدر، كه نزد عقلاء در كمال ظهور و انجلاء است، و مع هذا تنویرش در قول آتی جلوه آرا ادعای محض فرموده اند، و خود ادعای حدوث فضیلت در ابناء باین دو قسم فضل آباء (دون غیرهما من أقسامه التي تشارك فی الاختصاص بذی الفضيلة) كه هوش ربای اذکیاء است فرموده اند، و تلفظ بشیبه استدلال هم بر این مطلب موهوم ننموده اند، (فضلاً عن اقامة حجة ينظر إليها النظار) شاید آن را از قبیل (قضایا قیاساتها معها) انگاشته، متصدی دعوی مجرد گشته در گذشته اند.

و از آن جمله است آنكه نفس شرافت نسبیہ سوای ذاتیہ خلقیه نیست، بلکه از متعلقات صفات خلقیه است (كما بیناه فی أوائل هذه الرسالة و أشرنا إليه آنفا).

و همچنین از صفات ذاتیہ نسبیہ كه محل ترتب اثرش غیر باشد لزوماً نیست، بلکه محل ترتب اثرش لزوماً ذات شریف است، پس بجهت عدم لزوم بودن شرافت از صفات ذاتیہ نسبیہ كه محل ترتب اثرش غیر باشد، می باید كه فضل آباء محدث فضل در ابناء نیفتد.

و از آن جمله است آنكه در آثار ائمه هدایت آثار، و اقوال علمای مشتهر فی الاقطار، نسبت افتخار بطرف اشخاص عالی تبار،

بجهت انتسابشان بسوی بعضی کبار، باعتبار اتصافشان بفضائل مغایره هر دو قسم فضیلت ذکر کرده جناب و الا واقعی است، مثل آنکه این شیر

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۱۶

خدا در پیشه کربلا، بوقت مزاحمت کلاب کلابه عذاب مخلد، و طعمه نار مؤبد، در رجزی که انشاد نموده اند فرموده اند: و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر الخ.

(و ابو عثمان جاحظ در رساله مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می گوید):

والاخ جعفر الطیار فی الجنة، و العم حمزة سید الشهداء انتهى [۱].

(و مخفی نماند که هر گاه افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از افادات جاحظ مبرهن گردید، قدح و جرح او در حدیث غدیر، که در کتاب «مروانی» بحمایه عثمانیه جسارت بر آن نموده، نیز باطل گردید، چه هر کسی که قائل بافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام قائل است بصحت حدیث غدیر، و منکر صحت آن نیست، مگر بعض منکرین افضلیت آن حضرت، و هر گاه افضلیت آن حضرت از تصریحات جاحظ ثابت شد، صحت حدیث غدیر کفلق النهار محقق شد، و الا خرق اجماع مرکب اهل اسلام که مورد کمال طعن و تشنیع و ملام است لازم آید، فلله الحمد که صحت حدیث غدیر بکلام خود جاحظ شریر روشن و مستنیر گش

جاحظ رساله دیگر نیز در تفضیل اهل البیت (ع) تصنیف کرده

و نیز جاحظ رساله دیگر در تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصنیف کرده، که در آن زیاده تر توضیح و تفصیل در تفضیل نموده، و نیز در آن باحقیقت آن حضرت بامامت تصریح کرده، و بکتاب و سنت و اجماع امت استدلال بر آن کرده، چنانچه عالم تحریر و وزیر کبیر علی بن عیسی الاربلی طاب ثراه که محمد بن شاکر بن احمد الخازن المتوفی سنه ۷۶۴ [۱] ایضاً لطافه المقال ص ۸۳ القسم الاول من الاقسام الثلثه من الکتاب.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۱۷

در «فوات الوفيات» در مدح و ستایش آن جناب گفته:

علی بن عیسی بن أبی الفتح صاحب بهاء الدین بن الامیر فخر الدین الاربلی المنشی الکاتب البار، له شعر و ترسل، کان رئیساً کتب لمتولی اربل ابن صلیا، ثم خدم ببغداد فی دیوان الانشاء، أيام علاء الدین صاحب الدیوان ثم انه فتر شوقه فی دوله اليهود، ثم تراجع بعدهم و سلم و لم ینکب الی أن مات سنه اثنتین و تسعین و ستمائنه، و کان صاحب تجمل و حشمه و مکارم، و فیه تشیع، و کان أبوه والیا بأربل.

و لبهاء الدین مصنفات ادبیّه مثل «المقامات الاربع»، و «رساله الطیف» المشهوره، و غیر ذلک، و خلف لما مات ترکّه عظیمه بنحو ألفی ألف درهم تسلمها ابنه أبو الفتح و محققها و مات صعلوکا [۱].

(در «کشف الغمه فی معرفه الائمه» بعد نقل رساله سابقه فرموده):

و وقع الی رساله اخرى من کلامه ایضا فی التفضیل اثبتها ایضاً مختصراً ألفاظها، و ترجمتها.

رساله أبی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ فی الترجیح و التفضیل، نسخ من مجموع للامیر أبی محمد الحسن بن عیسی بن المقتدر بالله، قال:

هذا کتاب من اعتزل الشک و الظن و الدعوی و الاهواء، و أخذ بالیقین و الثقه بالآراء من طاعه الله و طاعه رسول الله صلی الله علیه و

آله و سلم، و باجماع الامة بعد نبيها عليه السلام مما تضمنه الكتاب و السنة، و ترك القول بالآراء، فانها تخطئ و تصيب، لان الامة أجمعت أن النبي صلى الله عليه و آله شاور أصحابه في الاسرى بيد، و اتفق رأيهم على قبول الفداء منهم فأنزل الله تعالى: [۱] فوات الوفيات ج ۳ ص ۵۷ ط بيروت.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۱۸

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ [۱] الْآيَةُ.

فقد بان لك أن الرأي يخطئ و يصيب و لا يعطى اليقين، و انما الحجة لله و لرسوله، و ما أجمعت عليه من كتاب الله و سنه نبيها، و نحن لم ندرك النبي و لا أحدا من اصحابه الذين اختلف الامة في احقهم، فنعلم ايهم اولى فنكون معهم كما قال الله تعالى: وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

[۲] و نعلم ايهم على الباطل فنجنبهم كما قال تعالى: وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً

[۳] حتى ادركنا العلم، فطلبنا معرفة الدين و اهله و اهل الصدق، فوجدنا الناس مختلفين، يرا بعضهم من بعض، و يجمعهم في حال اختلافهم فريقان:

أحدهما قالوا: أن النبي عليه السلام مات و لم يستخلف أحدا، و جعل ذلك الى المسلمين يختارونه فاختروا أبا بكر.

و الآخرون قالوا: النبي صلى الله عليه و آله استخلف عليا، فجعله للمسلمين بعده.

و ادعى كل فريق منهم الحق، فلما رأينا ذلك وقفنا الفريقين، لنبحث و نعلم المحق من المبطل.

فسألناهم جميعا هل للناس بد من وال يقيم أعيادهم، و يجبي زكاتهم و يفرقها على مستحقها، و يقضى بينهم، و يأخذ لضعيفهم من قويمهم، و يقيم حدودهم؟

فقالوا: لا بد من ذلك.

فقلنا: هل لاحد أن يختار أحدا فيوليه بغير نظر في كتاب الله و سنه نبيه؟

فقالوا: لا يجوز ذلك الا بالنظر. [۱] الانفال - ۶۷.

[۲] التوبة - ۱۱۹.

[۳] النحل - ۷۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۱۹

فسألناهم جميعا عن الاسلام الذي أمر الله به.

فقالوا: انه شهادتان، و الاقرار بما جاء به من عند الله، و الصلوة، و الصوم و الحج بشرط الاستطاعة، و العمل بالقرآن يحل حلاله و يحرم حرامه، فقلنا ذلك منهم.

ثم سألناهم هل لله خيرة من خلقه اصطفاهم و اختارهم؟ فقالوا: نعم.

فقلنا ما برهانكم؟ فقالوا: قوله تعالى: (وَرُبُّكَ يُخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ)

[۱].

فسألناهم من الخيرة؟ فقالوا: هم المتقون.

فقلنا: ما برهانكم؟ فقالوا: قوله تعالى: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)

[۲].

فقلنا: هل لله خيرة من المتقين؟ فقالوا: نعم المجاهدون، بدليل قوله تعالى: (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ

دَرَجَةً

[۳].

فقلنا: هل لله خيرة من المجاهدين؟ قالوا جميعا: نعم السابقون من المهاجرين الى الجهاد، بدليل قوله: (لَا يَشِيْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ) [۴] الآية:

فقبلنا ذلك منهم، لاجماعهم عليه، و علمنا أن خيرة الله من خلقه المجاهدون السابقون الى الجهاد. ثم قلنا: هل لله خيرة منهم؟ قالوا: نعم، قلنا: من هم؟ قالوا: أكثرهم عناء في الجهاد، و طعنا، و ضربا، و قتلا في سبيل الله، بدليل قوله تعالى: [۱] القصص - ٦٨.

[۲] الحجرات - ١٣.

[۳] النساء - ٩٥.

[۴] الحديد - ١٠.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٥، ص: ١٢٠

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ)

[۱] (وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ)

[۲].

فقبلنا ذلك، و علمناه، و عرفنا أن خيرة الخيرة أكثرهم في الجهاد عناء، و أبدلهم لنفسه في طاعة الله، و أقتلهم لعدوه. فسألناهم عن هذين الرجلين على بن أبي طالب عليه السلام، و أبي بكر، أيهما أكثر عناء في الحرب، و أحسن بلاء في سبيل الله، فأجمع الفريقان على أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام، انه كان أكثر طعنا، و ضربا، و أشد قتالا، و أذب عن دين الله و رسوله صلى الله عليه و آله.

فثبت بما ذكرناه من اجماع الفريقين، و دلالة الكتاب و السنة، أن عليا عليه السلام أفضل.

و سألناهم ثانيا عن خيرته من المتقين، فقالوا: هم الخاشون بدليل قوله تعالى: (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ)

[۳]، .. الى قوله: (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ)

[۴]، و قال تعالى: (وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ)

[۵].

ثم سألناهم جميعا من أعلم الناس؟ قالوا: أعلمهم بالعدل، و أهداهم الى الحق، و أحقهم أن يكون متبوعا، و لا يكون تابعا بدليل قوله تعالى: (يُخَكِّمُ بِهِ ذَوْا عَدَلٍ مِنْكُمْ)

[۶] فجعل الحكومة الى أهل العدل، فقبلنا ذلك منهم.

ثم سألناهم عن أعلم الناس بالعدل من هو؟ قالوا: أدلهم عليه. [۱] الزلزال - ٧.

[۲] البقرة - ١١٠.

[۳] ق - ٣١.

[۴] ق - ٣٣.

[۵] الانبياء - ٤٨ - ٤٩.

[۶] المائدة - ٩٥.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۲۱

قلنا: من أدل الناس عليه؟ قالوا: أهداهم الى الحق، و أحقهم أن يكون متبوعا، و لا يكون تابعا، بدليل قوله تعالى: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ)

الآية [۱].

فدل كتاب الله، و سنه نبيه عليه السلام، و الاجماع، ان أفضل الامه بعد نبيها أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام، لانه كان اكثرهم جهادا، و إذا كان اكثرهم جهادا كان اتقاهم، و إذا كان اتقاهم كان اخشاهم، و إذا كان اخشاهم كان اعلمهم، و إذا كان اعلم كان ادل على العدل، و إذا كان ادل كان اهدى الامه الى الحق، و إذا كان اهدى كان اولي ان يكون متبوعا، و ان يكون حاكما، لا تابعا، و لا محكوما عليه.

و اجتمعت الامه بعد نبيها انه خلف كتاب الله تعالى ذكره، و امرهم بالرجوع إليه إذا نابهم امر، و الى سنه نبيه صلى الله عليه و آله و سلم، فيتدبرونهما، و يستنبطون منهما ما يزول به الاشتباه، و إذا قرء قارئهم: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ) [۲].

فيقال له: اثبتها، ثم يقرأ: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)

[۳] و في قراءة ابن مسعود: ان خيركم عند الله أتقاكم، ثم يقرأ: (وَأَزَلَفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ) (هذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ) (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ)

[۴] فدلّت الآية على ان المتقين هم الخاشون.

ثم يقرأ حتى إذا بلغ الى قوله تعالى: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)

[۵] فيقال: اقرا حتى ننظر، هل العلماء افضل من غيرهم أم لا؟ حتى إذا بلغ الى [۱] يونس - ۳۵.

[۲] القصص - ۴۸.

[۳] الحجرات - ۱۳.

[۴] ق - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳.

[۵] فاطر - ۲۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۲۲

قوله تعالى: (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَظَاهِرُونَ)

[۱] علم ان العلماء افضل من غيرهم.

ثم يقال: اقرا فاذا بلغ الى قوله تعالى: (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)

[۲] قيل قد دلت هذه الآية على ان الله قد اختار العلماء و فضلهم و رفعهم درجات.

و قد اجمعت الامه على ان العلماء من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله الذين يؤخذ منهم العلم كانوا اربعة: على بن ابي طالب عليه السلام، و عبد الله ابن عباس، و ابن مسعود، و زيد بن ثابت رحمهم الله.

و قالت طائفة: عمر بن الخطاب.

فسألنا الامه من أولى بالتقدم إذا حضرت الصلاة؟

فقالوا: ان النبي صلى الله عليه و آله قال: يؤم بالقوم أقرأهم

، ثم أجمعوا على أن الاربعة كانوا أقرأ لكتاب الله تعالى من عمر، فسقط.

ثم سألنا الامه أی هؤلاء الاربعة أقرأ لكتاب الله و أفقه لدينه؟ فاختلفوا، فوقفناهم حتى نعلم أيهم أولى بالامامة، فأجمعوا على ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: الاثمة من قریش،

فسقط ابن مسعود، و زید بن ثابت، و بقی علی ابن ابی طالب، و ابن عباس.

فسألنا أيهما أولى بالامامة؟

فقالوا: ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: إذا كانا عالمين فقیهین قرشیین فأکبرهما سناً،

و أقدمهما هجرة فسقط عبد الله بن عباس رضى الله عنه، و بقى أمير المؤمنين علی بن أبی طالب صلوات الله عليه أحق بالامامة لما أجمعت عليه الامه، و لدلالة الكتاب و السنة عليه، هذا آخر رسالة [۱] الزمر - ۹.

[۲] المجادلة - ۱۱

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۲۳

أبى عثمان عمرو بن بحر الجاحظ [۱]

جاحظ در «رساله عباسیه» اساس اعتقادات اهل سنت را قلع کرده

(و محتجب نماند که جاحظ بر محض اظهار حق در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اکتفاء و اقتصار نکرده، بلکه در کتاب «عباسیه» در اظهار کمال عدل و انصاف حضرت أبی بکر در منع فدک و موافقت آن امام رشید با قرآن مجید هم سعی بلیغ نموده، قلع اساس مذهب حضرات سنیہ کما ینبغی نموده، تزویقاتشان را در این باب بآب رسانیده، و با خاک سیاه برابر ساخته.

کمال عجب است که رازی بعناد جاحظ در قدح حدیث غدیر دست اندازد، و از افادات متینه او در هتک ستر حضرت أبی بکر غرض بصر و قطع نظر سازد.

جناب سید مرتضی طاب ثراه که بعض فضائل جمیلہ و مناقب جلیلہ او بر زبان ائمه قوم آنفا شنیدی و فاضل رشید هم تعظیم و تبجیل جناب او می نماید در کتاب «شافی» فرموده:

فان قيل إذا كان أبو بكر قد حكم بخطاء في دفع فاطمة عليها السلام عن الميراث و احتج بخبر لا حجة فيه، فما بال الامه أقرته على هذا الحكم، و لم تنكر عليه، و في رضائها و امساكها دليل على صوابه.

قلنا: قد مضى ان ترك النكير لا يكون دليل الرضا، الا في الموضع الذي لا يكون له وجه سوى الرضا، و بينا في الكلام على امامه ابی بکر هذا الموضع بيانا شافيا [۲]. [۱] كشف الغمّة في معرفة الاثمة ج ۱ ص ۳۶ - ۳۹ ط تبريز

[۲] في المطبوعة بالنجف جملة و بينا في الكلام الخ هكذا: على انا قد بينا ما يدل على ان النكير كان واقعا من فاطمة (ع) بما ذكرناه من خطبتها و هجرانها له الى أن مات راجع ص ۱۴۴ من الجزء الثالث

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۲۴

و قد أجاب ابو عثمان الجاحظ في كتاب «العباسية» عن هذا السؤال جوابا جيد المعنى و اللفظ نحن نذكره على وجهه ليقابل بينه و بين كلامه في «العثمانية» و غيرها.

قال: و قد زعم أناس ان الدليل على صدق خبرهما، یعنی ابا بکر و عمر في منع الميراث و براءة ساحتهم، ترك اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم النكير عليهما.

ثم قال: فيقال لهم: لئن كان ترك النكير دليلا على صدقهما، لیکونن ترك النكير على المتظلمين منهما، و المحتجين عليهما، و المطالبين لهما دليلا على صدق دعوتهم، و استحسان مقاتلهم، لا سيما و قد طالت به المناجاة، و كثرت المراجعة و الملاحاة، و ظهرت

الشکیة، و اشتدت الموجدة، و قد بلغ ذلك من فاطمة حتى انها أوصت ان لا یصلی علیها ابو بکر، و لقد كانت قالت له حين أتمه طالبه حقها و محتجة برهطها: من یرثک یا ابا بکر إذا مت؟ قال: أهلی و ولدی، قالت: فما بالناس لا نرث النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فلما منعها میراثها، و بخسها حقها، و اعتل علیها، و جلع فی امرها، و عایت التهضم، و آیست من النزوع، و وجدت مس الضعف، و قلّة الناصر.

قالت: و الله لادعون الله علیک، قال: و الله لادعون الله لک، قالت: و الله لا اکلمک ابدا، قال: و الله لا أهجرک ابدا. فان یکن ترک النکیر علی أبی بکر دلیلا- علی صواب منعه، ان فی ترک النکیر علی فاطمة دلیلا- علی صواب طلبها، و أدنی ما کان یجب علیهم فی ذلك، تعریفها ما جهلت، و تذکیرها ما نسیت، و صرفها عن الخطاء، و رفع قدرها عن البذاء، و ان تقول هجرا، و تجورا [۱] عادلا، و تقطع و اصلا. [۱] هذا علی زعم المصوبین لابی بکر، و الا هی علیها السلام معصومة عن وصمة الخطاء، مفطومة عن زلل الاهواء، تبتلت عن دنس الطبیعة، فیا لها من رتبة رفیعة

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۲۵
فاذا لم نجدهم أنکروا علی الخصمین جمیعا، فقد تکافأت الامور، و استوت الاسباب، و الرجوع الی أصل حکم الله فی الموارث أولى بنا و بکم و أوجب علینا و علیکم.

و ان قالوا: کیف یظن بأبی بکر ظلمها، و التعدی علیها، و كلما ازدادت فاطمة علیه غلظة ازداد لها لینا و دقة، حیث تقول: و الله لا اکلمک ابدا

، فیقول: و الله لا أهجرک ابدا، ثم

تقول: و الله لادعون الله علیک،

فیقول: و الله لادعون الله لک.

و لو کان كذلك لم یحتمل هذا الکلام الغیظ و القول الشدید فی دار الخلافة بحضرة قریش و الصحابة، مع حاجة الخلافة الی البهاء و الرفعة، و ما یجب لها من التنزیه و الهیة، ثم لم یمنعه ذلك أن قال معتذرا و متقربا کلام المعظم لحقها المکرم لمقامها، و الصائن لوجهها، و المتحنن علیها: ما أحد أعز علی منک فقرا، و لا أحب الی منک غنی، و لکن سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: أنا معشر الانبیاء لا نرث و لا نورث ما ترکناه صدقة.

قیل لهم: لیس ذلك بدلیل علی البراءة من الظلم و السلامة من العمد، و قد یبلغ من مکر الظالم و دهاء الماکر، إذا کان ادیبا، و للخصومة معتادا، أن یتظاهر کلام المظلوم، و ذلّة المنتصف، و حذب الوامق، و مقه المحق.

و کیف جعلتم ترک النکیر حجة قاطعة و دلالة واضحة، و قد زعمتم ان عمر قال علی منبره: متعتان کانتا علی عهد رسول الله: متعة النساء و متعة الحج، و أنا أنهی عنهما، و اعاقب علیهما [۱]، فما وجدتم أحدا أنکر قوله، و لا استشع مخرج [۱] قول عمر بهذا اللفظ- تقریبا- مذکور فی کتب الصحاح و الحدیث کالبيان و التبین ج ۲ ص ۲۲۳ و أحكام القرآن للجصاص ج ۱ ص ۳۴۲- و تفسیر القرطبی ج ۲ ص ۳۷ و زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۴

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۲۶

نهیة، و لا خطاه فی معناه، و لا تعجب منه، و لا استفهمه.

و کیف تقضون بترک النکیر، و قد شهد عمر یوم السقیفة و بعد ذلك

أن النبی صلی الله علیه و سلم قال: الائمة من قریش،

ثم قال فی شکایة: لو کان سالم حیا ما تخالجنی فیہ شک، حین اظهر الشک فی استحقاق کل واحد من الستة الذین جعلهم شوری، و سالم عبد لامرأة من الانصار، و هی أعتقته، و حازت میراثه، ثم لم ینکر ذلك من قوله منکر، و لا قابل انسان بین خبریه و لا تعجب

منه، و انما يكون ترك النكير على من لا رغبة له، ولا رهبة عنده، دليلا على صدق قوله و صواب عمله.

فأما ترك النكير على من يملك الضعة، و الرفعة، و الامر، و النهي، و القتل، و الاستحياء، و الحبس، و الطلاق، فليس بحجة تفي، و لا دلالة تضيء.

قال و قال بعضهم: بل الدليل على صدق قولهما و صواب عملهما امساك الصحابة عن خلعهما و الخروج عليهما، و هم الذين وثبوا على عثمان في أيسر من جحد التنزيل و رد النصوص، و لو كانا كما يقولون و ما يصفون، ما كان سبيل الامة فيهما الا كسيلهم فيه، و عثمان كان أعز نفرا، و أشرف رهطا، و اكثر عددا و ثروة، و أقوى عدو.

قلنا: انهما لم يجحدا التنزيل، و لم ينكرا المنصوص، و لكنهما بعد اقرارهما بحكم الميراث، و ما عليه الظاهر من الشريعة، ادعيا رواية، و تحدثا بحديث لم يكن مجال كذبه، و لا يمتنع في حجج العقول مجيئه، و شهد لهما عليه من علته مثل علتها فيه، و لعل بعضهم كان يرى تصديق الرجل إذا كان عدلا في رهطه، مأمونا في ظاهره، و لم يكن قبل ذلك عرفه بفجرة، و لا جرب عليه غدرة فيكون تصديقه له على جهة حسن الظن و تعديل الشاهد، و لانه لم يكن كثير منهم يعرف حقائق الحجج، و الذي يقطع بشهادته على المغيب، و كان ذلك شبهة على أكثرهم،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۲۷

فلذلك قل النكير، و تواكل الناس، و اشتبه الامر، فصار لا يتخلص الى معرفة حق ذلك من باطله الا- العالم المتقدم، و المؤيد المسترشد، و لانه لم يكن في عثمان في صدور العوام و في قلوب السفلة و الطغام ما كان لهما من الهيبة و المحبة، و لانهما كانا أقل استيثارا بالفئء، و أقل تفكها بمال الله منه، و من شأن الناس اهمال السلطان ما وفر عليهم أموالهم، و لم يستأثر بخراجهم، و لم يعطل ثغورهم.

و لان الذي صنع أبو بكر من منع العترة حقها، و العمومة ميراثها، قد كان موافقا لجللة القريش و كبراء العرب، و لان عثمان أيضا كان مضعوبا في نفسه، و مستخفا لقدره، لا يمنع ضيما، و لا يجمع عدوا، و لقد وثب ناس على عثمان بالشتم و القدح و القذف بالتشيع و النكير لامور، لو اتى عمر أضعافها و بلغ أقصاها لما اجترأوا على اغتيابه، فضلا عن مباداته و الاغراء به و مواجهته، كما أغلظ عينه ابن حصين له فقال له: اما انه لو كان عمر لقمعك و منعك، فقال عينه: ان عمر كان خيرا لي منك أرهبنى فأنقاني.

ثم قال: و العجب انا وجدنا جميع من خالفنا في الميراث، على اختلافهم في التشبيه و القدر و الوعيد، يرد كل صنف منهم من أحاديث مخالفيه و خصومه ما هو أقرب اسنادا و أصح رجالا- و أحسن اتصالا- حتى إذا صاروا الى القول في ميراث النبي، نسخوا الكتاب و خصوا الخبر العام بما لا يداني بعض ما روه و أكذبوا ناقله، و ذلك أن كل انسان منهم انما يجري الى هواه، و يصدق ما وافق رضاه [۱] مضى ما أردنا حكايته من كلام الجاحظ [۲].

(از ملاحظه این عبارت بلیغه، و مقاله فصیح، و افاده رشیق، و ابانه [۱] راجع ص ۳۰۰-۳۰۳ من رسائل الجاحظ ط مصر.

[۲] تلخیص الشافی ج ۳ ص ۱۵۰-۱۵۵- ط النجف.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۲۸

أنيقه، و تمهيد بارع، و تبیین ناصح، و خطاب فاضل، و جواب فاضل، و کلام متین، و مقال زین و بیان رصین، و تبیان مستبین، و توضیح وافی، و تشریح کافی، و تدقیق صافی، و تحقیق شافی، بر ارباب زاکیه، و اصحاب عقول صافیه، و اذهان وقّاده، و خواطر نقّاده، و قرائح متنوره، و غرائر متألقه، واضح و روشن، و لائح و مبرهن است، که همین جاحظ، که فخر رازی بمزید گاو تازی، و سقیفه سازی، بقدرح و جرح او در حدیث دست می اندازد، و او را صدر المتبوعین خود می سازد، و کشف قناع، و هتک استار، و کشف اسرار، و ابداء عوار، از قضیه نامرضیه غصب حق اطهار، و تصاول و تطاول شیخین عالی مقدار، بر بتول زهراء فلذه کبد سرور مختار صلی الله علیه و آله الابرار، می نماید (و کالشمس فی رابعة النهار، و الصبح المشرق البادی الاسفار) هویدا و آشکار می سازد،

که جناب شیخین در خبر خود در نفی میراث، از مرتبه صدق مرتفع، و در دیده افترا و کذب مستنقع بودند، و حضرات اهل بیت اخیار از ایشان متظلم بودند، و بر ایشان احتجاج و استدلال می کردند، و مطالبه حق خود از ایشان می نمودند، و باطاله مناجات و اکثار مراجعت و ملاحات پرداختند، و شکوی و شکایت و غضب و نکایت ایشان شدید گردید، و غضب حضرت فاطمه علیها السلام بمرتبه رسید، که وصیت فرمود که ابو بکر بر آن حضرت نماز نخواند، و از قول جاحظ: فلما منعها حقها الخ ظاهر است که اولین وساده آرای خلافت منع میراث حضرت فاطمه علیها السلام فرموده، و منع حق آن حضرت و بخش حق آن حضرت نمود و اعتلال کرد بر آن حضرت، و تحلیلج در امر آن حضرت بکار برد، و حضرت فاطمه علیها السلام از خلافت مآب معاینه تهضم نمودند، و آن حضرت را یأس از رجوع و نزوع خلافت مآب، از اصرار بر اضرار اهل بیت اطهار

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۲۹

علیهم السلام حاصل شد، و مس ضعف و قلت ناصر را ادراک فرموده، و بخطاب خلیفه اول فرموده: که قسم بخدا دعا خواهم کرد خدا را بر تو و نیز آن حضرت ارشاد فرمود: که قسم بخدا که کلام نخواهم کرد تو را همیشه. و نیز از قول او: (و ان قالوا کیف یظن بأبی بکر ظلمها) الخ، بکمال وضوح ظاهر است که حضرت ابی بکر دست عدل و انصاف بر حضرت فاطمه علیها السلام دراز، و باب مراعات حق و احسان و صله آن جناب باز فرموده، و قول او: (و قیل لهم لیس ذلک بدلیل علی البراءة من الظلم) الخ صریح است در آنکه در اظهار حضرت ابی بکر لاین مقال، و رقت بال، و شفقت و تحن و تعطف، و رأفت و تحذب و تطف، دلیلی نیست بر براءت ساحت علیایشان از صفت عدل و سلامت از تعمد انصاف، چه بسا است که بعضی ظلمه ماکرین، و دهات خادعین، و عقلای باللداد، و معتادین محاجت و عناد، اظهار کلام مظلوم، و ذلت منتصف، و حدب و اقم، و مقه محق می نمایند.

و از این افاده هم اتصاف حضرت ابی بکر باوصاف جمیله و محامد جلیله ظاهر می شود، و همچنین از بقیه افاداتش حال کمال فضل و اجلال حضرت شیخین بنهایت وضوح و ظهور می رسد، و عاقل یلمعی را می باید، که در منافات صریحه این کلام جاحظ، با خرافاتش در تعظیم و تبجیل ابی بکر، و تقدیم و ترجیح و تفضیل او که در کتاب «عثمانیه» وارد کرده امعان بلیغ نماید، که چسان هر دو کلام بکمال صراحت متناقض و متهاافت و متضاد و متدافع است.

پس همچنین صدور اعتراف بمذات و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۰

از جاحظ با وصف عداوت انحضرت عجیب نیست.

و نیز جاحظ شعری لطیف انشاد کرده، که در آن وصف طلحه و زبیر باشقین و تشبیه بس لطیف در حق حضرت عائشه، یعنی تمثیل حضرت او بهره که اراده کند اکل اولاد خود را مذکور است.

و از لطائف آن است که این شعر طریف را علامه جلال الدین سیوطی، که مجدد دین سنی در مائه تاسعه است هم نقل فرموده، چنانچه در کتاب «دیوان [۱] الحیوان» که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش این کثیر العصیان بعنایت رب منان حاضر است، در لغت هره گفته:

و إذا جاءت الهرة أكلت أولادها، و قیل: تفعل ذلک لمحبتها، أنشد الجاحظ:

جاءت مع الاشقین فی هودج تزجی الی البصرة أجنادها [۲]

کأنها فی فعلها هرة تريد أن تأكل أولادها

امری عجیب تر از این کمتر بگوش کسی خورده باشد، که رازی جاحظ را در قدح حدیث غدیر مقتدی و متبوع خود سازد، و هم ذکر ادعای جاحظ دلالت حدیث منزلت را بر نفی خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکمال جسارت و بروی اهل حق نماید،

بلکه بتقلید جاحظ ازراء [۳] [۱] قال الکاتب الجلی فی کشف الظنون بعد ذکر حیاة الحیوان: و مختصر الشیخ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی المتوفی سنه احدى عشرة و تسعمائة، اوله:

الحمد لله خالق الحیوان الخ ذکر فيه انه حذف من حشوه كثيرا و عوض منه أمرین: أحدهما زیادة فائده فی الحیوان الذی ذكره، و الثانی ذکر ما فاته من الحیوان ملتقطا من كتب اللغة ممیزا فی أولها بقلت و انتهى، سماه دیوان الحیوان، و القسم الثانی مرتب علی الحروف سماه ذیل الحیوان و فرغ منه فی ذی القعدة سنه احدى و تسعمائة.

[۲] دیوان الحیوان ص ۱۵۲ مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو.

[۳] قال الرازی فی نهاية العقول: و اما الذی ذکره من اجتماع خصال الفضل

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۱

اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز نماید، و نداند که ذکر این هفوات شنیعه، و خرافات فظیعه، و ترهات منحوسه، و خزعات مرکوسه [۱] که خلاف افادات اعلام فخام، و مضاد تحقیقات محققین اهل اسلام است، جز تفضیح و هتک ستر، و اظهار حقیقت دعاوی و لای اهل بیت علیهم السلام فائده ندارد، و از ذکر نام جاحظ بمقابله اهل حق شرم باید کرد، که ائمه و اساطین سنیہ دنبال او گرفته، بواجبی هتک حرمت او کرده اند، و با این جسارت از افادات و تحقیقات جاحظ، که بقدرت الهی از قلم او در تأیید حق ریخته اعتنای نمی کنند و بملاحظه آن دم بخود نمی کشند، و کاش ابن روزبهان، و فاضل رشید، که اهتمام تمام در حمایت جاحظ دارند، این افادات جاحظ بنظر بصیرت می نگریستند، و زار زار بر تعصبات ائمه کبار خود، که خلاف این افادات صریحه الاعتبار است، می گریستند، و لله الحمد و المنه که صحت احتجاج اهل حق، و کمال متانت و رزانت استنادشان بکلام جاحظ و نظام که استاد جاحظ است، بوجه عدیده و اسباب سدیده ظاهر است

وجه عدیده در صحت احتجاج شیعه بکلام جاحظ

اول آنکه فخر رازی بقدرح و جرح جاحظ در حدیث غدیر احتجاج نموده، پس هر گاه در باب قدح و جرح چنین حدیث شریف متواتر، و مستفیض و شائع و مشهور، قول جاحظ بمقابله اهل حق حجیت گیرد، و فخر رازی فی علی رضی الله عنه فهي معارضه بما یذکره أصحابنا من ان أبا بکر رضی الله عنه انتقل الى الاسلام بالدلیل، و ان علیا کان فی ذلک الوقت صبیا و لو انه کان بلیغا و لكن لا شک ان أبا بکر رضی الله عنه کان شیخا، و انتقال الشیخ عن دینه اشق علیه من انتقال من یقرب سنه من الصبا.

[۱] مرکوس مشتق است از رکس یعنی برگردانیدن و بر حالت نخستین بردن.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۲

از مزید تبحر و تدین دست بر آن اندازد، افادات او در باب احقاق حق بکشف حقیقت حال مزید انصاف و تدین شیخین در منع فدک، و اظهار افضلیت جناب امیر المؤمنین، و انشاد تمثیل لطیف در حق حضرت عائشه، و هم افاده نظام در باب اسقاط حضرت محسن، و امثال آن بصد اولویت حجت و دلیل باشد، چه پر ظاهر است که قول جاحظ بر اهل حق بهیچ وجه حجت نمی تواند شد، گو بفرض غیر واقع باجماع سنیہ مقبول و ممدوح بودی.

پس هر گاه جلالت شأن و عظمت مرتبه جاحظ نزد رازی بمرتبه رسیده باشد، که قول جاحظ را بمقابله اهل حق ذکر کند، و آن هم درباره چنین حدیث متواتر، حجیت قول جاحظ و استاد او نظام بر اهل سنت بصد اولویت ثابت خواهد شد.

دوم آنکه فخر رازی بقول جاحظ، در ادعای دلالت حدیث منزلت بر نفی امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم تمسک نموده، و آنرا بلا محابا و بی خوف از دار و گیر اهل اسلام بمقابله اهل حق ذکر کرده کما ستطلع علیه فیما بعد.

پس هر گاه چنین قول شنیع جاحظ روبروی اهل حق مذکور گردد، چگونه افادات حقه جاحظ و تحقیقات بارعه نظام استاد جاحظ بمقابله اهل سنت مسطور نشود، و کدام حيله و تدبیر برای دفع آن باقی است، که دست بآن توانند زد، که حضرت رازی مره بعد آخری، سد ذرائع و قطع حیل، و جزم وسائل و خرم علل، و قمع اعذار و دفع توجیهات دور از کار فرموده است، و در پرده رد و نقض اهل حق، بنای مذهب حضرات سنیہ بآب رسانیده.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۳

سوم آنکه فاضل ابن روزبهان هم بر اهانت جاحظ و نسبت ناصبیت باو دماغ شده و از جارفته، و محبت او برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت ساخته، و بر نسبت بغض آن حضرت باو، استهزاء و سخریه آغاز نهاده.

پس هر گاه ابن روزبهان در حمایت جاحظ کوشیده باشد، چگونه افادات جاحظ و استاد او بر ابن روزبهان حجت نگردد، خصوصاً افادات جاحظ در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام، که تصدیق آن ابن روزبهان بتصریح هم نموده.

حیث قال فی العبارة التي سبق نقلها: «ما ذکر من کلام الجاحظ صحیح لا شک فيه و فضائل علی أكثر من أن تحصی» لکن تأمل در آن نکرده، که از این افادات جاحظ افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکمال صراحت واضح است، و ثبوت افضلیت آن حضرت خلافت خلفا را از بیخ برمیکند، و خرافات سنیہ هم هباء منبثا می گردد.

چهارم آنکه حضرت رشید وحید بسبب کمال رشادت، اطناب و اسهاب در این باب، اعنی حمایت جاحظ رأس الاوشاب بکار برده. و نیز مکرراً استناد برساله جاحظ در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده.

پس احتجاج و استناد اهل حق بافادات جاحظ مطلقاً، و افادات او در این «رساله» بالخصوص، و هم افادات نظام استاد جاحظ، بر فاضل رشید حجت باشد، و هیچ چاره و حيله و تزویر و تدبیر، در جواب از آن در دست این حضرات نیست.

پنجم آنکه دانستی که جناب شاهصاحب در حاشیه باب هفتم «تحفه»

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۴

بنقل جاحظ از نظام کذب واضح را تمسک می نمایند، و داد انصاف و تعمق می دهند، پس چگونه بر جنابشان افادات جاحظ و نظام حجت نباشد.

ششم آنکه بافادات جاحظ دیگر اکابر و اساطین اهل سنت هم احتجاج می نمایند.

چنانچه شیخ تقی الدین احمد بن عبد الحليم المعروف بابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» گفته:

و أيضاً فالمعانی الصحیحة التي توجد فی کلام علی موجودة فی کلام غیره و لکن صاحب «نهج البلاغة» و أمثاله أخذوا كثيراً من کلام الناس، فجعلوه من کلام علی.

و منه ما یحکی عن علی أنه تکلم به، و منه ما هو کلام حق یلیق أن یتکلم به، لکن هو فی نفس الامر من کلام غیره لا من کلامه، و منه ما لا یجوز نسبته الی علی، بل هو من أبرا الناس من لفظه و معناه، و لهذا یوجد فی «البيان و التبيين» للجاحظ و غیره من الکتب کلام منقول عن غیر علی، و صاحب «نهج البلاغة» یجعله عن علی، و هذه الخطب المنقولة فی کتاب «نهج البلاغة» لو كانت کلها عن علی من کلامه، لكانت موجودة قبل هذا المصنف، منقولة عن علی بالاسانید أو بغیر الاسانید، فاذا عرف من له خبره بالمنقولات أن كثيراً منها بل أكثرها لا یعرف قبل هذا، علم أن هذا کذب، و الا فلیبین الناقل لها عن علی فی أي کتاب ذکره ذلک، و من الذی نقل ذلک عن علی، و ما اسناده، و الا فالدعوی لا یعجز عنها أحد، و من کان له خبره بمعرفة طریقه أهل الحدیث، و معرفة الآثار و المنقول بالاسانید، و تمیز صدقها من کذبها، علم أن هؤلاء الذین ینقلون مثل هذا عن علی من أبعد

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۵

الناس عن معرفة المنقولات و التمییز بین صدقها و کذبها [۱].

(از ملا-حظه این عبارت ظاهر است، که ابن تیمیه بسبب نقل جاحظ در کتاب «بیان و تبیین» بعض کلمات را که در «نهج البلاغه» مذکور است، از غیر جناب امیر المؤمنین علیه السلام، احتجاج و استدلال می کند بر آنکه، نسبت این کلمات بجناب امیر المؤمنین علیه السلام جائز نیست، و آن جناب از آن بری است.

پس هر گاه جلالت و عظمت جاحظ در تحقیق و تنقید باین مثابه نزد شیخ الاسلام سنیه باشد، که بسبب نسبت او احتجاج و استدلال بر تکذیب نسبت «نهج البلاغه» نماید، چگونه افادات جاحظ و استاد او بر ابن تیمیه و احزاب او حجت نباشد. هفتم آنکه جمعی از ائمه سنیه جاحظ را بمدح و ثنا یاد کرده اند

جمعی از اکابر اهل سنت جاحظ را بعظمت یاد کرده اند

ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی الشافعی در «انساب سمعانی» گفته:

الجاحظی بفتح الجیم بعدها الالف و کسر الحاء المهملة و فی آخرها الظاء المعجمة، هذه النسبة الى فرقة من المعتزلة يقال لهم الجاحظية، و هم أصحاب أبي عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ، صاحب التصانيف الحسنة، و كان من أهل البصرة، و أخذ عن شيوخ المعتزلة، و كان حدث بشيء يسير عن حجاج ابن محمد، عن حماد بن سلمة و أبي يوسف القاضي، و غیرهما، روى عنه أبو بكر عبد الله بن أبي داود السجستاني [۲].

(و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر فی خبر [۱] منهاج السنة ج ۴ ص ۱۵۹ ط بولاق مصر

[۲] الانساب ص ۱۱۸ منشور المستشرق د- س مرجلیوٹ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۶

من غیر» در سنه خمسين و مائتين گفته):

و فيها توفي عمرو بن بحر الجاحظ، ابو عثمان البصري، صاحب التصانيف الكثيرة في الفنون.

كان بحرا من بحور العلم، راسا في الكلام و الاعتزال.

و عاش تسعين سنة، و قيل: بقي الى سنة خمس و خمسين، اخذ عن القاضي ابي يوسف، و ثمامة بن الأشرس، و ابي اسحاق النظام [۱].

(و قاضی شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن أبي بكر بن خلکان الشافعی در «وفیات الأعیان فی انباء ابناء الزمان» گفته):

ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الكناني الليثي، المعروف بالجاحظ البصري، العالم المشهور، صاحب التصانيف في كل فن، له مقالة في اصول الدين، و إليه تنسب الفرقة المعروفة بالجاحظية من المعتزلة، و كان تلميذ ابي اسحاق ابراهيم بن سيار البلخي المعروف بالنظام المتكلم المشهور، و هو خال يموت بن المزرع الاتي ذكره في حرف الياء انشاء الله تعالى، و من احسن تصانيفه و امتعتها «كتاب الحيوان» فلقد جمع فيه كل غريبة، و كذلك كتاب «البيان و التبیین» و هي كثيرة جدا، و كان مع فضائله مشوه الخلق، و انما قيل له الجاحظ، لان عينيه كانتا جاحظتين، و الجحوظ التثوي، و كان يقال له ايضا:

الحدقي لذلك الخ [۲].

(و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي اليميني المعروف باليافعي در «مرآت الجنان» در وقائع سنه خمس و خمسين و مائتين گفته):

توفي فيها ذو النواذر و الغرائب و الطرف و العجائب من حوادث الزمان [۱] عبر فی خبر من غیر ج ۱ ص ۴۵۶ ط الكويت.

[۲] وفیات الأعیان ج ۱ ص ۴۹۰-۴۹۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۷

العوارض، ابو عثمان عمرو بن بحر المعروف بالجاحظ الكناني الليثي المعتزلي البصري، العالم المشهور، صاحب التصانيف المفيدة، في فنون عديدة، له مقالة في اصول الدين، و إليه ينسب الفرقة المعروفة بالجاحظية من المعتزلة، و هو تلميذ ابراهيم بن سيار البلخي المتكلم المشهور، و من احسن تصانيفه و اوسعها «كتاب الحيوان» لقد جمع فيه كل غريبة، و كذلك كتاب «البيان و التبيين» و كان مع فضائله مشوه الخلق الخ [۱]

نسبت قدح حديث غدیر بابن أبي داود مخدوش است

اشاره

(اما نسبت رازی قدح حدیث غدیر را بابن ابی داود، پس مخدوش است و مردود بچند وجه: اول آنکه دلیلی بر این نسبت وارد نکرده، و محض ادعاء و آن هم بمقابله اهل حق، و آن هم در چنین مقام، چگونه قابل اعتناء و لائق اصغاء تواند شد.

دوم آنکه از افاده جناب سید مرتضی طاب ثراه، که اکابر ائمه و اساطین سنیہ مادی آن جناب می باشند، واضح است که بعض علماء گفته اند: که ابن ابی داود انکار حدیث غدیر نکرده، و از نسبت محمد ابن جریر طبری این انکار را باو تبری آغاز نهاده. در «شافی» بعد ذکر تواتر حدیث غدیر فرموده:

فان قيل: أليس قد حكى عن ابن أبي داود السجستاني في دفع الخبر، و حكى عن الخوارج مثله، و طعن الجاحظ في كتاب العثمانية فيه؟

قيل له: اول ما نقوله ان لا- يعتبر في باب الاجماع بشذوذ كل شاذ عنه، بل [۱] مرآة الجنان ج ۲ ص ۱۶۲ ط حيدرآباد الدكن سنه ۱۳۳۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۸

الواجب ان يعلم ان الذي خرج عنه ممن يعتبر قول مثله في الاجماع، ثم يعلم ان الاجماع لم يتقدم خلافة، فان ابن أبي داود و الجاحظ لو صرحا بالخلاف لسقط خلافهما، بما ذكرناه من الاجماع، خصوصا بالذي لا شبهة فيه من تقدم الاجماع و فقد الخلاف و قد سبقهما ثم تأخر عنهما، على انه قد قيل: ان ابن أبي داود لم ينكر الخبر، و انما انكر كون المسجد الذي بغدير خم متقدما، و قد حكى عنه التنصل من القدح في الخبر، و التبري مما قرره [۱] به محمد بن جرير الطبري، و اما الجاحظ فلم يتجاسر ايضا على التصريح بدفع الخبر، و انما طعن على بعض روايته و ادعى اختلاف ما نقل من لفظه، و لو صرح الجاحظ و السجستاني و امثالهما بالخلاف لم يكن قادحا لما قدمناه [۲].

(سوم آنکه اگر ابن ابی داود، واقعا قدح در حدیث غدیر کرده باشد و تبری از قدح آن هم ظاهر ننموده باشد، باز هم چگونه قول او را بمقابله اهل حق ذکر توان کرد، و قول اهل نحلہ خود را بمقابله خصم ذکر کردن، داد اظهار کمال دانشمندی و رعایت قانون مناظره دادن است و ابواب مؤاخذه و ملام اعلام بر روی خود گشادن، و اگر اقوال همشهریان و هم مذهبیان خود بر خصم حجت گردد، چه خرابیها که پیش نیاید و چه مصائب که برپا نشود.

چهارم آنکه اگر قول ابن ابی داود لائقی تمسک گردد، چرا اقوال و تصریحات اکابر اعلام و اساطین اهل حق حجت نباشد، که ایشان خلفا عن سلف تصریحات صریحه بتواتر و صحت حدیث غدیر می نمایند، و اجماع و اتفاق بر آن دارند. [۱] قرف فلانا بكذا

من باب ضرب: اتهمه.

[۲] تلخیص الشافی ج ۲ ص ۱۷۰-۱۷۲ ط النجف.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۳۹

پنجم آنکه عدم جواز احتجاج بقول ابن ابی داود و امثال او، از افاده جناب شاه صاحب هم ظاهر است که در صدر «تحفه» فرموده‌اند:

و در این رساله التزام کرده شد، که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان، و الزاماتی که عائد بایشان می‌شود، غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد، و الزاماتی که عائد باهل سنت می‌شود، می‌باید که موافق روایات اهل سنت باشد، و الا هر یک را از طرفین تهمت و تعصب و عناد لاحق است، و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع [۱].

ششم آنکه عدم جواز احتجاج بقول ابن ابی داود و امثال او، از افاده متینه جناب شاه ولی الله، والد ماجد جناب مخاطب، هم در غایت ظهور و وضوح است، که در کتاب «قره العینین» بعد اتعاب نفس در اثبات افضلیت شیخین بوهیمات و افتراءات گفته:

این است تقریر آنچه در این رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده‌ایم، بقیه الکلام دفع شبهات مخالفین است، و ما را در این رساله بأجوبه امامیه و زیدیه کار نیست، مناظره ایشان بطور دیگر می‌باید، نه باحادیث صحیحین و مانند آن انتهی. [۲]

هر گاه در مناظره امامیه بلکه زیدیه هم، احادیث «صحیحین» و مانند آن بجوی نیرزد، تعصبات و هفوات ابن ابی داود و امثال او بکار می‌آید، و تخلیص اعناق حضرات از الزام بروایاتشان می‌نماید! هفتم آنکه اگر رازی بهره از انصاف و تدبیر، و قسطی از تثبت و تأمل می‌داشت، بعلم الیقین می‌دریافت، که قدح حدیث غدیر متواتر، در حقیقت [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۳.

[۲] قره العینین ص ۱۲۰ آخر مقدمه سابعه

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۰

قدح دین و ایمان، و جرح معرفت و ایقان خود است، و شناعت و فظاعت آن نهایت ظاهر و واضح.

پس اگر کسی از متعصبین جسارت بر آن کرده باشد، آنرا در زوایای ستر و اخفاء باید انداخت، نه آنکه بکمال جلادت و جسارت آن را شایع نموده، مزید تعصب و تصلب خود در رد حق، در اکناف و اطراف عالم ذائع باید ساخت.

هشتم آنکه تصریحات و افادات ائمه اکابر، و اساطین ذوی المفاخر، و محققین اوائل و اواخر سنی، که اسمای متبرکه جمعی از ایشان شنیدی، رد و ابطال این خرافت بکمال صراحت می‌کند، که از آن تواتر این حدیث شریف واضح است.

نهم آنکه نصوص جمعی دیگر از منقذین نحاریر، و محققین مشاهیر، و امثال اعلام، و اجله فحام سنی، که از آن صحت این حدیث واضح است، نیز بکمال ظهور و وضوح، ابطال این هفوه فظیعه، و قلع اساس این خرافت شنیعه می‌کند.

دهم آنکه از غرائب الطاف الهیه، و عجائب عنایات ربانیه، آنست که والد ماجد این بزرگ، یعنی حضرت ابو داود، این حدیث شریف را روایت کرده، و بر نواصی منکرین و جاحدین، نیل تفضیح و تقبیح گذاشته.

پس هر گاه حدیث شریف بروایت والد ماجد این بزرگ ثابت باشد، اگر این خلف رشید عقوق والد ماجد خود اختیار کرده، قدح و جرح در این حدیث شریف نماید، چگونه متدینی و منصفی بآن اعتناء تواند کرد.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۱

اما روایت کردن ابو داود حدیث غدیر را.

پس بملاحظه کتاب «خصائص» احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر نسائی، که جناب شاه صاحب آنرا در باب دوم مباحثات ذکر کرده‌اند (حیث قال: نسائی که از عمده محدثین اهل سنت است بجهت تحریر «رساله مناقب أمير المؤمنين» از دست اهل شام شربت شهادت چشید انتهی) واضح است.

قال النسائي في «الخصائص»: أخبرني أبو داود، قال حدثنا أبو نعيم، قال حدثنا عبد الملك ابن أبي عيينة، قال أخبرنا الحكم، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، عن بريدة، قال: خرجت مع علي رضي الله عنه الى اليمن، فرأيت منه جفوة، فقدمت على النبي صلى الله عليه وسلم، فذكرت عليا رضي الله عنه فتقصته، فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير وجهه، فقال: يا بريدة: أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قلت: بلى يا رسول الله، قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. [۱]

و أيضا

قال في «الخصائص»: أخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الحبال، قال: حدثنا مصعب بن المقدام، قال حدثنا فطر بن خليفة [۲] عن أبي الطفيل، و أخبرنا أبو داود، قال، حدثنا محمد بن سليمان، قال حدثنا فطر، عن أبي الطفيل عامر بن واثله، قال: جمع علي الناس في الرحبة، فقال: أنشد الله كل امرء سمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوم غدیر: أ لستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟

و هو قائم.

ثم أخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، [۱] خصائص امير المؤمنين (ع) للنسائي ص ۱۶ ط مصر المورخ ۱۳۰۸

[۲] فطر بن خليفة: الكوفي المحدث الحنط المتوفى (۱۵۵)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۲

قال أبو الطفيل: فخرجت و في نفسي منه شيء، فلقيت زيد بن أرقم و أخبرته، فقال: تشك و أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم، و اللفظ لابی داود. [۱]

(و عجب که جمعی از مغفلین بلا- تأمل و تدبر، و بغیر تحقیق و مراجعت، بی محابا بتقلید رازی، نسبت قدح این حدیث بابو داود سجستانی کرده‌اند، و از حقیقت حال خبری برنداشته، چنانچه ابن حجر مکی در «صواعق»، و جهرمی در «براهین قاطعه» ترجمه «صواعق»، و نور الدین علی بن برهان الدین حلبی در «انسان العیون»، و شیخ عبد الحق در «شرح مشکاة»، و مولوی حسام الدین در «مرافض السنه» خود را باین نسبت بی اصل آلوده‌اند، و بالفرض اگر ابو داود سجستانی، مثل فرزند ارجمند خود، جسارت بر قدح و جرح حدیث غدیر کرده باشد، این قدح و جرح دلیل قدح و جرح خود آن رئیس المحدثین الانجاب، و انهماک در موافقت طریقه مبغضین نصاب، و مبطلین فضائل جناب ولایت‌آب است.

و علاوه بر این همه، حال ابن ابی داود هم قریب بحال جاحظ عنود است، و چسان چنین نباشد، که او تلمیذ جاحظ، و خوشه‌چین از خرمن او بوده، و قدح و جرح او از افادات والد ماجد این بزرگ، یعنی ابو داود سجستانی صاحب «سنن» مشهور، و یحیی بن صاعد، و ابراهیم اصبهانی، و ابو القاسم بغوی، و محمد بن الضحاک بن عمرو بن ابی عاصم، و محمد بن یحیی بن منده، و محمد بن العباس الاخرم، و احمد بن علی الجارود، و محمد بن عبد الله القطان، و محمد بن جریر طبری، و ابن الفرات رئیس بغداد، و عیسی بن علی الوزیر، و غیر ایشان ظاهر است. [۱] خصائص امير المؤمنين (ع) للنسائي ص ۱۷ ط مصر

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۳

و رأس قوادح و فضائح او آن آنست که، او هم مثل جاحظ استاد، مبتلای بغض و عناد جناب امام الائمة الامجاد، صلوات الله و سلامه علیه الی یوم التناد بوده.

شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در کتاب «سیر النبلاء» که بعنایت حق تعالی بعض مجلدات آن عاریه از بعض فضلاء بدست این اقل العباد علما و عملا و اکثر زللا افتاده گفته:

أبو بكر عبد الله بن سليمان بن الأشعث الامام العلامة الحافظ شيخ بغداد أبو بكر السجستاني، صاحب التصانيف.

ولد بسجستان فی سنه ثلاثین و مائتین، و سافر به أبوه و هو صبی، فكان یقول:

رأیت جنازة اسحاق بن راهویه، قلت: و كانت فی سنه ثمان و ثلاثین و مائتین فی شعبان، فأول شیخ سمع منه محمد بن أسلم الطوسی، و سر أبوه بذلك لجلاله محمد بن أسلم.

روی عن أبیه، و عمه، و عیسی بن حماد رغبه، و أحمد بن صالح، و محمد بن یحیی الرمانی، و أبی الطاهر بن السرح، و علی بن خشرم، و محمد بن بشار، و نصر بن علی، و عمرو بن عثمان الحمصی، و کثیر بن عبید، و موسی بن عامر الموسی، و محمود بن خالد، و محمد بن سلمه المرادی، و هارون بن اسحاق، و محمد بن یعرم البحرانی، و أبی سعید الاشج، و هارون بن سعید الایلی، و محمد بن مصفی، و اسحاق الکوسج، و الحسن بن أحمد ابن أبی شعیب، و عمرو بن علی الفلاس، و هشام بن خالد الدمشقی، و الحسن ابن محمد الزعفرانی، و زیاد بن ایوب، و الحسن بن عرفه، و محمد بن یحیی الذهلی، و اسحاق بن ابراهیم شاذان، و یوسف ابن موسی القطان، و عباد بن یعقوب الرواجنی، و خلق کثیر، بخراسان، و الحجاز، و العراق، و مصر، و الشام، و اصبهان، و فارس.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۴

و كان من بحور العلم بحیث ان بعضهم فضله علی أبیه.

صنف «السنن»، و «المصاحف» و «شریعة القاری»، و «الناسخ و المنسوخ» و «البعث» و أشياء.

حدث عنه خلق کثیر: منهم ابن حبان، و أبو أحمد الحاکم، و أبو عمر بن حیویه، و ابن المظفر، و أبو حفص بن شاهین، و أبو الحسن الدارقطنی، و عیسی بن علی الوزیر، و ابن المقری، و أبو القاسم بن حبابه، و أبو طاهر المخلص، و محمد بن عمر بن زنبور الوراق، و أبو مسلم محمد بن أحمد الكاتب، و آخرون.

و كان یقول دخلت جنه و معی درهم واحد، فأخذت به ثلاثین مدا باقلى، فکنت آکل منه، و اکتب عن ابی سعید الاشج، فما فرغ الباقلى حتی کتبت عنه ثلاثین ألف حدیث ما بین مقطوع و مرسل.

قال أبو بکر بن شاذان: قدم أبو بکر بن أبی داود سجستان، فسأله أن یحدثهم، فقال: ما معی أصل، فقالوا: ابن أبی داود و أصل. قال: فأثارونی فأملیت علیهم من حفظى ثلاثین ألف حدیث فلما قدمت بغداد، قال البغدادیون: نمضی الی سجستان لنکتب لهم النسخه، فکتبت و جیء بها، و عرضت علی الحفاظ، فخطأونی فی سته أحادیث منها، ثلاثه أحادیث کما حدثت، و ثلاثه أخطأت فیها، هكذا رواها أبو القاسم الازهری عن ابن شاذان، و رواها غیره فذكر ان ذلك كان باصبهان، و کذا روی أبو علی النیسابوری الحافظ عن ابن أبی داود فالازهری واهم.

قال الحاکم أبو عبد الله: سمعت أبا علی الحافظ، سمعت ابن أبی داود یقول:

حدثت من حفظى باصفهان بسته و ثلاثین ألفا، الزمونی الوهم فیها فی سبعة أحادیث، فلما انصرفت وجدت فی کتابی خمسه منها علی ما کنت حدثتهم به.

قال الحافظ أبو محمد الخلال: کان ابن أبی داود امام أهل العراق، و من نصب

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۵

له السلطان المنبر، و قد کان فی وقته بالعراق مشایخ أسند منه: و لم یبلغوا فی الآله و الاتقان ما بلغ هو.

أبو ذر الهروی، أنبا أبو حفص بن شاهین، قال: أملی علینا ابن أبی داود و ما رأیت بیده کتابا، انما کان یملی حفظا، فكان یقعد علی المنبر بعد ما عمی، و یقعد دونه بدرجه ابنه أبو یعرم بیده کتاب، فیقول له حدیث کذا، فیسرده من حفظه حتی یأتی علی المجلس، قرأ علینا یوما حدیث الفنون من حفظه، فقام أبو تمام النرسی و قال: لله درک، ما رأیت مثلك الا أن یكون ابراهیم الحربی، فقال: کلما کان یحفظ ابراهیم فأنا أحفظه، و أنا أعرف النجوم و ما کان هو یعرفها.

أنبأنا مسلم بن محمد و غیره، سمعوا أبا الیمن الکندی، أنبا أبو منصور الشیبانی، أنبا أبو بکر الخطیب، قال عبد الله بن أبی داود: رحل

به أبوه من سجستان يطوف به شرفا و غربا بخراسان، و الجبال، و اصبهان، و فارس، و البصرة، و بغداد، و الكوفة، و مكة، و المدينة، و الشام، و مصر، و الجزيرة، و الثغور، يسمع و يكتب و استوطن بغداد، و صنف «المسند»، و «السنن»، و «التفسير»، و «القراءات»، و «الناسخ و المنسوخ» و غير ذلك، و كان فقيها، عالما، حافظا، قلت: و كان رئيسا عزيز النفس، مدلا بنفسه سامحه الله.

قال أبو حفص بن شاهين: أراد الوزير علي بن عيسى أن يصلح بين ابن أبي داود و ابن صاعد فجمعهما، و حضر أبو عمر القاضي فقال الوزير يا أبا بكر أبو محمد أكبر منك فلو قمت إليه، فقال: لا أفعل، فقال الوزير: أنت شيخ زيف، فقال: الشيخ الزيف الكذاب على رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال:

الوزير: من الكذاب؟ قال: هذا ثم قام، و قال: تتوهم اني أذل لك لاجل رزقي و أنه يصل على يدك، و الله لا آخذ من يدك شيئا، قال فكان الخليفة المقتدر يزن رزقه بيده، و يبعث به في طبق على يد الخادم.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۶

و قال أبو أحمد الحاكم: سمعت أبا بكر يقول: قلت لابي زرعة الرازي:

ألق على حديثا غريبا من حديث مالك، فألقى علي حديث وهب بن كيسان، عن أسماء لا تحص فيحصى عليك، رواه عن عبد الرحمن بن شيبه، و هو ضعيف فقلت نحب أن نكتبه عن أحمد بن صالح، عن عبد الله بن نافع، عن مالك، فغضب أبو زرعة، و شكاني الى أبي و قال انظر ما يقول لي أبو بكر.

و يروى باسناد منقطع أن أحمد بن صالح كان يمنع المرد من حضور مجلسه فأحب أبو داود أن يسمع ابنه منه، فشد على وجهه لحيه و حضر فعرف الشيخ، فقال: أمثلي يعمل معه هذا؟ فقال أبو داود: لا تنكر علي و اجمع ابني مع الكبار فان لم يقاومهم بالمعرفة فاحرمه السماع.

حدث بها أبو القاسم بن السمرقندي، حدثنا يوسف بن الحسن التفكري، سمعت الحسن بن علي بن بندار الزنجاني، قال: كان أحمد بن صالح يمنع المرد من التحديث تنزها فذكرها، و زاد فاجتمع طائفة فغلبهم الابن بفهمه، و لم يرو له أحمد بعدها شيئا، و حصل له الجزء الاول فأنا أرويه، قلت: بل أكثر عنه.

قال أبو عبد الرحمن السلمي: سألت الدار قطنی عن ابن أبي داود، فقال:

ثقة كثير الخطأ في الكلام على الحديث.

و قد ذكر أبو أحمد بن عدي أبا بكر في «كامله» و قال: لولا انا شرطنا ان كل من تكلم فيه ذكرناه لما ذكرت ابن أبي داود

ابن أبي داود بگفتار پدرش کذاب بوده است

قال: و قد تكلم فيه أبوه، و ابراهيم بن اورمه، و نسب في الابتداء الى شيء من النصب، و نفاه ابن الفرات من بغداد الى واسط، ثم رده الوزير علي بن عيسى، فحدث و أظهر فضائل علي رضي الله عنه، ثم تحنبل فصار شيئا فيهم، و هو مقبول عند أصحاب الحديث، و أما كلام أبيه فيه فلا أدرى أي شيء تبين له منه، و سمعت عبدان يقول: سمعت أبا داود يقول: من البلاء ان عبد الله يطلب القضاء.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۷

ابن عدي، أنبا علي بن عبد الله الداهري، سمعت أحمد بن محمد بن عمرو كركره، سمعت علي بن الحسين بن الجعيد، سمعت أبا داود، يقول: ابني عبد الله كذاب.

قال ابن صاعد: كفانا ما قال فيه أبوه.

ابن عدي، سمعت موسى بن القاسم بن الاسل، يقول: حدثني أبو بكر سمعت ابراهيم الاصبهاني، يقول: أبو بكر بن أبي داود كذاب.

ابن عدی، سمعت أبا القاسم البغوی، و قد كتب إليه أبو بكر بن أبي داود رقعة يسأله عن لفظ حديث لجده، فلما قرأ رقعته، قال: أنت عندی و الله منسلخ من العلم.

قال: و سمعت محمد بن الضحاک بن عمرو بن أبي عاصم، يقول: أشهد على محمد بن يحيى بن منده بين يدي الله تعالى أنه قال: أشهد على أبي بكر ابن أبي داود بين يدي الله أنه قال: روى الزهرى عن عروة قال حفت أظافير فلان من كثرة ما كان يتسلى على أزواج النبی صلى الله عليه وسلم، قلت: هذا باطل و افك مبین، و أين اسناده الى الزهرى، ثم هو مرسل، ثم لا يسمع قول العدو فى عدوه، و ما أعتقد أن هذا صدر من عروة أصلاً.

و ابن أبي داود ان كان حکى هذا فهو خفيف الرأس، و لقد بقى بينه و بين ضرب العنق شبر، لكونه تفوه بمثل هذا البهتان، فقام معه و شد متنه رئيس اصبهان، محمد بن عبد الله بن حفص الهمداني الذكواني، و خلصه من ابن أبي ليلى أمير اصبهان، و كان انتدب له بعض العلوية خصماً، و نسب الى أبي بكر المقالة و أقام عليه الشهادة محمد بن [۱] يحيى بن مندة الحافظ، و محمد بن العباس [۱] محمد بن يحيى بن مندة: المورخ الحافظ الاصبهاني المتوفى (۳۰۱)

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۸

الاحرم [۱]، و أحمد بن على بن الجارود [۲]، و اشتد الخطب، و أمر أبو ليلى بقتله فوثب الذكواني، و جرح الشهود مع جلالته، فنسب ابن مندة الى العقوق، و نسب أحمد الى أنه يأكل الربا، و تكلم فى الآخر، و كان الهمداني الذكواني كبير الشأن، فقام و أخذ بيد أبي بكر و خرج به من الموت، فكان أبو بكر يدعو له طول حياته، و يدعو على اولئك الشهود.

حكاها أبو نعيم الحافظ، ثم قال: فاستجيب له فيهم، منهم من احترق، و منهم من خولط و فقد عقله.

قال أحمد بن يوسف الازرق: سمعت أبا بكر بن أبي داود يقول: كل الناس منى فى حل الا من رمانى ببغض على رضى الله عنه.

قال الحافظ ابن عدی: كان فى الابتداء ينسب الى شيء من النصب، فنفاه ابن الفرات من بغداد، فرده ابن عيسى، فحدث و أظهر فضائل من تحبل، فصار شيخاً فيهم

ابن ابى داود بگفتار ذهبى در «سير النبلاء» متصف بصفات مهلكه بوده

قلت: كان شهماً قوى النفس، وقع بينه و بين ابن جرير و ابن صاعد، و بين الوزير بن عيسى الذى قرب [۳].

(از ملاحظه اين عبارت ظاهر است که ذهبى تصريح فرموده بآنکه ابن ابى داود مدل بنفسه بود، يعنى ناز بنفس اماره خود مى نمود، و طريق عجب و خود پسندى مى پيمود، و ذهبى بنابر استشهاد بر اين دعوى خود، حکايت قصه پر غصه او با ابن صاعد، که صاعد معارج فضل و کمال، و عارج معارج علو و اجلال است، نقل کرده، که از آن ظاهر [۱] محمد بن العباس المعروف بابن الاحزم المحدث الحافظ الاصفهاني المتوفى (۳۰۱)

[۲] احمد بن على بن محمد المعروف بابن الجارود الحافظ الاصفهاني المتوفى (۲۹۹)

[۳] سير النبلاء للذهبي ج ۷ ص ۶۱۵ مخطوط فى مكتبة المؤلف بلکهنو

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۴۹

که وزیر على بن عيسى اراده کرد، که اصلاح کند در میان ابن ابى داود و ابن صاعد، پس جمع کرد هر دو را و قاضى ابو عمر هم حاضر شد، پس وزیر بابو بکر گفت: که أى ابو بکر ابو محمد يعنى ابن صاعد بزرگتر است، پس اگر برمیخواستى بسوى او، پس ابو بکر بسبب مزید کبر و خود پسندى، ابا از قیام و استنکاف از تواضع برای ابن صاعد عمده الفخام نمود، تا آنکه وزیر تحریر از این کبر و تصلف و تمطی و تعسف بدل رنجید، و بکلمه بلیغه أنت شیخ زیف متکلم گردید، پس ابو بکر بن ابى داود، بجواب ارشاد

باسداد وزیر کبیر گفت: که شیخ زیف کسی است که کذاب است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هر گاه وزیر پرسید که کیست کذاب؟ گفت: که این است یعنی ابن صاعد، و بعد از این ابن ابی داود برخاست. پس از این افاده تحقق چند صفت مهلکه در ابن ابی داود ظاهر گشت:

یکی از آن عجب و ادلال، دوم کبر و تعلی و نخوت جهال، سوم حسد و عداوت و بغض بعض ائمه باکمال، چهارم جسارت بر کذب عظیم، و ادعای بودن یحیی بن صاعد کذاب بر خدای ذو الجلال، و ظاهر است که کذب، و کبر، و حسد، و بغض، و عجب، و ادلال، محض زیغ و ضلال، و مخالفت ارشادات رسول خدای متعال، و مورث انواع وبال و نکال، و موجب نهایت بعد از درجه اهل فضل و کمال، و انحطاط از مرتبه ائمه متورعین اقیال است، و فضایح و شنایح این صفات مهلکات، بالا-تر از آن است که استیعاب توان کرد.

اما قبایح عجب پس حجة الاسلام سنیان حضرت ابو حامد محمد بن محمد غزالی در «احیاء العلوم» در کتاب ذم الکبر و العجب از ربع مهلکات گفته:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵۰

السطر الثانی من الکتاب فی العجب، و فیه بیان ذم العجب و آفاته، و بیان حقیقه العجب و الادلال و حدهما، و بیان علاج العجب علی الجملة، و بیان أقسام ما به العجب، و تفصیل علاجه

«ذم عجب و آفات آن»

اشاره

بیان ذم العجب و آفاته.

اعلم أن العجب مذموم فی کتاب الله تعالی و سنه رسولہ صلی الله علیه و سلم.

قال تعالی: (وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا)

[۱] ذکر ذلک فی معرض الإنکار، و قال عز و جل: (وَلَا تَأْتُوا اللَّهَ مَنِعَتُهُمْ خُصُونَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا)

[۲] فرد علی الکفار فی اعجابهم بحصونهم و شوکتهم، و قال تعالی: (وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّ اللَّهَ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)

[۳] و هذا أيضا يرجع الى العجب بالعمل، و قد يعجب الانسان بعمل هو مخطئ فيه كما يعجب بعمل هو مصيب فيه.

و قال صلی الله علیه و سلم: «ثلاث مهلکات: شخ مطاع، و هوی متبع، و اعجاب المرء بنفسه».

و قال لابی ثعلبه حيث ذکر آخر هذه الامه فقال: إذا رأيت شحا مطاعا، و هوی متبعا، و اعجاب كل ذي رأى برأيه، فعليك نفسك».

و قال ابن مسعود: «الهلاك فی اثنين: القنوط و العجب».

و انما جمع بينهما لان السعادة لا تنال الا بالسعی، و الطلب، و الجِد و التشمير، و القانط لا یسعی و لا یطلب، و المعجب یعتقد انه قد

سعد و قد ظفر بمراده، فلا یسعی، [۱] التوبة ۲۵

[۲] الحشر ۲

[۳] الکهف ۱۰۴

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵۱

فالموجود لا-یطلب، و المحال لا-یطلب، و السعادة موجودة فی اعتقاد المعجب حاصله له، و مستحيلة فی اعتقاد القانط، فمن ههنا

بينهما و قد قال تعالی: (فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ)

[۱].

قال ابن جریح: معناه إذا عملت خيرا فلا تقل عملت.

و قال زید بن أرقم: لا تبروها أى لا تعتقدوا أنها بارة، و هو معنى العجب.

و وقى طلحة رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم أحد بنفسه، فأكب عليه حتى أصيبت كفه، فكأنه أعجبه فعله العظيم، إذ فداه بروحه حتى جرح، فتفرس ذلك عمر فيه، فقال ما زال يعرف فى طلحة بأو [۲] منذ أصيبت أصبعه مع رسول الله صلى الله عليه و سلم، و البأو هو العجب فى اللغة، الا انه لم ينقل فيه انه اظهره و احتقر مسلما، و لما كان وقت الثورى قال ابن عباس: اين أنت من طلحة؟ قال ذلك رجل فيه نحوه.

فاذا كان لا يتخلص من العجب أمثالهم، فكيف يتخلص الضعفاء ان لم يأخذوا حذرهم.

و قال مطرف [۳]: لان أبيت نائما و أصبح نادما أحب الى من أن أبيت قائما و أصبح معجبا.

و قال صلى الله عليه و سلم: لو لم تذنبوا لخشيت عليكم ما هو اكبر من ذلك العجب العجب فجعل العجب أكبر من الذنوب.

و كان بشر بن منصور من الذين إذا رأوا ذكر الله تعالى و الدار الآخرة [۱] النجم ۳۲

[۲] البأو بفتح الباء مصدر بأى يبأى كمنع بأوا عليهم: فخر و تكبر

[۳] مطرف: بن عبد الله المعروف بابن الشخير، من الزهاد الكبير، توفى بالبصرة (۸۷)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵۲

لمواظبته على العبادة، فأطال الصلوة يوما و رجل خلفه ينظر، ففطن له بشر، فلما انصرف عن الصلوة، قال: لا يعجبك ما رأيت منى فان

إبليس لعنه الله قد عبد الله تعالى مع الملكة مدة طويلة، ثم صار الى ما صار إليه.

و قيل لعائشة رضى الله عنها: متى يكون الرجل مسيئا؟ قالت: إذا ظن انه محسن.

و قال تعالى: (لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى

[۱] و المن نتيجة استعظام الصدقة، و استعظام العمل هو العجب، فظهر بهذا أن العجب مذموم جدا. [۲]

و نیز در «احياء العلوم» گفته:

بيان آفة العجب.

اعلم ان آفات العجب كثيرة، فان العجب يدعو الى الكبر، لانه أحد اسبابه كما ذكرناه، فيتولد من العجب الكبر، و من الكبر الآفات

الكثيرة التى لا تخفى، هذا مع العباد.

و أما مع الله تعالى فالعجب يدعو الى نسيان الذنوب و اهمالها، فبعض ذنوبه لا يذكرها و لا يتفقدتها، لظنه انه مستغن عن تفقدتها

فينساها، و ما يتذكر منها فيستصغرها و لا يستعظمها، فلا يجتهد فى تداركها و تلافيها، بل يظن انها تغفر له.

و أما العبادات و الاعمال فانه يستعظمها و يتبجح بها، و يمن على الله بفعلها، و ينسى نعمه الله عليه بالتوفيق و التمكين منها، ثم إذا

اعجب بها عمى عن آفاتها.

و من لم يتفقد آفات الاعمال كان أكثر سعيه ضائعا، فان الاعمال الظاهرة إذا لم تكن خالصة نقيه عن الشوائب قلما تنفع، و انما يتفقد

من يغلب عليه الاشفاق و الخوف دون المعجب، و المعجب يغتر بنفسه و بربه، و يأمن مكر الله و عذابه، و يظن انه عند [۱] البقرة ۲۶۴

[۲] احياء العلوم ج ۳ ص ۳۶۹ - ۳۷۰ ط دار المعروفة بيروت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاَاطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵۳

الله بمكان، و ان له عند الله منه و حقا بأعماله التى هى نعمه من عطية من عطاياه، و يخرج العجب الى أن يثنى على نفسه و

يحملها و يزكيها.

و ان أعجب برأيه وعمله وعقله، منع ذلك من الاستفادة ومن الاستشارة والسؤال، فيستبد بنفسه ورأيه، ويستنكف من سؤال من هو أعلم منه، وربما يعجب بالرأى الخطأ الذى خطر له، فيفرح بكونه من خواطره، ولا يفرح بخاطر غيره فيصر عليه، ولا يسمع نصيح ناصح ولا وعظ واعظ، بل ينظر الى غيره بعين الاستجهال ويصير على خطئه، فان كان رأيه فى أمر دنيوى فيخفق [١] فيه، و ان كان فى أمر دينى لا سيما فيما يتعلق باصول العقائد فيهلك به.

و لو اتهم نفسه و لم يثق برأيه، و استضاء بنور القرآن، و استعان بعلماء الدين، و واطب على مدارس العلم، و تابع سؤال أهل البصيرة لكان ذلك يوصله الى الحق.

فهذا و أمثاله من آفات العجب، فلذلك كان من المهلكات، و من أعظم آفاته أن يفتر فى السعى، لظنه انه قد فاز و انه قد استغنى، و هو الهلاك الصريح الذى لا شبهة فيه.

نسأل الله تعالى العظيم حسن التوفيق لطاعته. [٢]

«شنايع تكبر»

أما شنائع كبر پس آن هم از ملاحظه افادات غزالی ظاهر است در «احياء العلوم» گفته:

بيان ذم الكبر.

قد ذم الله الكبر فى مواضع من كتابه، و ذم كل جبار متكبر. [١] اخفق: طلب حاجه فلم يدر كها- خاب

[٢] احياء العلوم ج ٣ ص ٣٧٠

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٥، ص: ١٥٤

فَقَالَ تَعَالَى: (سَاصْرِفْ عَنْ آيَاتِى الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ)

[١].

و قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا)

[٢].

و قَالَ تَعَالَى: (وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ)

[٣].

و قَالَ تَعَالَى: (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ)

[٤].

و قَالَ تَعَالَى: (لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِى أَنْفُسِهِمْ وَتَوَّعَّتُوا كَبِيرًا)

[٥].

و قَالَ تَعَالَى: (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)

[٦].

و ذم الكبر فى القرآن كثير.

و قد قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لا يدخل الجنة من كان فى قلبه مثقال حبه من خردل من كبر، و لا يدخل النار من كان فى قلبه مثقال حبه من خردل من إيمان.

و قال أبو هريرة رضى الله تعالى عنه: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: يقول الله تعالى: «الكبرياء ردائى، و العظمة إزارى، فمن نازعنى واحدا منهما القيته فى جهنم و لا أبالى».

و عن أبي سلمة بن عبد الرحمن [۷]، قال التقى عبد الله بن عمرو [۸]، و عبد الله بن عمر [۹] على المروءة، فتواقفا، فمضى ابن عمرو، و أقام ابن عمر يبكي، فقالوا: [۱] الاعراف ۱۴۶

[۲] غافر ۳۵

[۳] ابراهيم ۱۵

[۴] النحل ۲۳

[۵] الفرقان ۲۱

[۶] غافر ۶۰

[۷] ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف الزهرى المدنى المحدث المتوفى (۹۴)

[۸] عبد الله بن عمرو: بن العاص الصحابي، شهد صفين مع معاوية و توفي (۶۵)

[۹] عبد الله بن عمر: بن الخطاب الصحابي المتوفى بمكة (۷۳)

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵۵

ما يبكيك يا أبا عبد الرحمن فقال: هذا يعنى عبد الله بن عمرو زعم انه سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «من كان فى قلبه مثقال حبة من خردل من كبر اكبه الله فى النار على وجهه».

و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لا يزال الرجل يذهب بنفسه حتى يكتب فى الجبارين فيصيبه ما أصابهم من العذاب».

و قال سليمان بن داود عليهما السلام يوما للطير و الانس و الجن و البهائم: اخرجوا فخرجوا فى مائتى ألف من الانس، و مائتى ألف من الجن، فرفع حتى سمع رجل الملائكة بالتسبيح فى السموات، ثم خفض حتى مست أقدامه البحر، فسمع صوتا: لو كان فى قلب صاحبكم مثقال ذرة من كبر لخشفت به أبعد مما رفعته.

و قال صلى الله عليه و سلم: يخرج من النار عنق له أذنان تسمعان، و عيان تبصران، و لسان ينطق يقول: وكلت بثلاثة: بكل جبار عنيد، و بكل من دعا مع الله الها آخر، و بالمصورين.

و قال صلى الله عليه و سلم: لا يدخل الجنة بخيل، و لا جبار، و لا سيئ الملكة.

و قال صلى الله عليه و سلم: تحاجت الجنة و النار، فقالت النار: أوثرت بالمتكبرين و المتجبرين، و قالت الجنة: ما لى لا يدخلنى إلا ضعفاء الناس، و سقاطهم، و عجزتهم؟ فقال الله للجنة: انما أنت رحمتى، أرحم بك من أشياء من عبادى، و قال للنار: انما انت عذابي، أعذب بك من أشياء، و لكل واحدة منكما ملئوها.

و قال صلى الله عليه و سلم: بشس العبد عبد تجبر و اعتدى، و نسي الجبار الاعلى، بشس العبد عبد تجبر و اختال، و نسي الكبير المتعال، بشس العبد عبد سها و لها، و نسي المقابر و البلى، بشس العبد عبد عتا و بغى، و نسي المبدء و المنتهى.

و عن ثابت انه قال: بلغنا انه قيل يا رسول الله ما اعظم كبر فلان! فقال: أ ليس بعده الموت؟.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵۶

و قال عبد الله بن عمرو: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: ان نوحا عليه السلام لما حضرته الوفاة دعا ابنه و قال: انى آمركما باثنتين و انهيكما عن اثنتين: انها كما عن الشرك و الكبر، و آمركما بلا اله الا الله، فان السموات و الارضين و ما فيهن لو وضعت فى كفة الميزان، وضعت لا اله الا الله فى الكفة الاخرى، كانت أرجح منهما، و لو أن السموات و الارضين و ما فيهن كانتا حلقة، فوضعت لا اله الا الله عليها لقصمتها، و آمركما بسبحان الله و بحمده، فانها صلاة كل شىء و بها يرزق كل شىء.

و قال المسيح عليه السلام: طوبى لمن علمه الله كتابه ثم لم يمت جبارا.

و قال صلى الله عليه و سلم: أهل النار كل جعظرى [۱]، جواظ [۲]، مستكبر، جماع، مناع، و أهل الجنة الضعفاء المقلون.

و قال صلى الله عليه وسلم: ان أحبكم إلينا، و اقربكم منا في الآخرة أحاسنكم أخلاقا، و ان أبغضكم إلينا و ابعدكم منا الثرثارون [۳] المتشددون [۴] المتفقهون، قالوا: يا رسول الله قد علمنا الثرثارين و المتشدين، فما المتفقهون؟ قال: المتكبرون.

و قال صلى الله عليه وسلم: يحشر المتكبرون يوم القيامة ذرا في مثل صور الرجال، تطأهم الناس، يعلوهم كل شيء من الصغار، ثم يساقون الى سجن في جهنم يقال لهم [۵] بولس يعلوهم نار الانيار، يسقون من طين الخبال عصاره أهل النار. [۱] الجعظري: الفظ الغليظ المتكبر

[۲] الجواظ: المختال - الجافى الغليظ - الاكول - القصير البطين

[۳] الثرثار: الذى يكثر كلامه فى تردد و تلخيط

[۴] المتشدد: المتوسع فى الكلام من غير احتراز و احتياط

[۵] بولس بضم الباء و فتح اللام: سجن فى جهنم. (- منتهى الادب-)

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۵۷

و قال ابو هريرة: قال النبى صلى الله عليه و سلم: يحشر الجبارون و المتكبرون يوم القيامة فى صور الذر، تطؤهم الناس لهوانهم على الله تعالى.

و عن محمد بن واسع قال: دخلت على بلال بن أبى بردة، فقلت يا بلال: ان أبأك حدثني عن أبيه، عن النبى صلى الله عليه و سلم، انه قال: ان فى جهنم واديا يقال له هبهب [۱] حق على الله أن يسكنه كل جبار، فياك يا بلال أن تكون ممن يسكنه.

و قال صلى الله عليه و سلم: ان فى النار قصرا يجعل فيه المتكبرون و يطبق عليهم.

و قال صلى الله عليه و سلم: اللهم أعوذ بك من نفخة الكبرياء.

و قال: من فارق روحه جسده و هو برىء من ثلاث دخل الجنة: الكبر، و الدين، و الغلول [۲].

الاثرار. قال أبو بكر الصديق رضى الله عنه: لا يحقرن احد احدا من المسلمين فان صغير المسلمين عند الله كبير.

و قال وهب: لما خلق الله جنه عدن نظر إليها، فقال: أنت حرام على كل متكبر.

و كان الاحنف بن قيس يجلس مع مصعب بن الزبير على سريره فجاء يوما و مصعب ماد رجله فلم يقبضهما، و قعد الاحنف فرحمه بعض الزحمة، فرأى أثر ذلك فى وجهه، فقال: عجا لابن آدم يتكبر و قد خرج من مجرى البول مرتين.

و قال الحسن: العجب من ابن آدم يغسل الخراء [۳] بيده كل يوم مرة أو مرتين ثم يتكبر و يعارض جبار السموات و الارض، و قد قيل: (وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ)

: هو سبيل الغائط و البول. [۱] يقال: هبهب الرجل: اسرع - انتبه من النوم - هبهب الكيش: ذبحه.

[۲] الغلول بضم الغين: الخيانة.

[۳] الخراء بكسر الخاء: العذرة.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۵۸

و قال محمد بن الحسين بن على: ما دخل قلب امرئ شيء من الكبر قط الا نقص من عقله بقدر ما دخل من ذلك قل أو كثر.

و سئل سلمان عن السيئة التى لا تنفع معها حسنة، فقال: الكبر.

و قال النعمان بن بشير على المنبر: ان للشيطان مصالى [۱] و فخوخا [۲] و ان من مصالى الشيطان و فخوخه البطر بأنعم الله، و الفجر باعطاء الله، و الكبر على عباد الله، و اتباع الهوى فى غير ذات الله.

نسأل الله تعالى العفو و العافية فى الدنيا و الآخرة بمنه و كرمه [۳].

(در «احیاء العلوم» گفته: بیان المتکبر علیه و درجاته و أقسامه و ثمرات الکبر فیه.

اعلم ان المتکبر علیه هو الله تعالى أو رسله أو سائر خلقه، و قد خلق الانسان ظلوما جهولا، فتارة يتکبر على الخلق، و تارة يتکبر على الخالق، فاذا التکبر باعتبار المتکبر علیه ثلثة أقسام:

الاول التکبر على الله، و ذلك افحش أنواع الکبر، و لا مثار له الا الجهل المحض و الطغيان، مثل ما كان من نمرود، فانه كان يحدث نفسه بان يقاتل رب السماء، و كما يحكى عن جماعة من الجهلة، بل ما يحكى عن كل من ادعى الربوبية، مثل فرعون و غيره، فانه لتکبره، قال: انا ربکم الاعلى، إذا استنکف أن يكون عبدا لله.

و لذلك قال تعالى: [۱] المصالي: جمع المصلى بكسر الميم و سکون الصاد و فتح اللام: شرک ينصب للصيد.

[۲] الفخوخ بضم الفاء و الخاء جمع الفخ بفتح الفاء و تشديد الخاء: آله يصاد بها

[۳] احیاء العلوم ج ۳ ص ۳۳۶-۳۳۹ ط بيروت.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۵۹

(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ)

[۱] و قال تعالى: نَسْتَكْفِ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَكْفِ عَنْ عِبَادَتِي وَ يَسْتَكْبِرْ

[۲] الآية و قال تعالى: (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا)

[۳].

القسم الثانى التکبر على الرسل، من حيث تعزز النفس و ترفعها عن الانقياد لبشر مثل سائر الناس، و ذلك تارة يصرف عن الفكر و الاستبصار، فيبقى فى ظلمة الجهل بکبره، فيمتنع عن الانقياد و هو ظان انه محق فيه، و تارة يمتنع مع المعرفة، و لكن لا تطاوعه نفسه للانقياد للحق و التواضع للرسل، كما حكى الله عن قولهم: (أَنْتُمْ لِبَشَرٍ مِثْلُنَا)

[۴] و قولهم: (إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا)

[۵] (وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ)

[۶] (وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ)

[۷] (وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ)

[۸] و قال فرعون فيما أخبر الله عنه: (أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ)

[۹] و قال الله تعالى: (وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ)

[۱۰] فتکبر هو على الله و على رسوله جميعا. [۱] غافر: ۶۰

[۲] النساء ۱۷۲

[۳] الفرقان ۶۰

[۴] المؤمنین ۴۷

[۵] ابراهيم ۱۰

[۶] المؤمنون ۳۴

[۷] الفرقان ۲۱

[۸] الانعام ۸

[۹] الزخرف ۵۳

[۱۰] القصص ۳۹

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۶۰

قال وهب: قال له موسى عليه السلام: آمن و لك ملكك، قال: حتى اشاور هاما فشاور هاما، فقال هاما: بينما أنت رب تعبد إذ صرت عبدا تعبد، فاستنكف عن عبودية الله و عن اتباع موسى عليه السلام.

و قالت قريش فيما اخبر الله تعالى عنهم: (لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ)

[۱] قال قتادة: هو الوليد بن المغيرة و أبو مسعود الثقفي طلبوا من هو أعظم رياسته من النبي صلى الله عليه و سلم، إذ قالوا: غلام يتيماً، كيف بعثه الله إلينا! فقال تعالى: (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ)

[۲] و قال الله تعالى: (لَيَقُولُوا أ هَؤُلَاءِ مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا)

[۳] أى استحقاراً لهم و استبعاداً لتقدمهم، و قالت قريش لرسول الله صلى الله عليه و سلم: كيف نجلس إليك و عندك هؤلاء؟ أشاروا الى فقراء المسلمين، فازدروهم بأعينهم، و تكبروا عن مجالستهم فأنزل الله تعالى:

(وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ)

[۴] (وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)

[۵].

ثم أخبر الله تعالى عن تعجبهم حين دخلوا جهنم إذ لم يرو الذين ازدروهم «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ»

[۶] قيل: يعنون عماراً و بلالاً و صهيباً و المقداد رضى الله عنهم، ثم كان منهم من منعه الكبر عن الفكر و المعرفة فجهل كونه صلى الله عليه محققاً، و منهم من عرف و منعه الكبر عن الاعتراف، [۱] الزخرف ۳۱

[۲] الزخرف ۳۲

[۳] الانعام ۵۳

[۴] الانعام ۵۲

[۵] الكهف ۲۸

[۶] ص ۶۱

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۶۱

قال الله تعالى مخبراً عنهم، (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ)

[۱] و قال: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا)

[۲] و هذا الكبر قريب من التكبر على الله عز و جل، و ان كان دونه، و لكنه تكبر على قبول أمر الله و التواضع لرسوله.

القسم الثالث التكبر على العباد، و ذلك بان يستعظم نفسه و يستحققر غيره فتأبى نفسه عن الانقياد لهم، و تدعوه الى الترفع عليهم، فيزدريهم و يستصغروهم و يأنف عن مساواتهم.

هذا و ان كان دون الاول و الثانى، فهو أيضاً عظيم من وجهين: أحدهما أن الكبر و العز و العظمة و العلاء لا يليق الا بالملك القادر، فأما العبد المملوك و الضعيف العاجز الذى لا يقدر على شىء فمن أين يليق بحاله الكبر فمهما تكبر العبد فقد نازع الله تعالى فى صفة لا تليق الا بجلاله، و مثاله أن يأخذ الغلام قلنسوة الملك، فيضعها على رأسه، و يجلس على سريره، فما أعظم استحقاقه للمقت، و ما أعظم تهدفه للخزى و النكال و ما أشد استجراؤه على مولاه، و ما أقبح ما تعاطاه و الى هذا المعنى الاشارة بقوله تعالى:

«الْعِظْهُ أَزَارِي، و الْكِبْرِيَاءُ رُدَائِي، فَمَنْ نَازَعَنِي فِيهِمَا قَصِمْتُهُ»

أى انه خاض صفتى، و لا يليق الابى و المنازع فيه منازع فى صفة من صفاتى، و إذا كان الكبر على عباده لا يليق الا به، فمن تكبر على عباده فقد جنى عليه، إذ الذى يسترذل خواص غلمان الملك و يستخدمهم و يترفع عليهم، و يستأثر بما حق الملك أن يستأثر به منهم

فهو منازع له في بعض أمره، و ان لم تبلغ درجته درجة من أراد الجلوس على سريره، والاستبداد بملكه فالحق كلهم عباد الله، و له العظمة والكبرياء عليهم، فمن تكبر على عبد من عباد الله فقد نازع الله في حقه. [۱] البقرة ۸۹

[۲] النمل ۱۴

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۶۲

نعم الفرق بين هذه المنازعة و بين منازعة نمرود و فرعون ما هو الفرق بين منازعة الملك في استصغار بعض عبيده و استخدامهم و بين منازعته في أصل الملك.

الوجه الثاني الذي تعظم به رذيلة الكبر أنه يدعو الى مخالفة الله تعالى في أوامره، لان المتكبر إذا سمع الحق من عبد من عباد الله استنكف عن قبوله، و تشمر لجحده.

و لذلك ترى المناظرين في مسائل الدين يزعمون أنهم يتباحثون عن أسرار الدين، ثم أنهم يتجادلون تجاحد المتكبرين، و مهما اتضح الحق على لسان واحد منهم أنف الآخر من قبوله، و تشمر لجحده، و احتال لدفعه بما يقدر عليه من التليس، و ذلك من أخلاق الكافرين و المنافقين، إذ وصفهم الله تعالى فقال:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»

[۱] فكل من يناظر للغلبة و الافحام، لا ليغتنم الحق إذا ظفر به، فقد شاركهم في هذا الخلق و كذلك يحمل ذلك على الانفة من قبول الوعظ كما قال الله تعالى (وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ)

[۲].

و روى عن عمر رضى الله عنه أنه قرأها فقال: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

، و قام رجل فأمر بالمعروف فقتل، فقام آخر، فقال: تقتلون الذين يأمرون بالقسط من الناس، فقتل المتكبر الذي خالفه و الذى أمره كبرا.

و قال ابن مسعود: كفى بالرجل اثما إذا قيل له اتق الله قال عليك نفسك.

و قال صلى الله عليه و سلم لرجل: كل يمينك، قال: لا استطيع، فقال النبي صلى الله عليه و سلم، لا استطعت فما منعه الا الكبر، قال فما رفعها بعد ذلك أى [۱] فصلت ۲۶

[۲] البقرة ۲۰۶

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۶۳

اعتلت يده.

فاذا تكبره على الخلق عظيم، لانه سيدعوه الى التكبر على أمر الله، و انما ضرب ابليس مثلا لهذا، و ما حكاه من أحواله الا ليعتبر به، فانه قال: أنا خير منه، و هذا الكبر بالنسب لانه (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ)

[۱] فحملة ذلك على أن يمتنع من السجود الذى أمره الله تعالى به، و كان مبدؤه الكبر على آدم و الحسد له، فجره ذلك الى التكبر على أمر الله تعالى، فكان ذلك سبب هلاكه أبد الآباد.

فهذه آفة من آفات الكبر على العباد عظيمه، و لذلك شرح رسول الله صلى الله عليه و سلم الكبر بهاتين الآفتين إذ

سأله ثابت بن قيس بن الشماس، فقال: يا رسول الله انى امرؤ حبيب الى من الجمال ما ترى أ فمن الكبر هو؟

فقال صلى الله عليه و سلم: لا، و لكن الكبر من بطر [۲] الحق و غمص الناس و فى حديث آخر من سفه الحق.

و قوله: (و غمص الناس)

أى ازدراهم و استحققرهم، و هم عباد الله أمثاله أو خير منه، و هذه الآفة الاولى.

و قوله: (سفه الحق)

هو رده، و هي الآفة الثانية.

فكل من رأى أنه خير من أخيه، و احتقر أخاه و ازدراه، و نظر إليه بعين الاستصغار أو رد الحق و هو يعرفه، فقد تكبر فيما بينه و بين الخلق، و من أنف أن يخضع لله تعالى و يتواضع لله بطاعته و اتباع رسله، فقد تكبر فيما بينه و بين الله تعالى و رسله [۳]. [۱] الاعراف

۱۲

[۲] بطل الحق: تكبر عنه و لم يقبله

[۳] احیاء العلوم ج ۳ ص ۳۴۵-۳۴۷

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۶۴

(و ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته):

ان الله يبغض البذخين الفرحين المرحين.

(الدیلمی فی «الفردوس» عن معاذ بن جبل) [۱].

ان الله يبغض ابن سبعين فی أهله ابن عشرين فی مشيته و منظره.

(الطبرانی فی «المعجم الاوسط» عن أنس) [۲].

ان الله يحب ابن عشرين إذا كان شبه ابن الثمانين، و يبغض ابن الستين إذا كان شبه ابن عشرين.

(الدیلمی فی «الفردوس» عن عثمان) [۳].

ایاکم و الکبر، فان ابليس حمله الکبر على أن لا يسجد لآدم، و ایاکم و الحرص فان آدم حمله الحرص على أن أكل من الشجرة، و

ایاکم و الحسد، فان ابني آدم انما قتل أحدهما صاحبه حسدا، فهن أصل كل خطيئة (ابن عساكر عن ابن مسعود) [۴].

ایاکم و الکبر، فان الکبر يكون فی الرجل و ان عليه العباءة (الطبرانی فی المعجم الاوسط عن ابن عمرو) [۵].

(و نیز در آن مسطور است):

براءة من الکبر لبس الصوف، و مجالسة فقراء المؤمنين، و رکوب الحمار و اعتقال البعير [۶]. [۱] کنز العمال ج ۳ ص ۵۲۵ حدیث

(۷۷۳۰)

[۲] کنز العمال ج ۳ ص ۵۲۵ حدیث (۷۷۳۱)

[۳] کنز العمال ج ۳ ص ۵۲۵ حدیث (۷۷۳۲)

[۴] کنز العمال ج ۳ ص ۵۲۵ حدیث (۷۷۳۴)

[۵] کنز العمال ج ۳ ص ۵۲۶ حدیث (۷۷۳۵)

[۶] کنز العمال ج ۳ ص ۵۲۶ حدیث (۷۷۳۶) و فی نسخة راجعتها: و اعتقال العنز

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۶۵

(أبو نعيم فی «الحلیة»، و البیهقی فی شعب الايمان عن أبي هريرة).

من حمل سلعته فقد برأ من الکبر.

(البیهقی عن أبي امامة) [۱].

سیصیب امتی داء الامم: الاشر، و البطر، و التکاثر، و التشاجر فی الدنيا، و التباض، و التحاسد، حتی يكون البغی.

(الحاکم فی «المستدرک» عن أبي هريرة) [۲].

الفخر و الخیلاء فی أهل الابل، و السکينة و الوقار فی أهل الغنم.

(أحمد بن حنبل في «المسند عن أبي سعيد» [۳].

قال الله تعالى: الكبرياء ردائي و العظمه ازارى فمن نازعنى واحدا قذفته فى النار. (كنز ج ۳ ص ۵۲۶ حديث (۷۷۴۰) و عن أبى داود فى السنن عن أبى هريره عن ابن عباس قال الله تعالى: الكبرياء ردائي و العز ازارى من نازعنى فى شىء منهما عذبتة. (كنز ج ۳ ص ۵۲۷ ح (۷۷۴۲).

(سمويه عن أبى سعيد، و أبى هريره).

كلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، لينتهين قوم يفتخرون بآبائهم أو ليكونن أهون على الله من الجعلان [۴] (كنز ج ۳ ص ۵۲۷). (البرار عن حذيفة) من انتسب الى تسعة آباء كفار يريد بهم عزا و كرما كان عاشرهم فى النار. [۱] كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۶ حديث (۷۷۳۷)

[۲] كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۶ حديث (۷۷۳۸)

[۳] كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۶ حديث (۷۷۳۹)

[۴] الجعل بضم الجيم و فتح العين: ضرب من الخنافس و هى دويبة سوداء تدیر الخراء.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۶۶

أحمد بن حنبل عن أبى ريحانة:

ان الله قد أذهب عنكم عيبه الجاهلية، و فخرها بالآباء، مؤمن تقى، و فاجر شقى، أنتم بنو آدم و آدم من تراب، ليدعن رجال فخرهم بأقوام انما هم فحم من فحوم جهنم، أو ليكونن أهون على الله من الجعلان [۱] التى تدفع بأنفها التتن [۲].

أحمد بن حنبل، عن أبى داود، عن أبى هريره:

لينتهين أقوام يفتخرون بآبائهم الذين ماتوا انما هم فحم جهنم أو ليكونن أهون على الله من الجعل الذى يدهده [۳] الخراء بأنفه، ان الله تعالى أذهب عنكم عيبه الجاهلية و فخرها بالآباء، انما هو مؤمن تقى، و فاجر شقى، الناس كلهم بنو آدم و آدم خلق من تراب. الترمذى عن أبى هريره [۴].

(و نیز در «كنز العمال» مسطور است):

ما من رجل يتعظم فى نفسه و يختال فى مشيته الا لقي الله تعالى و هو عليه غضبان.

(أحمد بن حنبل، البخارى فى الادب، ك عن ابن عمر) [۵].

لا- يدخل الجنة من كان فى قلبه مثقال ذرة من كبر، قيل: ان الرجل يحب أن يكون ثوبه حسنا و نعله حسنة قال: ان الله جميل يحب الجمال، الكبر بطر الحق و غبط الناس.

(مسلم فى صحيحه عن ابن مسعود) [۶]. [۱] الجعلان بكسر الجيم و سكون العين جمع الجعل.

[۲] التتن بفتح النون و كسر التاء: ما خبت رائحته.

[۳] دده الحجر: دحرجه.

[۴] كنز العمال ج ۳.

[۵] كنز العمال ج ۳ ص ۵۳۶ ح ۷۷۸۴.

[۶] كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۷ ح ۷۷۴۷.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۶۷

لا يدخل الجنة أحد فى قلبه مثقال حبة من خردل من كبرياء.

(م د ت ه عن ابن مسعود) [۱].

لا يزال الرجل يتكبر و يذهب بنفسه حتى يكتب في الجبارين فيصبيه ما أصابهم (ت عن سلمة بن الأكوع) كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۸ ح ۷۷۴۹
(و نیز در آن مسطور است):

بينما رجل يجتر ازاره من الخيلاء إذ خسف الله به فهو يتجلجل [۲] في الارض الى يوم القيامة- كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۹ ح ۷۷۵۴.
حم خ ن عن ابن عمر بينما رجل يمشى في حلته تعجبه نفسه مرجل [۳] جمته [۴] إذ خسف الله به الارض فهو يتجلجل فيها الى يوم
القيامة- كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۹.
(حم ق عن ابى هريرة).

لا ينظر الله الى من جر ثوبه خيلاء- كنز العمال ج ۳ ص ۵۳۰
(ق ن عن ابن عمر) من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله إليه يوم القيامة- كنز ج ۳ ص ۵۳۰
(حم ق عن ابن عمر) من وطئ على ازار خيلاء وطئه في النار- كنز ج ۳ ص ۵۳۰
(حم عن هيب) ان الناس لا يرفعون شيئا الا وضعه الله.
(هب عن سعيد بن المسيب مرسل) كنز العمال ج ۳ ص ۵۳۰ ح ۷۷۶۲ [۱] كنز العمال ج ۳ ص ۵۲۸ حديث ۷۷۴۸.
[۲] تجلجل في الارض: دخل فيها
[۳] المرجل: الشعر المسر

قبایح حسد

(اما قبایح حسد پس نبذی از انهم بر زبان غزالی باید شنید در «احیاء العلوم» گفته):
القول في ذم الحسد، و في حقيقته، و أسبابه، و معالجته، و غاية الواجب في ازالته. [۱] كنز العمال ج ۳ ص ۵۳۹
عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۷۱
بيان ذم الحسد.

اعلم ان الحسد أيضا من نتائج الحقد، و الحقد من نتائج الغضب، فهو فرع فرعه، و الغضب أصل أصله، ثم للحسد من الفروع الذميمة
ما لا يكاد يحصى و قد ورد في ذم الحسد خاصة أخبار كثيرة:
قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب.
و قال صلى الله عليه و سلم في النهي عن الحسد و أسبابه و ثمراته: لا تحاسدوا و لا تقاطعوا و لا تباغضوا و لا تدابروا و كونوا عباد الله
أخوانا.

و قال أنس: كنا يوما جلوسا عند رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال:
يطلع عليكم الآن من هذا الفج رجل من اهل الجنة، قال: فطلع رجل من الانصار تنطف [۱] لحيته من وضوئه، قد علق نعليه في يده
الشمال فسلم، فلما كان الغد قال صلى الله عليه و سلم مثل ذلك فطلع ذلك الرجل، و قاله في اليوم الثالث فطلع ذلك الرجل، فلما قام
النبي صلى الله عليه و سلم تبعه عبد الله بن عمرو بن العاص فقال: اني لاحيت [۲] ابى فأقسمت ان لا أدخل عليه ثلاثا، فان رأيت ان
تؤويني إليك حتى تمضي الثلاث فعلت، فقال: نعم، فبات عنده ثلاث ليال، فلم يره يقوم من الليل شيئا، غير انه إذا تقلب على فراشه
ذكر الله تعالى، و لم يقم حتى يقوم لصلاة الفجر، قال غير اني ما سمعت يقول الا خيرا، فلما مضت الثلاث و كدت أن احتقر عمله.
قلت يا عبد الله لم يكن بيني و بين والدي غضب و لا هجرة، و لكني سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: كذا و كذا،
فأردت أن اعرف عملك، فلم [۱] نطف الماء ينطف بفتح الطاء في الماضي و ضمها أو فتحها: سال قليلا قليلا

[۲] لاحی لحاء و ملاحاة الرجل: نازعه، و منه المثل من لاحاك فقد عاداك

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۷۲

أرك تعمل عملا كثيرا، فما الذى بلغ بك ذلك؟ فقال: ما هو الا ما رأيت، فلما وليت دعانى فقال ما هو الا ما رأيت غير انى لا أجد على احد من المسلمين فى نفسى غشا، و لا حسدا على خير أعطاه الله اياه، قال عبد الله فقلت له هى التى بلغت بك و هى التى لا نطبق.

و قال صلى الله عليه و سلم: ثلث لا ينجو منهم أحد: الظن، و الطيرة و الحسد و سأحدثكم بالمخرج من ذلك، إذا ظننت فلا تحقق، و إذا تطيرت فامض، و إذا حسدت فلا تبغ.

و فى رواية ثلاثة لا ينجو منهم أحد، و قل من ينجو منهم،

فأثبت فى هذه الرواية امكان النجاة

و قال صلى الله عليه و سلم: دب إليكم داء الامم قبلكم الحسد و البغضاء، و البغضة هى الحالقة، لا أقول حالقة الشعر، و لكن حالقة الدين، و الذى نفس محمد بيده لا تدخلون الجنة حتى تؤمنوا، و لن تؤمنوا حتى تحابوا، ألا أنبئكم بما يثبت ذلك لكم؟ أفشوا السلام بينكم.

و قال صلى الله عليه و سلم: كاد الفقر أن يكون كفرا، و كاد الحسد أن يغلب القدر.

و قال صلى الله عليه و سلم: انه سيصيب امتى داء الامم، قالوا: و ما داء الامم؟

قال: البشر، و البطر، و التكاثر، و التنافس، فى الدنيا، و التباعد، و التحاسد حتى يكون البغى ثم يكون الهرج.

و قال صلى الله عليه و سلم: لا تظهر الشماتة لاختيك فيعافيه الله و يبتليك.

و روى أن موسى عليه السلام لما تعجل الى ربه تعالى رأى فى ظل العرش رجلا فغبطه بمكانه، فقال: ان هذا الكريم على ربه، فسأل ربه تعالى أن يخبره باسمه فلم يخبره باسمه، و قال: احدثك عن عمله بثلاث: كان لا يحسد الناس

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۷۳

على ما آتاهم الله من فضله، و كان لا يعق والديه، و لا يمشى بالنميمة.

و قال زكريا عليه السلام: قال الله تعالى: الحاسد عدو لنعمتى، متسخط لقضائى، غير راض بقسمتى التى قسمت بين عبادى.

و قال صلى الله عليه و سلم: أخوف ما أخاف على امتى أن يكثر لهم المال فيتحاسدون و يقتتلون.

و قال صلى الله عليه و سلم: استعينوا على قضاء الحوائج بالكتمان، فان كل ذى نعمة محسود.

و قال صلى الله عليه و سلم: ان لنعم الله أعداء، فقيل: و من هم؟ فقال:

الذين يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله.

و قال صلى الله عليه و سلم: ستة يدخلون النار قبل الحساب بستة، قيل:

يا رسول الله و من هم؟ قال: الامراء بالجور، و العرب بالعصبية، و الدهاقين [۱] بالتكبر، و التجار بالخيانة، و أهل الرستاق [۲] بالجهالة، و العلماء بالحسد.

الاثار: قال بعض السلف: ان أول خطيئة كانت هى الحسد، حسد ابليس آدم عليه السلام على رتبته، فأبى أن يسجد له، فحمله الحسد على المعصية.

و حكى أن عون بن عبد الله دخل على الفضل بن المهلب، و كان يومئذ على واسط فقال: انى اريد أن أعظك بشيء، فقال: و ما هو؟ قال: اياك و الكبر، فانه أول ذنب عصى الله به، ثم قرأ: (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ)

[۳] الآية. [۱] الدهقان بضم الدال و كسرهما و جمعه الدهاقنة: رئيس الاقليم.

[۲] الرستاق بضم الراء و سكون السين معرب روستا و هي القرى و ما يحيط بها من الاراضى.

[۳] البقرة ۳۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۷۴

و اياك و الحرص، فانه أخرج آدم من الجنة، أمكنه الله سبحانه من جنه عرضها السموات و الارض، يأكل منها الا شجرة واحدة نهاه الله عنها، فأكل منها فأخرجه الله تعالى منها، ثم قرأ (اهْبِطُوا مِنْهَا)

[۱] الى آخر الآية.

و اياك و الحسد فانه قتل ابن آدم أخاه حين حسده ثم قرأ: (وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ)

[۲] الايات، و إذا ذكر أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم فاسكت، و إذا ذكرت النجوم فاسكت.

و قال بكر بن عبد الله: كان رجل يغشى [۳] بعض الملوك، فيقوم بحذاء الملك فيقول: أحسن الى المحسن باحسانه، فان المسىء سيكفيكه إساءته، فحسده رجل على ذلك المقام و الكلام، فسعى به الى الملك، فقال: ان هذا الذى يقوم بحذائك و يقول ما يقول، زعم أن الملك أبخر [۴].

فقال له: انصرف حتى أنظر، فخرج من عند الملك، فدعا الرجل الى منزله فأطعمه طعاما فيه ثوم، فخرج الرجل من عنده، و قام بحذاء الملك على عادته، فقال: أحسن الى المحسن باحسانه فان المسىء سيكفيكه إساءته، فقال له الملك:

ادن منى، فدنا منه فوضع يده على فيه، مخافة أن يشم الملك منه رائحة الثوم، فقال الملك فى نفسه: ما أرى فلانا الا قد صدق.

قال و كان الملك لا يكتب بخطه الا بجائزة أو صلة، فكتب له كتابا بخطه [۱] البقرة ۳۸.

[۲] المائدة ۲۷.

[۳] غشى يغشى فلانا من باب علم يعلم: أتاه.

[۴] الابخر: الذى أنتن ريح فمه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۷۵

الى عامل من عماله: إذا أتاك حامل كتابى هذا فاذبحه، و اسلخه، و احش جلده تبنا، و ابعث به الى.

فأخذ الكتاب و خرج، فلقى الرجل الذى سعى به فقال: ما هذا الكتاب؟

قال خط الملك أمر لى بصله، فقال: هبه لى فقال: هو لك.

فأخذه و مضى به الى العامل، فقال العامل: فى كتابك أن أذبحك و أسلخك قال: ان الكتاب ليس هو لى، فالله الله فى أمرى حتى اراجع الملك، فقال ليس لكتاب الملك مراجعة، فذبحه و سلخه و حشا جلده تبنا و بعث به، ثم عاد الرجل الى الملك كعادته، و قال مثل قوله، فعجب الملك و قال ما فعل الكتاب؟

فقال لقينى فلان فاستوهبه منى فوهبته له، قال الملك انه ذكر لى انك تزعم أنى أبخر، قال ما قلت ذلك، قال: فلم وضعت يدك على أنفك، قال: كان أطعمنى طعاما فيه ثوم فكرهت أن تشمه، قال صدقت ارجع الى مكانك فقد كفاك المسىء إساءته.

و قال ابن سيرين رحمه الله: ما حسدت أحدا على شىء من أمر الدنيا، لانه ان كان من أهل الجنة فكيف أحسده على الدنيا و هى حقيرة فى الجنة، و ان كان من أهل النار فكيف أحسده على أمر الدنيا و هو يصير الى النار.

و قال رجل للحسن: هل يحسد المؤمن؟ قال: ما أنساك بنى يعقوب، نعم و لكن غمه [۱] فى صدرك، فانه لا يضررك ما لم تعديه يدا و لا لسانا.

و قال أبو الدرداء: ما أكثر عبد ذكر الموت الا قل فرحه و قل حسده.

و قال معاوية: كل الناس أقدر على رضاه الا حاسد نعمه، فانه لا يرضيه الا زوالها، و لذلك قيل:

كل العداوة قد ترجى امامتها الا عداوة من عاداك من حسد
[۱] غمه: غطه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۷۶
و قال بعض الحكماء:

الحسد جرح لا يبرأ و حسب الحسود ما يلقي
و قال اعرابي: ما رأيت ظالما أشبه بمظلوم من حاسد، انه يرى النعمة عليك نعمة عليه.
و قال الحسن: يا بن آدم لم تحسد أخاك؟ فان كان الذي أعطاه الله لكرامته عليه فلم تحسد من أكرمه الله؟ و ان كان غير ذلك فلم
تحسد من مصيره الى النار؟
و قال بعضهم: الحاسد لا ينال من المجالس الا مذمة و ذلا، و لا ينال من الملكة الا لعنة و بغضا، و لا ينال من الخلق الا جزعا و غما،
و لا ينال عند النزاع الا شدة و هولا، و لا ينال عند الموقف الا فضيحة و نکالا [۱]

فی ذم البغض و العداوة

(و اما فضائح بغض و عداوت پس در «کنز العمال» مسطور است):

الحقد و الشحناء [۲] و الاحنة [۳].

ان الله تعالى يطّلع على عبادہ فی ليلة النصف من شعبان، فيغفر للمستغفرين و يرحم المسترحمين، و يؤخر اهل الحقد كما هم عليه.
(هب، عن عائشة) [۴] إذا كان ليلة النصف من شعبان أطلع الله الى خلقه، فيغفر للمؤمنين، و يملئ [۱] احياء العلوم ج ۳ ص ۱۸۶-
۱۸۹

[۲] الشحناء: العداوة امتلأت منها النفس

[۳] الاحنة بكسر الهمزة و سكون الحاء: الحقد

[۴] كنز العمال ج ۳ ص ۴۶۴

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۷۷

للكافرين، و يدع اهل الحقد بحقدهم حتى يدعوه.

(هب، عن أبي ثعلبة الخشني) [۱].

تعرض اعمال الناس فی كل جمعة مرتين: يوم الاثنين و يوم الخميس فيغفر لكل عبد مؤمن الا عبدا بينه و بين اخيه شحناء، فيقال:
اتركوا هذين حتى يفيئا.

(م عن أبي هريرة) [۲]

تفتح أبواب الجنة يوم الاثنين و يوم الخميس، فيغفر فيها لكل عبد لا يشرك شيئا، الا رجلا كانت بينه و بين أخيه شحناء، فيقال:
أنظروا هذين حتى يصطلحا.

خدم د ت [۳].

(و نیز در آن مسطور است):

ينزل الله تعالى الى السماء الدنيا ليلة النصف من شعبان، فيغفر لكل بشر الا رجلا مشركا، أو رجلا في قلبه شحناء.

(ابن زنجويه، و البزار، و حسنه قط عد هب، عن القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق عن أبيه و عن عمه عن جده) [۴]

(و نیز در آن مسطور است):

عن أبي هريرة قال: ينسخ ديوان أهل الأرض في ديوان أهل السماء كل يوم اثنين و خميس، ثم يغفر لكل عبد لا يشرك بالله الا عبدا بينه و بين اخيه احنة.

ابن زنجويه [۵]. [۱] كنز العمال ج ۳ ص ۴۶۴

[۲] كنز العمال ج ۳ ص ۴۶۴ ح ۷۴۵۲

[۳] كنز العمال ج ۳ ص ۴۶۴ ح ۷۴۵۴

[۴] كنز العمال ج ۳ ص ۴۶۶ ح ۷۴۶۲

[۵] كنز العمال ج ۳ ص ۸۱۱ ح ۸۸۳۵

في ذم الكذب

(اما بيان شنای کذب پس در «احیاء العلوم» در ذکر آفات لسان گفته):

الآفة الرابعة عشر: الكذب في القول و اليمين.

و هو من قبایح الذنوب، و فواحش العیوب.

قال اسماعيل بن واسط: سمعت أبا بكر الصديق رضى الله عنه يخطب بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال: قام فينا رسول الله صلى الله عليه و سلم مقامى هذا عام اول، ثم بكى و قال: اياكم و الكذب فانه مع الفجور و هما فى النار.

و قال أبو امامة قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ان الكذب باب من أبواب النفاق.

و قال الحسن: كان يقال ان من النفاق اختلاف السر و العلانية، و القول و العمل و المدخل و المخرج، و أن الاصل الذى يبنى عليه النفاق الكذب.

و قال عليه السلام: كبرت خيائنه أن تحدث أخاك هو لك به مصدق، و أنت له به كاذب.

و قال ابن مسعود: قال النبى صلى الله عليه و سلم: لا يزال العبد يكذب و يتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذابا.

و مر رسول الله صلى الله عليه و سلم برجلين يتبايعان شاة و يتحالفان، يقول أحدهما و الله لا أنقصك من كذا و كذا، و يقول الآخر: و الله لا أزيدك على كذا و كذا، فمر بالشاة و قد اشتراها أحدهما، فقال أوجب أحدهما بالاثم و الكفارة.

و قال عليه السلام: الكذب ينقص الرزق.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۷۹

و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ان التجار هم الفجار، فقل: يا رسول الله: أليس قد أحل الله البيع؟ قال: نعم و لكنهم يحلفون فيأثمون، و يحدثون فيكذبون.

و قال صلى الله عليه و سلم: ثلثة نفر لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا ينظر إليهم:

المنان بعطيته، و المنفق سلعته بالحلف الفاجر، و المسبل ازاره.

و قال صلى الله عليه و سلم: ما حلف حالف بالله فادخل فيها مثل جناح بعوضة الا كانت نكتة فى قلبه الى يوم القيامة.

و قال أبو ذر قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ثلثة يجبهم الله:

رجل كان فى فته فنصب نحره حتى يقتل أو يفتح الله عليه و على أصحابه.

و رجل كان له جار سوء يؤذيه فصبر على أذاه حتى يفرق بينهما موت أو ظعن.

و رجل كان معه قوم فى سفر أو سرية فأطالوا السرى حتى أعجبهم أن يمسوا الارض فنزلوا فتنحى يصلى حتى يوقظ أصحابه للرحيل.

و ثلثة يشنؤهم الله التاجر أو البائع الحلاف، و الفقير المختال، و البخيل المنان.

و قال صلى الله عليه وسلم: ويل للذي يحدث فيكذب ليضحك به القوم ويل له ويل له.

و قال صلى الله عليه وسلم: رأيت كأن رجلا جائني فقال لي قم، فقمتم معه، فاذا أنا برجلين: أحدهما قائم و الآخر جالس، بيد القائم كَلُوب [١] من حديد، [١] الكلوب بفتح الكاف و ضم اللام المشددة: حديدة معطوفة الرأس يجرب بها الجمر عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٥، ص: ١٨٠

يلقمه في شدة [١] الجالس فيجذبه حتى يبلغ كاهله [٢]، ثم يجذبه فيلقمه الجانب الآخر فيمده، فاذا مده رجع الآخر كما كان، فقلت للذي أقامني: ما هذا؟ فقال:

رجل كذاب يعذب في قبره الى يوم القيامة.

و عن عبد الله بن جراد قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت:

يا رسول الله هل يزني المؤمن؟ قال: قد يكون ذلك، قلت: يا نبي الله هل يكذب المؤمن؟ قال: لا ثم أتبعها صلى الله عليه وسلم هذه الكلمة (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ)

و قال أبو سعيد الخدري: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو فيقول في دعائه: اللَّهُمَّ طهر قلبي من النفاق، و فرجني من الزنا، و لسانني من الكذب.

و قال صلى الله عليه وسلم: ثلثة لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم و لا يزكهم و لهم عذاب أليم: شيخ زان، و ملك كذاب، و عامل مستكبر.

و قال عبد الله بن عامر: جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم الى بيتنا و أنا صبي صغير فذهبت لالعب، فقالت امي يا عبد الله تعال حتى اعطيك فقال صلى الله عليه وسلم: ما أردت أن تعطيه؟ قالت تمرا، فقال: اما انك لو لم تفعل لي لكتبت عليك كذبة.

و قال صلى الله عليه وسلم: لو أفاء الله على نعماء عدد هذا الحصى لقسمتها بينكم ثم لا تجدوني بخيلا و لا كذابا و لا جبانا.

و قال صلى الله عليه وسلم و كان متكئا: أ لا انبئكم بأكبر الكبائر؟ الاشرار بالله، و عقوق الوالدين، ثم قعد و قال: ألا و قول الزور.

و قال ابن عمر: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان العبد ليكذب الكذبة [١] الشدة بكسر الشين: زاوية الفم من باطن الخدين

[٢] الكاهل: أعلى الظهر مما يلي العنق

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ٥، ص: ١٨١

فيتباعد الملك عنه مسيرة ميل من نتن ما جاء به.

و قال أنس: قال النبي صلى الله عليه وسلم: تقبلوا لي بستان أقبل لكم بالجنة، قالوا: و ما هن؟ قال: إذا حدث أحدكم فلا يكذب، و إذا وعد فلا يخلف، و إذا ائتمن فلا يخون، و غضوا أبصاركم و كفوا أيديكم، و احفظوا فروجكم.

و قال صلى الله عليه وسلم: ان للشيطان كحلا و لعوقا [١] و نشوقا [٢]، أما لعوقه فالكذب، و أما نشوقه فالغضب، و أما كحله فالنوم.

و خطب عمر رضي الله عنه يوما فقال: قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم كقيامي هذا فيكم فقال: احسنوا الى أصحابي، ثم الذين يلونهم، ثم يفسو الكذب حتى يحلف الرجل على اليمين و لم يستحلف، و يشهد و لم يستشهد.

و قال النبي صلى الله عليه وسلم: من حدث عني بحديث و هو يرى انه كذب فهو أحد الكاذبين.

و قال صلى الله عليه وسلم: من حلف على يمين باثم ليقتطع بها مال امرئ مسلم بغير حق لقي الله عز و جل و هو عليه غضبان.

و روى عن النبي صلى الله عليه وسلم: أنه رد شهادة رجل في كذبة كذبتها.

و قال صلى الله عليه وسلم: كل خصلة يطبع أو يطوى عليها المؤمن الا الخيانة و الكذب.

و قالت عائشة رضي الله عنها: ما كان من خلق أشد على أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الكذب، و لقد كان رسول الله

صلی الله علیه و سلم یطلع علی الرجل من أصحابه علی الکذبة فما ینحل من صدره حتی یعلم أنه قد أحدث توبة لله عز و جل منها.
[۱] اللعوق بفتح اللام: کل ما یعلق و یلحس کالغسل.

[۲] النشوق بفتح النون: السعوط و کل ما ینشق.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۸۲

و

قال موسى عليه السلام: يا رب أى عبادك خير لك عملاً؟ قال: من لا يكذب لسانه و لا يفجر قلبه و لا يزني فرجه.

و قال لقمان لابنه: اياك و الكذب، فانه شهى کلحم العصفور عما قليل یقلاه صاحبه.

و قال عليه السلام: أربع إذا كن فيك فلا یضرك ما فاتك من الدنيا: صدق حديث، و حفظ أمانة، و حسن خلق، و عفة طعمة.

و قال أبو بكر رضى الله عنه فى خطبته بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه و سلم: قام فينا رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل مقامى هذا عام أول ثم بكى، و قال: عليكم بالصدق فانه مع البر، و هما فى الجنة.

و قال معاذ قال لى صلى الله عليه و سلم: اوصيك بتقوى الله، و صدق الحديث و اداء الامانة، و الوفاء بالعهد، و بذل الطعام، و خفض الجناح.

و أما الآثار

فقد قال على رضى الله عنه: أعظم الخطايا عند الله اللسان الكذوب و شر الندامة ندامة يوم القيامة.

و قال عمر بن عبد العزيز رحمه الله عليه: ما كذبت كذبة منذ شددت على ازارى.

و قال عمر رضى الله عنه: أحبكم إلينا ما لم نركم أحسنكم اسماً، فاذا رأيناكم فأحبكم إلينا أحسنكم خلقاً، فاذا اختبرناكم فأحبكم إلينا أصدقكم حديثاً و أعظمكم أمانة.

و عن ميمون بن أبى شبيب قال: كتبت يوماً كتاباً، فأتيت على حرف ان أنا كتبت زينت الكتاب و كنت قد كذبت، فعزمت على تركه، فنوديت من جانب البيت: (يُبَيِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ)

.

و قال الشعبي: ما أدرى أيهما أبعد غوراً فى النار الكذب أو البخل.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۸۳

و قال ابن السماك: ما أرانى اوجر على ترك الكذب، لاني انما أدعه أنفه.

و قيل لخالد بن صبيح: أسمى الرجل كاذباً بكذبة واحدة؟ قال: نعم.

و قال مالك بن دينار: قرأت فى بعض الكتب: ما من خطيب الا- و تعرض خطبته على عمله فان كان صادقاً صدق، و ان كان كاذباً قرضت شفتاه بمقاريض من نار، كلما قرضتا نبتتا.

و قال مالك بن دينار: الصدق و الكذب يعتركان فى القلب حتى ىخرج أحدهما صاحبه.

و كلم عمر بن عبد العزيز الوليد بن عبد الملك فى شىء، فقال له: كذبت، فقال عمر: و الله ما كذبت منذ علمت أن الكذب يشين صاحبه [۱]

قصه ابن أبى داود با ابن صاعد در كتب اهل سنت مذکور است

(و محتجب نماند كه حكايت قصه ابن أبى داود را با ابن صاعد علامه سيوطى هم در «تاريخ الخلفاء» براى اثبات فضل مقتدر ذكر

کرده چنانکه گفته):

و من محاسن المقتدر ما حکاه ابن شاهین: ان وزیرہ علی بن عیسیٰ أراد أن یصلح بین ابن صاعد، و بین اُبی بکر بن اُبی داود السجستانی، فقال الوزير:

یا اُبا بکر اُبو محمد اُکبر منک، فلو قمت إلیه، قال: لا أفعل، فقال الوزير: أنت شیخ زیف، فقال ابن اُبی داود: الشیخ الزیف الکذاب علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم، قال الوزير: من الکذاب؟ فقال: هذا، ثم قام ابن اُبی داود و قال: تتوهم اُنّی اُذل لک لاجل أن رزقی یصل الی علی یدک و اللہ لا أخذت من یدک شیئا أبدا، فبلغ المقتدر ذلك فصار یزن رزقه بیده و یبعث به فی طبق علی ید الخادم [۲]. [۱] احیاء العلوم ج ۳ ص ۱۳۳-۱۳۷.

[۲] تاریخ الخلفاء ص ۳۵۶ ط القاهرة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۸۴

(و نیز سیوطی در طبقات الحفاظ بترجمه ابن اُبی داود گفته):

أراد علی بن عیسیٰ الوزير أن یصلح بینہ و بین ابن صاعد فجمعهم، فقال له یا اُبا بکر اُبو محمد اُکبر منک فلو قمت إلیه، فقال لا أفعل، فقال الوزير: أنت شیخ زیف، فقال: الشیخ الزیف الکذاب علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم، قال الوزير: من الکذاب؟ قال: هذا، ثم قام و قال: تتوهم اُنّی اُذل لک لاجل رزقی و أنه یصل علی یدک؟ و اللہ لا أخذت من یدک شیئا، فكان المقتدر یزن رزقه بیده و یبعث به فی طبق علی ید الخادم [۱].

(و چنانچه ابن اُبی داود با یحیی بن صاعد عداوت و بغض داشت، و بمزید حقد و عناد او را شیخ زیف و کذاب علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نام می گذاشت، همچنان علم بغض و عداوت محمد بن جریر طبری می افراشت، و آن امام جلیل و رکن نبیل را هم کذابا و بهتاناً بدعت منسوب می ساخت.

علامه ذہبی در «میزان الاعتدال» بترجمه ابن اُبی داود گفته):

قد قام ابن اُبی داود و اصحابه و کانوا خلقا کثیرا علی ابن جریر و نسبوه الی بدعة اللفظ، فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه یتنصل فیہ مما قیل عنه و تألم لذلك. [۲]

(از این عبارت ظاهر است که ابن اُبی داود و اصحاب او که خلقی کثیر بودند برای عداوت و بغض محمد بن جریر طبری برخاستند، و او را بدعت لفظ منسوب ساختند.

پس ابن جریر طبری معتقدی موصوف بحسن تألیف کرد، و برائت [۱] طبقات الحفاظ ص ۳۲۳.

[۲] میزان الاعتدال للذہبی ج ۲ ص ۴۳۳

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۱۸۵

خود و کذب ابن اُبی داود و اصحاب او در این نسبت بی اصل و تألم خود از عدوان و طغیانشان در این کذب و هزل ظاهر ساخت. پس هر گاه مبالغه و افراط ابن اُبی داود در کذب و افتراء و بغض و عناد و عداوت و لداد اساطین امجاد و اراکین نقاد باین مثابه رسد، که یحیی بن صاعد را بکذب و تهمت و دروغ بی فروغ شیخ زیف نام گذارد، و بر آن اکتفاء نکرده او را کذاب علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قرار دهد، و بمحمد بن جریر طبری مجازفه و عدوانا و کذابا و بهتاناً بدعت منسوب سازد، و خلقی کثیر را از همج رعاع که اتباع و اشیاع او بودند نیز بر کذب و بهتان و بغض و شأن طبری والا شأن بردارد، فسق و فجور و کذب و زور آن رئیس الصدور ظاهر شد بغایت وضوح و ظهور (وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ)

و عجب که امام رازی، و بتقلید او دیگر اساطین سنی، بقدح و جرح چنین کاذب و مفتری در حدیث غدیر، بمقابله اهل حق تمسک

می نمایند، و اصلاً مبالغه نمی کنند که آخر اهل انصاف، بملاحظه چنین تغافل و تساهل، در حق این حضرات چه خواهند گفت. و از ارشاد رئیس المحدثین دارقطنی که ذهبی در «سیر النبلاء» نقل کرده ظاهر است که او تصریح کرده: بآنکه ابن ابی داود کثیر الخطاء است در کلام بر حدیث.

پس کلام ابن ابی داود در باب حدیث غدیر هم از همین باب کثرت خطاء، و بعید از صواب و غیر قابل التفات و اصغاء باشد، و ذهبی در «میزان الاعتدال» هم تصریح دارقطنی بکثرت خطاء ابن ابی داود ذکر کرده چنانچه گفته:

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۸۶

عبد الله بن سليمان بن الاشعث السجستاني أبو بكر الحافظ الثقة صاحب التصانيف، وثقه الدارقطني فقال: ثقة الا انه كثير الخطاء في الكلام على الحديث. [۱]

(و نیز از عبارت ذهبی در «سیر النبلاء» ظاهر است که ابو احمد بن عدی ابن ابی داود را در کتاب «کامل» ذکر کرده و افاده کرده: که اگر ما شرط نمی کردیم که ذکر کنیم هر کسی را که تکلم کرده اند در او ذکر نمی کردیم او را یعنی ابن ابی داود را، و بعد او تمهید این اعتذار معجب اولی الابصار، طریق کشف اسرار و هتک استار و اظهار عوار آن عمده الکبار پیموده، و تصریح نموده بآنکه تکلم کرده است در او پدر او یعنی ابو داود صاحب «سنن».

و نیز از کلامش ظاهر است که تکلم کرده است در ابن ابی داود پدرش و ابراهیم ابن اورمه.

و نیز افاده کرده: که منسوب شده ابن ابی داود در ابتدا به چیزی از نصب، یعنی بغض و عداوت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که افحش ضلالت و اقبح جهالات است.

و نیز از افاده صاحب کامل ظاهر است که ابن الفرات نفی و اجلا- کرده ابن ابی داود را از بغداد، یعنی ابن الفرات چون مطلع بر خبث عقیدت و فساد سریرت او گردیده، او را لائق اقامت دار اسلام و بلد علمای کرام ندانسته، از دار اسلام بغداد اجلاء کرد، و در ایذاء و ایلام و اهانت آن رئیس النواصب و حمایت جانب أطایب کوشید.

و نیز ابن عدی از عبدان نقل کرده که او گفته: که من شنیدم ابو داود را که می گفت: از بلاء آنست که عبد الله طلب می کند قضا را. [۱] میزان الاعتدال ج ۲ ص ۴۳۳

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۸۷

و نیز ابن عدی باسناد متصل خود از علی بن الحسین بن الجنید نقل کرده که او گفته: شنیدم من ابو داود را که می گفت: که پسر من عبد الله کذاب است.

و ابن صاعد ارشاد کرده که کافی است ما را آنچه گفته است در باب او پدر او

ابن صاعد دارای فضائل و مناقب باهره بوده

و فضائل زاهره، و مناقب باهره، و معالی مفاخر، و عوالی محامد یحیی بن صاعد مشهورتر از آن است که محتاج تبیین باشد. علامه سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

یحیی بن محمد بن صاعد بن کاتب مولی ابی جعفر المنصور الحافظ الامام الثقة أبو محمد الهاشمی البغدادی.

ولد سنة ۲۲۸، و سمع ابن منیع، و منه الدارقطني، و أبو القاسم البغوی.

قال الدارقطني: ثقة ثبت حافظ.

و قال أحمد بن عبدان الشيرازی: هو أكثر حديثاً من الباغندی، و لا يتقدمه أحد في الرواية.

و قال أبو علي النيسابوري: لم يكن بالعراق من أقرانه في فهمه أحد، و الفهم عندنا أجل من الحفظ، و هو فوق ابن أبي داود في الفهم و الحفظ.

و سئل محمد بن عمر الجعابي: هل كان ابن صاعد يحفظ؟ فتبسم و قال: يقال لابی محمد يحفظ و كان يدري.
و له كلام متين في الرجال و العلل يدل على تبحره، و له تصانيف في السنن و الاحكام مات في ذی القعدة سنة ۳۱۸. [۱]
(و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر في خبر من [۱] طبقات الحفاظ للسيوطي ص ۳۲۵
عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۸۸
غير» در وقایع سنه ثمان عشر و ثلاثمائة گفته):

و فيها يحيى بن محمد بن صاعد الحافظ الحجة أبو محمد البغدادي مولى بني هاشم في ذی القعدة و له تسعون سنة، عني بالاثار و جمع و صنف، و ارتحل الى الشام و العراق و مصر و الحجاز، و روى عن لوین و طبقته.
قال أبو علي النيسابوري: لم يكن بالعراق في أقران ابن صاعد أحد في فهمه، و الفهم عندنا أجل من الحفظ، و هو فوق أبي بكر بن أبي داود في الفهم و الحفظ. [۱]

(و نیز ذهبی در «دول الاسلام» در وقایع سنه ثمانعشر و ثلاثمائة گفته):

و حافظ بغداد يحيى بن محمد بن صاعد، و له تسعون سنة.

قال أبو علي النيسابوري: هو عندنا فوق ابن أبي داود في الفهم و الحفظ. [۲]

(و أبو محمد عبد الله بن أسعد الياضي اليماني در «مرآة الجنان» در وقایع سنه ثمان عشر و ثلاثمائة گفته):

فيها توفي الحافظ الحجة محمد بن يحيى بن صاعد البغدادي مولى بني هاشم.

قال أبو علي النيسابوري: لم يكن بالعراق في أقران ابن صاعد أحد أجل في الفهم و الحفظ من ابن صاعد و هو فوق أبي بكر بن أبي داود فهما. [۳]

ابن اورمه اصفهانی نیز ابن أبي داود را کذاب دانسته

(و ابراهيم اصبهانی هم حسب نقل سند صاحب «کامل» بموافقت آثار نصف شعار والد بزرگوار این فرزند ارجمند، تصریح بکذاب بودن او فرموده. [۱] عبر في خبر من غير ج ۲ ص ۱۷۳

[۲] دول الاسلام ص ۱۲۶ مخطوط في مكتبة المؤلف - و ج ۱ ط حیدرآباد ۱۳۳۷ هـ

[۳] مرآت الجنان ج ۲ ص ۲۷۷ ط حیدرآباد الدکن

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۸۹

و ابراهيم اصبهانی هم از اجله اکابر و اساطین ذوی المآثر است

ابن اورمه اصفهانی در کتب رجال اهل سنت بعظمت یاد شده

حافظ ابو سعد عبد الكريم بن محمد المروزي الشافعي در «انساب» گفته):

أما أبو اسحاق ابراهيم بن أورمه بن ساوس بن فروخ الحافظ الاصبهانی من أهل أصبهان، كان حافظا مكثرا من الحديث، و كان يتعبد ببغداد الى ان قال:

روی عنه أبو داود سليمان بن الأشعث السجستاني، و اسماعيل بن أحمد بن أصيب، و محمد بن يحيى، و غيرهم. و توفي ببغداد سنة احدى و سبعين و مائتين. [۱]

(و ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر» در وقائع سنة ست و ستين و مائتين گفته):

و فيها مات ابراهيم بن أورمة أبو اسحاق الاصبهاني الحافظ احد اذكى المحدثين في ذى الحجة ببغداد، روى عن عباس العنبري و طبقته، و مات قبل أوان الرواية. [۲]

(و نیز علامه ذهبی در «سير النبلاء» گفته):

ابراهيم بن اورمة الامام الحافظ البارع ابو اسحاق الاصبهاني مفيد الجماعة ببغداد، حدث عن محمد بن بكار بن الريان، و صالح بن حاتم بن وردان، و عاصم بن النضر، و عبيد الله بن معاذ، و عباس العنبري، و عمرو بن العلاء الفلاس، و طبقته.

روی عنه ابو بكر بن أبی الدنيا، و محمد بن يحيى ابن مندۀ، و ابو بكر بن الباغندی، و آخرون.

قال الدارقطني: هو ثقة حافظ نبيل. [۱، ۲] عبر في خبر من غير ج ۲ ص ۳۳

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۹۰

و قال ابو الحسن بن المنادي: ما رأينا في معناه مثله مرض و كان ينتخب على عباس الدوري.

قال أبو نعيم الحافظ: فاق ابراهيم بن أورمة أهل عصره في المعرفة و الحفظ، و اقام بالعراق يكتبون مدة بقائه، قلت: لم ينتشر حديثه لانه مات قبل محل الرواية، عاش خمسا و خمسين سنة.

قال ابن المنادي: مات في آخر سنة ست و ستين و مائتين رحمه الله تعالى.

أخبرنا عمر بن المنعم، أنا ابن الحرستاني، أنا ابن المسلم، أنا ابن الطلاب أنا ابن جميع، ثنا طاهر بن محمد بالبصرة، ثنا أبي شعبة، عن عبد العزيز بن صهيب، عن أنس رضي الله عنه: أن النبي صلى الله عليه و سلم نهى عن الوصال [۱].

(و علامه جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبي بكر سيوطی در «طبقات الحفاظ» گفته):

ابراهيم بن اورمة الحافظ البارع أبو اسحاق الاصبهاني فقيه بغداد في زمانه.

قال الدارقطني: ثقة حافظ نبيل.

و قال ابن المنادي: ما رأينا في معناه مثله.

و قال أبو نعيم: فاق أهل عصره في المعرفة و الحفظ التام، مات سنة ۲۶۶ عن ۵۵ [۲].

(و أبو محمد عبد الله بن أسعد اليافعي اليمنى در «مرآة الجنان» در وقایع سنة ست و ستين و مائتين گفته):

فيها توفي الحافظ أحد اذكى المحدثين أبو اسحاق ابراهيم بن اورمة الاصبهاني [۳] [۱] سير النبلاء ج ۷ ص ۵۸۵- مخطوط في مكتبة المؤلف بلکهنو.

[۲] طبقات الحفاظ ص ۲۷۷.

[۳] مرآة الجنان ج ۲ ص ۱۸۰ ط حيدرآباد الدکن.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۹۱

(و أبو القاسم بغوی هر گاه رقعہ کہ ابو بکر بن أبی داود باو نوشته، و از بعض الفاظ حديث جدّ او سؤال کرده خواند ارشاد کرد:

که تو قسم بخدا نزد من منسلخ هستی از علم

و ابو القاسم بغوی از اعظام محدثین نقّاد و امثال محققین امجاد اهل سنت است، و ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی در «انساب» گفته:

ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن المرزبان بن سابور بن شاهنشاه البغوی ابن بنت احمد بن منیع البغوی، و انما قيل له البغوی لان جده احمد بن منیع اصله من بغ، و هو ولد ببغداد و بها نشأ، و كان محدث العراق في عصره، عمر العمر الطويل حتى رحل الناس إليه، و كتب عنه الاجداد و الاحفاد و الالباء و الاولاد، و كان ثقةً مكثراً فهما عارفاً بالحديث، و كان يورق اولاً.

ثم جمع و صنف المعجم الكبير للصحابة، و جمع حديث علي بن الجعد و غيره، سمع احمد بن حنبل، و علي بن المديني، و علي بن الجعد، و خلف بن هشام، و محمد بن عبد الوهاب الحارثي، و ابا النصر التمار، و داود بن عمرو الضبي، و داود ابن رشد، و شيبان بن فروخ، و أبا بكر بن ابي شيبة، و يحيى بن عبد الحميد الحماني، و خلقا يطول ذكرهم من شيوخ البخاري و مسلم سوى هؤلاء.

روى عنه يحيى بن محمد بن صاعد، و علي بن اسحاق البحري المادرائي، و عبد الباقي بن قانع، و حبيب بن الحسن القراز و أبو بكر محمد بن عمر الجعابي، و أبو حاتم بن حبان البستي، و ابو احمد بن عدی الحافظ، و ابو بكر الاسماعيلي و ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني، و ابو بكر ابن المقرئ، و ابو الحسن الدارقطني و محمد ابن المظفر، و خلق كثير سوى هؤلاء.

و حكى احمد بن عبدان الشيرازي، قال اجتاز ابو القاسم البغوی بنهر طابق على باب مسجد فسمع صوت مستمل، فقال: من هذا؟ فقالوا: ابن صاعد، فقال:

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۹۲

ذاك الصبي؟ فقالوا: نعم، قال: و الله لا ابرح من موضعي حتى املئ ههنا، قال:

فصعد الدكة و جلس فرآه اصحاب الحديث، فقاموا و تركوا ابن صاعد، ثم قال:

حدثنا ابو عبد الله احمد بن حنبل الشيباني قبل ان يولد المحدثون، و حدثنا طالوت ابن عباد قبل ان يولد المحدثون، حدثنا ابو نصر التمار قبل ان يولد المحدثون، فأملئ ستة عشر حديثاً عن ستة عشر شيخاً ما كان في الدنيا من يروى عنهم غيره.

قال ابو الحسن الدارقطني: كان أبو القاسم بن منيع قل ما يتكلم على الحديث فاذا تكلم كان كلامه كالمسمار في الساج.

و كانت ولادته سنة ثلاث عشر و مائتين، و مات في ليلة الفطر من سنة سبع عشر و ثلاثمائة [۱]

ترجمه بغوی بگفتار ذهبی در «عبر فی خبر من غیر»

(و حافظ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در «عبر» در وقائع سنه سبع عشرة و ثلاثمائة گفته):

و فيها البغوی ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز ليلة عيد الفطر ببغداد و له مائة و ثلث سنين و شهر.

و كان محدثاً حافظاً مجوداً مصنفاً، انتهى إليه علو الاسناد في الدنيا، فانه سمع في الصغر بعتابة جده لاهمه احمد بن منيع، و عمه علي بن عبد العزيز، و حضر مجلس عاصم بن علي، و روى الكثير عن علي بن الجعد، و يحيى الحماني، و ابي نصر التمار، و علي بن المديني، و خلق، و اول ما كتب الحديث سنة خمس و عشرين و مائتين، و كان ناسخاً مليح الخط، نسخ الكثير لنفسه و لجده و عمه و كان يبيع

اصول نفسه [۲]. [۱] انساب السمعاني ص ۸۷ منشور المستشرق د س مرجليوث

[۲] عبر فی خبر من غیر ج ۲ ص ۱۷۰

ترجمه بغوی بنقل ذهبی در «دول الاسلام» و قول سیوطی در «طبقات الحفاظ»

(و نیز ذهبی در «دول الاسلام» در سنه سبع عشره و ثلاثمائه گفته:) و فيها مات مسند الدنيا المعمر الحافظ المصنف أبو القاسم عبد الله بن محمد البغوی ببغداد ليلة الفطر و عمر مائه و اربع سنين [۱].

(و علامه جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبي بكر سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته):

البغوی الحافظ الكبير الثقة مسند العالم أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز ابن المرزبان البغوی الاصل البغدادي ابن بنت أحمد بن منيع، ولد في رمضان سنة ۲۱۴، و سمع ابن الجعد، و أحمد، و ابن المديني، و خلقا، و صنف «معجم الصحابة» و «الجعديات»، و طال عمره، و تفرد في الدنيا.

قال ابن أبي حاتم: أبو القاسم: يدخل في الصحيح.

و قال الدارقطني: كان قل أن يتكلم على الحديث، فإذا تكلم كان كلامه كالمسمار في الساج، ثقة جليل امام، أقل المشايخ حظا.

و قال الخطيب: حافظ عارف توفي ليلة عيد الفطر سنة ۳۱۷ عن مائه و ثلث سنين [۲].

(و محمد بن ضحاک بن عمرو بن أبي عاصم بتأکید و تشدید لازم یعنی ادای شهادت بر محمد ابن یحیی بن منده روبروی حق تعالی نقل کرده، که او هم همین تاکید و تشدید و مبالغه یعنی ادای شهادت بر أبي بكر بن أبي داود روبروی حق تعالی نقل کرده، که ابو بكر بن أبي داود گفته: که زهری از عروه روایت کرده که او گفته: (حفيت أظافير فلان من كثرة ما كان يتسلق على أزواج النبي صلى الله عليه و سلم). [۱] دول الاسلام ص ۱۲۶.

[۲] طبقات الحفاظ ص ۳۱۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۹۴

و مراد آن ناصبی معاند و مبغض حاقد از فلان العیاذ بالله جناب أمير المؤمنين علی بن أبي طالب علیه السلام است.

و ذهبی بعد نقل این مقاله شنیعه نهایت فظاحت آن ظاهر کرده، که آنرا حتما باطل و افک مبین نامیده.

و نیز ارشاد کرده که ابن أبي داود اگر حکایت کرده باشد این را، پس او خفیف الرأس است، یعنی کم عقل و سبک مغز و بی تمیز و فاقد الثبوت بوده.

و نیز ذهبی تصریح کرده بآنکه بدرستی که باقی مانده بود در میان ابن أبي داود و در میان ضرب عنق یک شبر، یعنی فاصله یک شبر در گردن زدن او باقی بود، بسبب آنکه تفوه کرده بود ابن أبي داود بمثل این بهتان.

و نیز از آن ظاهر است که بعض علویه مخاصمت ابن أبي داود در این باب کرده بود، یعنی بحمايت و نصرت باب مدینه علم و اب الائمه الکرام برخواسته، و نسبت این مقاله شنیعه باین أبي داود کرده، انتقام از آن رئیس النواصب اللثام خواسته، و محمد بن یحیی ابن منده حافظ، و محمد ابن العباس الاخرم، و احمد بن علی بن الجارود اقامت شهادت بر تفوه ابن أبي داود باین مقاله نمودند، و اشتداد خطب رو داد.

و هر چند تصریح علامه ذهبی بجلالت این شهود شاهد متین است، لکن باید دانست که محمد بن یحیی بن منده جد حافظ کبیر محمد بن اسحاق بن منده است، و محدث جلیل الشأن ابو الشیخ عمده الأعیان تصریح کرده: بآنکه او استاد شیوخ و امامشان بوده، و از افادات دیگر ائمه ظاهر است که او از ثقات معظمین و حفاظ متقنین است.

علامه ذهبی در «عبر» در سنه احدى و ثلاثمائه گفته:

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۹۵

و فيها محمد بن یحیی بن منده الحافظ الامام أبو عبد الله الاصبهانی، جد الحافظ الكبير، محمد بن اسحاق بن منده.

روی عن لوین، و أبي کریب، و خلق.

قال أبو الشیخ: کان استاذ شیوخنا و امامهم.

و قيل: انه كان يجارى أحمد بن الفرات الرازي و ينازعه [۱]

جلالت ابن منده در کتب تراجم و رجال اهل سنت

(و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي الياضي در کتاب «مرآة الجنان» در سنه احدى و ثلاثمائة گفته):
و فيها توفي الحافظ محمد بن يحيى بن منده الاصبهاني، جد الحافظ الكبير محمد بن اسحاق بن منده [۲].
(و صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي در «وافي بالوفيات» گفته):

محمد بن يحيى بن منده، الحافظ المشهور أبو عبد الله صاحب «تاريخ اصبهان.

كان أحد الحفاظ الثقات، و هو من أهل بيت كبير، خرج منهم جماعة من العلماء لم يكونوا عبيدين، و انما أم الحافظ أبي عبد الله المذكور كانت من بني عبد ياليل، و اسمها برة بنت محمد، فنسب الحافظ الى أخواله، ذكر ذلك الحافظ أبو موسى الاصبهاني في كتاب «زيادات الانساب».

توفي الحافظ أبو عبد الله بن منده سنه احدى و ثلاثمائة. [۳]

(و شيخ جلال الدين عبد الرحمن ابن أبي بكر السيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته):

ابن منده الحافظ الرحال أبو عبد الله محمد بن يحيى بن منده، و اسمه ابراهيم [۱] عبر في خبر من غير ج ۲ ص ۱۲۶.

[۲] مرآة الجنان ج ۲ ص ۲۳۸ ط حيدرآباد الدكن.

[۳] الوافي بالوفيات ص ۱۱۸

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۹۶

بن الوليد بن منده بن بطه العبدى مولا هم الاصبهاني.

قال أبو الشيخ: استاذ شيوخنا و امامهم.

مات في رجب سنه ۳۰۱. [۱]

(و محمد بن العباس بن الاخرم نیز از اجله حفاظ، و اکابر ثقات ايقاظ، و اعظم ائمه عالي شأن، و افخم محدثين اعيان است.

علامه جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر كمال الدين سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته):

ابن الاخرم الحافظ الامام أبو جعفر محمد بن العباس بن أيوب الاصبهاني، ثقة محدث حافظ مات في سنه ۳۰۱. [۲]

(و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبي در کتاب «العبر في خبر من غير» در سنه احدى و ثلاثمائة گفته):

و فيها الحافظ أبو جعفر محمد بن العباس بن الاخرم الاصبهاني الفقيه، روى عن أبي كريب و خلق. [۳]

(و چنانچه ناصبيت ابن أبي داود از افادات اين حضرات ظاهر است، همچنان ناصبيت او از افاده ابن جرير طبري واضح است، چنانچه

ذهبي در «میزان الاعتدال» گفته)

ابن جرير طبري ابن أبي داود را در ذکر فضائل امير المؤمنين (ع) مزور و مدلس دانسته

و قال محمد بن عبد الله القطان: كنت عند محمد بن جرير فقال رجل: ابن أبي داود يقرأ على الناس فضائل علي رضي الله عنه، فقال

ابن جرير: تكبيره من حارس انتهى. [۴] [۱] طبقات الحفاظ ص ۳۱۳

[۲] طبقات الحفاظ للسيوطي ص ۳۱۵

[۳] عبر فی خبر من غیر ج ۲ ص ۱۲۶

[۴] میزان الاعتدال للذهبی ج ۲ ص ۴۳۵

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۹۷

(از این عبارت ظاهر است که ابن جریر طبری خواندن ابن ابی داود فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بر مردم از باب مکر و تزویر و تدلیس و تخدیع و تلمیع دانسته، و بکلمه بلیغه خود نفاق آن سراسر شقاق، و ناصبیت و بغض او با امام آفاق ثابت کرده، و واضح ساخته که او بدل معتقد فضائل آن حضرت نیست، بلکه بسبب مزید بغض و لداد، و نهایت انهماک در عناد، اعتقاد فضائل آن حضرت ندارد، و آنرا صحیح و واقعی نمی انگارد، آری برای جلب حطام، و تخدیع عوام، و تزویر و مکر، و تدلیس و تدلیس امر بر سفهاء الاحلام قرائت فضائل می کند، تا از دست ایشان خلاص یابد، و از دنیایشان حظ بردارد.

و علامه ذهبی این افاده جریری را در «سیر النبلاء» هم نقل کرده، لکن بر خلاف «میزان الاعتدال» بعد نقل آن حرکت مذبوحی بعمل آورده، اظهار غیر مسموع بودن این افاده متینه نموده چنانچه گفته:

قال محمد بن عبد الله القطان: كنت عند ابن جرير، فقليل أن ابن أبي داود يقرأ على الناس فضائل الامام علي، فقال ابن جرير: تكبيره من حارس، قلت:

لا يسمع هذا من ابن جرير للعداوة الواقعة بين الشيخين. [۱]

ابن جریر طبری از اجله اساطین اهل سنت است

(محتجب نماند که ابن جریر طبری از اجله اساطین دین، و اعظام معتمدین حضرات متسننین است، تا آنکه ابن تیمیّه بمزید جسارت معاذ الله او را بر حضرت عسکرین علیهما السلام ترجیح داده (کما سمعت سابقاً).

پس استدلال و احتجاج اهل حق بافاده ابن جریر طبری نهایت متین و وزین است، و بعد ثبوت ثقت و ارتفاع، وقوع عداوت و نزاع موجب [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۶۱۵ مخطوط فی مکتبه بلکهنو.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۱۹۸

عدم سماع نمی تواند شد، و مع هذا خود علامه ذهبی بکلام همین ابن جریر طبری، و یحیی بن صاعد، در باب نفی ولادت حضرت صاحب الزمان احتجاج و استدلال نموده، چنانچه در «سیر النبلاء» گفته:

فأما محمد بن الحسن هذا فنقل أبو محمد بن خرم أن الحسن مات عن غير عقب، قال: و ثبت جمهور الرافضة على أن للحسن ابنا أخفاه، و قيل: بل ولد له بعد موته من أمه اسمها نرجس، أو سوسن، و الاظهر عندهم انها صقيل، و ادعت الحمل بعد سيدها، فأوقف ميراثه لذلك سبع سنين، و نازعها في ذلك أخوه جعفر ابن علي، فتعصب لها جماعة و له آخرون، ثم فتش ذلك الحمل و بطل، فأخذ ميراث الحسن أخوه جعفر و أخ له، و كان موت الحسن سنة ستين و مائتين.

الی أن قال: و زادت فتنة الرافضة بصقيل و بدعواها الی أن حبسها المعتضد بعد نیف و عشرين سنة من موت سيدها، و جعلت فی قصره الی أن ماتت فی دولة المقتدر.

قلت: و يزعمون أن محمدا دخل سردابا فی بیت أبيه و أمه تنظر إليه، فلم يخرج الی الساعة منه و كان ابن سبع سنين، و قيل: دون ذلك.

و قال ابن خلکان: و قيل بل دخل و له سبع عشرة سنة فی سنة خمس و سبعين و مائتين، و قيل: بل فی سنة خمس و سبعين و مائتين، و قيل: بل فی سنة خمس و ستين و أنه حی.

نعوذ بالله من زوال العقل، و لو فرضنا وقوع ذلك في سالف الدهر فمن ذا الذي رآه؟ و من الذي يعتمد عليه في أخباره بحياته؟ و من الذي نص لنا على عصمته، و أنه يعلم كل شيء، هذا هو من بين ان سلطانه على العقول ضلت و تحيرت، بل جوزت كل باطل اعادنا الله و إياكم من الاحتجاج بالمحال و الكذب ورد الحق الصحيح كما هو ديدن الامامية.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۱۹۹

و ممن قال: الحسن العسكري لم يعقب محمد بن جرير الطبري، و يحيى بن صاعد، و ناهيك بهما معرفة و ثقة. [۱]

(از این عبارت ظاهر است که ذهبی بقول ابن جریر طبری، و یحیی بن صاعد در نفی عقب گذاشتن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام احتجاج نموده، و از روی معرفت و ثقت ایشان را کافی دانسته، و ظاهر است که قدح و جرح ابن ابی داود از کلام همین هر دو بزرگ حسب اعتراف خود ذهبی ثابت و متحقق است.

کمال عجب است که ذهبی کلام ابن جریر، و یحیی بن صاعد را در نفی ولادت حضرت صاحب العصر علق نفیس انگارد، و حجت و دلیل پندارد، و صرف هذیان‌شان را، با آنکه شهادت علی النفی است، و آن هم بمقابله تواتر اهل حق، و شهادت مثبته جمعی از ثقات اساطین سنیه، کافی و وافی برای اضلال همج رعاع گرداند، و در قدح و جرح ابن ابی داود کلام این هر دو بزرگ را بسمع اصغا جا ندهد، و لائق استماع نینگارد! و بر خلاف افاداتشان سر تبرئه و تنزیه چنین ناصبی کاذب و عنید مارق دارد، تا آنکه کلام پدر بزرگوار او را، که یحیی بن صاعد آنرا کافی دانسته، مأول کردن خواهد، چنانچه در «سیر النبلاء» بعد عبارت سابقه گفته:

قال أبو بكر الخطيب: سمعت الحافظ أبا محمد الخلايل يقول: كان أبو بكر أحفظ من أبيه أبي داود، و روی الامام أبو بكر النقاش المفسر، و ليس بمعتمد، انه سمع أبا بكر ابن أبي داود يقول: ان في تفسيره مائه الف و عشرين الف حديث.

قال صالح بن أحمد الهمداني الحافظ: كان ابن أبي داود امام العراق، و كان في وقته ببغداد مشايخ أسند منه و لم يبلغوا في الآله و الاتقان ما بلغ. [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۵۷۶ مخطوط فی مكتبة المؤلف بلکهنو.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۰۰

قلت: لعل قول أبيه فيه ان صح، أراد الكذب في لهجته لا في الحديث، فانه حجة فيما ينقله، أو كان يكذب و يوری فی كلامه، و من زعم انه لا يكذب أبدا فهو أرفع [۱]، نسأل الله تعالى السلامة من عشرة السيئات، ثم انه شاخ و ارعوى و لزم الصدق و التقى.

قال محمد بن عبيد الله الشخير: كان ابن أبي داود زاهدا ناسكا، صلى عليه يوم مات نحو من ثلاثمائة ألف انسان و اكثر.

قال: و مات في ذي الحجة سنة ست عشرة و ثلاثمائة، و خلف ثلاثه بنين: عبد الأعلى، و محمدا، و أبا يعمر عبيد الله، و خمس بنات، و عاش سبعا و ثمانين سنة و صلى عليه ثمانين مرة، نقل هذا أبو بكر الخطيب. [۲]

دلیل ذهبی در تبرئه ابن ابی داود علیل است

(مستتر نماند که تشکیک علامه ذهبی در ثبوت قول ابو داود در حق پسرش مدفوع است بآنکه از افاده خود ذهبی در «میزان الاعتدال» ظاهر است که ابن عدی این قول را قطعا و حتما ثابت می‌داند، و همچنین ابن صاعد).

قال في الميزان: عبد الله بن سليمان بن الاشعث السجستاني أبو بكر الحافظ الثقة صاحب التصانيف، وثقه الدارقطني فقال: ثقة الا انه كثير الخطاء في الكلام على الحديث.

و ذكره ابن عدی و قال: لو لا ما شرطنا لما ذكرته الى ان قال: و هو معروف بالطلب، و عامة ما كتب مع ابيه مقبول عند اصحاب الحديث، و اما كلام ابيه فيه فلا ادري أي شيء تبين له عنه؟

حدثنا علي بن عبد الله الداهري، سمعت احمد بن عمرو كركره، سمعت علي [۱] الارعن: الاحمق - المهوج في الكلام

[۲] سیر النبلاء ج ۷ ص ۵۷۶ مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۰۱

ابن الحسین بن الجنید، سمعت ابا داود یقول: ابی عبد الله کذاب.

قال ابن صاعد: کفانا ما قال ابوه فیه. [۱]

(از این عبارت ظاهر است که حضرت ابن عدی قطعاً و جزماً نسبت این کلام حق نظام بحضرت ابو داود نموده که اولاً گفته: (و اما کلام ابیه فیه فلا ادری ایش تبیین له منه) و بعد از آن همین افاده ابو داود متضمن اثبات کذابیت ابن ابی داود نقل کرده، و یحیی بن صاعد هم قطعاً و حتماً این افاده ابو داود را ثابت دانسته و فرموده: (و کفانا ما قال ابوه فیه).

پس هر گاه بشهادت مثل ابن عدی، و ابن صاعد قول ابو داود در حق پسر خودش قطعاً و حتماً ثابت باشد، تشکیک ذهبی قابل اصغاء و لائق اعتناء نخواهد بود.

اما اینکه شاید اراده کرده باشد ابو داود (کذب فی اللهجه لا فی الحدیث) پس قطع نظر آنکه برای اراده معنی قرینه و سندی در کار است، ثبوت کثرت کذب در لهجه هم برای جرح و قدح کافی است، چه کسی که کذاب و بسیار دروغ گو در غیر حدیث باشد، در فسق و فجور او ریبی نیست، و فاسق و فاجر خود مردود القول است.

اما اینکه ابن ابی داود دروغ می گفت و توریه می کرد.

پس اگر مراد از توریه توریه جائز است.

پس تعبیر از آن بکذابیت در کلام ابو داود وجهی ندارد، که مرتکب امر جائز را کذاب گفتن خود کذب واضح است.

و نیز ذهبی هم چرا تعبیر از آن بکذب کرده، و اگر مراد از توریه توریه غیر جائز است. [۱] میزان الاعتدال ج ۲ ص ۴۳۳

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۰۲

پس این تأویل اصلاً فائده بحال ابن ابی داود نمی‌رساند، که غرض قدح و جرح ابن ابی داود است، و آن در صورت صدور امر غیر جائز از او و آن هم بکثرت ظاهر، خواه آنرا بکذب مسمی سازند، و خواه بتوریه، و خواه بتقیه، و خواه بنفاق و سخریه (إذ لا مشأه فی الاصطلاح).

و از طرائف امور آنست که علامه ذهبی بعد ذکر این همه تأویلات علیه و تسویلات غیر جمیله، سر بدامن خجالت و اعتراف فروبرده، کلمه حق و انصاف بر زبان گهرفشان آورده، یعنی افاده کرده: که کسی که گمان کند که ابن ابی داود دروغ نمی‌گوید گاهی پس او احق است.

و این افاده متین و مقاله رزین صریح است در آنکه بلا ریب و اریاب قطعاً و حتماً ابن ابی داود مرتکب کذب و افتراء می‌گردید، و ثبوت کذب و افتراء ابن ابی داود بحدی ظاهر و باهر است، که کسی که نفی آن علی الاطلاق نماید آن کس خارج از زمره عقلاء، و داخل جماعت حمقاء او سفهاء است (و کل الصید فی جوف الفراء).

اما اینکه ابن ابی داود شیخ شد و باز آمد، یعنی از کذب، و ملازم شد صدق و تقی را.

پس اولاً این کلام هم دلالت صریحه دارد بر آنکه ابن ابی داود اولاً مرتکب کذب می‌شد، و در حالت شیخوخت از آن باز آمد، و ملازمت صدق و تقوی ورزید، پس این افاده هم مثل افاده سابقه مفید ثبوت کذب ابن ابی داود، و مزیل تشکیک مردود است.

و ثانیاً ثبوت کذب ابن ابی داود قبل از شیخوخت و آن هم بکثرت، خود مسقط احتجاج و استناد باقوال او که زمان صدور آن معلوم نباشد خواهد بود، و چون معلوم نیست که قدح و جرح حدیث غدیر در حال

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۰۳

شیخوخت نموده یا قبل از آن، پس لائق ذکر نباشد.

و ثالثاً لزوم صدق در حال شیخوخت از کجا ثابت گردد، که شخصی که در حالت عنفوان شباب، و حصول برکت خدمت والد عمده الاطیاب و استفاده از برکات انفاس آن عالی جناب، مرتکب کذب بکثرت گردد بحدی که والد ماجدش او را ملقب بکذاب سازد، و ابراهیم اصبهانی هم تصریح بکذاب بودنش نماید، و نیز کذب و افتراء او بر یحیی بن صاعد و محمد بن جریر طبری ثابت باشد، چگونه مجرد دعوی ذہبی که او بعد شیخوخت ملازمت صدق و تقوی اختیار کرده مقبول گردد.

و برای رد جمیع تأویلات و تسویلات ذہبی، قول یحیی بن صاعد که صاحب «کامل» بعد ذکر تصریح ابو داود بکذابت پسرش نقل کرده (أعنی کفانا ما قال أبوه فیه) کافی و وافی است، چه اگر این تأویلات را مساعی می بود کفایت این ارشاد برهم می خورد (فکفانا ما قال یحیی بن صاعد من کفایة قول أبیه فیه)

ترجمه ابن ابی داود در «میزان الاعتدال» تصنیف ذہبی

و چون سخافت این توجیہات غیر وجیہه، و رکاکت این تأویلات کریهه نہایت ظاہر و واضح بود، علامه ذہبی از ذکر آن در کتاب «میزان الاعتدال» با وصف آنکه موضوعش نقد رجال است استحیا کرده چنانچه تمام عبارت او این است):
عبد الله بن سليمان بن الاشعث السجستاني أبو بكر الحافظ الثقة، صاحب التصانيف، وثقه الدارقطني فقال: ثقة الا أنه كثير الخطاء في الكلام على الحديث.

و ذكره ابن عدي وقال: لو لا ما شرطنا و الا لما ذكرته الى أن قال: و هو معروف بالطلب و عامة ما كتب مع أبيه، و هو مقبول عند أصحاب الحديث، و أما كلام أبيه فيه فلا أدري ايش تبين له منه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۰۴

ثنا على بن عبد الله الداهري، سمعت أحمد بن محمد بن عمرو كركره، سمعت على بن الحسين بن الجعيد، سمعت أبا داود يقول: ابني عبد الله كذاب.

قال ابن صاعد: كفانا ما قال أبوه فيه.

ثم قال ابن عدي: سمعت موسى بن القاسم بن الاشيب، يقول: حدثني أبو بكر يقول: سمعت ابراهيم الاصبهاني يقول: أبو بكر بن أبي داود كذاب.

و سمعت أبا القاسم البغوي و قد كتب إليه أبو بكر بن أبي داود يسأله عن لفظ حديث لجده، فلما قرأ رقعة قال: أنت و الله عندي منسلخ من العلم.

و سمعت عبدان، سمعت أبا داود السجستاني يقول: من البلاء أن عبد الله يطلب القضاء.

و سمعت محمد بن الضحاک بن عمرو بن أبی عاصم يقول: أشهد على محمد بن يحيى بن مندة بين يدي الله سبحانه، أنه قال أشهد على أبي بكر بن أبي داود بين يدي الله تعالى أنه قال روى الزهري عن عروة قال: حفيت أظافير فلان من كثرة ما كان يتسلق على أزواج النبي صلى الله عليه و سلم.

قلت: هذا لم يستند أبو بكر الى الزهري فهو منقطع، ثم لا يسمع قول الاعضاء بعضهم في بعض، و لقد كاد أن يضرب عنق عبد الله لكونه حكى عنه هذا فشد منته محمد بن عبد الله بن حفص الهمداني، و خلصه من أمير اصبهان أبي ليلى، و كان انتدب له بعض العلوية خصما، و نسب الى عبد الله المقالة و أقام الشهادة عليه ابن مندة المذكور، و محمد بن العباس الاخرم، و أحمد بن علي بن الجارود، فأمر أبو ليلى بقتله، فأتى الهمداني و جرح الشهود، فنسب ابن مندة الى العقوق. و نسب أحمد الى أنه يأكل الربا، و تكلم في الآخر، و كان ذا جلالة عظيمة، ثم قام و أخذ بيد عبد الله و خرج به من فك الاسد، فكان يدعو له طول حياته و يدعو على الشهود.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۰۵

حكاها أبو نعيم الحافظ قال: فاستجيب له فيهم، منهم من احترق و منهم من خلط و فقد عقله.

و قال أحمد بن يوسف الازرق: سمعت ابن أبي داود يقول: كل الناس في حل الا من رمانى بيبغض على رضى الله عنه.

قال ابن عدی: كان في الابتداء نسب الى شيء من النصب، فنفاه ابن الفرات من بغداد، فرده على بن عيسى، فحدث فأظهر فضائل من تحبيل فصار شيخا فيهم.

قلت: كان قوى النفس وقع بينه و بين ابن صاعد و بين ابن جرير نساء الله العافية.

قال ابن شاهين: أراد الوزير على بن عيسى أن يصلح بين أبي بكر بن داود و ابن صاعد، فجمعهما و حضر القاضى أبو عمر، فقال الوزير لابی بكر: أبو محمد بن صاعد أكبر منك فلو قمت إليه فقال: لا- أفعل، فقال: أنت شيخ زيف قال أبو بكر: الشيخ الزيف الكذاب على رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال الوزير: من الكذاب على رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قال أبو بكر: هذا ثم قال: أظن انى اذل لاجل رزق يصل الى على يدك؟ و الله لا اخذت من يدك شيئا ابدا، و على مائة بدنة ان اخذت منك، فكان المقتدر بعد يزن رزقه بيده و يبعثه على يد خادم.

و قال محمد بن عبد الله القطان: كنت عند محمد بن جرير فقال رجل: ابن ابى داود يقرأ على الناس فضائل على رضى الله عنه، فقال ابن جرير: تكبيره من حارس.

قلت: و قد قام ابن ابى داود و أصحابه و كانوا خلقا كثيرا على ابن جرير و نسبوه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۰۶

الى بدعة اللفظ، فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه تنصل [۱] فيه مما قيل عنه و تألم لذلك.

و قد كان ابو بكر من كبار الحفاظ و الائمة الاعلام حتى قال الخطيب: سمعت الحافظ ابا محمد الخلال يقول: كان ابو بكر احفظ من ابيه ابى داود.

و روى ابن شاهين عن ابى بكر: انه كتب فى شهر عن ابى سعيد الاشج ثلاثين ألفا.

و قال ابو بكر النقاش و العهدة عليه: سمعت ابا بكر بن ابى داود يقول: ان تفسيره فيه مائة الف و عشرون الف حديث.

قلت: ولد سنة ثلاثين و مائتين، و رحل به أبوه فلقى الكبار، و سمع عيسى بن حماد صاحب الليث بن سعد، و طبقته، و انفرد عن طائفة.

قال ابو بكر احمد بن ابراهيم بن شاذان: ذهب ابو بكر الى سجستان فاجتمعوا عليه و سألوا أن يحدثهم، فقال: ليس معى كتاب، فقالوا ابن داود و كتاب، قال:

فأثارونى فأملت عليهم من حفظى ثلثين ألف حديث، فلما قدمت قال البغداديون لعب بأهل سجستان ثم فيجوا فيجا [۲] اكثروه بستة دنانير ليكتب لهم النسخة فكتبت و جىء بها فعرضت على الحفاظ فخطأونى فى ستة أحاديث منها ثلثة رويتها كما سمعت.

و قال الحافظ ابو على النيسابورى: سمعت ابن ابى داود يقول: حدثت باصبهان من حفظى ستة و ثلثين ألف حديث ألزمنى الوهم فى سبعة أحاديث، فلما رجعت وجدت فى كتابى منها خمسة على ما حدثتهم.

قال صالح بن احمد: الحافظ ابو بكر بن ابى داود امام اهل العراق، كان فى [۱] تنصل الى فلان من الجناية: خرج و تبرأ عنده منها

[۲] الفيح فارسى معرب: الذى يسعى على رجله، او الذى يسعى بالكتب او المسرع فى مشيه الذى يحمل الاخبار من بلد الى بلد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۰۷

وقته ببغداد مشايخ أسند منه و لم يبلغوا فى الآلة و الاتقان ما بلغ.

و قال ابن شاهين: أملى علينا ابو بكر سنين و ما رأيت بيده كتابا، و بعد ما عمى كان ابنه ابو معمر يقعد تحته بدرجة و بيده كتاب،

فیقول له حدیث کذا فیقول من حفظه حتی یأتی علی المجلس، و لقد قام ابو تمام الزینبی فقال: لله درک ما رأیت مثلك الا أن یكون ابراهیم الحرّی، فقال أبو بکر: كلما كان یحفظه ابراهیم فأنا أحفظه، و أنا أعرف الطب و النجوم و ما كان یعرف، رواها أبو ذر عن ابن شاهین.

أخبرنا أبو المعالی العراقی، انا أكمل بن أبی الازهر، انا سعید بن البناء، انا محمد بن محمد الهاشمی، انا محمد بن عمر الوراق من أصله، ثنا عبد الله بن أبی داود، ثنا عیسی بن حماد، ثنا اللیث عن سعید المقبری، عن أبیه، عن أبی هریره، عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: ان فی الجنة شجرة یراکب یراکب فی ظلها مائة سنة. أخرجه مسلم و النسائی عن قتیبہ عن اللیث.

مات ابو بکر فی آخر سنة ست عشرة و ثلاثمائة، و صلی علیه زهاء ثلاثمائة ألف نفس، و صلّوا علیه ثمانین مرّة، و خلف ثمانية اولاد و ما ذکرته الا لانتزّه [۱]

ترجمه ابن ابی داود بغفتار ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان»

(و علامه ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» گفته):

عبد الله بن سلیمان بن اشعث السجستانی ابو بکر بن ابی داود الحافظ الثقة صاحب التصانیف.

و ذکره ابن عدی و قال: لو لا ما شرطنا لما ذکرته الی ان قال: و هو معروف بالطلب و عامّة ما کتب مع أبیه مقبول عند أصحاب الحدیث، و أمّا کلام أبیه [۱] میزان الاعتدال ج ۲ من ص ۴۳۳ الی ص ۴۳۶

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۰۸

فما أدری أى شیء تبین له منه، حدثنا علی بن عبد الله الداهری، سمعت أحمد بن محمد بن عمر بن کرکرة، سمعت علی بن الحسین بن الجنید، سمعت أبا داود، یقول:

ابنی عبد الله کذاب.

قال ابن صاعد: کفانا ما قال أبوه فیه.

ثم قال ابن عدی: سمعت موسی بن القاسم بن الاشیب، یقول حدثنی ابو بکر، سمعت ابراهیم الاصبهانی یقول: ابو بکر بن ابی داود کذاب.

و سمعت ابا القاسم البغوی، و قد کتب إلیه ابو بکر بن أبی داود رقعة یسأل عن لفظ حدیث لجده فلما قرأ رقعته، قال انت و الله منسلخ من العلم.

و سمعت عبدان یقول سمعت ابا داود السجستانی یقول: و من البلاء أن عبد الله یطلب القضاء.

و سمعت محمد بن الضحاک بن عمرو بن أبی عاصم یقول: اشهد علی محمد ابن یحیی بن منده بین یدی الله انه قال: اشهد علی أبی بکر بن أبی داود بین یدی الله انه قال: روى الزهری عن عروہ قال: حفت اظافیر فلان من کثرة ما کان یتسلق علی ازواج النبی صلی الله علیه و سلم.

قلت: و هذا لم یسندہ أبو بکر الی الزهری فهو منقطع، ثم لا یسمع قول الاعداء بعضهم فی بعض، و لقد کاد أن یضرب عنق عبد الله لکونه حکي هذا، فشد متنه محمد بن عبد الله بن حفص الهمدانی، و خلصه من امیر اصبهان أبی لیلی، و کان انتدب له بعض العلویة خصما و نسب الی عبد الله المقالة، و اقام الشهادة علیه ابن منده المذکور، و محمد بن العباس الاخرم، و احمد بن علی بن الجارود، فأمر أبو لیلی بقتله، فأتی الهمدانی و جرح الشهود، و نسب ابن منده الی العقوق، و نسب احمد الی انه یأکل الربا، و تکلم فی الآخر

یعنی ابن حفص، و كان ذا جلاله عظیمه، ثم قام و أخذ بيد عبد الله و خرج به من فكك الاسد، فكان يدعو له طول عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۰۹

حياته و يدعو على الشهود.

حكاها أبو نعيم الحافظ قال فاستجيب له فيهم، منهم من احترق، و منهم من خلط و فقد عقله.

قال احمد بن يوسف الازرق: سمعت ابن أبي داود يقول: كل الناس في حل الا من رمانى ببغض على بن أبي طالب رضى الله عنه.

قال ابن عدی: كان في الابتداء نسب الى شيء من النصب، فنفاه ابن الفرات من بغداد، فرده على بن عيسى فحدث و أظهر فضائل على، ثم تحنبل و صار شيخا فيهم.

قلت: كان قوى النفس، وقع بينه و بين ابن صاعد و بين ابن جرير نسل الله العافية.

و قال ابن شاهين: أراد الوزير على بن عيسى أن يصلح بين أبي بكر ابن أبي داود و ابن صاعد، فجمعهما و حضر القاضي أبو عمر، فقال الوزير لابي بكر: ابو محمد بن صاعد اكبر منك فلو قمت إليه، فقال: لا افعل، فقال له: انت شيخ زيف قال أبو بكر: الشيخ الزيف الكذاب على رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال الوزير: من الكذاب على رسول الله؟ قال أبو بكر: هذا، ثم قال: أظن اني اذل لاجل رزق يصل الي على يدك؟ و الله لا أخذت من يدك شيئا أبدا، و على مائة بدنه ان أخذت منك، فكان المقتدر بعد يزن رزقه بيده و يبعثه على يد خادم.

و قال محمد بن عبد الله القطان: كنت عند محمد بن جرير فقال رجل: ابن أبي داود يقرأ على الناس فضائل على رضى الله عنه. فقال ابن جرير: تكبيره من حارس.

قلت: و قد قام ابن أبي داود و أصحابه و كانوا خلقا كثيرا على ابن جرير

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۰

و نسبوه الى بدعه اللفظ، فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه يناضل [۱] عنه مما قيل فيه و تألم لذلك.

و قد كان أبو بكر من كبار الحفاظ، و الائمة الاعلام، حتى قال الخطيب:

سمعت الحافظ أبا محمد الخلال: كان أبو بكر احفظ من أبيه أبي داود.

و روى ابن شاهين عن أبي بكر انه كتب في شهر عن أبي سعيد الاشج ثلاثين ألفا.

و قال أبو بكر النقاش و العهد عليه: سمعت أبا بكر بن أبي داود يقول: ان تفسيره فيه مائة الف و عشرون الف حديث.

قلت: ولد سنة ۲۳۵ و رحل به أبوه فلقى الكبار، و سمع من عيسى بن حماد صاحب الليث بن سعد، و طبقته، و انفرد عن طائفة.

قال أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن شاذان، ذهب أبو بكر الى سجستان فاجتمعوا عليه و سألوه أن يحدثهم فقال: ليس معي كتاب فقالوا: أنت ابن أبي داود و كتاب قال: فاثاروني فامليت عليهم من حفظي ثلاثين ألف حديث، فلما قدمت قال البغداديون: لعب بأهل سجستان ثم فيجوا فيجا [۲] اكتروه بستة دنائير ليكتب لهم النسخة فكتبت و جىء بها، فعرضت على الحفاظ فخطأوني في ستة احاديث منها ثلثة رويتها كما سمعت.

و قال الحافظ أبو على النيسابوري: سمعت ابن أبي داود و يقول: حدثت باصبهان من حفظي بستة و ثلاثين الف حديث الزموني الوهم في سبعة احاديث فلما رجعت وجدت في كتابي خمسة منها على ما حدثتهم.

قال صالح ابن أحمد: الحافظ أبو بكر امام العراق كان في وقته ببغداد مشايخ [۱] يناضل عنه: يدافع

[۲] الفيج: معرب پيك: الذى يحمل الاخبار من بلد الى بلد

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۱

أسند منه و لم يبلغوا في الاصابة و الاتقان ما بلغ.

و قال ابن شاهین: أُملي علينا أبو بكر سنين و ما رأيت بيده كتابا، و بعد ما عمي كان ابنه أبو يعمر يقعد تحته بدرجة و بيده كتاب فيقول: حديث كذا فيقول من حفظه حتى يأتي على المجلس، و لقد قام أبو تمام الزينبي فقال له: لله درك ما رأيت مثلك الا ان يكون ابراهيم الحربي، فقال أبو بكر: كلما كان يحفظ ابراهيم فأنا أحفظه، و أنا اعرف الطب و النجوم و ما كان يعرفهما. رواها أبو ذر عن ابن شاهين.

أخبرنا ابو المعالي العراقي، انا أكمل بن أبي الازهر، انا سعيد بن البناء، انا محمد بن محمد الهاشمي، انا محمد بن عمر الوراق من اصله، ثنا عبد الله ابن أبي داود، ثنا عيسى بن حماد، ثنا الليث عن سعيد المقرئ، عن ابيه، عن ابي هريرة، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: ان في الجنة شجرة يسير الراكب في ظلها مائة سنة.

أخرجه مسلم و النسائي عن قتيبة، عن الليث.

مات ابو بكر في آخر سنة ۳۱۶ و صلى عليه زهاء ثلاثمائة الف نفس، و صلوا عليه ثمانين مرة، و خلف ثمانية أولاد، و انما ذكرته لانزله انتهى.

و قال الخليلي: حافظ امام وقته، عالم متفق عليه، احتج به من صنف الصحيح:

ابو على النيسابوري، و ابن حمزة الاصبهاني، و كان يقال ائمة ثلاثة في زمن واحد:

ابن أبي داود، و ابن خزيمة، و ابن أبي حاتم انتهى. [۱]

(و از لطائف امور اين است كه علامه ذهبي گو در اين عبارت سير النبلاء برای تبرئه و تنزيه و حمايت ابن أبي داود تشمير ذيل آغاز

نهاده، و داد [۱] لسان الميزان ج ۳ ص ۲۹۳ الى ص ۲۹۷

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۲

اختراع مهملاست داده، لكن بعد از آن در همين كتاب «سير النبلاء» در اواخر ترجمه ابن أبي داود بعد نقل بعض هفواتش دست از تأييد و تصويب و حمايت او برداشته، ناچار اعتراف بشناعت خرافت او ساخته

خرافات ابن أبي داود در «حديث طير»

پس بايد دانست كه از تعصبات فاحشه و اغراقات شيعه ابن أبي داود، كه دلالت صريحه دارد، بر كثرت مجازفت و عدوان، و فقدان تثبيت و عدم مراعات دأب اسلام و ايمان، و انحراف او از جاده سويه اعتراف بفضائل علويه، و بعد او از مقام نقد و تحقيق احاديث نبويه، آن است كه بجواب علي بن عبد الله الداهري كه سؤال از حديث طير کرده گفته: كه اگر صحيح باشد حديث طير پس نبوت نبی صلی الله عليه و آله و سلم باطل است، زیرا كه راوی حديث طير حكايت کرده از حاجب نبی خيانت را، و حاجب نبی خائن نمی باشد، و شناعت و فظاعت اين تهجس و تهوّر، و كمال سماجت اين تقول و تكبر نهايت ظاهر و باهر است.

و علامه ذهبي بعد ذكر اين خرافت افاده کرده، كه اين عبارت رديه و كلام نحس است، چنانچه در «سير النبلاء» گفته:

قال ابو محمد بن عدی: سمعت علي بن عبد الله الداهري يقول: سألت ابن ابي داود عن حديث الطير فقال: ان صح حديث الطير فنبوة النبي صلى الله عليه و سلم باطل، لانه حكى عن حاجب النبي صلى الله عليه و سلم خيانة، يعنى انسا، و حاجب النبي صلى الله عليه و سلم لا يكون خائنا.

قلت هذه عبارة رديه و كلام نحس، بل نبوة محمد صلى الله عليه و سلم حق قطعى ان صح خبر الطير و ان لم يصح، و ما وجه الارتباط، هذا انس قد خدم النبي صلى الله عليه و سلم قبل ان يحتلم، و قبل جريان القلم، فيجوز ان يكون قصة

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۳

الطائر فی تلك المدة، فرضنا انه كان محتلما ما هو بمعصوم من الخيانة، بل فعل هذه الخيانة الخفيفة متأولا، ثم انه حبس عليا عن الدخول كما قيل فكان ما ذا و الدعوة النبوية قد نفذت و استجيت، فلو حبسه أوردته مرات ما بقي يتصور ان يدخل و يأكل مع المصطفى سواء، اللهم الا- ان يكون النبي صلى الله عليه و سلم قصد بقوله: ائتنى باحب خلقك إليك يأكل معي عددا من الخيار، يصدق على مجموعهم انهم احب الناس الى الله كما يصح قولنا أحب الخلق الى الله الصالحون، فيقال: فمن احبهم الى الله فنقول: الصديقون و الانبياء، فيقال فمن احب الانبياء كلهم الى الله تعالى فنقول محمد و ابراهيم و موسى، و الخطب في ذلك يسير، و ابو لبابة مع جلالته بدت منه خيانة، حيث اشار لبني قريظة الى خيانه، و تاب الله عليه، و حاطب بدت منه خيانه فكاتب قريشا بامر يخفي به نبي الله صلى الله عليه و سلم من غزوهم، و غفر الله لحاطب مع عظم فعله رضى الله عنه، و حديث الطير على ضعفه فله طرق جمه و قد افردتها في جزء و لم يثبت، و لا انا بالمعتقد بطلانه، و قد اخطأ ابن ابي داود في عبارته و قوله و له على خطائه اجر واحد و ليس من شرط الثقة ان لا يخطئ و لا يغلط و لا يسهو، و الرجل فمن كبار علماء الاسلام و من اوثق الحفاظ رحمه الله تعالى.

قال ابنه عبد الاعلى: توفي ابي و له ست و ثمانون سنة و اشهر. [۱]

(و از افادات دگر ائمه كبار حضرات سنيه هم بوضوح می پیوندد، که ابن ابی داود از جمله کاذبان و مفتریان بر سرور انس و جان (علیه و آله آلاف التحیات من الرب المنان) بوده (و آیه داهیة اطم من ذلك).

تفصیلش آنکه ابن الجوزی افاده کرده که ابن ابی داود حدیث [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۶۲۰

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۴

موضوع را که در فضائل سور مروی است در کتاب «فضائل قرآن» تفریق کرده، و در اول هر سوره فضیلت آن از این حدیث موضوع و مکذوب آورده، با وصفی که می دانست که این حدیث دروغ و بهتان است، لیکن عادت جمهور همین است که تنفیق احادیث خود می کنند، اگر چه به اکاذیب و باطیل باشد، و این معنی قبیح است، زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: که هر که روایت کند از من حدیثی که او دانسته باشد که آن کذب است پس او یکی از کاذبین است).

قال ابن الجوزی فی کتاب الموضوعات بعد ذکره الحدیث الطویل فی فضائل سور القرآن: و انما عجت من ابی بکر بن ابی داود کیف فرقه (یعنی هذا الحدیث) علی کتابه الذی صنفه فی فضائل القرآن و هو یعلم انه حدیث محال، و لكن شره بذلك جمهور المحدثین، فان من عادتهم تنفیق حدیثهم و لو بالبواطیل، و هذا قبیح منهم، لانه قد صح

من رسول الله صلى الله عليه و سلم انه قال: من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين انتهى. [۱]

(و عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی هم در «الآلی مصنوعه» حاصل عبارت ابن الجوزی وارد کرده لیکن از غایت استحیا و قصد حفظ ناموس ائمه خویش، عبارت اخیر را ساقط نموده، که آن مصرح است به اینکه جمهور محدثین بهمین بلیه گرفتارند، یعنی تنفیق احادیث خود باطیل و اکاذیب می کنند، و این فعل ایشان بغایت قبیح است، که موجب دخول ایشان در زمره ارباب کذب و افتراء است، (کما هو منطوق الحدیث) عبارت سیوطی در «الآلی مصنوعه» نقلا عن ابن الجوزی این است).

و انما عجت من ابی بکر بن ابی داود کیف آورده فی کتابه الذی صنفه فی [۱] الموضوعات لابی الفرج ابن الجوزی ج ۱ ص ۲۴۰ ط المدينة المنورة

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۵

فضائل القرآن و هو یعلم انه حدیث محال مصنوع بلا شک، و لكن انما حملة علی ذلك الشره انتهى [۱].

و گو سیوطی آخر عبارت ابن الجوزی را، که مشتمل بر تفضیح و تقییح شان جمهور محدثین است، و منظوی است بر تصریح به اینکه روایت نمودن ایشان موضوعات را موجب دخول ایشان در زمره مفتریان است حذف کرده، لیکن هر قدر که آورده آن هم در قدح و جرح ابن ابی داود کافی است، زیرا که از آن این قدر ثابت می شود که ابن ابی داود با وصف علم بوضع و اختلاق این

حدیث روایت آن کرده، و در کتاب خود آن را متفرق ساخته، و شناعة این فعل بر ادنی متبعی مستور نیست، احتیاج بتصریح ابن الجوزی و اخفای سیوطی نیست، در بسیاری از احادیث مذمت و شناعة روایت اکذوبات وارد گردیده، و علماء بآن تصریح کرده‌اند:

مسلم در «صحیح» خود گفته:

و دلت السنة على نفی رواية المنكر من الاخبار كنحو دلالة القرآن على نفی خبر الفاسق، و هو الاثر المشهور

عن رسول الله صلى الله عليه و سلم: من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين. [۲]

و أيضا

فيه عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: كفى بالمرء كذبا ان يحدث بكل ما سمع. [۳] انتهى. [۱] اللآلى المصنوعة

فی الاحادیث الموضوعه ج ۱ ص ۲۲۸ ط دار المعرفة- بیروت

[۲] صحیح مسلم ج ۱ ص ۷ ط بیروت

[۳] صحیح مسلم ج ۱ ص ۸ ط بیروت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۶

(و یحیی بن شرف نووی در «منهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج» در بیان فوائد

(من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار)

گفته):

فيه تحريم رواية الحديث الموضوع على من عرف كونه موضوعا أو غلب على ظنه وضعه، فمن روى حديثا علم أو ظن وضعه و لم يبين حال رواية أو وضعه، فهو داخل في هذا الوعيد، مندرج في جملة الكاذبين على رسول الله صلى الله عليه و سلم. و يدل عليه ايضا

الحديث السابق: من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو أحد الكاذبين [۱] ..

«جواب نسبة قدح حديث الغدير الى أبي حاتم الرازي»

اشاره

أما عزو قدح حديث الغدير الى أبي حاتم، فان ثبت ذلك بدليل حاتم و برهان جازم، فهو دليل على أن أبا حاتم في جنب الله آثم، و هو لاصل الحق خاتم [۲]، و لاس الورع جازم [۳]، و لجبل التقى جازم [۴]، و لآثار النقد و الانصاف راسم [۵]، و في فيافي [۶] العصبية و العضيئه [۷] هائم، و في غياهب [۸] العناد و اللجاج نائم، و على الانكار و البغض دائم، و لاشاعة الكذب و البهت رائم [۹].

[۱] شرح صحیح مسلم للنووی ج ۱ ص ۸

[۲] الخاتم: القاطع - المهلك.

[۳] الجازم: القاطع.

[۴] الجازم: القاطع بالسرعة.

[۵] الراسم: المعفی و الماحی.

[۶] الفیافی: جمع الفیفاء و هی المفازة التي لا ماء فیها.

[۷] العضية بفتح العين: البهتان و كلام قبيح.

[۸] الغياهب: جمع الغيب أي الظلمة.

[۹] الرائم: المرید و القاصد.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۷

(و علاوه بر این افراط، و تعنت، و مبالغه، و تشدد، و تعمق ابی حاتم، در جرح و قدح رجال معروف و مشهور، و مسلم اکابر محققین و اجله صدور است.

چنانچه علامه ذهبی که تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه [۱] در «طبقات شافعیه» ترجمه او گفته:

محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الامام العلامة الحافظ المقرئ المؤرخ شیخ الاسلام أبو عبد الله التركمانی الفارقی الدمشقی المعروف بالذهبی.

ولد فی ربيع الآخر سنة ثلث و سبعین بتقدیم السین و ستمائة، و أجاز له طائفة، و طلب و له ثمان عشرة سنة، و سمع ببلاد كثيرة من خلائق یزیدون علی ألف و مائتین، و أخذ الفقه عن المشایخ کمال الدین الزملکانی، و برهان الدین الفزاری، و کمال الدین قاضی شهبه و غیرهم، و قرأ القراءات و أتقنها، و شارک فی بقیة العلوم، و أقبل علی صناعة الحديث فأتقنها، و تخرج به حفاظ العصر، [۱] حاجی خلیفه عبد الله الكاتب الجلبی در «کشف الظنون» در ذکر مصنفین «طبقات شافعیه» گفته:

و القاضی تقی الدین ابو بکر بن احمد بن شهبه الدمشقی الاسدی المتوفی سنة ۸۵۱ اوله: الحمد لله الذي رفع قدر العلماء، و جعلهم بمنزلة النجوم من السماء الخ.

و ذکر فيه من شاع اسمه و احتاج الطالب الى معرفته، و رتب علی تسعة و عشرين طبقة.

و قاضی عبد الرحمن مجیر الدین در کتاب «الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل» در ترجمه طاهر بن نصر الله بن جمیل بطبقات تقی الدین ابن شهبه تمسک نموده چنانچه گفته:

قال العلامة قاضی القضاء تقی الدین بن شهبه فی ترجمته فی «طبقات الشافعية» الخ و هو اول من درس بالمدرسة الصلاحية بالقدس الشريف.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۸

و صنف التصانیف الكثيرة المشهورة، مع الدین المتین، و الورع، و الزهد، و باشر مشیخة أم الصالح و غیرها، و أراد أن یلی بعد موت المزی دار الحديث الاشرفیة، فلم یمكن من ذلك لفقد شرط الواقف فی اعتقاد الشیخ فيه.

قال السبکی: محدث العصر، و خاتم الحفاظ، القائم بأعباء هذه الصناعة، و حامل راية أهل السنة و الجماعة، امام أهل عصره حفظا و اتقاناً، و فرد الدهر الذي یذعن له أهل عصره، و یقولون: لا ننکر انک أحفظنا و أتقانا و شیخنا و استاذنا و مخزّجنا، و هو علی الخصوص سیدی و معتمدی، و له علی من الجمیل ما أجمل وجهی و ملا یدی، جزاه الله عنی أفضل الجزاء، و جعل حظه من غرفات الجنان موفر الجزاء، توفي فی ذی القعدة سنة ثمان و أربعین و سبعمائة ۷۴۸ و دفن بباب الصغير [۱]

ابو حاتم رازی بگفتار ذهبی در «سیر النبلاء» در قدح رجال مفرط است

(در کتاب سیر النبلاء ترجمه ابو حاتم گفته):

إذا وثق أبو حاتم رجلاً فتمسک بقوله: فانه لا یوثق الا رجلاً صحیح الحديث و إذا لین رجلاً أو قال فيه: لا یحتج به، فتوقف حتی ترى ما قال غیره فيه، فان وثقه أحد فلا تبني علی تجریح أبی حاتم، فانه متعنت فی الرجال، قد قال فی طائفة من رجال الصحیح: لیس

بحجه، ليس بقوى، أو نحو ذلك [۲].

(از این عبارت ظاهر است که تلین، و تضعیف، و قدح، و جرح ابو حاتم قابل اعتبار و اعتماد، و لائق رکون و استناد نیست، که حضرت او متعنت فی الرجال، و مفرط و مبالغ در قدح ارباب کمال است، که لسان طعن در طائفه از رجال صحاح گشوده، و در حقیقت خود را نزد اهل تحقیق و تنقید مطعون نموده. [۱] طبقات الشافعیة تألیف ابن شهبه ص ۹۴ مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو.

[۲] سیر النبلاء للذهبی ج ۷ ص ۶۳۲ مخطوط فی مکتبه المؤلف.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۱۹

و نیز ذهبی اکتفا بر اظهار بعد ابی حاتم از تحقیق و تنقید، و حرمان از توفیق و تسدید، و ابتلای او بتعنت و تشدید، بذکر این عبارت در ترجمه آن محدث وحید نکرده، در مقام دیگر هم از همین کتاب اسقاط آن عمده الاحبار از اعتماد و اعتبار نموده. چنانچه در «سیر النبلاء» بترجمه ابو زرعه رازی گفته:

يعجبني كثيرا كلام أبي زرعة في الجرح و التعديل يبين عليه الورع و الخبرة، بخلاف رفيقه أبي حاتم فانه جراح [۱].

(از این عبارت واضح است که ذهبی ابی حاتم را در جرح و تعدیل بخلاف عدیل او ابی زرعه را می نماید، و کلام ابو حاتم در این باب پسند نمی کند، و قابل قبول و لائق الثقات نمی داند، بلکه آن را از پایه ورع و خیرت هابط می گرداند، و تصریح می نماید که ابو حاتم جراح است، یعنی کثیر الجراح است بلا دلیل.

و نیز ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته:

ابراهيم بن خالد أبو ثور الكلبي أحد الفقهاء الاعلام، وثقه النسائي و الناس و أما أبو حاتم فمتعنت، و قال يتكلم بالرأى فيخطئ و يصيب، ليس محله محل المستمعين في الحديث، فهذا غلو من أبي حاتم سامحه الله، و قد سمع أبو ثور من سفیان بن عیینة، و تفقه على الشافعي و غيره، و قد روى عن أحمد بن حنبل قال: هو عندي في مسالاح [۲] السفیان الثوري. [۱] سیر النبلاء للذهبی ج ۷ ص ۵۵۹ مخطوط فی مکتبه المؤلف.

[۲] المسالاح بكسر الميم قشر الحية التي تسليخ منه. و في حديث عائشة: ما رأيت امرأة أحب الى من ان أكون في مسالاحها من سودة، كانها تمت أن تكون في مثل هديها و طريقتها.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۰

قلت: مات سنة أربعين و مائتين ببغداد و قد شاخ [۱]

ابو حاتم بخاری را بقدح و جرح نواخته

(و سابقا شنیدی که حضرت ابو حاتم بخاری را بقدح و جرح فضیح نواخته است، و او را از جمله ثقات و معتمدین، و علماء متدینین خارج ساخته.

پس کمال عجب است که حضرت رازی قدح ابو حاتم را در حدیث غدیر بکمال افتخار و ابتهاج روبروی اهل حق پیش می کند، و قدح او را در بخاری بخیال آورده، از ذکر بخاری بمقابله اهل حق استحياء نمی نماید، و نزد معتقدین بخاری قدح و جرح او، و اساءت ادب او، از اکبر کبائر فاحشه، و افحش شنایع عظیمه است، تا آنکه ابو عمرو احمد خفاف، بمزید اهانت و استخفاف بر کسی که چیزی در حق بخاری گوید، هزار لعنت چه جا یک لعنت روان ساخته، قادح و جراح بخاری را بزمرة ملاحده و کفار، حسب افادات ائمه کبار سنیه انداخته.

عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی بن علی بن تمام السبکی ابو نصر تاج الدین بن تقی الدین در «طبقات شافعیه» گفته: و قال أبو عمرو أحمد بن نصر الخفاف: محمد بن اسماعیل أعلم بالحديث من اسحاق بن راهویه، و أحمد بن حنبل، و غیرهما بعشرين درجة، و من قال فيه شيئا فمني عليه ألف لعنة. ثم قال: ثنا محمد بن اسماعیل التقی النقی العالم الذی لم أر مثله [۲]

ابو حاتم کتاب «تاریخ بخاری» را بخودش نسبت داده

(و نیز ابو حاتم جسارت بر سرقت شنیعه و خیانت فزیه نموده، کتاب «تاریخ بخاری» را بطرف خود منسوب ساخته. [۱] میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۹.

[۲] طبقات الشافعیة للسبکی ج ۲ ص ۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۱

چنانچه علامه تاج الدین سبکی در «طبقات شافعیه» گفته:

و قال أبو حامد الحاكم في الكنى: عبد الله بن الديلمي أبو يسر.

و قال البخاری و مسلم: أبو بشر بشين معجمة.

قال الحاكم: و كلاهما أخطأ في علمي انما هو أبو يسر، و خلیق أن يكون محمد بن اسماعیل مع جلالته و معرفته بالحديث اشتبه عليه، فلما نقله مسلم من كتابه تابعه على زلته، و من تأمل «کتاب مسلم» فی الاسماء و الكنى، علم انه منقول من كتاب محمد بن اسماعیل حذو القذة بالقذة، حتى لا یزید علیه فی الا ما یسهل عده، و تجلد فی نفعه حق الجلادة إذ لم ینسبه الى قائله، و کتاب محمد ابن اسماعیل فی التاريخ کتاب لم یسبق إلیه، و من ألف بعده شيئا من التاريخ أو الاسماء أو الكنى لم یستغن عنه، فمنهم من نسبه الى نفسه، مثل أبی زرعة، و أبی حاتم، و مسلم، و منهم من حکاه عنه فالله یرحمه فانه الذی أصل الاصول [۱].

(و ظاهر است که سرقت و خیانت، و اخفای فضل محسن و معلم خیر، نهایت قبیح و شنیع، و اثم عظیم و جرم فحیم است.

علامه سالم بن محمد السنهوری، که از اجله محدثین اعلام، و امثال فقهای فخام سنیه است، و فضائل و محامد او از کتاب «اسانید» علامه ابو مهدی عیسی بن محمد المالکی، و «خلاصة الاثر» محمد امین ابن فضل الله محبی [۲] ظاهر است، در کتاب «تیسیر الملک الجلیل لجمع الشروح و حواشی الشیخ خلیل» که نسخه آن بخط عرب پیش عبد ذلیل حاضر است گفته:

و الزم العزو غالبا الا فيما أنقله من شروح الشیخ بهرام، و «التوضیح»، [۱] طبقات الشافعیة للسبکی ج ۲ ص ۲.

[۲] خلاصة الاثر ج ۲ ص ۲۰۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۲

و ابن عبد السلام، و ابن عرفة، فلا أعزو لها غالبا الا ما كان غريبا، أو ذكره في غير موضعه، أو لغرض من الاغراض.

و قد ذکر ابن جماعة الشافعی فی منسکه الكبير: انه صح عن سفیان الثوری انه قال: ان نسبة الفائدة الى مفیدها من الصدق فی العلم و شکره، فان السکوت عن ذلك من الکذب فی العلم و کفره [۱].

(از این عبارت سراسر افادت واضح است، که حسب ارشاد سفیان ثوری، نسبت فائده بمفید آن از جمله صدق در علم و شکر آنست، و سکوت از نسبت فائده بمفید آن از جمله کذب در علم و کفر علم است.

پس هر گاه سکوت از نسبت فائده واحده هم بمفید آن کذب در علم و کفر آن باشد، استراق و انتحال تمام کتاب، و نسبت آن بخود، در افصح مراتب کذب و کفر باشد.

و نیز باید دانست که سیوطی در «اشباه و نظائر» ذکر کرده که عضد الدین استفتائی بخدمت علمای عصر خود نوشته که صورتش این است):

یا أدلاء الهدی و مصابیح الدجی، حیاکم الله و بیاکم [۲]، و ألهمنا الحق بتحقیقه و ایاکم، ها أنا من نورکم مقتبس، و بضوء نارکم للهدی ملتمس، ممتحن بالقصور، لا ممتحن ذو غرور، ینشد بأطلق لسان و أرق جنان.

ألا قل لسكان وادی الحمی هنیئا لکم فی الجنان الخلود

أفیضوا علینا من الماء فیضا فنحن عطاش و أنتم ورود

[۱] تیسیر الملک ص ۳ شرح الخطبه.

[۲] بیاک الله: بواک، ای ملکک او رفع مقامک.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۳

قد أثبتهم قول صاحب الکشاف، افیضت علیه سجال اللطاف: «مِنْ مِثْلِهِ»

[۱] متعلق بسوره صغه لها ای بسوره کائنه من مثله، و الضمیر لما نزلنا أو لعبدنا، و يجوز أن يتعلق بقوله: «فأتوا»

و الضمیر للعبد، حیث جَوَزَ فی الوجه الاول کون الضمیر لما نزلنا تصریحا و حَظَرَه فی الوجه الثانی تلویحا، فلیت شعری ما الفرق بین فأتوا بسوره کائنه من مثل ما نزلنا، و فأتوا من مثل ما نزلنا بسوره و هل ثم حکمه خفیة، أو نکتة معنویة، أو هو تحکم بحت، و هذا مستبعد من مثله، فان رأیتهم کشف الریبه و اماطة الشبهه و الانعام بالجواب اثبتهم بأجزل الاجور و الثواب [۲].

(و فخر الدین جاربردی جوابی معقد برای آن نوشته و عضد الدین بجواب آن گفته):

أقول: و أعوذ بالله من الخطاء و الخطل، و أستعفیه عن العثار و الزلل، الکلام علی هذا الجواب من وجوه:

الاول أنه کلام تمجده الاسماع، و تنفر عنه الطباع، ککلمات المبرسم غیر منظوم، و کهذیان المحموم لیس له مفهوم، کم عرض علی ذی طبع سلیم و ذهن مستقیم فلم يفهم معناه و لم یعلم مؤداه، و کفی دلیلا- بینی و بینک کل من له حظ من العریبه و ذکاء ما مع الممارسه لشطر من فنون الادبیة.

الثانی لما أجمل الاستفهام لشدة الابهام، فسرہ بما لا یدل علیه بمطابقه و لا بتضمن و لا بالتزام، و حاصله أن ثبوت أحد الامرین هینا محقق، و انما التردد فی التعین فحقیق بأن یسأل بالهمزة مع أم، دون هل مع أو، فانه سؤال عن أصل الثبوت. [۱] البقرة: ۲۳.

[۲] الاشباه و النظائر ج ۳ ص ۲۴۸ ط حیدرآباد الدکن.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۴

(و ابراهیم ولد فخر الدین جار بردی رساله بجواب عضد الدین نوشته که در آن گفته):

ثم ان قولک: حاصله ان ثبوت أحد الامرین هینا متحقق و انما التردد فی التعین، فحقیق ان یسأل فی بالهمزة مع أم، دون هل مع أو، فانه سؤال عن اصل الثبوت، یوهم أنك الذی استنبطت هذا المعنی من کلامه و فهمته منه، و لیس كذلك، بل لما بلغک هذا الجواب فبقیت حائرا مليا، لا- تفهم مراده و لا- تعرف معناه، و کنت تعرضه علی من زعمت أنهم کانوا ذا طبع سلیم و فهم مستقیم فما فهموا معناه و ما عثروا علی مراده، فصرت ضحکة للضحاکین و سخرة للساخرین فلما حال الحول و انتشر القول جاء ذاک الامام الالمعی اعنی الشیخ امین الدین حجی ددا و تمثل بین یدی والدی و قال کما قلت:

أفیضوا علینا من الماء فیضا فنحن عطاش و أنتم ورود

فقرأ علیه قراءة تحقیق و اتقان و تدقیق، فلما کشف الوالد له الغطاء ظهر له أن کلامک کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء، فجاء إلیک و أفرغ فی صماخیک و أقر عینیک، فکان من الواجب علیک ان تقول: حاصله کذا، علی ما فهمته من بعض تلامذته، لئلا یکون انتحالا فان ذلک خیانه و الله لا یحب الخائنین

، فان کابرت و جعلتني من المدعين فقلت: فَأَتِ بِهِ إِنَّ كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ ، فقلت:

أما بالنسبة الى الآخرة فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً

بینا و بینکم، و اما بالنسبة الى الدنيا فضلاء التبريزيين، فانهم عالمون بالحال عارفون بالامر على هذا المنوال. و لهذا ما وسعک ان تکتب هذه الهذيانات و أنت في تبريز مخافة ان تصير هزأة للساخرين و ضحكة للناظرين، بل لما انتقلت الى أهل بلد لا يدرون ما الصحيح تكلمت بكل قبيح لكن وقعت فيما خفت منه [۱]. [۱] الاشباه و النظائر ج ۳ ص ۲۴۹. عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۲۵

(از این عبارت واضح است که پسر جاربردی بندای جمهوری جار زده، بآنکه بر عضد الدین واجب بود که در ذکر حاصل کلام جار بردی حواله آن ببعض تلامذه او می کرد، و عدم نسبت عضد الدین این حواله را انتحال مذموم و خیانت ملوم، و موجب دخول در زمره خائنین غیر محبوبین، و ولوج در جماعت مردودین درگاه رب العالمین است.

پس هر گاه عضد الدین بمحض آنکه در ذکر حاصل کلام جار بردی نسبت آن بمفید آن ننموده، مستحق این تشنیع شنیع و اهانت فضیع باشد، بلا ریب ابو حاتم بسبب انتحال تمام کتاب بخاری و اصل اسفل درکات سعیر، و مستحق کمال تشنیع و تغییر باشد. و علاوه بر این همه عبد الرحمن پسر ابو حاتم که از اجله اساطین و اکابر محققین و منقدین است، و نبذی از فضائل عظیمه و مناقب فخیمه او سابقا شنیدی، روایت کرده که آیه (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)

[۱]، روز غدیر خم در باب جناب علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، پس اگر ابو حاتم بالفرض جسارت بر رد و قدح حدیث غدیر کرده باشد، خرافت او بافاده فرزند ارجمندش مردود و نامقبول، و مورد طعن و تشنیع ارباب عقول خواهد بود، و هر گاه این خرافتش را سلیل نبیل ابو حاتم بسمع اصغاء جا نداده باشد، دیگری چگونه بآن التفات نماید. علامه عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در «در منشور» گفته:

أخرج ابن أبي حاتم، و ابن مردويه، و ابن عساكر، عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»

[۲] علی رسول الله [۱-۲] المائدة: ۶۷.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۲۶

صلی الله علیه و آله يوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب [۱].

(پس از غرائب الطاف الهیه و تأییدات ربانیه آنست که چنانچه قدح و جرح جاحظ، و ابن ابی داود، و ابو حاتم از افادات اساطین سنیه ثابت گردانیدم، همچنان بطلان قدح و جرح اینها در حدیث غدیر (ان ثبت عنهم) یا از خود بعض ایشان، و یا از پدر بعض ایشان، و یا از پسر بعض ایشان مبرهن نمودم (و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا).

و از این هم لطیف تر آن است که رازی بعد این جد و جهد و کد و کاوش در رد این حدیث شریف (من حیث لا يشعر) خرافات سابقه خود را باطل نموده، که اعتراف کرده بآنکه مخالفین شیعه احتجاج بحدیث غدیر بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند).

حيث قال في «نهاية العقول»:

ثم ان سلمنا صحة أصل الحديث و لكن لا نسلم صحة تلك المقدمة و هي قوله عليه السلام: (أولى بكم من أنفسكم).

بیانه أن الطرق التي ذكرتموها في تصحيح أصل الحديث لم يوجد فيها هذه المقدمة، فان أكثر من يروى أصل الحديث لم يرو تلك

المقدمة، فلا- يمكن دعوى التواتر فيها، ولا- يمكن أيضا دعوى اطباق الامة على قبولها، لان من خالف الشيعة انما يروون أصل الحديث للاحتجاج به على فضيلة على رضى الله عنه، ولا يروون هذه المقدمة [۲].

(از این عبارت ظاهر است که مخالفین شیعه اصل حدیث غدیر را برای احتجاج بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت [۱] الدر المنثور ج ۱ ص ۵۲۳ سورة المائدة.

[۲] نهاية العقول ص ۲۶۳ مخطوط فی مكتبة المؤلف بلکهنو.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۷

می کنند، پس اعتماد مخالفین شیعه، که مراد از آن حضرات اهل سنت اند، بر حدیث غدیر، و احتجاج و استدلالشان باین حدیث شریف بر فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، باعتراف خود رازی، ثابت گردید، و واضح شد که رد و ابطال این حدیث شریف، که از ثلثه منحوسه نقل کرده، حسب افاده خود رازی هم، نزد اهل سنت باطل و واهی است (و لله الحمد علی ذلك).

اصل حدیث غدیر باعتراف فخر رازی از احادیث صحیحه است

اشاره

و نیز رازی در «نهاية العقول» در ذکر حدیث غدیر گفته: و تارة يصحونه من وجهين:

الاول ان الامة أجمعت على صحة هذا الحديث فيكون صحيحا، و انما قلنا ان الامة أجمعت على صحته، لان الشيعة يثبتون به امامته، و سائر الفرق يثبتون به فضيلته، و ليس في الامة أحد أنكره أو رده، و إذا أثبتته الامة بأسرها وجب أن يكون صحيحا [۱].
(و در مقام جواب از این وجه گفته):

و أما الوجه الاول مما استدلوا به فنقول: الامة أجمعت على جعله من أخبار الآحاد أو أخبار التواتر، و جعله من أخبار التواتر ممنوع فلم قلت ان ذلك يدل على القطع بصحته، بيانه أن اكثر الامة يجعلونه من أخبار الآحاد، و المعنى بجعله من أخبار الآحاد أنهم يعتقدون ان صحته مظنونة لا- معلومة، و ليس كل ما لا- تكون صحته يقينية للامة فانهم لا- يقبلونها، بل أكثر الاخبار التي قبلوها و عملوا بها و اجتهدوا في معرفة معانيها غير مقطوعة الصحة [۲].

(از این عبارت واضح است که اکثر امت حدیث غدیر را قبول کرده اند [۱] نهاية العقول ص ۲۶۱.

[۲] نهاية العقول ص ۲۶۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۸

و اعتقاد می کنند صحت آن را، گو این صحت مظنونه باشد.

و نیز این خبر مثل اکثر اخبار است که امت آن را قبول کرده و عمل بآن نموده، و اجتهد در معرفت آن بکار برده.

پس بحمد الله حسب افاده خود رازی، که نهایت قریب است باین قدح و جرح، و فاصله معتد بها ندارد، قدح و جرح ثلاثه مردود و باطل و از حيله صحت عاطل باشد، که خلاف اعتقاد اکثر امت، و اتباع غیر سبیل مؤمنین، و عین بدعت است

باعتراف فخر رازی حدیث غدیر مقبول اجماع امت است

و نیز فخر رازی در «اربعین فی اصول الدین» گفته:

و أما الشبهة الثانية عشر و هي التمسك بقوله عليه السلام: («من كنت مولاه فعلى مولاه») فجوابها من وجوه:

الاول أنه خبر واحد، قوله: الامم اتفقت على صحته، لان منهم من تمسك به فى فضل على، و منهم من تمسك به فى امامته. قلنا: تدعى أن كل الامم قبلوه قبول القطع أو قبول الظن؟ الاول ممنوع، و هو نفس المطلوب، و الثانى مسلم، و لا ينفعكم فى مطلوبكم [۱].

(از این عبارت واضح است که فخر رازی قبول کردن امت بالاتفاق و الاجماع حدیث غدیر را، و لو كان القبول قبول ظن، قبول کرده و تسلیم نموده، پس قدح و جرح این حدیث شریف، که بر ذکر آن در «نهایة العقول» از مزید غفول و ذهول جسارت کرده، حسب این افاده «اربعین» و هم افاده مکرره «نهایة العقول» که قریب بهمین قدح و جرح در مبحث واحد وارد کرده، مردود و مقدوح باشد

فخر رازی در تفسیر کبیرش حدیث غدیر را از ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن نقل کرده

و نیز بعنایت الهی بطلان این قدح و جرح از افاده خود رازی تحریر [۱] الاربعین للفخر الرازی ص ۴۶۲ ط حیدرآباد الدکن. عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۲۹

در «تفسیر کبیر» ظاهر است که نزول آیه «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»

[۱] در فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام، و ارشاد فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث غدیر را بعد نزول این ابن کریمه، و تهنیت حضرت ابن خطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بمولائیت آن حضرت او را و هر مؤمن و مؤمنه را نقل کرده و تصریح فرموده: که این قول ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن علی، یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام است).

و هذه عبارة الرازی فى تعدید الاقوال فى شأن نزول الآية (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ) [۲] الآية:

العاشر نزلت هذه الآية فى فضل على رضى الله عنه، و لما نزلت هذه الآية أخذ بيده، و قال: (من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه)، فلقبه عمر رضى الله عنه فقال: هنيئا لك يا بن أبى طالب، أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة، و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن على [۳]. (هر گاه حسب افاده رازی بقول ابن عباس، و براء بن عازب، و ارشاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیث غدیر ثابت گردد، بلکه نزول آیه کریمه هم در این باب نزد این حضرات محقق باشد، و تهنیت خلافت مآب بمولائیت آن حضرت، که هم مثبت اصل حدیث، و هم کاشف حجاب شبهات منکرین دلالت حدیث بر مطلوب است، با آن ضمیمه [۱] المائدة ۶۷. [۲] المائدة ۶۷.

[۳] تفسیر مفاتیح الغیب ج ۱۲ ص ۴۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۳۰

گردد، کمال شناعة و فظاغت جسارت و خسارت رازی در ایراد این قدح و جرح ثابت شود (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ)

[۱].

و از قدح و جرح حدیث غدیر عجیب تر است آنچه رازی در ذکر استدلال بر ابطال آن از قادحین مقدوحین نقل کرده، کاش صرف بر نقل قدح و جرح اکتفا می فرمود، که ناظرین غیر ماهرین را حقیقت حال منکشف نمی شد، و گمان می کردند که شاید در دست قادحین مقدوحین صورت دلیلی باشد، که بسبب آن بر ابطال این حدیث شریف جسارت کرده باشند

جواب مؤلف از خرافات فخر رازی در قدح حدیث غدیر

لیکن از نقل وجه ابطال پرده از روی کار افتاد، و زیاده تر دانشمندی قادحین حدیث شریف ظاهر گردید، که با وصف تعصب و حق کشی، از زمره فضلاء و علماء بل عقلاء هم خارج اند، و از دیگران چندان تعجب نیست، که کار این حضرات است که بجای خویش هفوات غریب می زنند و خرافات عجیب سر می دهند، لیکن کمال عجب از رازی است، که بآن تبحر و امعان، و علو مقام و رفعت شأن، چنین هفوات واهیه در مقابل شیعه ذکر می کند، و بآن دم مباحثات می زند.

اما قدح اول پس بغایت لغو و واهی است، و ناشی از سر عناد و گمراهی.

اولا این حدیث مروی بطریق اهل سنت بر شیعه چه قسم حجت خواهد شد، می باید که اولاً روایت نمودن شیعه این حدیث را، بطریقی که لائق التفات باشد، ثابت کنند، بعد آن باستدلال از آن دست زنند.

و ثانیاً آنفا شنیدی که از افاده جناب شاه صاحب در صدر «تحفه» [۱] الحشر ۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۳۱

ظاهر است، که هر یک را از طرفین یعنی سنی و شیعه تهمت و تعصب و عناد لاحق است، و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع، و شیعه را برای اسکات سنیة نقل از کتب سنیة باید کرد، و سنیة را از کتب شیعه، پس عدم جواز احتجاج باین خبر واهی از افاده جناب شاه صاحب محقق و مبرهن است، گو جناب شاه صاحب خود هم جابجا بر خلاف این افاده، که در صدر کتاب آنرا از قبیل اصول موضوعه قرار داده اند، رفته باشند.

و ثالثاً عدم جواز احتجاج باین روایت واهیه بمقابله شیعه از افاده سدید شاه ولی الله هم ظاهر است، زیرا که سابقاً شنیدی که از افاده شان در «قره العینین» واضح است، که آن همه تمویهات و تسویلاتشان که در «قره العینین» بتلفیق و تزویق آن مبادرت نموده اند، بمقابله امامیه بلکه زیدیه هم بکار نمی آید، که مناظره ایشان بطور دیگر می باید، نه باحدیث صحیحین و مانند آن.

و رابعاً همان قدحی که رازی و اتباع او در حدیث غدیر پیش کرده بودند دنبال این حدیث نمی گزارد، زیرا که این حدیث را هم بسیاری از اکابر ناقدین و عظمای محققین روایت نکرده اند، بلکه سائر ارباب صحاح سته هم بر اخراج آن اتفاق ندارند، بلکه مخصوص بشیخین یعنی بخاری و مسلم است، که در «جامع الاصول» صرف بایشان منسوب ساخته، و اگر دیگر ارباب صحاح روایت آن می کردند بر حسب دأب خود بایشان هم نسبت می کرد.

و خامساً این روایت که از اخبار آحاد است بلکه در «صحیحین» سوای ابی هریره از دیگری مروی نگردیده، با چنین حدیث شریف که

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۳۲

زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند، و خود ابی هریره هم راوی آن باشند، چگونه معارض و مقابل می تواند شد، چه جا که قدح در آن کند و ابطال آن نماید، اندک تأمل باید کرد و گونه واقفیت بفن اصول حدیث، بلکه پاره از عقل و لو بالاستعاره بدست باید آورد.

باز باید گفت که این چنین روایت در چنین حدیث چگونه قادح می تواند شد، اگر پنجاه صحابه هم مثلاً راوی این روایت می بودند

معارض حدیث غدیر نمی‌شد، چه جا که حالش آنست که دانستی.

و سادسا حدیث غدیر باعتراف و اقرار خود ابو هریره ثابت و محقق است، که هر گاه اصبح بن نباته از ابو هریره پرسید که آیا شنیدی رسول خدا صلی الله علیه و سلم را که می‌گفت روز غدیر خم در حق امیر المؤمنین: (من کنت مولاه فعلی مولاه)

؟ ابو هریره ملجأ شده گفت ای و الله بتحقیق که شنیدم انحضرت را که می‌گفت این را

ابو هریره خود اعتراف بحديث غدیر کرده

اشاره

ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی که فضائل عالیّه و مناقب سامیه او انشاء الله تعالی از ما بعد خواهی شنید در «کتاب مناقب» جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بعنایت ربانی یک نسخه آن در عراق دیدم و بیک نسخه آن بعد مساعی جمیله در هند وارسیدم گفته:

قال الاصبح: دخلت علی معاویه و هو جالس علی نطح من الادم، و متکئا علی و سادتين خضراوتين، عن يمينه عمرو بن العاص، و حوشب و ذو الكلاع، و عن يساره أخوه عتبۀ، و ابن عامر، و ابن کرز، و الوليد بن عقبۀ، و عبد الرحمن ابن خالد بن الوليد، و شرحبيل بن السمط، و بين يديه ابو هريره، و أبو الدرداء، و النعمان بن بشر، و أبو امامة الباهلي.

فلما قرأ الكتاب قال: ان عليا لا يدفع إلينا قتله عثمان، فقلت له: يا معاوية

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۳۳

لا تعتل بدم عثمان، فانك تطلب الملك و السلطان، و لو كنت أردت نصرته حيا، و لكنك تربصت به لتجعل ذلك سببا الى وصولك الى الملك.

فغضب فأردت أن يزيد غضبه، فقلت لابی هريره: يا صاحب رسول الله انی أحلفك بالله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة، و بحق حبيبه المصطفى عليه السلام الا أخبرتنی أ شهدت غدیر خم؟ قال: بلى شهدته، قال فما سمعته يقول فی علی؟

قال: سمعت يقول (من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله)

قلت له: فاذن أنت واليت عدوه و عاديت وليه، فتنفس ابو هريره صعداء، و قال إنا لله و إنا إليه راجعون

فتغير معاوية عن حاله و غضب، و قال: كف عن كلامك، فلا- تستطيع أن تخدع أهل الشام بالكلام عن طلب دم عثمان، فانه قتل مظلوما فی حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم و عند صاحبك قتلته أغراهم به حتى قتلوه فهم أنصاره و يده و عضده، و ما كان عثمان يهدر دمه الخ [۱].

(و شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قراوغلی سبط بن الجوزی در «تذکره خواص الامۀ فی معرفۀ الائمه» در ذکر واقعه صفین از اصبح بن نباته نقل کرده):

فقدمت علی معاوية فدخلت علیه و عمرو بن العاص عن يمينه، و ذو الكلاع، و حوشب عن يساره، و الى جانبه أخوه عتبۀ، و ابن عامر، و الوليد بن عقبۀ، و عبد الرحمن بن خالد بن الوليد، و شرحبيل بن السمط، و أبو هريره، و أبو الدرداء، و النعمان بن بشير، و أبو امامة الباهلي، فدفعت إليه الكتاب، فلما قرأه قال ان عليا لا يدفع إلينا قتله عثمان. [۱] المناقب للخوارزمي ص ۱۳۴ ط طهران.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۳۴

قال أصبغ: فقلت له يا معاوية لا- تعتل بقتله عثمان، فانك لا تطلب إلا الملك و السلطنة، و لو أردت نصرته حيا لفعلت، و لكنك تربصت به، و تقاعدت عنه لتجعل ذلك سببا الى الدنيا، فغضب فأردت أن أزيده، فقلت: يا أبا هريرة أنت صاحب رسول الله صلى الله عليه و سلم، اقسم عليك بالله الذي لا اله الا هو و بحق رسوله هل

سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم غدیر خم فی حق أمير المؤمنين: (من كنت مولاه فعلى مولاه
؟ فقال: أى و الله لقد سمعته يقول ذلك، فقلت: إذا أنت يا أبا هريرة واليت عدوه، و عاديت وليه، فتنفس أبو هريرة و قال: إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

، فتغير وجه معاوية، و قال: يا هذا كفّ عن كلامك فلا تستطيع أن تخدع أهل الشام عن الطلب بدم عثمان فإنه قتل مظلوما [۱].
(و هر گاه ابو هريره حديث غدیر را بمقابله خصم خود روبروى معاويه غاويه، و جمعى از معاندين لثام بتأکید تمام، اعنى يمين و أقسام بنام رب منعم ثابت ساخته، پس بمقتضای قاعده («اقرار العقلاء على أنفسهم مقبول و على غيرهم مردود») اگر ابو هريره بهمين اهتمام روايت
(ليس لهم مولى دون الله و رسوله)

نقل می کرد قابل التفات و اصغاء نبود چه جا که شائبه از این اهتمام ندارد.
و سابعا حضرت ابو هريره اگر چه بزعم ارباب تعصب و غفول، و اصحاب عناد و ذهول، بغایت مرتبه ممدوح و مقبول، و داخل اجله
أساطين عدول است، تا آنکه برای اثبات مزید فضل او می آرند، که ابو أيوب صحابی وامی نمود که تحدیث از ابو هريره نزد او
أحب بود از تحدیث از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم کما فی [۱] تذکره خواص الامه ص ۴۸ ط طهران.
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۳۵
«المستدرک»).

قال الحاكم: حدثنا ابراهيم بن بسطام الزعفراني، ثنا سعيد بن سفيان الجحدري ثنا شعبه عن أشعث بن أبي الشعثاء، قال: سمعت أبي
يحدث قال: قدمت المدينة فاذا أبو أيوب يحدث عن أبي هريرة رضى الله عنه، فقلت: تحدث عن أبي هريرة و أنت صاحب منزله عند
رسول الله صلى الله عليه و سلم، فقال:
لان احدث عن أبي هريرة أحب الى من أن احدث عن النبي صلى الله عليه و سلم [۱]

فسق و خیانت و دروغ ابو هريره بافادات اکابر اهل سنت واضح است

(لكن بحمد الله و حسن توفيقه از افادات ائمه بارعین و مشایخ محققین حضرات سنیه، فسق و فجور و کذب و زور آن عمده صدور،
و رئیس اهل شرور، در غایت وضوح و ظهور است، چنانچه اعلام کرام در مصنفات خود شرح داده اند، و گو احاطه و احصای
قوادح حضرت أبی هريره دشوار است، لكن بطریق انموزج در این جا بر بعض آن اکتفاء می رود.

پس از فحش قوادح او آنست، که منحرف از جاده مستقیمه اطاعت و ولای جناب امیر المؤمنین علیه السلام، و دشمن آن حضرت و
موالی عدو سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات بوده، و هر گاه اصبغ بن نباته که از اصحاب جناب امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب علیه السلام بود تنبیه ابو هريره بر این معنی کرد تنفس صعداء نمود و (إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

[۲] که مشعر از عظمت مصیبت، و مزید شناعة فعل او است خواند، چنانچه آنفا شنیدی، و هر گاه عداوت او با حضرت امیر
المؤمنین [۱] المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲.

[۲] البقرة ۱۵۶.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۳۶

عليه السلام ثابت گردید، در کفر و نفاق و وصول او بأسفل درکات جحیم ریپی نماند، که بدلالات آیات و آثار نبویه، و اجماع اهل اسلام عداوت آن حضرت سبب هلاک ابدی و بوار سرمدی است.

و نیز ابو هریره شطرنج می باخت، و بقماربازی اشتغال می داشت، و دین و دیانت خود می باخت، و ورع و امانت را ضایع می ساخت

ابو هریره بگفتار دمیری در «حیاء الحيوان» از قماربازان بود

محمد بن عیسی الدمیری در «حیاء الحيوان» در لغت عقرب می فرماید:

و روى الصعلوكى تجويزه أى الشطرنج عن عمر بن الخطاب، و أبى اليسر و أبى هريرة، و الحسن البصرى، و القاسم بن محمد، و أبى قلابه، و أبى مجلز، و عطاء و الزهرى، و ربيعة بن عبد الرحمن، و أبى الزناد، رحمهم الله، و المروى عن أبى هريرة رضى الله عنهم من اللعب به مشهود فى كتب الفقه انتهى [۱].

(و در «نهایه» ابو السعادات مبارک بن أبی الکریم المعروف بابن اثیر الجزری مسطور است):

و فى حديث بعضهم قال: رأيت ابا هريرة يلعب السدر، السدر لعبة يقامر بها و تكسر سينها و تضم، و هى فارسية معربة عن سه در يعنى ثلاثة أبواب انتهى [۲].

(و در «مجمع البحار» محمد طاهر كجراتى مسطور است):

و حديث رأيت ابا هريرة يلعب السدر لعبة يقامر بها، تكسر سينها و تضم الخ.

(حالاً- بعض تصریحات بر حرمت شطرنج و قمار، که کار این زبده اخیار بود باید شنید، و بحقیقت تقدس و ورع و عدالت ائمه خویش [۱] حیاء الحيوان للدمیری ج ۲ ص ۱۴۴ ط مصر.

[۲] نهایه ابن الاثیر ج ۲ ص ۳۵۴

حرمت شطرنج و قمار بتصریح اکابر اهل سنت

شیخ تقی الدین احمد بن عبد الحلیم المعروف بابن تیمیة الحنبلی در «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریة» می گوید:

مذهب جمهور العلماء ان الشطرنج حرام، و قد ثبت عن علی بن ابی طالب مر يقوم يلعبون الشطرنج، فقال: (ما هذه التماثيل التي أنتم لها عاكفون)

[۱].

و كذلك النهی عنها معروف عن أبی موسى، و ابن عباس، و ابن عمر، و غیرهم من الصحابة، و تنازعوا فی ان أيهما أشد تحريما الشطرنج و النرد:

فقال مالک: الشطرنج أشد من النرد، و هذا منقول عن ابن عمر، و هذا لانها تشغل القلب بالفکر الذى یصد عن ذکر الله و عن الصلوة اکثر من النرد.

و قال ابو حنیفة و أحمد: النرد أشد [۲].

و ابو النصر نصیر الدین محمد الشهیر بخواجه نصر الله بن محمد سمیع بن محمد باقی، با آن جسارتی که دارد چاره از اقرار بحرمت شطرنج نمی بیند، و راه اثبات حرمت آن بأقوال ائمه خود می گزیند، و بورود روایات و آثار بحرمت آن جار می زند، و در حقیقت بنیان غیر مرصوص عدالت و جلالت ائمه لصوص خود می کند.

چنانچه در «صواعق» در ذکر مکیاید گفته:

الثلاثون و مائة طعن اهل السنة بأنهم يجوزون اللعب بالشطرنج، فانه ينخدع به المرقعان [۳] و هو افتراء، فان اللعب بالشطرنج حرام عند أبي حنيفة، و مالك، [۱] الانبياء: ۵۲.

[۲] منهاج السنة ج ۲ ص ۹۸ ط بولاق مصر.

[۳] المرقعان بفتح الميم و القاف: القليل الحياء.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۳۸

و أحمد على الصحيح، و ورد في حرمة أحاديث و آثار الخ [۱].

(و حضرات صحابه عدول و ائمه فحول سنیان بر ابو هریره اعتماد نداشتند، و همت برد و انکار بر او می گماشتند، و حضرت او را متهم بوضع و افترا می ساختند، و روایات او را از اوج قبول بحضیض طرح می انداختند، و حضرت عائشه در رد و انکار بر آن عمده الاحبار، از دیگر صحابه اخیار پا را فراتر می نهاد، و داد توهین و تخجیل آن خبر نبیل و صحابی جلیل می داد، تا آنکه زمانه رد و انکار آن علامه روزگار دراز، و ابواب انفعال و ندامت آن گربه مسکین خوش اطوار باز گردید و غلغله این تفضیح و تقبیح بمسامع مؤالف و مخالف و دوست و دشمن رسید

بگفتار ابن قتیبه عمر و علی و عثمان و عائشه ابو هریره را تکذیب می کردند

علامه عبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب «الرد علی من قال بتناقض الحديث» علی ما نقل بجواب بعض طاعنین گفته:

فاما طعنه علی أبي هريرة بتكذيب عمر و عثمان و علی و عائشة، فان أبا هريرة صحب رسول الله صلى الله عليه و سلم نحوًا من ثلث سنين، و أكثر الرواية عنه، و عمر بعده نحوًا من خمسين سنة، و كانت وفاته سنة تسع و خمسين، و فيها توفيت أم سلمة زوجة النبي صلى الله عليه و سلم، و توفيت عائشة قبلها بسنة، فلما أتى من الرواية عنه صلى الله عليه و سلم بما لم يأت بمثله من صحبه من أجله أصحابه و السابقين الاولين إليه اتهموه و أنكروا عليه، و قالوا: كيف سمعت هذا وحدك و من سمعه معك؟ و كانت عائشة أشدهم انكارا عليه حتى تناول الايام بها و به، و كان عمر شديدا علی من أكثر الرواية.

(و مؤیدات افاده ابن قتیبه در دیگر کتب معتبره حضرات سنیه نیز [۱] الصواعق - مخطوط فی مکتبه المؤلف.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۳۹

بسیار است. علامه شمس الدین محمد بن مظفر الدین خلخالی در «مفاتیح شرح مصابیح» گفته:

قوله: (انکم تقولون) الخطاب للصحابه.

(أكثر أبو هريرة عن النبي) أي أكثر الرواية عنه عليه السلام.

(و الله الموعد) أي لقاء الله موعدنا، یعنی مرجعنا، یعنی به يوم القيامة، فيظهر عنده صدق الصادق و كذب الكاذب لا محالة، لان الاسرار تنكشف هنا لك [۱].

(از این عبارت پیدا است که صحابه نسبت اکثار روایت بابو هریره می کردند، و ظاهر است که مراد از این اکثار نه اکثار روایت صحیحه است، زیرا که این اکثار موجب اکثار مدح و ستایش است، نه موجب ذم و نکوهش، و اگر این اکثار مراد بودی ابو هریره

تنگدل نمی شد بلکه خوشدل می شد، و قول او: (و الله الموعد) دلیل واضح است بر آنکه مراد حضرات صحابه ذم و ملام و تکذیب ابو هریره بود، که بجواب قولشان گفت: که خدا موعده ما است، یعنی مرجع ما روز قیامت است، پس ظاهر خواهد شد نزد خدای تعالی صدق صادق و کذب و کاذب لا محاله، زیرا که اسرار آنجا منکشف خواهد شد.

و بعض شراح چون در توجیه خطاب (انکم تقولون) بحضرات صحابه مزید تنقیص ابو هریره یافته اند، از آن سر تافته بحضرات تابعین این خطابه متوجه ساخته.

شیخ نور الدین علی بن سلطان محمد الهروی المعروف بالقاری در «مرقاة شرح مشکاة» گفته:

(و عنه) أى عن أبی هریره قال: (انکم) أى معشر التابعین، و قيل: الخطاب [۱] المفاتیح شر المصایح ص ۲۲۳ فی المعجزات من باب علامات النبوة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۴۰

مع الصحابة المتأخرین.

(تقولون أكثر أبو هریره) أى الروایة عن النبى صلى الله عليه وسلم.

(و الله الموعد) أى موعدا، فیظهر عنده صدق الصادق و کذب الکاذب، لان الاسرار تنکشف هنا لك.

و قال الطیبی: أى لقاء الله الموعد، أى موعدا یعنی به يوم القيامة، فهو يحاسبني على ما أزيد أو أنقص، لا سيما على رسول الله صلى الله عليه وسلم و

قد قال من کذب على معتمدا فليتبوأ مقعده من النار.

(مخفی نماند که شاه صاحب در باب دوم همین کتاب «تحفه» تصریح فرموده اند بآنکه صدق و صلاح تابعین بارشاد حضرت خاتم النبیین صلى الله عليه و آله اجمعین ثابت شده، و افادات دیگر اکابر سنی نیز مصدق آنست، پس تکذیب حضرات تابعین صادقین هم مثل تکذیب حضرات صحابه عادلین کافی است [۱].

و از افاده طیبه طیبی که قاری نقل کرده نیز ظاهر است که مراد از این اکثار ذم و نکوهش و تکذیب ابو هریره است، که ابو هریره بجواب آن گفت: که لقاء خدا موعده ما است پس او تعالی حساب من خواهد کرد بر آنچه زیاده می کنم، لا- سیما جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم و حال آنکه آن حضرت ارشاد فرموده: که (من کذب على معتمدا فليتبوأ مقعده من النار).

و مسلم در «صحیح» خود (على ما أورده أبو عبد محمد بن أبی نصر فی الجمع بین الصحیحین) از أبی زرین روایت کرده قال:

خرج إلینا أبو هریره فضرِب بیده على جبهته فقال: الا انکم تحدثون انی [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۱۲۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۴۱

اکذب على رسول الله لتهتدوا و أضل الخ [۱].

و فی هذا دلیل واضح و برهان قاطع على أن ابا هریره کان عند أبی رزین و من معه مفتريا على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و کاذبا، و عن طریق الهدایة ضالا، و عن نهج الاستقامة ناکبا.

(و اما رد و انکار حضرت عائشة بر ابو هریره که زمانه آن بنابر افاده ابن قتیه نبیل طویل گردید، پس جابجا در کتب حدیث حضرات سنیّه مذکور و مسطور است:

از جمله آنکه هر گاه ابو هریره روایت کرد که حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود که:

(من لم یوتر فلا صلاة له)

، و جناب عائشه آن را شنید باطل آن پرداخت، و فرمود که کدام کس شنید این را از حضرت رسالت مآب صلى الله عليه و آله و

سلم نه عهد آن جناب بعید شده و نه ما نسیان کردیم

انکار عائشه بر اُبی هریره را سیوطی در «عین الاصابه» یاد کرده

علامه جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در «رساله عین الاصابه فیما استدرکته عائشه علی الصحابه» گفته: «أخرج الطبرانی فی الاوسط عن اُبی هریره أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: من لم يوتر فلا صلاة له، فبلغ ذلك عائشه فقالت: و من سمع هذا من اُبی القاسم؟ ما بعد العهد و ما نسينا، انما قال ابو القاسم: من جاء بالصلوات الخمس يوم القيامة حافظا على وضوئها و مواقيتها و ركوعها و سجودها لم ينتقص منه شيئا كان له عهد أن لا يعذبه، و من جاء و قد انتقص منهن شيئا فليس له عهد عند الله انشاء رحمه و انشاء عذبه.

(و نیز حضرت عائشه ابطال

حدیث (إذا استيقظ أحدكم من نومه [۱] صحيح مسلم ج ۶ ص ۲۰ ط بیروت.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۴۲

فلا يغمس يده في الاناء)

که از مرویات ابو هریره است فرموده، دلیل عقلی بر بطلان آن قائم ساخته، و ابن عباس هم در این ابطال و استدلال اتباع جناب او اختیار نموده، سالک این مسلک، و ناهج این منهج گردیده و یا امر بالعکس بوده باشد

انکار عائشه و ابن عباس را بر اُبی هریره عضد الدین ایجی نقل کرده

عضد الدین عبد الرحمن بن احمد الایجی در «شرح مختصر ابن الحاجب» بعد ذکر عدم جواز تقدیم قیاس بر خبر گفته:

فان قيل: هذا معارض بأن ابن عباس خالف خبر اُبی هریره و هو قوله:

«توضؤوا مما مسته النار» بالقياس فقال: ألا تتوضأ بماء الحميم فكيف تتوضأ بما عنه تتوضأ.

و بأن ابن عباس و عائشه خالفا خبره، و هو

أنه قال قال عليه السلام: إذا استيقظ أحدكم من نومه فلا يغمس يده في الاناء، فإنه لا يدرى اين باتت يده، بالقياس فقالا: كيف نصنع بالمهراس [۱]؟

أى إذا كان فيه ماء و لم يدخل فيه اليد فكيف تتوضأ؟

الجواب أنهما لم يخالفاه للقياس، بل لاستبعادهما له لظهور خلافه، و لذلك صرحا بما يدل على ظهور خلافه فقالا: كيف نصنع بالمهراس؟ [۲]

عائشه حدیث (المرأة تقطع الصلوة) را از اُبی هریره تکذیب می کرد

(و نیز حضرت عائشه بر حکم اُبی هریره به اینکه مرآة قطع صلاة می کند رد کرده، و مخالفت این حکم با فعل حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم ظاهر نموده. چنانچه سیوطی در «عین الاصابه» گفته:

أخرج ابو القاسم عبد الله بن محمد البغوى من طريق ابى القاسم بن محمد: بلغ عائشه أن أبا هريره يقول: ان المرأة تقطع الصلوة،

فقلت كان رسول الله [۱] المهراس: الهاون.

[۲] شرح مختصر ابن الحاجب ص ۶۵ فی ذکر عدم جواز تقديم القياس على الخبر.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۴۳

صلی الله علیه و سلم یصلی فتقع رجلی بین یدیه أو بحذاءه، فیصرفها فأقبضها.

و أصله فی الصحيح [۱]

عائشه حدیث «ان امرأة عذبت فی هرة» را از ابي هريره رد می‌کرد

(و از جمله مرویات ابي هريره كه حضرت عائشه رد و انكار آن نموده حدیث ان امرأة عذبت فی هرة است.

سیوطی در «عين الاصابة» گفته):

أخرج البزار عن علقمة، قال: قيل لعائشة: ان أبا هريرة يروي عن النبي صلى الله عليه و سلم: ان امرأة عذبت فی هرة، فقالت عائشة: ان المرأة كانت كافرة

، قال و لا نعلم روى علقمة عن أبي هريرة الا هذا الحديث [۲].

(و نیز سیوطی در «عين الاصابة» گفته):

أخرج قاسم بن ثابت السرقسطي في «غريب الحديث» عن علقمة بن قيس، قال: كنا عند عائشة و معنا ابو هريرة، فقالت: يا أبا هريرة انت الذي تحدث عن رسول الله صلى الله عليه و سلم ان امرأة عذبت من جزاء هرة لا هي أطعمتها و لا سقتها و لا هي تركتها تأكل من حشائش الارض حتى ماتت؟ قال أبو هريرة سمعت من رسول الله صلى الله عليه و سلم، قالت عائشة: المؤمن أكرم عند الله من أن يعذبه من جزاء هرة أما ان المرأة مع ذلك كانت كافرة، يا أبا هريرة إذا حدثت عن رسول الله صلى الله عليه و سلم فانظر كيف تحدث [۳]

عائشه حدیث «ولد الزنا شر الثلاثة» را از ابي هريره انكار می‌کرد

(و نیز ابو هريره از جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم روایت کرده

(ولد الزنا شر الثلاثة).

حال آنكه نزد صاحب «منتهى الكلام» هم از راه اطلاع بر كتب دين [۱] عين الاصابة ص ۵.

[۲] عين الاصابة.

[۳] عين الاصابة ص ۵۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۴۴

و ايمان خویش، این حدیث و امثال آن افترای بحث و کذب صریح است، و حضرت عائشه هم بر بطلان آن استدلال بآیه قرآنی فرموده.

چنانچه شمس الائمه محمد بن احمد السرخسی الحنفی در کتاب «الاصول على ما نقل بعض الفحول» گفته):

و لما

سمعت (أى عائشة) أبا هريرة يروي ان ولد الزنا شر الثلاثة

قالت: كيف يصح هذا وقد قال الله تعالى: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى

[۱]

ابن عمر بر خلاف ابي هريره مي گفت: (ولد الزنا خير الثلاثة)

(و حضرت ابن عمر هم سر ابطال اين حديث داشتند، که علی رغم انف ابي هريره ارشاد مي ساختند که (ولد الزنا خير الثلاثة)

غالبا در اين تشهير ذيل و کد و کاوش و کوشش و کشش رعايت نکند بس دقيق ملحوظ نظر افادت اثر بوده باشد، يعنى صيانت والد ماجد خود و ديگر اکابر صحابه که حائز اين فضيلت بودند از دخول در مصداق شر الثلاثة بخاطر دقت ماثّر جا داشت در «کنز العمال» ملا علی مذکور است):

عن ميمون بن مهران أنه شهد ابن عمر صلى على ولد الزنا، فقليل له: ان ابا هريره لم يصل عليه و قال: هو شر الثلاثة، فقال ابن عمر هو خير الثلاثة [۲].

(و از جمله مرويات ابو هريره که حضرت عائشه رد آن مي فرمود حديث مرغوب بودن ذراع حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم راست.

جلال الدين در «عين الاصابه» گفته):

أخرج الاثمة الستة الا أبا داود، عن أبي هريره قال: اتى النبي صلى الله عليه و سلم بلحم فرفع إليه الذراع و كانت تعجبه. [۱] اصول السرخسي ج ۱ ص ۳۴۱ ط بيروت.

[۲] كنز العمال ج ۵ ص ۴۶۱ حديث (۱۳۶۱۷)

عائشه حديث (الذراع احب الى النبي (ص)) را از ابي هريره تكذيب مي كرد

و أخرج الترمذی عن عائشه قالت: ما كان الذراع أحب الى رسول الله صلى الله عليه و سلم، و لكن كان لا يجد اللحم الا غباء، فكان يعجل إليه لأنه أعجلها نضجا [۱]

عائشه از كثر روایات ابي هريره تعجب مي كرد

(و عائشه كذب بسياری از احاديث ابو هريره ظاهر ساخته، باین اخت خود ارشاد فرمود که آیا تعجب نمی کنی از كثر روایت این مرد، حال آنکه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم ارشاد فرمود احاديثی که اگر کسی شمار آن کند احصای آن می تواند کرد.

چنانچه در کتاب «اصول شمس الاثمة» بعد عبارت سابقه علی ما نقل مذکور است):

روى أن عائشه قالت لابن اختها: ألا تعجب من كثرة رواية هذا الرجل، و رسول الله صلى الله عليه و سلم حدث بأحاديث لو عده عاد لاحصاها [۲].

(و ابو عبد الله محمد بن عبد الله حاكم در «مستدرک» گفته):

حدثنا علی بن حمشاذ العدل، ثنا الحسن بن علی بن شیب المعمری، ثنا عبد الله بن صالح الازدی، ثنا خالد بن سعید بن عمرو بن سعید بن العاص عن أبيه، عن عائشة أنها دعت أبا هريرة، فقالت له: يا أبا هريرة: ما هذه الأحاديث التي يبلغنا أنك تحدث بها عن النبي صلى الله عليه وسلم، هل سمعت إلا ما سمعنا، و هل رأيت إلا ما رأينا؟ قال: يا أمّاه انه كان يشغلک عن رسول الله صلى الله عليه وسلم المرأة، و المكحلة، و التصنع لرسول الله صلى الله عليه وسلم، و انی و الله ما كان يشغلنی عنه شیء. [۱] عین الاصابة.

[۲] اصول السرخسی ج ۱ ص ۳۴۱ ط دار المعرفة بیروت.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۴۶

و هذا حدیث صحیح الاسناد لم یخرجاه [۱]

عائشه حدیث (لا یمش احدکم فی نعل واحد) را از ابی هریره انکار می کرد

(و نیز حضرت عائشه بر ابو هریره در روایت نهی از مشی در نعل واحد رد بلیغ می فرمود، تا آنکه برای مزید اهانت و اخافت ابو هریره به هیأت منکره فظیعه که حسب افاده شاه ولی الله در «حجۃ الله البالغه» از افعال شنیعه شیاطین است، که هر گاه انسان مرتکب آن می شود قلوب مردم از آن اشمئزاز می کنند، و جلود ایشان را قشعریره درمیگیرد، و السنه ایشان بطعن و لعن منطلق می گردد متلبس می شد، یعنی در یک نعل رفتار می کرد، و می فرمود که هر آینه خواهیم ترسانید ابو هریره را.

چنانچه حافظ ابو زرعه ولی الدین احمد بن عبد الرحیم عراقی در «شرح احکام» والد خود گفته).

و روی ابن ابی شیبّه عن ابن عیینّه، عن عبد الرحمن بن القاسم، عن أبيه، ان عائشة كانت تمشي في خف واحد، و تقول: لاخيفن أبا هريرة.

(و چون ابو هریره تصریح کرده به اینکه او از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که او نهی از مشی در نعل واحد می کرد، پس رد حضرت عائشه بر آن جز تکذیب محملی دیگر ندارد.

اما امر اول پس از ملاحظه کتب حدیث ظاهر، در «جمع بین الصحیحین» حمیدی مذکور است):

عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: لا يمش أحدكم في نعل واحدة، لينعلهما جميعا أو ليخلعهما جميعا.

و فی روایة القعنبي: لينعلهما جميعا، أو لينعلهما جميعا.

و أخرجه مسلم من حديث الأعمش عن أبي رزين قال: خرج إلينا أبو [۱] المستدرک ج ۳ ص ۵۰۹ کتاب معرفة الصحابة فی ترجمه ابی هریره.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۴۷

هریره فضرِب بیده الی جبهته فقال: الا انکم تحدثون انی اکذب علی رسول الله صلی الله علیه و سلم لتهتدوا و أضل، ألا و انی أشهد لسمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول: إذا انقطع شسع أحدكم فلا يمشي في الاخرى حتى يصلحها [۱].

(و جلال الدین سیوطی در «عین الاصابة» گفته):

أخرج ابن أبي شيبه عن أبي رزين قال: خرج إلينا أبو هريرة يضرب بیده علی جبهته ثم قال: انکم تحدثون أني أكذب علی رسول الله صلی الله علیه و سلم أشهد لسمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول: إذا انقطع شسع أحدكم فلا يمشي في الاخرى حتى يصلحها.

(اما اینکه رد بر مدعی سماع تکذیب است، پس از افادات علامه تحریر و محقق شهیر محمد بن ابی بکر المعروف بابن القيم واضح

است که او در کتاب «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» گفته):

و معلوم قطعاً آن تطرق الوهم و الغلط الی من أخبر عما فهمه هو من فعله صلى الله عليه و سلم و ظنه كذلك أولى من تطرق التكذيب الی من قال سمعته صلى الله عليه و سلم يقول كذا و كذا و أنه لم يسمعه، فان هذا لا يتطرق إليه الا التكذيب بخلاف خبر من خبر عما ظنه من فعله و كان واهما فانه لا ينسب الی الكذب، و لقد نزه الله عليا، و أنسا، و البراء، و حفصة عن أن يقولوا: سمعناه يقول كذا و كذا و لم يسمعه انتهى [۲].

و لیکن هذه الافادة منك على ذكر فانها تفيد فائدة عظيمة في موانع شتى ثبت فيها رد بعض الصحابة على بعض فيما روه من الاحاديث و ادعوا سماعها [۱] الحديث (۱۶۶) من مسند أبي هريرة [۲] زاد المعاد في هدى خير العباد ج ۱ ص ۱۸۵ ط بيروت.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۴۸

عن النبي صلى الله عليه و سلم

عائشه حديث (الشؤم في ثلث: الفرس و المرأة و الدار) را از أبي هريره رد می‌کرد

(و جناب عائشه در تفضیح و تقییح و هتک ناموس ابو هريره، و اخراج او از جمله صحابه و ثقات دیندار، که از ارتکاب کذب و افتراء بر حضرت خاتم النبیین صلى الله عليه و آله و سلم احتراز دارند، اهتمام تمام فرموده، نهایت خسارت و جسارت و حرمان او از خدا ترسی و تدین و تورع ظاهر کرده، و کما ینبغی او را رسوا ساخته، که هر گاه بگوش حق نیوش او رسید که ابو هريره حديث (الشؤم في ثلث: الفرس و المرأة و الدار)

روایت می‌کند، چندان غیظ و غضب بر جناب او مستولی گردید، که یک پاره اقدس او با آسمان پرید، و یک پاره بقعر زمین رسید و بعد از آن بزبان حق ترجمان ارشاد کرد: که دروغ گفته است یعنی ابو هريره، و اکتفاء بر این تکذیب نکرده آن را بقسم ایزد ذو الجلال مؤکد و بنیان تفضیح ابو هريره را زیاده تر مشید ساخت.

حافظ ابو زرعه ولی الدین احمد بن الحافظ زین الدین عبد الرحیم العراقي در «شرح أحكام» والد خود در شرح

حديث (الشؤم في ثلث:

الفرس و المرأة و الدار)

می‌گوید:

اختلف الناس في هذا الحديث على اقول: احدها انكاره و انه عليه الصلوة و السلام انما حكاه عن معتقد اهل الجاهلية، رواه ابن عبد البر في «التمهيد» عن عائشة رضي الله عنها انها اخبرت ان ابا هريره رضي الله عنه يحدث بذلك عن النبي صلى الله عليه و سلم، فطارت شقة منها في السماء و شقة في الارض، ثم قالت:

كذب و الذي انزل الفرقان على ابي القاسم من حدث عنه بهذا، و لكن

رسول الله صلى الله عليه و سلم كان يقول كان اهل الجاهلية يقولون: الطيرة في المرأة و الدار و الدابة، ثم قرأت عائشة: (ما أصاب مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۴۹

إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)

[۱].

فانظروا معاشر المتسننين، صانكم الله عن التعصب المهين، الى امكم الصديقة التي تروون ان خاتم النبیین صلوات الله و سلامه عليه و

آله اجمعین قد امر صحابته، فضلا عن غیرهم، بأن يأخذوا عنها شطر الدين و تزعمون ان الغاض منها و المعرض عنها و الطاعن علیها من الهالكين المعاندين، و الخاسرين الجاحدين كيف القت جلباب الاستتار و الخفاء عن انهماك ابی هریره فی الكذب و الافتراء حیث ابانت انه قد افترى على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حديث اهل الجاهلیة الفجار، و عزى إليه صلى الله عليه و آله و سلم ما هو من مقولات الكفار، و ترهات الاشرار، و صرحت رافعة عقیرتها [۲] بأنه كذب، و هل بعد ذلك التصريح الصريح مجال لریبة مرتاب؟ و فسحة لتأویل معاند كذاب؟ لا بل لو طاروا الى السماء، و غاروا فی الغبراء، و قاموا و قعدوا، و تغیروا و تربدوا لما وجدوا حيلة، و لما ألفوا الى الخلاص وسیلة، و ما زادهم التعمق الا انزعاجا، و ما اورثهم الجد و الجهد فی التبرئة الا اختلاجا [۳].

(و تكذیب حضرت عائشه ابو هریره را در این باب علامه عبد الله ابن مسلم بن قتیبه هم روایت کرده چنانچه در کتاب «الرد علی من قال بتناقض الحديث» علی ما نقل گفته):

حدثني محمد بن يحيى القطيعي، قال حدثنا عبد الاعلى بن سعيد، عن قتادة عن أبي حسان الاعرج: ان رجلين دخلا على عائشة رضي الله عنها فقالا: ان ابا هريرة يحدث عن رسول الله صلى الله عليه و سلم انه قال: انما الطيرة في المرأة [۱] الحديد ۲۲.

[۲] العقيرة: صوت المغني و الباكي، يقال: رفع عقيرتها أي صوتها.

[۳] شرح الاحكام ص ۳۵۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۰

و الدابة و الدار، فطارت شققا، ثم قالت: كذب و الذي انزل القرآن على أبي القاسم من حدث بهذا عن رسول الله صلى الله عليه و سلم، كان اهل الجاهلیة يقولون: ان الطيرة في الدابة و الدار و المرأة، ثم قرأت (ما أصاب من مُصَيِّبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا)

[۱].

(و از طرائف روزگار این است که ابن عبد البر غیر بار، بعد روایت تکذیب حضرت عائشه، ابو هریره را در کتاب «التمهید» تمهید کذب شدید و توطئه تعصب غیر سدید نموده، یعنی تأویل عجیب برای این تکذیب اختراع کرده)

ابن عبد البر با تأویل علیل خود از تکذیب عائشه حمایت از ابی هریره نموده

قال ابو زرعة في «شرح الاحكام» بعد العبارة السابقة: قال ابن عبد البر:

و كذب في كلامها بمعنى غلط انتهى.

(مخفی نماند که تأویل کذب بغلط، غیر صریح بلکه کذب فضیح است و اختلال آن بچند وجه ظاهر:

اول آنکه برای این توجیه غیر وجه و تأویل علیل، شاهی از قرآن یا حدیث، یا استعمال عرب عربا، یا تصریح ائمه موثوقین فی اللغة ذکر نکرده، پس مجرد ادعا کفایت نمی کند.

عجب که مجيء مولى را بمعنى اولی با آنکه حسب افادات و تصریحات اکابر و اعظم محققین لغویین و اجله مفسرین ثابت است (کما سینکشف فیما بعد انشاء الله تعالی) رازی، و کابلی، و شاهصاحب، و امثالشان انکار کنند، بلکه سخریه بر آن زنند، و در مقام صیانت امام ائمه خود بلا- شاهد و دلیل، اختراع معنای صریح الغلط برای کذب نمایند، و داد تهوّر و تهجس دهند، پس حسب افادات این حضرات اگر مجيء [۱] سورة الحديد: ۲۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۱

کذب بمعنى غلط بمثل دلائل مجيء مولى بمعنى اولی هم ثابت می بود، قابل قبول و لائق اصغاء نبود، بلکه مستحق ردّ و ابطال، و

سزای سخریه و استهزاء بود، چه جا که اصلاً دلیلی قابل اعتناء برای آن متحقق نباشد.

دوم آنکه یقینی است که معنی حقیقی لفظ کذب دروغ است، و متبادر از اطلاق آن همین معنی است، پس اگر بالفرض مجیء کذب بمعنی غلط ثابت هم شود، از معانی مجازیه خواهد بود، و ترک حقیقت و ایثار مجاز بی قرینه و دلیل غیر مجاز، و چون قرینه بر این معنی در این روایت موجود نیست، تأویل بآن سمتی از جواز ندارد.

سوم آنکه سیاق و سباق روایت مذکوره دلیل ساطع است بر آنکه لفظ کذب در آن محمول بر معنای حقیقی است، نه آنکه مراد از آن غلط است، زیرا غلط و خطاء مجتهدین معفو و موجب یک اجر و ثواب است پس مخطئ استحقاق غضب و سخط ندارد، و حضرت عائشه بسماع روایت ابی هریره غضب شدید فرموده (کما یدل علیه قوله: طارت شقة منها فی السماء و شقة فی الارض)، و این غیظ و غضب شدید دلیل ارتکاب کذب است، چه از خطاء و غلط و ذهول خود حضرت عائشه هم بری نبودند پس این همه غیظ و غضب بر آن یعنی چه.

و از روایات امام احمد بن حنبل، و ابن خزیمه، و حاکم هم ظاهر است، که هر گاه حضرت عائشه شنید که ابو هریره حدیث (الطیرة فی الفرس و المرأة و الدار)

روایت می کند غضب شدید فرمود، و گفت که: جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این را نگفته، بلکه فرموده که اهل جاهلیت تطیر از اشیاء مذکوره می کردند.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۵۲

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» گفته:

روی احمد، و ابن خزیمه، و الحاکم من طریق قتاده، عن أبی حسان: أن رجلین من بنی عامر دخلا علی عائشة فقالا: ان ابا هریره قال: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: الطیرة فی الفرس و المرأة و الدار، فغضبت غضبا شديدا، و قالت ما قاله، و انما قال ان اهل الجاهلیة كانوا يتطیرون من ذلك انتهى [۱].

(و در «صحیح مسلم» مسطور است):

حدثنا قتيبة بن مسلم بن سعيد، عن مالك بن أنس فيما قرء علیه، عن عبد الله ابن أبي بكر، عن أبيه، عن عمره بنت عبد الرحمن أنها أخبرته أنها سمعت عائشة، و ذکر لها أن عبد الله بن عمر، يقول: ان الميت لیعذب ببكاء الحی، فقالت عائشة: یغفر الله لابی عبد الرحمن أما انه لم یکذب، و لكنه نسی أو أخطأ الامام رسول الله صلی الله علیه و سلم علی یهودیه بیکی علیها فقال: انهم لیكون علیها و انها لیعذب فی قبرها [۲].

(از این عبارت ظاهر است که حضرت عائشه در مقام اظهار خطای حضرت ابن عمر اصلاً غیظ و غضب نفرموده، بلکه اولاً برای تطیب خاطر و تسلیته تمهید و توطیر بدعای مغفرت بر ایشان فرموده، و باز نفی کذب از جناب او نموده، و باز احتمال نسیان یا خطا را بر زبان آورده.

و این دلالت صریحه دارد بر آنکه نزد حضرت عائشه خاطی لائق غیظ و غضب و نکایت نبود، بلکه مستحق شفقت و رأفت و عنایت، و نیز جنابشان بر خطا اطلاق کذب نمی فرمودند، بلکه نفی کذب از خاطی [۱] فتح الباری ج ۶ ص ۴۷ ط بیروت.

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۴۵ باب ان الميت لیعذب ببكاء أهله.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۵۳

می کردند، پس اگر ابو هریره هم مثل حضرت ابن عمر خاطی و غالط می بود، نه متجاسر و عامد، حضرت عائشه چگونه این همه غیظ و غضب روا می داشتند، و چسان اثبات کذب او بتأکید یمین می فرمودند.

چهارم آنکه شاه صاحب در باب چهارم گفته اند، باید دانست که آنچه پیشوایان این گروه از حضرات ائمه روایت کرده اند، و آنرا

تمسک (بأقوال العترۃ الطاهرۃ و أفعالهم) قرار داده، آنرا فرزندان ائمه و برادران ایشان و بنی اعمام ایشان رد و تکذیب نموده‌اند، و بر عاقل پوشیده نیست که اقوال و افعال شخص بر فرزندان و برادران و اقارب و عشائر او قسمی که مکشوف می‌باشند بر دیگری که گاه گاه بصحبت او رسد چرا خواهد بود، علی‌الخصوص که فرزندان و اقارب هم‌مشرک و مناسبت در آئین و طریق هم باشند، و این رد و تکذیب در کتب ایشان بروایات صحیحه موجود است، برای نمونه یک دو مسئله ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد بر کذب روایات ایشان:

زید شهید علیه الرحمۃ که از جمله فرزندان حضرت امام سجاد علیه السلام بزه و تقوی و علم و بزرگی معروف و ممتاز است، یاران امام سجاد را در روایات بسیار تکذیب فرموده، و در مسائل بسیار تضلیل نموده، مثل مسئله تفضیل ائمه بر انبیاء علیهم السلام، و مسئله سب خلفاء ثلاثه، و تبری از ایشان.

اما در اینجا مسئله امامت که رأس المسائل این فرقه است بیان نمایم زیرا که این مسئله نزد ایشان از متواترات و اجماعیات اهل بیت است، و می‌باید که علم این مسئله هر کسی را از این خاندان عالی‌شان بوجه اتم عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۴ حاصل باشد).

روی الکلبینی عن ابان، قال أخبرنی الاحول: أن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام بعث إلیه و هو مستخف، قال فأتیته، فقال لی یا أبا جعفر ما تقول ان طرکک طارق منا أ تخرج معه؟ قال فقلت له: ان کان أباک أو أخاک خرجت معه، قال فقال لی: فأنا ارید أن أخرج اجاهد هؤلاء القوم فاخرج معی، قال قلت:

لا- ما أفعل جعلت فداک، قال: أ ترغب بنفسک عنی؟ قال قلت له: انما هی نفس واحدة، فان کان لله فی الارض حجة فالتخلف عنک ناج و الخارج معک هالک و ان لا تکن لله حجة فی الارض فالتخلف عنک و الخارج معک سواء، قال فقال لی: یا أبا جعفر کنت اجلس مع أبی علی الخوان فلیقمنی البضعة السمنیة، و یرد لی اللقمة الحارة حتی تبرد، شفقة علی، و لم یشفق علی من حر النار إذا أخبرک بالدين و لم یخبرنی به، فقلت له: جعلت فداک من شفقتک علیک من حر النار لم یخبرک خاف علیک أن لا تقبله فتدخل النار، و أخبرنی أنا فان قبلت نجوت و ان لم اقبل لم یبال ان أدخل النار الخ [۱].

(این روایت دلیل صریح است بر آنکه حضرت زید شهید احوال را در تعیین امامت محمد باقر تکذیب نموده [۲] انتهى).

از این عبارت واضح است که شاه‌صاحب اعتراض زید شهید را که مؤمن الطاق دفع آن کرده، و باز دفع آن دفع در این روایت منقول نیست، دلیل صریح تکذیب مؤمن الطاق قرار داده‌اند.

پس بنا بر این رد حضرت عائشه بر

حدیث (شؤم الاشياء ثلاثه)

اگر بی [۱] الاصول من الکافی - کتاب الحجۃ - باب الاضطرار الی الحجۃ الحدیث الخامس.

[۲] تحفه اثنا عشریة ص ۲۰۷ ط لکهنو ۱۳۰۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۵

تصریح بکذب أبی هریره هم مروی می‌شد، دلیل صریح کذب او می‌بود، چه جا که لفظ کذب صراحة مذکور باشد.

پنجم آنکه علامه سیوطی که نبذی از جلائل مفاخر و محاسن مآثر او سابقا دریافتی در رساله «طراز العمامة فی الفرق بین الغمامة و القمامة» بجواب بعض مخالفین خود گفته:

و قولک سمعت أن اعتمادک فیها أنه علیه السلام یسوء ان یقال عنه ان أبویه فی النار.

جوابه اما أن الاعتماد علی ما تقدم من مسالك الاختیار المعتمدة علی الایات القرآنیة و الاخبار، و اما هذه العلة فذکرها السهیلی، و

ابن العربی، حیث حکما علی قائل ذلك بالاختطار.

و قولك: فیلزمك من هذا انه یسرّه أن واحدا من اّمته یرتكب كبیرة الكذب.

جوابه أن هذا الزام من مختل العقل مضطرب، أما أولا فلانه یتضمن أن الائمة الذین قالوا ذلك كذابون مرتكبون الكبیرة، و حاشاهم من ذلك، الله اكبر من هذه الاقوال السقیمة المبیرة، و أما ثانيا فلان المسئلة الخلافیة لا یقال فی أحد قولیها انه كذب لانه قول ناش عن دلیل، و لا یطلق الكذب علی قول له دلیل أو تأویل، و أما ثالثا فلان الكذب مخالفه الخبر للواقع و الواقع الی الان لم یعلم لانه غیب، و الادله فی ذلك متناقضه و الاحادیث متعارضه، و لم یصح من أحادیث ذلك الجانب الا القلیل، و طرقه احتمال النسخ و التأویل، فكیف یطلق علی القول المقابل لفظ الكذب أو التبديل، ما قال هذا المقال المهمل أحد قبلك، و لا فهم هذا الفهم السقیم أحد مثلك، و قد أخبر علیه الصلوٰه و السلام فی أحادیث الصحاح و الموطأ ان المجتهد إذا اخطأ له اجر، فلم یسمّه فی حال خطائه كذابا و لا

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۶

مرتکبا کبیره، و لا رتبّ علیه اثم المعصیة المبیرة، بل سمّاه مجتهدا و وعده اجرا متحدا، و قد قال ابن الزبیر فی النهایة قولا منضبطا: الاجتهاد لا یدخله الكذب و انما یدخله الخطاء [۱].

(از این عبارت بکمال وضوح ظاهر است، که اطلاق کذب بر خطاء و غلط، در نهایت شناعت و فطاعت، و غایت قبح و سماجت است، و بطلان آن نهایت صریح است، که مخالف احادیث صحاح و افادات علمای اعلام است، و کسی که اطلاق کذب بر امر اجتهادی نماید، آن کس مختل العقل، و فاقد النبل، و عذیم الحیاء، و مثير فتنه عظیم البلاء است، و قول او قول مهمل و سقیم، و رأی او ذمیم، و حکم او موجب هلاک و بوار و انجرار طعن و تشنیع عظیم بسوی اعلام کبار است

زبیر نیز مشافهتا ابو هریره را تکذیب نموده

و حضرت ابن زبیر هم کذب ابو هریره، و آن هم بمشافهه او بتکرار اظهار فرموده.

علامه نحیر و محدث شهیر عماد الدین ابو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر العبسی البصری الشافعی در «تاریخ» خود که در این زمان جلد ثالث آن بعنایت بی نهایت ربانی عاریه از بعض فضلاى طرف ثانی بدست این هائم فیافی هیچ مدانی افتاده گفته):

قال ابن ابی خيثمه: ثنا هارون بن معروف، ثنا محمد بن أبی سلمة، ثنا محمد ابن اسحاق، عن عمر، أو عثمان بن عروة، عن أبیه، یعنی عروة بن الزبیر بن العوام قال قال لی ابی الزبیر: أدنی من هذا یعنی أبا هریره، فانه یكثر الحديث عن رسول الله صلى الله علیه و سلم، قال: فأدنیته منه، فجعل أبو هریره یحدث و جعل الزبیر یقول: صدق کذب، صدق کذب. [۱] طراز العمامه فی الفرق بین الغمامه و القمامه ص ۱۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۷

قال قلت: یا أبت ما قولك: صدق کذب؟ قال: یا بنی أما أن یكون سمع هذه الاحادیث من رسول الله صلى الله علیه و سلم فلا أشک، و لكن منها ما وضعه علی مواضعه، و منها ما وضعه علی غیر مواضعه [۱].

(از این عبارت واضح است که حضرت زبیر از اکثار ابو هریره حدیث را منغص و مکدر بوده، تا آنکه برای امتحان و اختبار این اکثار بفرزند ارجمند امر بادن و تقریب بسوی آن محدث لیب نمود، پس سلیل نبیل ممثّل امر جلیل گردید، و نوبت بمدانات و مؤاخاه رسید و هر گاه ابو هریره بمعرض امتحان ذکر احادیث از سرور انس و جان (صلی الله علیه و آله الکرام ما اختلف الملوان) شروع کرد، زبیر حسیب حکم بتصدیق و تکذیب آن علامه ارباب آغاز ساخت، و هر گاه عروة المتسنین استفسار از وجه این ارشاد

باسداد، که در آن تکذیب ابو هریره عمده نقاد بود نمود، تکذیب ابو هریره را معلل بحمل او بعض احادیث را بر غیر مواضع آن کرده، و این قدر هم برای قدح و جرح کافی و وافی است.

و نیز جناب خلیفه ثانی از کثرت اکاذیب ابی هریره بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جان بتنگ آمده، تهدیدش فرمودند و وعیدش نمودند، و فرمودند که ترک روایت از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بکن و الا ترا بجبال دوس می رسانم، یعنی باجلاء و اخراج تو از مدینه منوره عبرت عالمت می گردانم).

فقی کتاب «الاصول» لشمس الائمة السرخسی علی ما نقل:

و لما بلغ عمر ان ابا هريره يروى بعض ما لا يعرف قال: لتكفن عن هذا أو [۱] تاريخ ابن كثير ج ۸ ص ۱۰۹ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۸

لألحقنك بأرض القردة.

کر [۱]-[۲]

عمر بن الخطاب ابو هريره را از ذکر حدیث منع کرد

(اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی در «تاریخ» خود گفته):

و قال ابو زرعة الدمشقي: حدثني محمد بن زرعة الرعيني، ثنا مروان بن محمد، ثنا سعيد بن عبد العزيز، عن اسماعيل بن عبد الله، عن السائب بن يزيد، قال: سمعت عمر بن الخطاب يقول لابي هريرة: لتترك الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أو لألحقنك بأرض دوس.

و قال لكعب الاحبار: لتترك الحديث عن الاول أو لألحقنك بأرض القردة.

قال ابو زرعة: سمعت أبا مسهر يذكره عن سعيد بن عبد العزيز نحوه منه و لم يسنده [۳].

(در نهایت ظهور و انجلاء است که امر فرمودن جناب خلیفه ثانی ابو هریره را بترک روایت احادیث از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، و تهدید و وعید بتعذیب شدید، اعنی اجلاء و اخراج از مدینه طیبه و الحاق بجبال دوس، که اهانت صریح و ایذاء عظیم و ایلام فظیع است، دلیل صریح است بر آنکه ابو هریره روایات باطل، و احادیث کذب و دروغ شایع می ساخت، و الا بکمال جور و ظلم و جفا، و نهایت غلظت و فظاظت و اعتدای جناب خلیفه ثانی قائل باید شد، که چنین صحابی جلیل را که بحکم

حدیث (أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم) [۱] ای رواه ابن عساکر.

[۲] اصول السرخسی ج ۱ ص ۳۴۱ ط دار المعرفة بیروت.

[۳] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۶ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۵۹

مأمور بالاقتداء، و بنص آیات و روایات دیگر (علی زعمهم) صادق و راستگو و قابل اتباع و اقتفاء باشد، بچنین تهدید شدید ذلیل و رسوا نمودند، و باتباع تلبیس ابلیس لعین، مانع از ترویج امر دین، و اشاعت احادیث جناب خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله اجمعین گردیدند (فهذا هو الهرب من المطر و الوقوف تحت الميزاب كما لا يخفى على اولى الافهام و الالباب).

و محتجب نماند که علامه ابن کثیر بعد ایراد این روایت تأویل عجیب و غریب برای آن بیان کرده که موجب حیرت افهام و دلیل صریح بر تعصب تام است).

حيث قال في التاريخ: و هذا محمول من عمر على انه خشي من الاحاديث التي يضعها الناس على غير مواضعها، و انهم يتكلمون على

ما فيها من احاديث الرخص، و ان الرجل إذا أكثر من الحديث ربما وقع في احاديثه بعض الغلط أو الخطأ فيحملها الناس عنه أو نحو ذلك [۱].

(پر ظاهر است که منع از نقل روایات و احادیث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را که معتبر و معتمد، بلکه بحکم حدیث نبوی قابل اقتداء و أخذ باشد، و وعید و تهدید بر آن، مثل آن است که شخصی علماء و فضلاء را از تکلم بکلمه شهادتین، و اظهار سائر اصول و فروع و بٹ و نشر آن در اقطار و امصار منع کند، و تهدید و وعید بر آن نماید، و بایشان بگوید: که اگر امری از امور دینیّه بر زبان خواهید آورد شما را از شهر بیرون خواهم کرد، پس بلا شبهه این منع را عقلاً و اهل دین نهایت شنیع و فظیع، و خلاف دین خواهند دانست، و احدی [۱] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۶ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶۰

از ایشان راضی نخواهد شد بتأویل این منع بآنکه غرض از آن منع از اظهار امور دینیّه بر خلاف مصلحت است، و عجب که جناب شاهصاحب در باب چهارم همین کتاب خود منع را از تحدیث زنان باحتلام ایشان که قلیل الوقوع و نادر الوجود است، و هم تعلیل این منع در حدیث باتخاذ زنان آن را علت وارد شده است، تعبیر بمنع مردم از تعلیمات واجبات دین کرده‌اند، و آن را در کمال شناعت و فظاعت دانسته، بلکه معاذ الله آن را عین کفر قرار داده‌اند، و از جمله قبایح و عیوب و کفریات شمرده [۱].

پس هر گاه منع از تحدیث حکم واحد قلیل الواقع باین مثابه شنیع و فظیع باشد، منع از تحدیث مطلق در چه حساب خواهد بود. و نیز ابن کثیر بعد ذکر این تأویل علیل توجیهی دیگر آورده، یعنی دعوی اذن حضرت عمر ابو هریره را در تحدیث بعد منع آغاز نهاده):

قال فی التاريخ بعد ما سبق: و قد جاء أن عمر اذن له بعد ذلك فقال: مسدد ثنا خالد الطحان، ثنا يحيى بن عبيد الله، عن أبي هريرة، قال: بلغ عمر حدیثی فأرسل الی فقال: كنت معنا يوم كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيت فلان؟ قال: قلت نعم، و قد علمت لم سألتني عن ذاك، قال: و لم سألتك؟

قلت: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يومئذ: من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار، قال: أما إذا فاذهب فحدث [۲].

(و این روایت بعد تسلیم، هرگز دلالت ندارد بر آنکه اذن عمر ابو هریره [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۲۰۵.

[۲] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶۱

را در تحدیث بعد منع از آن و وعید و تهدید بر آن بوده، و ادعای دلالت بر اذن متأخر کذب صریح و بهت بحث است، بلکه جائز است که این اذن قبل این وعید و تهدید باشد، بلکه ظاهر همین است که اولاً خلافت مآب ابو هریره را بعد تذکیر او بسماع تهدید بر کذب از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم اجازت تحدیث دادند، و بعد از آن هر گاه احادیث بی‌اصل از او شنیدند منع او و تأکید آن بتهدید و وعید فرمودند، و اگر این منع و تهدید و وعید متقدم باشد و این قصه متأخر، لازم آید تخطئه جناب خلافت مآب در تهدید و وعید ابو هریره، که چرا همین معامله با ابو هریره اولاً بجا نیاموردند، و چرا باستفسار سماع حدیث (من کذب علی) از ابو هریره اذن تحدیث باو ندادند، و چرا باین وعید و تهدید شدید تفضیح او کردند، و مع هذا مکذب روایت اذن هم بحمد الله خود ابن کثیر نقل کرده (حيث قال فی التاريخ))

ابو هریره در زمان عمر بن الخطاب قدرت حدیث گفتن نداشت

و قال صالح ابن أبي الأخضر، عن أبي سلمة: سمعت أبا هريرة يقول: ما كنا نستطيع أن نقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

حتی قبض عمر [۱].

(از این روایت ظاهر است که ابو هریره ارشاد کرده که ما قدرت نداشتیم که بگوئیم (قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) تا که قبض کرده شد عمر، پس معلوم شد که روایت اذن عمر در تحدیث کذب خبیث است، و هم از این روایت بطلان حمل منع بر صورت خاص ظاهر است، و هم از این تأیید و تصدیق اصل منع عمر ابو هریره را از نقل روایات و احادیث از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در کمال وضوح است. [۱] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷ ط مصر

عمر بن الخطاب ابو هریره را بواسطه خیانتش از حکومت بحرین عزل کرد

و نیز حضرت ابن خطاب، که اهل سنت دل داده اعتقاد حقیقت و صواب جناب او در هر بابت، بوادید خیانت ابی هریره او را از عاملی بحرین معزول کردند، و در هتک ناموس و تفضیح و تذلیل او بنهایت مرتبه کوشیدند و چندان در اظهار حق جوشیدند، که بمشافهه او بزبان حق ترجمان رانند: که تو دشمن خدا و رسول او هستی که سرقت کردی از مال خدا و هر چند ابو هریره بجواب این ارشاد دست و پا زده، و حیل و حواله پیش آورد، لیکن هرگز سخن سازی و دروغ پردازی او جایگزین خاطر اقدس خلافت مآب نگردید، و تبری او را از سرقت محض کذب و دروغ دانستند، و ده هزار درهم بطور مصادره و اغرام از او گرفتند و آن را در بیت المال انداختند

عزل ابو هریره را از بحرین ابن عبد ربه اندلسی در «العقد الفرید» آورده

علامه احمد بن محمد بن عبد ربه الاندلسی القرطبی که از علمای مشاهیر و ائمه نحاریر است، و مدایح جلیله و محامد جمیله او از «اکمال» ابن ماکولا، و «وفیات الأعیان» ابن خلکان، و «عبر ذهبی»، و «مرآة الجنان» یافعی، و «مدینه العلم» از نیقی ظاهر است، و بالاتر از همه آن است که ابو العباس احمد بن محمد المقری که جلالت و نبالت و ریاست و امامت و حذاقت او مشهور است، و فضائل و محامد او از «ریحانة الالباء» شیخ احمد بن محمد بن عمر قاضی القضاء ملقب بشهاب الدین الخفاجی المصری، و «خلاصة الاثر» محمد بن فضل الله بن محب الله المحبی واضح است، در «نفح الطیب عن غصن الاندلس الرطیب» گفته:

و قال یعنی لسان الدین فی ترجمه صاحب «العقد»: الفقیه العالم ابی عمر أحمد بن عبد ربه، عالم ساد بالعلم، و رأس و اقتبس به من الحظوة ما اقتبس،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶۳

و شهر بالاندلس حتی سار الی المشرق ذکره، و استطار بشرر الذکاء فکره، و کانت له عناية بالعلم، و ثقة و رواية له متسقة، و أما الادب فهو کان حجة، و به غمرت الافهام لجته، مع صيانة و ورع و دیانة، ورد ماءها فکرع، و له التألیف المشهور الذی سماه «بالعقد» و حماه عن عثرات النقد، لانه أبرزه مثقف القناء مرهف الشبابة، تقصر عنه ثواقب الالباب، و تبصر السحر منه فی کل باب، و له شعر انتهى منتهاه، و تجاوز سماک الاحسان سماه الخ [۱].

(در کتاب «العقد» که بتصریح ابن خلکان و از نیقی از کتب ممتعه است، و کمال مدح و اطراء آن از لسان لسان الدین شنیدی، که حسب افاده او محفوظ است از عثرات نقد، که مصنفش آن را مثقف [۲] القناء و مرهف الشبابة [۳] ظاهر کرده، و قاصر است از آن ثواقب الباب، و ملاحظه می شود از آن سحر در هر باب، (علی ما نقل بعض الاصحاب) می گوید):

دعا عمر بن الخطاب أبا هریره، فقال له: هل علمت انی استعملتک علی البحرین و أنت بلا نعلین، ثم بلغنی انک ابتعت أفراسا بألف

دینار و ستمائۀ دینار قال: كانت لنا أفراس تناتجت، و عطايا تلاحقت، قال: قد حسبت لك مؤنتك هذا فضل فأده، قال: ليس ذلك لك، قال: بلى والله اوجع ظهرک ثم قام إليه بالدرۀ حتى أدماه، ثم قال ائت بها قال: أحسبها عند الله، قال ذلك لو أخذتها من حلال أو أديتها طائعا أجبت من أقصى حجر بالبحرين يجبي الناس لك لا لله ولا للمسلمين، ما رحبت بك اميمۀ الا راعية الحمر، و اميمۀ أم أبي هريرة. [۱] نفع الطيب ج ۴ ص ۲۱۷.

[۲] مثقف القنّاء: رمح مقوم مسوی.

[۳] مرهف الشبّاء: فرس ضامر دقیق.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۶۴

و فی حدیث اُبی هریره قال: لما عزلنی عمر بن الخطاب عن البحرین قال: یا عدو الله و عدو کتابه سرقت مال الله.

قال قلت: لست بعدو الله و عدو کتابه، و لكنی عدو من عاداهما.

قال: فمن أين اجتمعت لك عشرة آلاف: قال: خیل تناتجت، و عطایا تلاحقت، و سهام تتابعت.

قال: فقبضها منی فلما صلیت الصبح استغفرت لأمیر المؤمنین فقال لی بعد ذلك:

أ لا تعمل؟ قلت: لا، قال: قد عمل من هو خیر منك یوسف علیه السلام، قال:

قلت: ان یوسف نبی، و انا ابن امیمۀ أخشى أن یشتم عرضی، و یضرب ظهری و ینزع مالی [۱]

لطائفی که مؤلف «عِبَقَاتُ» از عبارات «العقد الفريد» استفاده کرده

(از این عبارت سراسر بشارت، و مقالت سراپا افادت، لطائف عدیده و طرائف سدیده، که موجب کمال ابتهاج و سرور اهل ایمان، و باعث نهایت انزعاج ارباب اعوجاج و عدوان، واضح می شود:

اول آنکه خلافت مآب بخطاب ابو هریره ارشاد فرمودند که آیا می دانی که من عامل کردم ترا بر بحرین و تو بغیر نعلین بودی، یعنی مبتلای بالای نهایت فقر و افلاس بودی، بعد از آن خبر بمن رسید که خریدی تو فرسها بهزار دینار و ششصد دینار. و در این کلام تقریر نظام بصراحت تمام، اثبات خیانت و استراق آن امام آفاق، و بنهایت مرتبه اهانت و تفضیح آن رئیس الحذاق است.

دوم آنکه هر گاه ابو هریره دعوی حصول این مال بتنتاج افراس و تلاحق عطایا نمود، خلافت مآب این عذر بی اصل را، که بدتر از گناه (و وضغث [۲] [۱] العقد الفريد ج ۱ ص ۴۴ ط بیروت.

[۲] الضغث بکسر الضاد و سکون الغین: قبضۀ حشیش مختلط فیها الرطب و الیابس

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۶۵

علی ابالة) بود، بسمع اصغاء جانداد، و باز حکم بادای فاضل از مؤنت فرمود.

و این صریح است در آن که این عذر محض کذب بی اصل و صریح افتراء و هزل بود.

پس معلوم شد که ابو هریره بر محض خیانت و سرقت اموال مسلمین اکتفا فرموده، کذب و افتراء و احتیال با سرقت اموال جمع فرموده، و ظاهر است که این کذب نهایت شنیع و فضیح بود، چه ارتکاب کذب مطلقا مذموم و ملوم است، چه جا ارتکاب کذب در اتلاف حقوق مسلمین، و آن هم روبروی حضرت خلافت مآب که صریح اساءت ادب آن عالی جناب هم هست، و نیز جامع دو کذب است یکی انکار سرقت اموال مسلمین، دوم ادعای آنکه اموال مسروقه اموال مملوکه او است.

سوم آنکه کمال تهور و جلالت و نهایت جسارت و رقاعت ابو هریره این است که، با آنکه حضرت خلافت مآب بارشاد مکرره سرقت او ثابت فرمودند، و تنبیه او بر انابت و اقلاع از این خیانت عظیمه الاستشناع نمودند، لکن او از خواب غفلت بیدار، و از سکر حب مال هشیار نشد، بلکه استبداد و اصرار بر جحود و انکار ورزید، و بار دیگر مرتکب کذب گردید، که با ساءت ادب خلافت مآب کلمه: (لیس ذلک لک) بر زبان آورد.

چهارم آنکه خلافت مآب هر گاه ملاحظه کرد که ابو هریره بمزید وقاحت و رقاعت، با وصف الزام مکرر خلافت مآب بسرقت و خیانت اعتراف بآن و الابالہ بکسر الهمزة و تشدید الباء: الحزمه من الحشیش، يقال ضغت علی ابالہ ای بلیه علی بلیه. عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶۶

نمی کند، بلکه مکررا مرتکب کذب می گردد، بمزید غیظ و غضب و التهاب قسم رب الارباب یاد کرده فرمود: که من ایجاع خواهم کرد ظهر ترا.

و این صریح است در آنکه ابو هریره لائق اهانت و ضرب و ایلام بود، نه مستحق تعظیم و اجلال و اکرام. پنجم آنکه خلافت مآب بر محض وعید و تهدید بضرب و ایجاع ظهر آن امام عالی قدر اکتفاء فرموده، قول را مطابق عمل نموده، یعنی بعد اشتعال و اضطرام نار غضب، ترک احترام و ادب فرموده، برپا ایستاده بنفس نفیس مرتکب ضرب و ایجاع آن سارق خسیس گردیدند، یعنی او را زیر تازیانه تأدیب کشیدند، تا آنکه پشت او را خونین ساختند، و پرده از روی کار برانداختند. ششم آنکه خلافت مآب بر این ایجاع و ادما اقتصار و اکتفاء فرموده، باز همان سخن مطالبه و مصادره مطلوب آغاز نهادند، و ارشاد کردند که بیار آن اموال را.

و این هم صراحه دلالت دارد بر آنکه ابو هریره نزد خلافت مآب سارق و خائن، و در انکار سرقة کاذب و مائن بود. هفتم آنکه از آن ظاهر است که ابو هریره هر گاه مبتلای ضرب و ایجاع گردید، چاره جز آن ندید که بکلمه (أحتسبها عند الله) ظلم و جور خلافت مآب ظاهر کرد.

و این جسارت بزعم سنیه کفر صریح، و ضلال قبیح، و نهایت خسارت است، که بر سرقت اموال و خیانت و کذب و افترای مزور، و آن هم در بارگاه خلافت و سرکار جلالت اکتفاء نکرده، هر گاه نمونه سزای سرقت اموال و جزای شنای افعال خود می یابد، اجر آن را از خدای

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶۷

ذو الجلال می خواهد، و اظهار جور و ظلم حضرت ابن خطاب، که وحی بر رأی فیض پیر ایشان نازل می شد آغاز می نهد، و داد رفض و الحاد حسب زعم اهل عناد می دهد.

هشتم آنکه هر گاه ابو هریره بر این جسارت فزیده و وقاحت قبیحه اقدام کرد، حضرت ابن خطاب رد آن بابلغ وجوه فرمودند، یعنی ارشاد کردند آنچه حاصلش این است که، اجرا این ضرب وقتی خدا می داد که این اموال را از حلال می گرفتی، یا ادا می کردی آن را بطوع و رغبت.

و از این ارشاد بلیغ ظاهر است که ابو هریره این اموال را از حلال نگرفته، بلکه بحرام جمع کرده.

و نیز از آن ظاهر است که ابو هریره در حبس آن، و عدم ادای آن بطوع و رغبت، مذموم و ملوم، و خودش جائز و ظالم بود نه مقهور و مظلوم، پس توقع اجر و احتساب از رب الارباب، محض نقش بر آب و خدع سراب، بلکه کذب و فاحش محیر اولی الالباب است، و این جزع و زاری و فریاد و فغان مصداق (کالقوس ترمی الصمایا و هی مرنان).

نهم آنکه خلافت مآب بر این همه تفضیح و تقبیح ابو هریره اکتفاء نکرده بکلمه (أجیت) الخ مکررا سرقت و خیانت ابو هریره بیلاغت تامه و نهایت حسن بیان ظاهر فرمودند.

دهم آنکه خلافت مآب بر این همه تفضیح و هتک استار اکتفا و اقتصار نکرده، از طعن و تشنیع عالمانه در گذشته، حسب افاده رشیدیه در «شوکت عمریه» بلکه باولویت تمام از آن زبان را بسب و شتم جاهلانه هم گشودند، یعنی ذکر ما در ابو هریره و آن هم بعیب و ذم بر زبان گهربار آوردند، و دعای بد در حق او نمودند.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶۸

و از روایت آخرین ظاهر است که خلافت مآب ابو هریره را عزل کرده، و او را بلقب عدو الله و عدو کتاب الله ملقب فرموده، و شهادت صادق سرقت او مال خدا را اداء نموده، و ابو هریره خود این را حاکی، و از تطاول آن فظ غلیظ شاکی است.

و نیز از آن ظاهر است که خلافت مآب عذر ابو هریره را که مشتمل است بر ادعای اجتماع این مال خطیر و مبلغ کثیر از نتاج خیل و تلاحق عطایا و تنایع سهام، کذب محض، و بهت بحت، و رمی سهام فی الظلام دانسته، و هرگز قبول نفرموده، بلکه این مال فساد مآل، و این مبلغ بلیغ النکال و الوبال را از ابو هریره بگرفت، و بقبض آن انبساط خاطر ابو هریره را مبدل بانقباض ساخت، و حسب روایت «فائق» کما سیجیء در بیت المال انداخت.

و نیز از آن واضح است که ابو هریره در مقام عذر از ابا و استنکاف از قبول عمل، که خلافت مآب بعد این همه تفضیح و تقبیح، و سب و شتم، و هزل و عزل، و ایلام و اغرام، و افجاع و ایجاع، دعوت بآن فرمودند، و وجهش حسب حال خلافت مآب با کمال امتحان و اختبار آن عمده الاحبار بود، خوف شتم عرض و ضرب ظهر و أخذ مال خود بیان کرد.

و این دلالت صریحه دارد بر آنکه ابو هریره قبل از این صدمات شتم عرض و ضرب ظهر و أخذ مال کشیده، پس بمفاد (من جرب المجرب حلت به الندامة) بار دوم از قبول عمل خلافت مآب دم در کشیده، و عقوبات ثلثه سابقه را برای انزجار از اغترار بدعوت آن مقتدای صغار و کبار کافی و وافی دید.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۶۹

و هر گاه مثل حضرت ابو هریره، که از اکابر صحابه و اجله و اعظم و امثال و افاحم ایشان است، و فضائل جلیله و مناقب عظیمه او کمتر از دیگر صحابه کبار نیست، بلکه بالاتر از جمعی بسیار است، بتصریح جناب خلافت مآب، عدو خدا و عدو قرآن یا عدو اهل اسلام و ایمان باشد، و هم سرقت اموال که اکثر او باش اندال از آن استنکاف دارند نماید، و هم مرتکب کذبات مکرر و افتراءات مزور گردد، پس در مطاعن دیگر اصحاب کدام مقام استبعاد و ارتیاب، و چه جای انزعاج و اضطراب است.

و نیز از این جا بطلان اغراقات و مبالغات این حضرات، در اثبات مناقب و محامد عامه و خاصه صحابه، بتمسک آیات و روایات، بنهایت وضوح می رسد

عمر بن الخطاب ابو هریره را بدشمن خدا و رسول خطاب کرد

و علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری در کتاب «فائق» که ائمه سنی [۱] تحقیقات و افادات آن را بر سر چشم می نهند، و فتوی باتباع و تقلید آن می دهند، و مصنفش را امام جلیل و محقق نبیل می دانند گفته:

أبو هریره استعمله عمر علی البحرین فلما قدم علیه قال: یا عدو الله و عدو [۱] سیوطی در «تدریب الراوی» بعد ذکر مهمات یعنی اصول کتب غریب الحدیث گفته:

ثم ألف بعدها کتب كثيرة فيها زوائد و فوائد كثيرة لا یقلد منها الا ما کان مصنفوها أئمة أجله «کمجمع الغرائب» لعبد الغافر الفارسی، و «غریب الحدیث» لقاسم السرقسطی و «الفائق» للزمخشری و «الغریبین» للهروی، و «ذیله» للحافظ أبی موسی المدینی ثم «النهاية» لابن الاثیر، و قد ذیل علیه الصفی الارموی بذیل لم نقف علیه و قد شرعت فی تلخیصها حسنا مع زیادات جمه، و الله أسأل الاعانة علی

اتمامه.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۷۰

رسوله سرقت من مال الله، فقال: لست بعدو الله ولا عدو رسوله، ولكنى عدو من عاداهما، وما سرقت، ولكنها سهام اجتمعت، و نتایج خیل، فأخذ منه عشرة آلاف درهم، فألقاها في بيت المال، ثم دعاه الى العمل فأبى فقال عمر: فان يوسف قد سأل العمل فقال: ان يوسف منى برىء، و أنا منه براء، و أخاف ثلاثا و اثنتين قال: أ فلا تقول خمسا، قال: أخاف أن أقول بغير حكم و أقضى بغير علم و أخاف أن يضرب ظهري و يشتم عرضي و أن يؤخذ مالي.

البراء: البرىء، و المراد بالبراءة بعده عنه فى المقايضة، لقوة يوسف على الاستقلال باعباء الولاية، و ضعفه عنه، و أراد بالثلاث و الاثنتين الخلال المذكورة، و انما جعلها قسمين لكون الثنتين و بالا عليه فى الآخرة، و الثلاث بلاء و ضررا فى الدنيا.

(از این روایت هم واضح است که ابو هریره نزد حضرت خلیفه ثانی مستحق عزل و مصادره و اغرام، و مستوجب اهانت و تذلیل و ایلام، و عدو خدا و رسول، و ظالم جائر جهول، و لص سارق، و فاجر فاسق، و معاند مارق، مرتکب غش و خیانت، و تارک دیانت و امانت بوده.

پس محل انصاف است و جای تدبیر، که کسی را که جناب خلافت مآب حضرت عمر بن الخطاب عدو خدا و رسول گویند، و شهادت صادق که مفید یقین است (علی ما فی باب المطاعن من «التحفة») بر سرقت او از مال خدا ادا نمایند، و مصادره ده هزار درهم از او گیرند، آیا چنین کسی بلکه ناکسی قابل اعتقاد و اعتماد است.

و اعجابه که حضرات سنیہ کلام صدق نظام جناب خلیفه ثانی هم بگوش اصغاء نمی شنوند، و در تبجیل و تعظیم ابو هریره دست از اتباع و اقتدای جناب خلافت مآب بر می دارند، و با وصف ثبوت غایت خیانت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۷۱

و بی دینی او، که عدو خدا و رسول بوده، او را از اجله اهل ایمان، بلکه مقتدای اهل ایمان می پندارند.

آری حضرات سنیہ را همچنین مقتدایان کبارند، و این طائفه سنیہ را چنین امامان اشرار (أَثِمَةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)

داستان نامبرده به نقل یاقوت حموی در «معجم البلدان»

و شیخ ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی البغدادی الرومی، که نبذی از فضائل و محامد آن عمده الکبار، بر زبان ابن النجار سابقا شنیدی، هم این روایت پر نکایت و این حکایت سراسر شکایت، که پرده از روی کار تابع و متبوع می گیرد، نقل کرده چنانچه در کتاب «معجم البلدان» که بعنایت رب منان نسخه عتیقه آن، بعد مساعی فراوان، بدست این کثیر العصیان افتاده گفته:

روی محمد بن سیرین، عن أبی هریره، قال استعملنی عمر بن الخطاب علی البحرین، فاجتمعت الی اثنا عشر ألفا، فلما قدمت علی عمر قال لی: یا عدو الله و المسلمین، أو قال: و عدو کتابه سرقت مال الله، قال: قلت: لست بعدو الله ولا للمسلمین، أو قال لکتابه، و لکنی عدو من عاداهما، قال: فمن أين اجتمعت لك هذه الاموال؟ قلت: خیل لی نتائج و سهام اجتمعت قال: فأخذ منی اثني عشر ألفا فلما صلیت الغداة قلت: اللهم اغفر لعمر، قال: و كان يأخذ منهم و يعطيهم أفضل من ذلك، حتی إذا كان بعد ذلك قال: أ لا تعمل یا أبا هریره؟

قلت: لا، قال: و لم؟ و قد عمل من هو خیر منك: یوسف، (قال اجعلنی علی خزائن الأرض إني حفيظٌ علیهم)

[۱]، قلت: یوسف نبی ابن نبی و أنا أبو هریره ابن امیمه و أخاف منكم ثلثا و اثنتين، فقال: هلا قلت خمسا؟ قلت: أخشى ان تضربوا

ظهري و تشتموا عرضي و تأخذوا مالي و أكره أن أقول بغير حكم و افتی [۱] سورة یوسف: ۵۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۷۲

بغیر علم [۱]

داستان مصادره اموال ابی هریره به نقل ابن کثیر در «تاریخ»

و از عجائب عنایات لطیف خبیر، و غرائب تأییدات ایزد قدیر، آنست که علامه نحیر، و ناقد بصیر، و محقق شهیر، حضرت ابن کثیر، با آن همه تعصب کثیر، بلکه جحد کبیر، نیز روایت تصریح خلافت مآب باسثیر ابو هریره باموال خطیر، و تلقیب آن صحابی مکثر الحدیث معدوم النظیر، بلقب عدو الله و عدو کتابه که محیر عقل هر صغیر و کبیر، و موجب مزید استبصار و اعتبار عاقل غیر غریر است، باسناد متصل متسق، که ارباب صحاح سته بر تصحیح [۲] آن متفق‌اند، از ابن سیرین بلا رد و نکیر، بلکه در مقام احتجاج و استدلال بآن بر مطلوب خود نقل فرموده، چنانچه در «تاریخ» خود در ذکر ابو هریره گفته:

و قد استعمله عمر بن الخطاب علیها، أی علی البحرین، فی أيام امارته، و قاسمه مع جملة العمال.

قال عبد الرزاق ثنا معمر، عن أيوب، عن ابن سيرين، أن عمر استعمل أبا [۱] معجم البلدان ج ۱ ص ۳۴۸.

[۲] أبو عبد الله الحاكم در مستدرک گفته: أخبرني أبو بكر محمد بن أحمد المزكي بمرو، ثنا عبد الله بن روح المدائني، ثنا يزيد بن هارون، أنبا هارون، أنبا هشام بن حسان عن محمد بن سيرين عن أبي هريرة، قال قال لي عمر: يا عدو الله و عدو الاسلام جيت مال الله، قال قلت لست عدو الله و لا عدو الاسلام و لكني عدو من عاداهما و لم آخذ مال الله و لكنها أثمان ابل و سهام اجتمعت قال فأعادها فأعدت عليه هذا الكلام، قال فغرمني .. الخ.

- المستدرک ج ۱ ص ۴۰۲ -

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۷۳

هریره علی البحرین، فقدم بعشرة آلاف.

فقال عمر: استأثرت بهذه الاموال، أی عدو الله و عدو کتابه.

فقال أبو هريرة: لست بعدو الله و لا عدو کتابه، و لكني عدو من عاداهما.

فقال: من أين هي لك؟ قال: خيل نتجت، و غلة و رقيق عطية تتابعت على فنظروا فوجدوه كما قال، فلما كان ذلك دعاه عمر ليستعمله، فأبى أن يعمل له، فقال له: تكره العمل و قد طلبه من كان خيرا منك؟ طلبه يوسف عليه السلام، فقال: ان يوسف نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی، و أنا أبو هريرة بن اميمة، و أخشى ثلثا و اثنين، قال عمر: فهلا قلت خمسة؟ قال: أخشى أن أقول بغیر علم و أقضى بغیر حکم، أو يضرب ظهري، و ينتزع مالي، و يشتم عرضي.

و ذکر غیره أن عمر أغرمه فی العمالة الاولى اثني عشر ألف، فهذا امتنع فی الثانية [۱].

(از این روایت ظاهر است که هر گاه ابو هریره با ده هزار تشریف فرما شد، خلافت مآب این مال را مال مسروق، و زائد از حد و قدر آن مرتکب عقوق و مروق دانستند، که بقطع و بت و یقین بخطاب آن سارق مهین فرمودند: که تو استیثار کردی باین اموال، و بر این هم اکتفا نفرموده فرمودند: که ای عدو خدا و عدو کتاب او.

و هر گاه سرقت اموال مسلمین و عداوت خدا و کتاب مبین در حق ابی هریره بارشاد باسداد جناب ابن خطاب ثابت گردد، دگر چه حالت منتظره باقی است، و که را تاب و طاقت است که علی رغم جنابه، سر توثیق و تعدیل و تعظیم و تبجیل ابو هریره برارد، و او را از حضيض نکیر و تعییر، باوج قبول و توقیر بردارد. [۱] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۱۳ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۷۴

اما فقره (فوجدوه کما قال) پس آن صریح الوضع و الافتعال است کما لا یخفی علی اهل الکمال و کافی است برای رد آن روایت سابقه که از آن بطلان این دعوی حسب رد و ابطال حضرت خلافت مآب ظاهر است و ذکر اعزام که خود ابن کثیر در آخر عبارت غوره هم مکذب این ادعا است و قطع نظر از آن اگر این تصدیق صحیح و قرین تحقیق باشد.

لازم آید که خلافت مآب، در نسبت استیثار بآن عمده الاحبار، و هم تصریح بعداوت او با خدا و کتاب جبار قهار، کاذب و دروغ زن، و جافی و جائر و رامی بوهیم و ظن باشد، و بنای جلالت و عدالت تقدیری حضرتشان هم بآب رسد، و چون این مرام اقصی و مطلوب اسنی است، پس ما بقبول آن راضیم، و قدح و جرح ابو هریره باین سبب ثابت نمی کنیم، گو بعد ثبوت جرح و قدح خلافت مآب، ابو هریره در چه حساب است، قدح و جرح اکثر اصحاب خود بخود، هم بجهت استلزام بوجوه کثیره، و هم بجهت اجماع مرکب، ظاهر خواهد شد، و هم اصل مطلوب، که امامت بی فاصله جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، و بطلان خلافت متغلبین است، بر این تقدیر بلا کلفت تقریر واضح و مستنیر می گردد

عمر بن الخطاب ابو هریره را استیثارگر معرفی کرد

و از غرائب امور بلکه عجائب شرور آن است که، حضرت ابن حجر عسقلانی، با آن همه جلالت و امامت و ریاست و نبالت و حذاقت و تبحر و تمهر، در اخفای تفضیح و تقبیح و هتک عرض ابو هریره، ورع و امانت و صدق و دیانت خود را بر اقدام ابو هریره نثار کرده، همین روایت عبد الرزاق را، که ابن کثیر نقل کرده، تحریف ساخته، که تصریح خلافت مآب را بعداوت ابو هریره با خدا و کتاب خدا از میان انداخته).

قال فی «الاصابة بتمییز الصحابة»: قال عبد الرزاق: أنا معمر، عن أيوب

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۷۵

عن ابن سيرين ان عمر استعمل ابا هریره علی البحرين فقدم بعشرة آلاف فقال له عمر استاثرت بهذه الاموال، ضمن این لک؟ قال: خیل نتجت و عطیة تتابع و خراج و رقیق لی، فنظر فوجدوها کما قال ثم دعاه لیستعمله فأبی، فقال قد طلب العمل من کان خیرا منك، قال: ان یوسف نبی الله ابن نبی الله و انا أبو هریره ابن امیمة و اخشی ثلاثا و اثنتین ان اقول بغیر علم او اقضی بغیر حکم و یضرب ظهري و یشتم عرضی و ینزع مالی. [۱]

(و هر چند در این روایت تصریح خلافت مآب بعداوت ابو هریره با خدا و کتاب اسقاط کرده، لکن تصریح خلافت مآب باستیثار اموال از آن هم ظاهر است.

و نیز بیان ابو هریره خوف شتم عرض و ضرب ظهر و نزع مال در آخر آن مذکور است، و این دلیل صریح است بر آنکه این امور قبل این از خلافت مآب در حق آن مقهور واقع شده، که خوف آن بار دگر داشته و بفرض بعید اگر خوف شتم عرض بوقوع آن از دیگر مردم برگردانند ظاهر است که عامل خلیفه را وجهی برای خوف ضرب ظهر و نزع مال از دیگر رعایا نیست، که آحاد رعایا، خصوصا در سلطنت فظ غلیظ، طاقت ارتکاب این جسارت عظیمه، و آن هم در حق عامل و حاکم و صحابی عظیم الشان نداشتند، آری خود خلیفه اگر ضرب ظهر و نزع مال عاملین خود کند می تواند، پس قطعا این خوف از خود خلافت مآب بود، و اگر بار اول خلافت مآب مرتکب آن نشده باشند، خوف آن از حضرتشان هم بر سوء ظن و مخالفت ادب و انهماک در خبث باطن است.

و بعض روات بر ذکر صرف نزع ابو هریره، و اغرام اثنی عشر او را [۱] الاصابة ج ۴ ص ۲۱۰ ط بغداد.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۷۶

و ذکر او خوف ضرب ظهر و شتم عرض و اخذ مال، بجواب دعوت خلافت مآب او را بسوی عمل، اکتفا کرده اند.

و شاه ولی الله هم، با وصف آن همه کف لسان، و ولوع و غرام بحمايت اصحاب اعيان، ذکر اين ماجرای محير اذهان، بغرض اثبات فضيلت خليفه و الا شأن می نمايد.

چنانچه در «ازالة الخفا» گفته:

عن أبي هريرة قال: استعملني عمر على البحرين ثم نزعني و غرمني اثني عشر ألفاً، ثم دعاني بعد الى العمل، فأبيت فقال: لم و قد سألت يوسف العمل و كان خيراً منك؟ فقلت: ان يوسف ابن نبي ابن نبي و أنا ابن اميمة و أنا أخاف أن أقول بغير علم و أن يضرب ظهري و يشتم عرضي و يؤخذ مالي [۱].

(و بعض روايات از ذکر عزل ابو هريره و ايلام آن والا-مقام باخذ مال و اغرام هم استحيا کرده اند، لکن در ذکر خوف ابو هريره از ضرب ظهري و نزع و شتم عرض، که آن هم کاشف حقيقت حال و مضيق مجال قيل و قال است، چه خوف ضرب ظهري و اخذ مال در استقبال، بغير وقوع آن در سابق حال، از عاقل گویا محال، و دليل صريح بر اغتباط و اختلال است، اطلاق عنان نموده و کف لسان از آن فرموده.

علامه ابن کثير در تاريخ خود گفته):

و روى الطبرانی عن ابن سيرين، عن أبي هريرة أن عمر بن الخطاب دعاه يستعمله فأبى أن يعمل له، قال: أنكره العمل و قد عمل من هو خير منك؟ أو قال: قد طلبه من هو خير منك، قال: من؟ قال: يوسف عليه السلام فقال أبو هريرة: يوسف نبي ابن نبي، و أنا أبو هريرة ابن اميمة فأخشي ثلثاً و اثنتين، فقال [۱] ازالة الخفا ج ۱ ص ۴۵۵.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۷۷

عمر: أ فلا قلت خمساً؟ قال: أخشي أن أقول بغير علم و أقضى بغير حكم و أن يضرب ظهري و ينزع مالي و يشتم عرضي [۱].

(و نیز ابن کثير در تاريخ خود می فرمايد):

و قال مسلم بن الحجاج: ثنا عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي، ثنا مروان الدمشقي، عن الليث بن سعد، حدثني بكير بن الاشج، قال: قال لنا بشر بن سعيد:

اتقوا الله و تحفظوا من الحديث، فو الله لقد رأيتنا نجالس أبا هريرة فيحدث حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم عن كعب، و حديث كعب عن رسول الله صلى الله عليه و سلم، و في رواية يجعل ما قاله كعب، عن رسول الله صلى الله عليه و سلم و ما قاله رسول الله صلى الله عليه و سلم عن كعب، فاتقوا الله و تحفظوا في الحديث [۲].

(از اين عبارت واضح است که بشر بن سعيد ارشاد کرده که ابو هريره حديث جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم را از كعب نقل می کرد و حديث كعب را معاذ الله بر جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله می بست).

و ذلك اسقاط له عن درجة الاعتماد، و حط له عن أوج الاستناد، و صريح في أنه كان هائماً في وادي الاختباط راكباً متن الاختلاط

ابو هريره در احاديث مرتكب تدليس می شد

(و نیز حضرت شعبه که برای ذکر شعبه از فضائل فاخره و محامد زاهره او دفاتر طوال می يابد و تصريح فرموده بآنکه ابو هريره تدليس می کرد).

قال ابن کثير في تاريخه: سمعت شعبه يقول: أبو هريرة كان يدلس أي يروي ما سمعه من كعب، و ما سمعه من رسول الله صلى الله عليه و سلم، و لا يبين [۱] تاريخ ابن کثير ج ۸ ص ۱۱۱ ط مصر.

[۲] تاريخ ابن کثير ج ۸ ص ۱۰۹ ط مصر.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۷۸

هذا من هذا ذكر ابن عساكر، و كان شعبه بهذا يشير الى حديثه: من اصبح جنبا فلا صيام له، فانه لما حوقق عليه قال أخبرني مخبر و لم اسمعه من رسول الله صلى الله عليه و سلم [۱]

رجال و اکابر تنها بعض احادیث اُبی هریره اعتناء می کردند

و ابراهیم نخعی که از اجله اساطین و اعظم ائمه معروفین است نیز قدح و جرح اُبی هریره افاده کرده که ترک اصحاب خود حدیث اُبی هریره را ذکر فرموده، و نیز ارشاد کرده که اخذ نمی کردند از هر حدیث اُبی هریره، و نیز افاده کرد که نمی دیدند در احادیث اُبی هریره چیزی، یعنی احادیث او را معتمد و معتبر نمی دانستند و اخذ نمی کردند از حدیث اُبی هریره مگر آنچه می بود از حدیث صفت جنت یا نار یا حث بر عمل صالح یا نهی از چیزی که قرآن آن را آورده باشد.

قال ابن کثیر فی التاریخ: و قال شریک عن مفیده، عن ابراهیم، قال:

کان اصحابنا یدعون من حدیث اُبی هریره و روی الاعمش عن ابراهیم قال: ما کانوا یاخذون من کل حدیث اُبی هریره.

قال الثوری عن منصور، عن ابراهیم قال: کانوا یرون فی احادیث اُبی هریره شیئا، و ما کانوا یاخذون من حدیثه الا ما کان من حدیث صفه جنت او نار او حث علی عمل صالح: و نهی عن شیء جاء القرآن به [۲].

و نیز ابن کثیر در «تاریخ» خود بعد عبارت سابقه گفته:

و قد انتصر ابن عساكر لابی هریره و رد هذا الذی قاله ابراهیم النخعی، و قد قال ما قاله ابراهیم طائفة من الکوفیین، و الجمهور علی خلافهم، و قد کان [۱] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۹ ط مصر

[۲] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۹ ط مصر.

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۷۹

ابو هریره من الصدق و الحفظ و الدیانة و العبادة و الزهادة و العمل الصالح علی جانب عظیم. [۱]

از این عبارت که ابن کثیر بغرض حمایت و صیانت ابو هریره ارشاد کرده (ضغث علی اباله) ظاهر می گردد، چه از آن واضح است که مثل ارشاد ابراهیم نخعی از طائفه کوفیین هم ارشاد کرده اند، یعنی بر جرح و قدح حضرت اُبی هریره اقدام نموده

ابو هریره کارهای کودکانه انجام می داد

و عبد الله بن مسلم بن قتيبة در کتاب «المعارف» گفته:

روی عفان، عن حماد بن سلمه، عن ثابت، عن اُبی رافع، قال کان مروان ربما استخلف ابا هریره علی المدنیة، فیركب حمارا قد شدّ علیه بردعة و فی راسه حبل من لیف، فیسیر فیلقی الرجل فیقول: الطریق الطریق قد جاء الامیر، و ربما اتی الصبیان و هم یلعبون باللیل لعبة الغراب فلا یشعرون حتی یلقى نفسه بینهم و یضرب برجلیه، فیفرع الصبیان فیتفرقون و ربما دعانی الی العشاء باللیل فیقول: ادع العراق للامیر فانظر فاذا هو ثرید بزیت [۲] (و ابن کثیر در تاریخ خود فرموده) و قال حماد بن سلمه، عن ثابت بن اُبی رافع، کان مروان ربما استخلف ابا هریره علی المدنیة، فیركب الحمار و یلقى الرجل فیقول: الطریق الطریق قد جاء الامیر یعنی نفسه و کان یمر بالصبیان و هم یلعبون باللیل لعبة الغراب و هو امیر فلا یشعرون به الا و قد القی نفسه بینهم و یضرب برجلیه کانه مجنون، یرید بذلك ان یضحکهم فیفرع الصبیان منه و یفرون عنه هاهنا و هیهنا فیتضحکون [۳] [۱] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۹ ط مصر

[۲] المعارف لابن قتیبه ص ۲۷۸ ط دار المعارف بمصر.

[۳] تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۴۱۳

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۸۰

(از این عبارت ظاهر است که حضرت ابو هریره در اوقات امارت خود هر گاه بر صبیان می گذشت، و ایشان بشب بیازی غراب مشغول می بودند، خود را بحالی که صبیان شاعر نباشد در زمره ایشان می افکند، و پاهای خود را می زد گویا که حضرت او مجنون است، و غرض از اظهار این حرکات مجنونه وضع متخبطانه اضحاک صبیان و تطیب قلوب آن زمره والا شان بود، پس خود را ضحکه صبیان و لعبه نسوان می ساخت، و اصلاً حیای از جلالت امارت و ریاست و صدارت ارباب نبالت نداشت.

و پر ظاهر است که هر چند مجرد مزاح و مطایبه مذموم و ملوم نیست لکن بلا شبهه اقدام و جسارت بر حرکات مجنونه، و ارتکاب چنین ملاعب طفلانه، قادح مروت و جارج عدالت است.

و نیز شکم پرستی و چیره دستی حضرت ابو هریره بمرتبه رسیده که چون مضیره حضرت او را نهایت مرغوب و محبوب بود، برای خوردن آن حاضر خوان معاویه خوّان می گردید، برای اظهار تورع و خداپرستی ادای صلاة خلف جناب امیر المؤمنین علیه السلام می کرد، و هر گاه مردم برای استعجاب و استغراب سؤال از وجه جمع بین الضدین می نمودند بلا- محابا و بلا- مبالات باز اظهار جریره شره و قرم خود بمضیره آن خبیث الظاهر و السریره می نمود، و می فرمود که مضیره معاویه ادم و اطیب است و صلاة خلف علی افضل است، پس مردم بسبب اعتراف خود آن با انصاف، او را بشیخ المضیره موسوم، و بعیب شره و قرم اکل او را موسوم ساختند.

علامه ابو القاسم محمود بن عمر جار الله الزمخشري در کتاب «ربیع الابرار و نصوص الاخبار» گفته:

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۸۱

عن أبي رافع: كان ابو هريرة ربما دعاني الى عشاءه [۱] فيقول: ادع العراق للامير فانظر فاذا هو ثريد بزيت، و كان يقول: التمر امان من القولنج، و شرب العسل على الریق امان من الفالج، و اكل السفرجل يحسن اللون و الولد، و اكل الرمان يصلح الكبد، و الزبيب يشد العصب، و يذهب الوصب [۲] و النصب [۳]، و الكرفس يقوى المعدة، و يطيب النكهة، و العدس يرق القلب، و يذرف الدمعة، و القرع يزيد في اللب و يرق البشر، و اطيب اللحم الكتف و حواشی فقار الظهر.

و كان يديم الهريسة، و الفالودجة، و يقول: هما مادة الولد، و كان تعجبه المضيرة جدا فيأكلها مع معاوية، و إذا حضرت الصلوة صلى خلف على رضى الله عنه، فاذا قيل له، قال: مضيرة معاوية ادم و اطيب، و الصلوة خلف على افضل، فكان يقال له شيخ المضيرة [۴]

ابو هریره از خداوند دندان برنده و شکم هضم کننده می خواست

(و نیز علامه زمخشري در کتاب «ربیع الابرار» گفته):

كان ابو هريرة يقول: اللهم ارزقني ضرسا طحونا، و معدة هضوما، و دبرا نثورا (۵).

(قطع نظر از سؤال ضرس طحون و معدة هضوم، که دلیل صریح بر شدت شره و قرم آن رئیس القروم است، پر ظاهر است که سؤال دبر نثور از ایزد غفور، بمراتب قاصیه از ادب دور، و دلیل کمال جسارت و خلاعت و استهزای سراپا قصور است. [۱] العشاء بفتح العين: طعام العشی.

[۲] الوصب بفتح الواو و الصاد: المرض و الوجع.

[۳] النصب بضم النون و سکون الصاد: البلاء و الداء.

[۴] ربيع الابرار ص ۲۱۷ الباب الرابع و الاربعون فی الطعام.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۸۲

و نیز از لطائف و طرائف تأییدات خالق ارض و سماوات آنست که امام اعظم سنیہ حضرت ابو حنیفہ ہم ابو ہریرہ را مطعون می دانست، و تقلید روافض در این باب کرده از تقلید او دست بر می داشت و تحاشی خود از آن ظاهر می ساخت.

علامہ علی بن یحیی زندوستی در کتاب «روضۃ العلماء» کہ دو نسخه عتیقہ آن بنظر ابن کثیر الخطاء رسیده گفته:

و اختلفوا ان تقلید قول الصحابة يجوز أم لا، قال علمائنا رحمهم الله: فی ظاهر الاصل ان اقاویل جمیع الصحابة حجة تقبل بغير معرفه المعنی و يعمل به، حتی روی عن أبي حنیفہ رضی الله تعالی عنه انه سئل، فقیل له: إذا قلت قولاً و کتاب الله تعالی یخالف قولک؟ قال: اترك قولی بکتاب الله فقیل له إذ کان الصحابی یخالف قولک؟ قال اترك قولی بقول الصحابی.

فقیل له: إذا کان قول التابعی یخالف قولک؟ قال لا تترك قولی بقوله، قال: إذا کان التابعی رجلاً فانا رجل.

ثم قال: اترك قولی بجمیع قول الصحابة الا ثلاثة منهم ابو هريرة، و انس ابن مالک، و سمره بن جندب.

قال رحمه الله: قال الفقيه ابو جعفر الهمدواني رحمه الله العالم يترك قوله لقول هؤلاء الثلاثة لانهم مطعونون، اما

ابو هريرة فانه روی عن رسول الله صلى الله عليه و سلم انه قال: من اصبح جنباً فلا صوم له، قالت عائشه رضی الله تعالی عنها: اخطأ ابو هريرة كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يصبح جنباً من غير احتلام ثم يتم صومه و ذلك فی رمضان،

قال ابو هريرة رضی الله تعالی عنه، هی اعلم، كنت سمعته عن الفضل بن عباس و الفضل كان يومئذ ميتاً، فقد أحال خبره الى الميت فصار مطعوناً الخ [۱] [۱] روضۃ العلماء ص ۲۹۴ باب فضل الصحابة من آخر الكتاب.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۸۳

و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب «اعلام الاخيار عن فقهاء، مذهب نعمان المختار گفته

ابو حنیفہ ابو ہریرہ را قدح و جرح کرده

قال الصدر الشهيد [۱] ایضا عن أبي حنیفہ روایتان:

الاول انه قال: اقتد من كان من القضاء المفتين من الصحابة رضی الله عنهم

لقوله صلى الله عليه و سلم: اقتدوا بالذين من بعدی أبی بکر و عمر رضی الله عنهما

و قد اجتمع فی فقههما القضاء و الفتوی، فمن كان بمثابةما مثل عثمان و علی و العبادلة الثلاثة و زید بن ثابت و معاذ بن جبل، و غیرهم ممن كان فی معناهم فاقلدهم و لا استجیز خلافهم برأی، و خرج عن هذا جماعة منهم ابو امامة، و سهل بن سعد الساعدي، و ابو حمید الساعدي، و البراء بن عازب و غیرهم، الثانی قال: اقلد جمیع الصحابة و لا استجیز خلافهم برأی الا ثلاثة نفر:

أنس بن مالک، و ابو هريرة، و سهره بن جندب.

فقیل له فی ذلك فقال: اما انس فقد بلغنی انه اختلط عقله فی آخر عمره، و كان يستفتی من علقمته، و انا لا اقلد علقمة فكيف اقلد من يستفتی من علقمة؟

و اما ابو هريرة فكان یروی كل ما بلغه و سمع من غیر تأمل فی المعنی. [۱] در «جواهر مضيئه» گفته: عمر بن عبد العزيز بن عمر بن مازو، برهان الائمة ابو محمد المعروف الشهيد الامام بن الامام، و البحر بن البحر، تفقه علی والده و له الفتاوی الصغری و الفتاوی الكبرى و من تصانیفه «الجامع الصغیر المطول» استاد صاحب «المحیط»، سمع منه و تفقه علیه العلامة ابو محمد عمر بن محمد بن العقیلی، و یاتی والده محمد بن عمر بن عبد العزيز فی بابہ، و تقدم ابوه عبد العزيز و استشهد فی سنه ۵۳۶ و ولد فی صفر سنه ۴۸۳

ذکره صاحب الهدایه فی معجم شیوخه و قال: تلقفت منه النظر و الفقه، و اقتبست من غزیر فوائده فی محافل النظر، و کان یکره فی غایه الاکرام و یجعلنی فی خواص تلامذته، لکن لم یتفق لی الاجازة منه فی الروایة، و اخبرنی عنه غیر واحد من المشایخ.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۸۴

و أما سمره فما وجدت فی نسختی.

ثم فی «روضه» الزندوبستی فی الباب السابع و التسعین فی فضل الصحابة قال فیہ: اختلفوا أن تقلید الصحابة یجوز أم لا، قال علماؤنا: فی ظاهر الاصول یجوز، و أقاویل جمیع الصحابة حجة بغير معرفة المعنی و نعمل بها.

حتى روى عن أبي حنيفة أنه سئل فقيل له: إذا قلت قولاً و كتاب الله يخالف قولك؟ قال: اترك قولی بكتاب الله و قول الرسول.

فقيل: إذا كان قول الصحابة يخالف قولك؟ قال: اترك قولی بقول الصحابة.

فقيل: إذا كان قول التابعين يخالف قولك؟ قال: هم رجال و نحن رجال، ثم قال أبو حنيفة: اترك قولی بقول الصحابة الا بقول ثلثة منهم: أبو هريرة، و أنس ابن مالك، و سمره بن جندب.

قال الفقيه أبو جعفر الهندواني: انما لم يترك يعنى أبا حنيفة قوله بقول هؤلاء الثلثة لانهم مطعونون

عائشه حديث (من اصبح جنباً فلا صوم له) را از ابی هريره انكار می کرد

أما

أبو هريرة فانه روى عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: من أصبح جنباً فلا صوم له، قالت عائشة رضي الله عنها: أخطأ أبو هريرة، كان نبي الله صلى الله عليه و سلم يصبح جنباً من غير احتلام، ثم يتم صوم يومه ذلك و ذلك في رمضان فقال أبو هريرة: هي أعلم، كنت سمعته من الفضل بن عباس و كان الفضل ميتاً، فصار مطعوناً الخ.

(و احمد بن علي ابو بكر جصاص در كتاب «احكام القرآن» گفته):

قد روى ابو هريرة خبراً عن النبي قال: من أصبح جنباً فلا يصوم من يومه ذلك، الا أنه لما اخبر برواية عائشة و أم سلمة عن النبي صلى الله عليه و سلم قال:

لا علم لي بهذا، اخبرني به الفضل بن العباس، و هذا مما يوهن خبره، لانه قال

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۸۵

بدیاً ما انا قلت و رب الكعبة: من اصبح جنباً فقد أفطر، محمد قال ذلك و رب الكعبة، و أفتی السائل عن ذلك بالافطار، فلما اخبر بروایة عائشة و أم سلمة تبرأ من عهده، و قال لا علم لی بهذا انما أخبرنی به الفضل.

و قد روى عن ابی هريرة الرجوع عن فتياه بذلك، حدثنا عبد الباقي، قال حدثنا اسماعيل بن الفضل، قال حدثنا ابن شهابه ان ابا هريرة رجع عن الذي كان يفتي من اصبح جنباً فلا يصوم [۱]

عیسی بن ابان حنفی ابا هریره را قدح و جرح کرده

(و عیسی بن ابان که از اجله ائمه اعیان و اکابر اساطین والا شأن حنفیان است، هم از تقلید ابو هریره سر تافته، او را بزمه متروکین انداخته، چنانچه زندویستی در «روضه العلماء» گفته):

قال عیسی بن ابان: اقلد اقاویل جمیع الصحابة الا ثلثة منهم: ابو هریره، و واصبه بن معبد، و أبو سنابل بن بعکک انتهى.

(در حیرتم که حضرات حنفیه این زمان چرا از اقتدای جناب امام اعظم و مرشد افخم دست بر میدارند، و این مطعون و مردود را ملوم و مذموم نمی‌دانند، غالباً باعث آن عدم عثور بر متروک و مطعون ساختن جناب امام اعظم او را باشد، و الا بسی مستبعد که دیده و دانسته با این همه خیرخواهی و جان‌نثاری گوش بر حرف امام خود نهند، و بر خلاف رأی جنابش رای حسن عقیدت بخدمت ابی هریره زنند، آری حنفیه متقدمین اتباع امام اعظم می‌نمودند، و در اظهار امر حق استحياء نمی‌فرمودند، و بصراحت تمام ابو هریره را بلوم و جرح و طعن و عیب تناول می‌کردند، و تکذیب او می‌نمودند. [۱] احکام القرآن ص ۱۱۴ فی مبحث الصوم باب الغلام یبلغ و الکافر یسلم فی بعض رمضان.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۸۶

ابن حزم که بعض فضائل حمیده‌اش سابقاً شنیدی، و فاضل معاصر هم در مسلک اول منتهی بافاده او استناد کرده، در «محلّی» در مسئله خیار می‌گوید:

اما احتجاج ابی حنیفه بحديث المصراة فطامة من طوام الدهر، و هو أول مخالف له و زار عليه، و طاعن فيه مخالف کل ما فيه، فمرة يجعله ذو التورع منهم منسوخا بتحريم الربا، و كذبوا في ذلك ما للربا هنا مدخل، و مرة يجعلونه كذبا و يعرضون بأبي هريرة رضي الله عنه، و الله تعالى يجزيهم بذلك في الدنيا و الآخرة، و هم أهل الكذب لا الفاضل المبرأ أبو هريرة رضي الله عنه و عن جميع الصحابة، و كَب الطاعن على أحد منهم لوجهه [۱] انتهى نقلا عن نسخة عتيقة.

(از این عبارت واضح است که علاوه بر آنکه حضرت امام اعظم بر حدیث مصراة که ابو هریره راوی آنست ازراء فرموده، و مخالفت تمام بآن کرده، و طعن بر آن نموده، و قصب السبق بر دیگر طاعنین و جاحدین ربوده، حضرات حنفیه این حدیث را کذب و دروغ می‌گردانند، و تعریض بابی هریره می‌کنند، یعنی او را کاذب و مفتری این حدیث می‌دانند.

و از این جا است که ابن حزم در پوستین این حضرات افتاده، زبان حقائق ترجمان بطعن و تشنیع و تکذیب ایشان گشاده، و بتضرع و زاری از جناب باری خواسته، که این ائمه سنیه را در دنیا و آخرت جزا دهد، و پاداش کردار ایشان در کنارشان نهد، یعنی در دنیا بکمال عیب و فضیحت و عار و شنار رسوا سازد، و در آخرت مکین علی و جوههم و مناخرهم در جحیم [۱] المحلّی لابن حزم ج ۸ ط بیروت ص ۳۷۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۲۸۷

شرربار اندازد

اتباع ابو حنیفه نیز ابو هریره را مجروح کرده‌اند

و از افادات فخر الدین رازی هم ظاهر است، که حضرات حنفیه ابو هریره را بطعن و ملام تناول کرده، مجروح و مقدوح ساخته‌اند، و یتساهل در روایت او را معیوب و مذموم نموده، خبر او را ساقط از اعتبار و اعتماد دانسته).

قال الرازی فی «رسالة فضائل الشافعی»: و أما أصحاب الرأي فان أمرهم فی باب الخبر و القیاس عجیب، فتارة یرجحون القیاس علی الخبر، و تارة بالعکس، اما الاول فهو أن مذهبنا أن التصریة سبب مثبت للرد، و عندهم لیس كذلك، و دلیلنا ما اخرج فی «الصحيحين» عن أبی هريرة أن النبی صلی الله علیه و سلم قال: لا تصروا الابل و الغنم فمن ابتاعها فهو یخیر النظرین بعد أن یحلها ثلثا ان رضیها أمسکها، و ان سخطها ردها و رد معها صاعا من تمر.

و اعلم أن الخصوم لما لم یجدوا لهذا الخبر تأویلا البتة بسبب أنه مفسر فی محل الخلاف، اضطروا الی ان یطعنوا فی ابی هريرة، و قالوا انه كان متساهلا فی الروایة و ما كان فقیها، و القیاس علی خلاف هذا الخبر، لانه یقتضی تقدیر خیار العیب بالثلاث، و یقتضی

تقویم اللبن بصاع من تمر من غیر زیاده و لا نقصان، و یقتضی اثبات عوض فی مقابله لبن حادث بعد العقد، و هذه الاحکام مخالفه للاصول فوجب رد ذلك الخبر لاجل القیاس الخ [۱].

(و ابن حجر عسقلانی هم طعن حضرات حنفیه در روایت مصرّاء بسبب آنکه از روایت ابو هریره است ذکر کرده، بمقام جواب بجوش و خروش آمده، و خذلان و بدعت و ضلالت این حضرات ثابت فرموده، چنانچه در «فتح الباری» در کتاب البیوع گفته: [۱] فضائل الشافعی ص ۱۱۸ الفصل السابع من القسم الثالث.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۸۸

قال الحنابلة: و اعتذر الحنفیة عن الاخذ بحديث المصراة بأعذار، فمنهم من طعن فی الحديث لكونه من رواية أبی هریره، و لم یکن كابن مسعود و غیره من فقهاء الصحابة، فلا یؤخذ بما رواه مخالفًا للقیاس الجلی، و هو كلام آذی به قائله نفسه، و فی حکایت غنی عن تکلف الرد علیه، و قد ترک ابو حنیفة القیاس الجلی لروایة أبی هریره، و أمثاله کما فی الوضوء بنبیذ التمر، و من القهقهة فی الصلوة و غیر ذلك، و أظن أن لهذه النکته أورد البخاری حديث ابن مسعود عقب حديث أبی هریره اشارة منه الی أن ابن مسعود قد أفتی بوفق حديث أبی هریره، فلو لا أن خبر أبی هریره فی ذلك ثابت لما خالف ابن مسعود القیاس الجلی فی ذلك.

و قال ابن السمعانی فی «الاصطلام»: التعرض الی جانب الصحابة علامة علی خذلان فاعله بل هو بدعة و ضلالة.

و قد اختص ابو هریره بمزید الحفظ لدعاء رسول الله صلی الله علیه و سلم له، یعنی المتقدم فی کتاب العلم و فی أول البیوع [۱]

«محمد بن الحسن ابو هریره را قدح کرده»

(و محمد بن الحسن تلمیذ رشید امام اعظم، که شافعی، بنابر دعاوی قوم، دروغ بر گردن ایشان، مبالغه تمام در مدح او داشته، تا آنکه بر طبق نقل صاحب «منتهی» در مسلک اول گفته: که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را بینند بی اختیار ایمان آرند، و نیز از غایت بی اندامی بر نقل ایشان می گفت: که اگر بخواهم بگویم که قرآن شریف العیاذ بالله بر لغت محمد بن الحسن نازل شده می توانم گفت [۱] فتح الباری ج ۴ ص ۲۹۰ ط بیروت.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۸۹

بجهت فصاحت او.

شیخ عبد الحق دهلوی در «رجال مشکاة» بترجمه محمد بن الحسن گفته:

كان اماما مجتهدا من الاذکیاء الفصحاء، و كفاه منقبة قول الامام الشافعی:

لو أشاء أن أقول نزل القرآن بلغه محمد بن الحسن لقلت لفصاحته، و قد حملت عنه وقر بعیر.

و نقل أنه قال: الحمد لله الذی أسعدنی فی الفقه بمحمد بن الحسن

محمد بن الحسن تلمیذ امام اعظم نیز ابو هریره را مطعون دانسته

و ذکر الامام النووی نقلا عن الخطیب البغدادی أن الامام الشافعی روی عن محمد بن الحسن، و قال ما نظرت سمینا أولى من محمد بن الحسن، انتهى [۱].

(ابو هریره را مطعون و مجروح و مقدوح می دانست، و روایت او را قابل اعتماد و اعتبار نمی گرفت.

ابن حزم در «محلّی» در مسئله احقیق بایع بمتاع المبتاع إذا أفلس که حنفیین در آن خلاف کرده اند گفته:

روینا من طریق ابی عبید انه ناظر فی هذه المسئلة محمد بن الحسن فلم يجد عنده اكثر من ان قال: هذا من حديث ابی هریره. قال أبو محمد: نعم و الله من حديث أبی هریره البر الصادق، لا من حديث مثل محمد بن الحسن، الذي قيل لعبد الله بن المبارك: من أفقه ابو يوسف أو محمد ابن الحسن؟ فقال: أيهما أكذب انتهى [۲].

(از این عبارت مثل فلق صبح می درخشد، که محمد بن الحسن ابو هریره را مقدوح و مجروح می دانست، و حدیث او را از پایه اعتماد هابط، و از [۱] رجال مشکاء ص ۳۹۶.

[۲] المحلى ج ۸ ص ۱۷۸ ط بیروت.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۹۰

درجه احتجاج ساقط می نمود.

الحال بر حضرات حنفیه، که میان جان را بر مدح محمد بن الحسن چست بسته اند، لازم و واجب است که ابو هریره را مقدوح و مجروح سازند، و دست از روایات و خرافات او بردارند، و بر مساعی غیر مشکوره خویش در تبرئه ساحت او از طعن و لوم ندامت بردارند، و حرف تعدیل و توثیق او بمقابله اهل حق مدت عمر بر زبان نیارند

بخاری و مسلم حدیث مذکور أبی هریره را از سفیان ثوری نقل کرده اند

و ثامنا آنکه بخاری و مسلم حدیث ابو هریره را از سفیان ثوری نقل کرده اند. بخاری در «صحیح» خود گفته:

حدثنا ابو نعیم قال: حدثنا سفیان، عن سعد بن ابراهیم، عن عبد الرحمن بن هرمز، عن أبی هریره، قال قال النبی صلی الله علیه و سلم قریش و الانصار و جهینه و مزینه و أسلم و غفار و أشجع موالی لیس لهم مولی دون الله و رسوله [۱].

(و مسلم در «صحیح» خود می فرماید):

حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر، حدثنا أبی، حدثنا سفیان، عن سعد بن ابراهیم، عن عبد الرحمن بن هرمز الاعرج، عن أبی هریره، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: قریش و الانصار و مزینه و جهینه و أسلم و غفار و أشجع موالی لیس لهم مولی دون الله و رسوله [۲].

(و هر چند سفیان نزد این حضرات از ائمه اعیان و اجله والا شأن است لکن بحمد الله حقیر قدح و جرح او بمثابه ثابت می سازم، که قفل سکوت بر لبهای حامیان سفیان زند، و بیخ جلالت و عدالت او نزد همکنان بر کند. [۱] صحیح بخاری ج ۲ ص ۲۱۵.

[۲] صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۰۶ باب فضائل غفار و أسلم من کتاب الفضائل.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۹۱

پس باید دانست که سفیان ثوری با اهل بیت کرام علیهم آلاف التحیه و السلام، که مودت ایشان بنص کتاب و سنت جناب خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام، از فروض عینیه و واجبات یقینیه است، و مبغض این حضرات بلا-شبهه هالک و خاسر است، اخلاصی نداشت، بلکه همت نالائق را بر اعتراض و ایراد بر این حضرات می گماشت، و افعال ایشان را مورد طعن و ملام می انگاشت، با وصفی که خود مرتکب طریقه خدع و تلبیس و فریب و تدلیس بوده، و قصب السبق در ریا و سمعه و تخدیع و تلمیع ربوده، چنانچه این معنی از افادات خود حضرات اهل سنت ظاهر و باهر است

«اعتراض ثوری بر حضرت صادق (ع) بنقل شعرانی شافعی»

شیخ ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشعرانی الشافعی که از مشایخ اجازه شاه صاحب و والد ماجدشان است در کتاب «لواقح الانوار فی طبقات السادة الاخيار» که بعنایت پروردگار، سه نسخه عتیقه آن بخط عرب، علاوه بر نسخه مطبوعه مصر، نزد این خاکسار حاضر است، بترجمه حضرت ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام بعد نقل بعض جوامع کلم آن حضرت گفته):

و دخل عليه اى على الصادق عليه السلام الثوري رضى الله عنه، فرأى عليه جبة من خز، فقال له انكم من بيت نبوة تلبسون هذا؟ فقال ما تدري ادخل يدك، فاذا تحته مسح من شعر خشن، ثم قال: يا ثوري ارنى ما تحت جبتك، فوجد تحتها قميصا ارق من بياض البيض، فحجل سفيان، ثم قال: يا ثوري لا تكثر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۹۲

الدخول علينا تضرنا و نضرک [۱].

(از این عبارت ظاهر است که سفيان ثوري، مثل ثور لا يعقل، بجهت ظاهرینى و بى یقینى و کینه و تیره بختى، بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زبان اعتراض بگشود، و پوشیدن آن حضرت بعض ألبسه ناعمه را، که مبنی بر مصالح کثیره و حکم عدیده بوده، منکر و معیوب دانست، و آن را منافی و مناقض صفات اهل بیت نبوت پنداشت، و از حقیقت حال خبری بر نداشت، و آخر کار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حقیقت امر را ظاهر فرمود، که بملاحظه آن تیره باطن در آورد، که گو ظاهر لباس آن جناب نازک و ناعم بود، لیکن اندرون آن درشت و خشن و غلیظ بوده.

و قربان بر اعجاز نمائی آن حضرت، که باظهار حال آن دجال، که بغرض تخدیع عوام و جهال، و رهزنی نسوان و اطفال، ظاهر را با باطن مخالف کرده، که در اندرون قمیص نازکتر از بياض بیض پوشیده، و در ظاهر لباس خشن بپوشانده، پرداخت، و فضیحت آن معترض بى باک، و معادی خاندان مورد لولا-ک ظاهر ساخت، که آخرها شرمانده و خجل، و مثل خر در گل گردید، و از منع فرمودن آن امام بر حق، آن معادی مطلق را از حضور در خدمت سراپا برکت خویش هم، صراحه واضح است که آن تیره باطن، لیاقت ادراک شرف حضور مجلس فیض موطن آن جناب نداشت، و مع هذا قول آن جناب: «تضرنا و نضرک» صریح است در آنکه، آن ناصبی بى یقین از معادیان، و موزیان ائمه معصومین، و ضرر رسانندگان بأهل بیت طاهرین، صلوات الله عليهم اجمعین، [۱] لواقح الانوار فی طبقات الاخيار ج ۱ ص ۳۲ ط القاهرة.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۹۳

و مستحق عتاب و عقاب از جانب آن اطیاب بوده).

و هل بعد مثل هذه التصريحات مجال لريب المرتاب، و الله الهادی الى الصواب فى كل باب

اعتراض ثوری بر حضرت صادق (ع) بنقل ابو نعیم

(حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» در ترجمه حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفته):

حدثنا أبو أحمد محمد بن أحمد الغطريفی، ثنا محمد بن أحمد بن مکر الضبی ثنا علی بن عبد الحمید، ثنا موسى بن مسعود، ثنا سفيان الثوري، قال: دخلت على جعفر بن محمد، و عليه جبة خز و كساء خز اندجاني، فجعلت أنظر إليه تعجبا، فقال: يا ثوري ما لك تنظر إلينا؟ لعلك تعجبت مما ترى، قال قلت: يا ابن رسول الله ليس هذا من لباسك و لا لباس آبائك، فقال لي: يا ثوري كان ذلك زمانا مقفرا مقترا، و كانوا يعملون على قدر اقفاره و اقتاره، و هذا قد أسبل كل شيء فيه عزاليه [۱]، ثم حسر عن رदन [۲] جبته، فاذا تحتها جبة صوف بيضاء يقصر الذيل عن الذيل و الرदन عن الرदन، فقال لي: يا ثوري لبسنا هذا لله و هذا لكم فما كان لله تعالى

أخفیناه، و ما كان لكم أبديناه [۳]. [۱] العزالي بفتح العين و اللام أو كسر اللام جمع العزلاء كصحراء و هي: الاشت و مصب القرية، يقال: أنزلت السماء عزاليها كناية عن شدة وقوع المطر.

[۲] الرذن بضم الراء و سكون الدال: الكم، و بالفارسية: آستین.

[۳] حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲

اعتراض ثوری بر حضرت صادق (ع) بنقل ذهبی در «تذهیب التهذیب»

(و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در «تذهیب التهذیب» گفته):

قال موسى بن مسعود: ثنا سفیان الثوری، قال: دخلت علی جعفر بن محمد و علیه جبة خز دکناء، و كساء خز اندجانی، فجعلت أنظر إليه تعجبا، فقال: يا ثوری ما لك تنظر إلینا؟ لعلك تعجبت مما ترى، قال قلت: يا بن رسول الله ليس هذا من لباسك و لا لباس آبائك، قال: كان ذلك زمانا مقترًا مقفرا، و كانوا يعملون علی قدر اقتاره و اقفاره، و هذا زمان قد أسبل فيه عزاليه ثم حسر عن رذن جبهه، فاذا فيها جبة صوف قصيرة، فقال: يا ثوری لبسنا هذا لله و هذا لكم، فما كان لله أخفیناه، و ما كان لكم أبديناه [۱].

(و ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشي النصبی الملقب بكمال الدین در «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» گفته):
و قال سفیان: دخلت علی جعفر بن محمد، و علیه جبة خز دکناء و كساء خز فجعلت أنظر إليه تعجبا فقال لي: يا ثوری ما لك تنظر إلینا لعلك تعجب مما ترى؟

قال فقلت له: يا بن رسول؟؟؟ ليس هذا من لباسك و لا لباس آبائك، قال: يا ثوری كان ذلك زمان افتقار و اقتار، و كانوا يعملون علی قدر اقتاره و افتقاره، و هذا زمان قد أسبل كل شيء عزاليه، ثم حسر رذن جبهه، فاذا تحته جبة صوف بيضاء يقصر الذيل عن الذيل و الرذن عن الرذن، و قال: يا ثوری لبسنا هذا لله و هذا لكم، فما كان لله أخفیناه و ما كان لكم أبديناه [۲]. [۱] تذهیب التهذیب ج ۱ ص ۸۸ فی ترجمه الامام الصادق علیه السلام.

[۲] مطالب السؤل ص ۱۳۷ الباب السادس فی ترجمه أبي عبد الله الصادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام از ارشاد حدیث ثوری کراهت داشت

(و نیز ابو نعیم در «حلیه الاولیاء» گفته):

حدثنا عبد الله بن محمد بن جعفر، ثنا محمد بن العباس حدثني محمد بن عبد الرحمن بن غزوان، حدثني مالك بن أنس، عن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسين قال لما قال له سفیان الثوری: لا أقوم حتی تحدثني، قال جعفر: أما انی احدثك و ما كثرة الحديث لك بخير يا سفیان إذا أنعم الله عليك بنعمة فأحببت بقاءها و دوامها فأكثر من الحمد و الشكر عليها فان الله عز و جل قال فی كتابه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» الخ [۱] [۲].

(از این روایت ظاهر است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ارشاد احادیث بسفیان ثوری کراهت داشت، و هر گاه سفیان عرض کرد: که من نخواهم برخواست تا آنکه تحدیث کنی مرا، آن حضرت ارشاد فرمود: که کثرت حدیث برای تو بهتر نیست. و این ارشاد دلالت صریحه دارد بر آنکه سفیان قابل و لائق اخذ احادیث آن حضرت نبود.

و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزاعلی سبط ابن الجوزی در «تذکره خواص الامة» گفته):

و ذکر أبو نعیم أيضا عن سفیان الثوری، قال قال جعفر بن محمد: یا سفیان إذا أنعم الله عليك بنعمة فأحببت بقاءها و دوامها، فأكثر من الحمد لله و الشکر لله عليها، فان الله تعالى يقول: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» و إذا استبطأت الرزق فأكثر من الاستغفار، فان الله تعالى يقول: [۱] ابراهيم ۷.

[۲] حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۹۶

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً، وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ، وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً»

[۱] یا سفیان إذا أحزنك أمر من سلطان أو غيره، فأكثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم، فانها مفتاح الفرج و كنز من كنوز الجنة.

و قد روى هذا المعنى مرفوعاً، أخبرنا أبو الیمن اللغوی، أنبا القزاز، أنبا الخطیب، أنبا أبو بكر البرقانی، أنبا أحمد بن ابراهيم الاسماعیلی، عن محمد بن أبی القاسم السمنانی، عن الخلیل بن محمد الثقفی، عن عیسی بن جعفر القاضی، عن أبی حازم المدني، قال: كنت عند جعفر بن محمد، فجاء سفیان الثوری، فقال له جعفر: أنت رجل يطلبك السلطان و أنا أتقى السلطان فقال سفیان: حدثني حتى أقوم، فقال: حدثني أبی، عن جدی، عن أبيه، عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: من أنعم الله عليه بنعمة فليحمد الله و من حزنه أمر فليقل: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم [۲]

حضرت صادق علیه السلام از حضور ثوری در محضرش کراحت داشت

(و علی بن محمد بن احمد بن عبد الله نور الدین الاسفاسی الغزی المکی المالکی الشهیر بابن الصباغ در «فصول مهمه لمعرفة الاثمه» گفته):

قال ابن أبی حازم: كنت عند جعفر الصادق إذ جاء الاذن، فقال: سفیان الثوری بالباب، فقال: ائذن له فدخل، فقال له جعفر: یا سفیان انك رجل يطلبك السلطان فی أكثر الاحیان و تحضر عنده، و أنا أتقى السلطان فأخرج عني غير مطرود، فقال سفیان: حدثني بحديث أسمعه منك و أقوم، فقال جعفر: حدثني أبی، عن جدی، عن أبيه، أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: من أنعم الله عليه فليحمد الله، و من استبطأ الرزق فليستغفر، و من أحزنه أمر فليقل:

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم، فلما قام سفیان قال جعفر: خذها یا سفیان [۱] نوح ۱۰-۱۱-۱۲.

[۲] تذكرة الخواص لسبط ابن الجوزی ص ۳۴۲ ط النجف ۱۳۸۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۲۹۷

ثلاثا و أى ثلث [۱].

(و شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس در کتاب «العقد النبوی و السر المصطفوی» گفته):

قال ابن ابی حازم [۲]: كنت عند جعفر الصادق يوما إذ اقبل سفیان الثوری بالباب، فقال ائذن له فدخل، فقال جعفر: یا سفیان انك رجل يطلبك السلطان فی اکثر الاحیان و تحضر عنده و انا اتقى السلطان فأخرج عني غير مطرود.

فقال سفیان: حدثني بحديث اسمعه منك و اقوم فقال: حدثني ابی عن جدی عن ابیه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: من انعم الله عليه نعمة فليحمد الله، و من استبطأ الرزق فليستغفر الله، و من احزنه امر فليقل: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

فلما قام سفیان قال جعفر: خذها یا سفیان ثلاثا و أى ثلث [۳].

(از این روایت واضح است که حضرت صادق علیه السلام بحضور سفیان ثوری در خدمت سراپا برکت خود راضی نبود، و از

حضور او نزد سلطان و مطلوب بودن او برای ملک زمان منغص بود، که آن حضرت ذکر این معنی و خوف خود از سلطان زمان خود بسفیان ثوری فرمود، و او را امر بخروج از خانه فیض کاشانه نمود.

و نیز سفیان ثوری در روایت احادیث تدلیس از ضعفاء می کرد، یعنی [۱] الفصول المهمة لمعرفة الائمه ص ۲۱۳ الفصل السادس فی ترجمه الصادق علیه السلام.

[۲] ابن اُبی حازم: عبد العزيز بن سلمة بن دينار المدني الفقيه المحدث المتوفى (۱۸۴).

[۳] العقد النبوی ص ۷۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۲۹۸

روایات را از ضعفاء نقل می کرد، و در اخفاء اسماء ایشان بغرض باطل ترویج احادیث خود سعی می نمود

سفیان ثوری در حدیث تدلیس می کرد

علامه شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی، که حسب افاده شاه صاحب امام اهل حدیث در کتاب «میزان الاعتدال» گفته:

سفیان بن سعید الحجة الثبت المتفق علیه، مع انه كان يدلس عن الضعفاء و لكن كان له نقد و ذوق، و لا عبرة بقول من قال: كان يدلس و يكتب عن الكذابين انتهى [۱].

(و شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی در «تهذیب التهذیب» در ترجمه سفیان ثوری گفته):

و قال ابن المبارك: حدثته يعني الثوري بحديث فحشته و هو يدلسه فلما رآني استحيا و قال: نرويه عنك [۲].

(و نیز ابن حجر در «تقریب التهذیب» گفته):

سفیان بن سعید بن مسروق الثوری، ابو عبد الله الكوفي، ثقة، حافظ، فقيه، عابد، امام، حجة، من رؤس الطبقة السابعة، و كان ربما دلس، مات سنة احدى و ستين و له اربع و ستون [۳].

(و ابراهیم بن محمد بن خلیل سبط ابن العجمی المکی الحلبي در کتاب «التبيين لاسماء المدلسين» تصریح کرده بآنکه سفیان ثوری مشهور است بتدلیس).

حيث قال: سفیان الثوری مشهور به أى بالتدليس. [۱] ميزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۶۹.

[۲] تهذيب التهذيب ج ۴ ص ۱۱۵ رقم ۱۹۹.

[۳] تقريب التهذيب ج ۱ ص ۳۱۱ رقم ۳۱۲.

شاعت تدلیس خصوصاً تدلیس از ضعفاء

(و شاعت تدلیس خصوصاً تدلیس از ضعفاء، حسب افادات ائمه این حضرات بغایت مرتبه ظاهر و واضح است.

شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی در کتاب «تلبیس ابلیس» گفته):

و من تلبیس ابلیس علی علماء المحدثین رواية الحديث الموضوع من غير ان يبينوا انه موضوع، و هذا خيانة منهم علی الشرع، و مقصودهم تنفيق احاديثهم و كثرة رواياتهم، و

قد قال النبي صلى الله عليه و سلم: من روى عنی حديثاً يرى انه كذب فهو احد الكاذبين.

و من هذا الفن تدليسهم فی الروایة، فتارة يقول احدهم: فلان عن فلان، او قال: فلان عن فلان، يوهم انه سمع منه و لم يسمع، و هذا قبيح، لأنه يجعل المنقطع فی مرتبة المتصل.

و منهم من يروى عن الضعيف و الكذاب، فيعمى اسمه، فربما سماه، و ربما كناه، و ربما نسبته الى جده لئلا يعرف، و هذه خيانه للشرع المطهر، لانه يثبت حكما بما لا يثبت به [۱].

(و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» که بعنایت خالق کائنات نسخه عتیقه آن بعد مساعی جمیله بدست این اضعف البریات افتاده در ذکر تدلیس گفته):

و القسم الثاني ان يكون الراوى شرها بتسميع الحديث من بعض الضعفاء و الكذابين عن شيخ قد عاصره او سمع منه، فيسقط اسم الذى سمعه منه، و يدلس بذكر الشيخ. [۱] تلبیس ابلیس ص ۵۲ الباب السادس تلبیسه علی العلماء.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۰

و قد كان جماعة يفعلون هذا، منهم بقیة بن الولید [۱].

قال ابو حاتم بن حبان: و كانت تلامذة بقیة يسوون حديثه، و يسقطون الضعفاء منه.

و ربما أوهم المدلس السماع من شخص، فقال: عن فلان و يكون بينهما كذاب او ضعيف، مثل

حديث رواه عبد الله بن عطاء، عن عقبة بن عامر، عن النبي صلى الله عليه و سلم: قال: من تواضأ فأحسن الوضوء دخل من أى ابواب

الجنة شاء، فقال رجل لعبد الله حدثنا به، فقال: عقبة بن عامر، فقل: سمعته منه؟ فقال: لا، حدثني سعيد بن ابراهيم، فقل لسعيد: فقال:

حدثني زياد بن مهران، فقل لزياد، فقال: حدثني شهر بن حوشب،؟؟؟ ن ابى ریحانة.

و مثل هذا انما يقع فى العنعة، و هو شر بهرجة [۲] المدلسين، و هو من اعظم الخيانات على الشريعة [۳]

اقسام تدليس

(و ابو زكريا يحيى بن شرف النووى در «منهاج شرح صحيح مسلم» گفته):

التدليس قسمان: أحدهما ان يروى عن عاصره ما لم يسمع منه موها سماعه قائلا: قال فلان، و عن فلان، أو نحوه.

و ربما لم يسقط شيخه و أسقط غيره، ضعيفا او صغيرا، تحسينا لصورة الحديث، و هذا القسم مكروه جدا ذمه اكثر العلماء، و كان شعبة من أشدهم ذما له، و ظاهر كلامه انه حرام.

و تحریمه ظاهر، فانه يوهم الاحتجاج بما لا يجوز الاحتجاج به، و يتسبب [۱] بقیة بن الولید: بن صائد الحمیری كان محدث الشام فى عصره، توفى (۱۹۷).

[۲] البهرجة: العدول عن الجادة، و البهرج: الباطل، الردی.

[۳] الموضوعات لابن الجوزی ج ۱ ص ۱۰۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۱

ايضا الى اسقاط العمل بروايات نفسه، مع ما فيه من الغرور ثم ان مفسدته دائمة و بعض هذا يكفى فى التحريم، فكيف باجتماع هذه الامور [۱].

(و دیگر ائمه سنیة تصریح کرده‌اند: به اینکه تدلیس از ضعفاء افحش انواع تدلیس و بدترین آنست، و کسی که مرتکب آن شود او مقذوح است.

و عراقی، و ابن حجر عسقلانی هم افاده نموده‌اند: که این تدلیس موجب قدح و جرح است.

یحیی بن شرف نووی در «تقریب» گفته:

النوع الثامن عشر فی التدلیس، و هو قسمان:

الاول تدلیس الاسناد، یروی عن عاصره ما لم یسمعه منه موهما سماعه، قائلا: قال فلان، أو عن فلان، و نحوه، و ربما لم یسقط شیخه، و أسقط غیره، ضعیفاً أو صغیراً تحسیناً للحديث.

(و سیوطی در «تدریب الراوی» شرح «تقریب النواوی» در شرح قوله: «و ربما لم یسقط الخ» گفته):

و هذا من زوائد المصنف علی بن الصلاح، و هو قسم آخر من التدلیس یسمى تدلیس التسویه، سماه بذلك ابن القطان، و هو شر أقسامه، لان الثقة الاول قد لا یكون معروفاً بالتدلیس، و یجده الواقف علی المسند كذلك بعد التسویه قد رواه عن ثقة آخر فیحكم له بالصحة، و فیہ غرور شدید.

الی أن قال بعد ذکر ارتکاب بقیة بن الولید، و ولید بن مسلم [۲]، هذا التدلیس [۱] منهاج النووی ج ۱ فی شروع الكتاب.

[۲] ولید بن مسلم: الحافظ الاموی الدمشقی المتوفی «۱۹۵».

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۲

قال الخطیب: و كان الاعمش و سفیان الثوری یفعلون مثل هذا، قال العلائی [۱]:

و بالجملة فهذا النوع أفحش أنواع التدلیس مطلقاً و شرها، قال العراقي: و هو قاذح فیمن تعمد فعله، و قال شیخ الاسلام: لا شک أنه جرح و ان وصف به الثوری و الاعمش فلا اعتذار أنهما لا یفعلانه الا فی حق من یكون ثقة عندهما ضعیفاً عند غیرهما [۲].

(از این عبارت ظاهر است که تدلیس از ضعیفاء بدترین اقسام تدلیس است، و در آن خدع شدید است، و بنص عراقی، و شیخ الاسلام قاذح و جارح است، و بنص علائی افحش انواع تدلیس و بدترین آنست، و سفیان ثوری، بتصریح خطیب، مرتکب آن می شد، و عذری که ابن حجر برای ثوری و اعمش ذکر کرده از معاذیر رکیکه است، چه اگر ثوری این روات را ثقة می دانست، حاجت تدلیس و اخفای اسمای ایشان چه بود و مع هذا لازم می آید که ارتکاب این تدلیس در حق هیچ کس موجب جرح و قدح نشود، زیرا که هر کسی که مرتکب آن شود، محتمل است که ضعیفی که تدلیس در او کرده نزد او ثقة باشد.

و در «شرح الشرح نخبة الفکر» ملا علی قاری مذکور است):

قال الشيخ شمس الدین محمد الجزری: التدلیس قسمان: تدلیس الاسناد، و تدلیس الشیوخ، أما تدلیس الاسناد فهو أن یروی عن لقیه، أو عاصره، ما لم یسمعه منه، موهما أنه سمعه منه، و لا یقول: أخبرنا، و ما فی معناه، بل یقول:

قال فلان، أو عن فلان، أو أن فلانا قال، و ما أشبه ذلك، ثم قد یكون بینهما واحد، و قد یكون أكثر. [۱] العلائی: خلیل بن کیکلدی الدمشقی البحات الرحال المتوفی «۷۶۱».

[۲] تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ج ۱ ص ۲۲۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۳

و ربما لم یسقط المدلس شیخه، لكن یسقط من بعده رجلاً ضعیفاً أو صغیر السن، یحسن الحديث بذلك، و كان الاعمش، و الثوری، و ابن عیینة و ابن اسحاق و غیرهم یفعلون هذا النوع.

و من ذلك ما حکى ابن خشرم: کنا یوماً عند سفیان بن عیینة، فقال عن الزهری فقیل له: حدثک الزهری؟ فسکت ثم قال: قال الزهری، فقیل له: سمعته من الزهری؟

فقال: حدثنی عبد الرزاق، عن معمر عن الزهری.

(و حضرت شعبه سالک شعب تنقید و درایت و حامل لوائ اهل سنت و جماعت، چندان در ذم و نکوهش و تہجین و تقیح تدلیس مبالغه فرموده که آنرا بدتر از زنا و برادر کذب و افتراء گردانیده.

علامه سیوطی در «تدریب» بعد بیان تقسیم تدلیس گفته:

أما القسم الاول فمكروه جدا، ذمه اكثر العلماء و بالغ شعبه في ذمه فقال لان أزين أحب الى من ان ادلس و قال: التدليس اخو الكذب [۱].

و اما ارشاد حضرت ابن صلاح، که این قول شعبه افراط است و محمول بر زجر و تنفیر كما نقله السيوطی التحریر، پس اگر غرض از آن این است که قول شعبه مثبت تحریم تدلیس نیست، بلکه غرض از آن محض زجر است و تنفیر، فهو محض الكذب و التزوير، زیرا که الفاظ شعبه دلالت صریحه بر تحریم دارد، چه هر گاه تدلیس بدتر از زنا و برادر کذب باشد، ریبی در تحریم آن نمی ماند، بار إلهایا مگر آنکه زنا و کذب را حرام ندانند، و منع آنرا هم محمول بر مجرد زجر و تنفیر سازند! و مع هذا برای صرف کلام از مدلول آن دلیلی می باید، و ليس إلیه من سیل. [۱] تدریب الراوی ج ۱ ص ۲۲۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۴

و آنفا دانستی که علامه ابن الجوزی سبب تدلیس را تلبیس ابلیس دانسته، و تصریح بقبیح بودنش نموده، و نیز تدلیس ضعیف یا کذاب را خیانت شرع مطهر نام گذاشته.

و رئیس المحققین ایشان حضرت نووی ارشاد نموده، که تحریم تدلیس ظاهر است، و مفسد آن بیان کرده.

و نیز نزد جمعی از فقهای محدثین اهل سنت ارتکاب تدلیس و لو کان مرّة واحدة موجب جرح و قدح است، و روایت مرتکب آن مردود است).

كما فی «الایضاح لشرح نخبة الفكر»، قال فريق من المحدثين و الفقهاء:

من عرف بارتكاب التدليس و لو مرّة صار مجروحا مردود الروایة، و ان بین السماع و أتى بصیغته صریحه فی هذا الحديث او فی غیره من احادیثه.

(و محمد اکرم بن عبد الرحمن در «امعان النظر فی توضیح نخبة الفكر» گفته):

قال فريق من المحدثين و الفقهاء: من عرف بارتكاب التدليس و لو مرّة صار مجروحا مردودا و ان بین السماع و أتى بصیغته صریحه فی هذا الحديث أو فی غیره من احادیثه.

(و سیوطی در «تدریب» گفته):

«ثم قال فريق منهم» من اهل الحديث و الفقهاء «من عرف به» یعنی بتدلیس الاسناد «صار مجروحا» مردود الروایة «مطلقا» و ان بین السماع [۱].

(و محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة الکنانی در «منهل الروی فی علم اصول حدیث النبی» گفته): [۱] تدریب الراوی ج ۱ ص ۲۲۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۵

النوع الرابع التدليس و هو قسمان: تدليس الاسناد، و تدليس الشيوخ، الاول تدليس الاسناد و هو ان يروي عن لقيه أو عاصره ما لم يسمعه منه موهما أنه سمعه منه، و لا يقول: اخبرنا و ما فی معناه و نحوه، بل يقول: قال فلان أو عن فلان، أو ان فلانا قال، و شبه ذلك، ثم قد يكون بينهما واحد و يكون أكثر.

و هذا القسم من التدليس مكروه جدا، و فاعله مذموم عند اكثر العلماء، و من عرف به مجروح عند قوم لا يقبل روايته بین السماع أو لم يبينه [۱]

و در «شرح نزهة النظر بشرح نخبه الفكر» تصنیف ملا علی قاری بعد عبارتی که آنفا گذشته مذکور است:

و هذا القسم من التدليس مكروه جدا، فاعله مذموم عند اكثر العلماء، و من عرف به فهو مجروح عند جماعة لا- تقبل روايته بين السماع أو لم يبينه.

(از اینجا واضح و لائح می شود که نزد جمعی از فقهاء و محدثین اهل سنت سفیان ثوری ساقط الاعتبار و مقدوح و مجروح و مردود الروایه بوده، و نزد اکثر علمای ایشان مذموم و مطعون.

و از طرائف آن است که حضرت شاه صاحب نسبت خبر مسموع را از شخصی پدر یا جد او عین کذب و افتراء می دانند، چنانچه در باب چهارم «تحفه» می فرمایند:

و نیز اطلاق کنند یعنی صحیح را بر خبر کاذب الاسناد که راوی سماع آن خبر از شخصی دارد و نسبت می کند او را به پدر او یا جد او انتهی [۲].

بعد ملاحظه این افاده و ظهور تدلیس سفیان ثوری در کاذب و مجروح و مقدوح بودن او نزد شاه صاحب هم ریبی باقی نمی ماند، و کذب جمعی [۱] المنهل الروی ص ۲۵.

[۲] تحفه اثنا عشریه ص ۱۷۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۶

از اکابر ائمه سنیہ مدلسین، که اسمای شان به هیأت اجتماعی از کتاب «التبيين لاسماء المدلسين» واضح، و مقدوح و مجروح و بی اعتبار بودنشان، هم بنا بر این افاده ثابت می گردد، و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا.

و محتجب نماند که بخاری روایت سفیان ثوری را به یعقوب بن ابراهیم نسبت کرده چنانچه در «صحیح» خود گفته:

حدثنا ابو نعیم، قال حدثنا سفیان عن سعد ح قال ابو عبد الله و قال یعقوب بن ابراهیم: حدثنا ابي عن ابيه، قال حدثني عبد الرحمن بن هرمز الاعرج، عن ابي هريرة، قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قریش و الانصار و جهينه و مزينه و أسلم و أشجع، و غفار موالی ليس لهم مولى دون الله و رسوله [۱].

(و علامه جلیل الشأن و تحریر رفیع المکان ابو مسعود ابراهیم بن محمد ابن عبد الحافظ الدمشقی که از اکابر و اجله محققین و اعظم و افاحم منقدین است، این نسبت را قبول نکرده و ردّ بر آن نموده چنانچه در «کتاب اطراف الصحیحین» علی ما نقل افاده کرده که روایت یعقوب مخالف روایت سفیان است، زیرا که یعقوب جز این نیست که روایت می کند آنرا از پدر خود، از صالح بن کیسان [۲]، از اعرج [۳]، از ابي هريره بلفظ غفار و أسلم و مزينه و من كان من جهينه خير عند الله من أسد و طی و غطفان، کذا أخرجه مسلم.

و علاوه بر این، ابراهیم بن سعد والد یعقوب مقدوح و مجروح است، [۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ۲۱۵.

[۲] صالح بن کیسان المدنی الفقیه المؤدب لانباء عمر بن عبد العزيز توفی «۱۴۰».

[۳] الاعرج: عبد الرحمن بن هرمز، الحافظ القاری المدنی المتوفی «۱۱۷».

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۳۰۷

که سماع غنا را بعد تجویز می کرد، و شایع و فظایع غنا سابقا شنیدی، و یحیی بن سعید هم ذکر ابراهیم بطور تضعیف می نموده.

علامه ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» ترجمه ابراهیم بن سعد گفته:

و ذکر ابن عبدی فی الکامل عن عبد الله بن احمد، سمعت ابا یعقوب، يقول ذکر عند یحیی بن سعید عقیل، و ابراهیم بن سعد، فجعل كأنه يضعفهما، يقول عقیل و ابراهیم، ثم قال ابي ايش ينفع هذا هؤلاء ثقات لم يخبرهما یحیی.

و عن أبي داود السجستاني: سمعت احمد سئل عن حديث ابراهيم بن سعد عن ابيه، عن أنس مرفوعا: الأئمة من قریش، فقال: ليس هذا في كتب ابراهيم ابن سعد لا ينبغي ان يكون له اصل.

قلت رواه جماعة عن ابراهيم.

و نقل الخطيب ان ابراهيم كان يجيز الغناء بالعود، و ولي قضاء المدينة.

و قال ابن عیینة: كنت عند ابن شهاب فجاء ابراهيم بن سعد، فرفعه و أكرمه، و قال: ان سعدا أوصاني بانه و سعد و سعد.

و قال ابن عدی: هو من ثقات المسلمين، حدث عنه جماعة من الأئمة، و لم يختلف احد في الكناية عنه، و قول من تكلم فيه تحامل، و له احاديث صالحة مستقيمة عن الزهري و غيره [۱].

(و سعد والد ابراهيم در نسب امام مالک، که نجم الاثمه سنيان، و یکی از ارکان اربعه اسلام ایشان است، قدح کرده، پس حضرت مالک بر او غضبناک شد، و ترک روایت از او کرده.

پس کسی که حضرت مالک تارک روایات او باشد، و او را مورد غضب [۱] تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۲۲ رقم ۲۱۶ ط حیدرآباد الدکن.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۰۸

و عتاب خود نماید، حضرات سنيه بکدام روایت او بمقابله اهل حق پیش توانند کرد.

(علامه ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» بترجمه سعد بن ابراهيم گفته):

و قال الساجي: ثقة، أجمع اهل العلم على صدقه و الرواية عنه الا مالكا، و قد روى مالک عن عبيد الله بن ادريس عن سعيد، عن سعد بن ابراهيم، فصح باتفاقهم انه حجة.

و يقال: ان سعدا وعظ مالكا فوجد عليه فلم يرو عنه، حدثني احمد بن محمد سمعت احمد بن حنبل يقول: سعد ثقة، رجل صالح.

ثنا احمد بن محمد، سمعت المعطى يقول لابن معين: كان مالک يتكلم في سعد من سادات قریش، و يروى عن ثور، و داود بن الحصين خارجين خسيسين.

قال الساجي: و مالک انما ترك الرواية عنه، فاما ان يكون يتكلم فيه فلا احفظه و قد روى عنه الثقات و الله و كان دينا عفيفا.

و قال احمد بن البرقي: سألت يحيى عن قول بعض الناس في سعد أنه كان يرى القدر، و ترك مالک الرواية عنه، فقال لم يكن يرى القدر و انما ترك مالک الرواية عنه لأنه تكلم في نسب مالک، فكان مالک لا يروى عنه، و هو ثبت لا شك فيه [۱].

(تاسعا آنکه شهاب الدين احمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي المكي در «صواعق محرقه» گفته):

و أما

رواية ابن بريده عنه: لا تقع بريده في علي فان عليا مني و أنا منه و هو وليكم بعدى». [۱] تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۴۶۴ رقم ۸۶۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۰۹

ففي سندها الاجلح، و هو و ان وثقه ابن معين لكن ضعفه غيره، على انه شيعي، و على تقدير الصحة فيحتمل انه رواه بالمعنى بحسب عقيدته، و على فرض انه رواه بلفظه، فيتعين تأويله على ولاية خاصة، نظير

قوله صلى الله عليه و سلم: اقضاكم على الخ [۱].

(از این عبارت ظاهر است که ابن حجر بجواب روایت خبر

«و هو وليكم بعدى»

احتمال روایت کردن آنرا بالمعنى ذکر کرده، و هر گاه ابن حجر را بلا شاهد و بينه، و بلا ذکر سند و قرينه، بمحض تهجس و تخيل و بحث و تهوور و تقوّل، روا شد که احتمال روایت کردن اجلح این حدیث را بالمعنى ذکر کند، و تخلیص گلوى خود از

خناق الزام و احتجاج اهل حق نماید، پس چگونه جائز نباشد که اهل حق احتمال مروی بودن این روایت بالمعنی ذکر کنند، پس جائز است که در اصل الفاظ لفظ مفید حصر نباشد، لکن چون راوی از آن خبر حصر بزعم خود فهمیده، الفاظ حصر در نقل بالمعنی آورده.

خلاصه هر تقریری که در نقل خبر

«هو ولیکم بعدی»

بالمعنی خواهند کرد، همان تقریر بعینه در این جا جاری است، و بر متبیین مخفی نیست که این خبر بطریق دیگر بلا الفاظ حصر منقول است.

مسلم در «صحیح» خود گفته:

حدثني زهير بن حرب، حدثنا يزيد، و هو ابن هارون، أنا أبو مالك الأشجعي عن موسى بن طلحة، عن أبي أيوب، قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الانصار، و مزينة، و جهينة، و غفار، و أشجع، و من كان من بنى عبد الله موالى [۱] الصواعق المحرقة ص ۴۴ ط القاهرة ۱۳۸۵.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۱۰

دون الناس و الله و رسوله مولا هم [۱].

(در این روایت

(و الله و رسوله مولا هم)

مذکور است، و لفظی دال بر حصر مذکور نیست، پس جائز است که در این روایت خود ابو هریره بسبب عدم تدبر، که عادت قدیمه و شنشنه ذمیمه او بوده، یا بعض روایت دیگر فقره (و الله و رسوله مولا هم) را دلیل اختصاص گردانیده، آنرا بطریق حصر نقل کرده باشند، و این را تحریف نقل بالمعنی گمان کرده، حال آنکه در واقع چنان نیست، و هر گاه حمل روایت (ولیکم بعدی)

بر نقل بالمعنی بمحض هواجس نفسانی جائز باشد، ذکر احتمال نقل این روایت بالمعنی بقرینه روایت ابی ایوب چرا جائز نباشد؟ و نیز سابقا دانستی که حضرت شاهصاحب بجواب تفسیر قربی در آیه «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام، که اکابر و اعظم اساطین سنیه مثل امام احمد بن حنبل، و ابن ابی حاتم، و حاکم، و طبرانی، و ثعلبی، و واحدی، و غیر ایشان آنرا روایت کرده‌اند، و الفاظش این است)

تَقْوَلَاتُ شَاهِصَاحِبِ دَر تَفْسِيرِ «الْقُرْبَى» وَ جَوَابُ مُؤَلِّف

اشاره

عن ابن عباس: لما نزلت «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»

[۲] قالوا: يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي و فاطمة و ابناهما.

(گفته: و در سند این روایت بعضی شیعه غالی واقع‌اند، و کسی که از محدثین آن شیعه غالی را وصف بصدق نموده، بنابر ظاهر حال او نموده، و از عقیده باطن او خبر نداشته، و ظن غالب آنست که آن [۱] صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۷۸ ط القاهرة.

[۲] الشوری ۲۳.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۱۱

شیعه هم دروغ نگفته، بلکه روایت بالمعنی نموده، لفظ حدیث اهل بیتی خواهد بود، آن شیعی اهل بیت را در همین چهار کس حصر نموده، چنانکه بخاری از ابن عباس این روایت را من و عن آورده، و در آن این واقع است که القربی من بینة و بین النبی قرابة، انتهى [۱].

هر گاه نزد شاهصاحب، بمحض وهم و تخمین، و تخرص و تهجس، و رمی السهام فی الظلام، جائز شد که این روایت را بر نقل با معنی حمل سازند، و افاده نمایند که راوی آن بجای لفظ اهل بیتی لفظ علی و فاطمه و ابناهما آورده باشد، حال آنکه این تصرف از نقل بالمعنی بمراحل قاصیه بعید و دور، بلکه بر تقدیر عدم ارشاد آن معاذ الله بمحض کذب و زور برمیگردد، و حمل روایت (لیس لهم مولی دون الله و رسوله)

بر نقل بالمعنی، بقرینه روایت ابی ایوب، که مسلم ذکر کرده، چگونه جائز نباشد، بلکه باولویت تمام این حمل جائز خواهد شد، زیرا که تغییری که بر تقدیر این حمل در روایت ابو هریره لازم می آید، کم است از این تغییر کثیر که شاهصاحب تجویز آن کرده اند، و این آهنگ خلاف قانون که شاهصاحب ذو فنون سراییده اند، مأخوذ از نغمه طنبور کابلی مغرور پر زور است، که او در «صواعق» در ذکر آیات داله بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته:

الثالث قوله تعالى: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

[۲] فانها لما نزلت قالوا: يا رسول الله من قرابتك الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي و فاطمة و ابناها».

و غیر علی من الصحابة لا يجب مودتهم، و وجوب المحبة يستلزم وجوب [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۴۲۴ عقیده ششم از باب هفتم در امامت.

[۲] سورة الشوری: ۲۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۱۲

الطاعة فيكون هو الامام.

و هو باطل، لان الروایات اختلفت فی المراد من الآية، فاخرج أحمد، و الطبرانی عن ابن عباس نحو ما ذکر، و هو ضعيف، لان السورة بأسرها مكية، و لم يكن ثمة الحسن و الحسين، و الاستثناء لم يثبت، و لاین فی سنده شیعیاً غالباً، و ان قيل: انه صدوق، و لعل من وصفه بالصدق لم يعثر على غلوه في دينه، و انه من اهل البدعة، و يحتمل انه نقل الحديث بالمعنی، و كان لفظ الحديث اهل بیتی، و ظن أن اهل البيت هؤلاء الجلة [۱].

(پس حسب افاده این ائمه ثلاثه اعنی صاحب «صواعق»، و مؤلف «صواعق» و حضرت مخاطب استدلال قادحین بروایت ابو هریره هباء منشور می گردد، و هرگز بنابر تطرق احتمال روایت بالمعنی، حصر مولائیت در خدا و رسول ثابت نمی گردد

بزعیم اهل سنت در وقت استعمال حصر باید نزاع محقق باشد

و عاشرا حسب زعم حضرات ائمه سنیه، که در ابطال دلائل اهل حق و ایقان، از حقائق علوم ایشان هم غافل و ذاهل شده، قواعد عجیب.

و غریب می تراشند، در استعمال حصر لازم است که وقت استعمال تردد و نزاع قطعاً و حتماً متحقق الوقوع باشد، و جایی که تردد و نزاع حتماً و آن هم باتصال ثابت نشود، استعمال حصر در آنجا وجهی از صحت ندارد، بلکه خلاف قاعده و محاوره است.

تفتازانی در وجوه احتجاج اهل حق بآیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»

[۲] الآية در «شرح مقاصد» گفته:

و منها ان الحصر انما يكون نفياً لما وقع فيه تردد و نزاع، و لا خفاء في ان ذلك عند نزول الآية لم يكن في امامة الائمة الثلاثة. [۱]

الصواعق ص ۲۴۱ مخطوط فی مکتبه المؤلف بلکهنو.

[۲] المائدة ۵۵.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۱۳

(و قوشجی بتقلید تفتازانی در «شرح تجرید» در جواب این احتجاج می گوید):

على ان الحصر انما يكون نفيا لما وقع فيه تردد و نزاع، و لا خفاء في ان ذلك عند نزول الآية لم يكن في امامة الاثمة الثلثة. [۱]
(و شاهصاحب در جواب این آیه گفته:

دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در معانی بسیار: المحب، و الناصر، و الصديق، و المتصرف في الامر، و از لفظ مشترک یک معنی معین مراد نمی تواند شد مگر بقرینه خارجیه، و قرینه سباق یعنی ما سبق مؤید معنی ناصر است. زیرا که کلام در تقویت قلوب و تسلیه مؤمنین و ازاله خوف ایشان از مرتدین است، و قرینه سیاق یعنی ما بعد معین محب و صديق است و هو قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ» [۲].

زیرا که یهود و نصاری و دیگر کافران را کسی امام خود نمی گرفت، و نه با همدیگر بعض را امام می گرفتند، و کلمه انما که مفید حصر است نیز همین معانی را می خواهد، زیرا که حصر در جائی می شود که نزاعی و تردیدی و اعتقاد شرکتی در آن بوده باشد، و بالاجماع وقت نزول آیه تردیدی و نزاعی در امامت و ولایت تصرف نبوده، بلکه در نصرت و محبت بود، انتهى. [۳]
مخفی نماند که بهر دلیلی که نفی تردد و نزاع در خلافت و امامت وقت نزول آیه کریمه ثابت خواهند کرد، بمثل آن دلیل یا بهتر از آن نفی تردد [۱] شرح تجرید القوشجی ص ۳۶۷.

[۲] المائدة ۵۷.

[۳] تحفه اثنا عشریه ص ۴۱۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۱۴

و نزاع در مولائیت خدا و رسول برای این قبائل ثابت خواهد شد، پس حسب افادات این حضرات حصری که در این روایت مذکور است بی محل و خلاف قاعده و محاوره باشد، و ناهیک لهذا ردعا و قمعا لهذا الحصر المنحصر فی روایه امامهم الجلی الفخر.
حادی عشر آنکه هر گاه این وجوه عشره که مصداق تلک عشره کامله می باشد، و بحمد الله هر یکی از آن برای قلع بنیان احتجاج صریح الاختلال اهل لجاج بحديث ابي هريره بر ابطال حديث غدیر کافی و وافی است شنیدی

بگفتار فخر رازی کلمات «انما، و ما، و الا» افاده حصر نمی کنند

پس الحال سخنی دیگر باید شنید، که زیاده تر سرمه بگلوی خصام ریزد، و بلای تازه بر سر ایشان انگیزد، بیانش آنکه فخر الدین رازی در تفسیر بجواب احتجاج اهل حق بآیه «إِنَّمَا وَثِقُكُمُ اللَّهُ»
الآیه گفته):

اما الوجه الذي عولوا عليه و هو ان الولاية المذكورة في الآية غير عامة، و الولاية بمعنى النصره عامة فجوابه من وجهين:
الاول لا نسلم ان الولاية المذكورة في الآية غير عامة، و لا نسلم ان كلمه انما للحصر، و الدليل عليه قوله تعالى: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ»

[۱] و لا شك ان الحياة الدنيا لها امثال اخرى سوى هذا المثل، و قال تعالى:

«إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ»

[۲] و لا شک ان اللعب و اللهو قد يحصل فی غیرها. [۳]

(از این عبارت ظاهر است که فخر رازی ابطال دلالت (انما) بر حصر باین [۱] سورة یونس: ۲۴.

[۲] سورة محمد: ۳۶.

[۳] تفسیر مفاتیح الغیب ج ۱۲ ص ۳۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۱۵

سبب نموده که در قرآن شریف مذکور است: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»

[۱] و حال آنکه لعب و لهو حاصل می شود در غیر دنیا، پس بعین همین وجه لازم آید که کلمه «ما» و «الا» هم مفید حصر نباشد

زیرا که در قرآن شریف در سورة انعام مذکور است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»

[۲] و در سورة عنکبوت وارد است: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ»

[۳]

پس حسب هفوه رازیه که بجواب احتجاج اهل حق کی لسان بآن نموده بالبداهة لازم می آید که «ما» و «الا» هم افاده حصر نمی کند، و هر گاه ما و الا- مفید حصر نباشد لیس و دون هم که در روایت لیس لهم مولی دون الله و رسوله مذکور است مفید حصر نخواهد شد، و هر گاه این ترکیب مفید حصر نباشد ابطال حدیث غدیر بان غیر ممکن، فلیضحک الرازی قلیلا و لیکک کثیرا فانه ما کان بما یخرج من فیه خبیرا.

ثانی عشر آنکه اگر تبرعا و تفضلا روایت ابو هریره قبول هم کنیم، و براه مساهله و مجامله رویم، و در دلالت آن بر حصر هفوه رازیه را مانع هم نگردانیم، باز هم بحمد الله و حسن توفیق ضرری بما نمی رسد، زیرا که بر فرض صحت این حدیث و قابلیت آن برای معارضه حدیث غدیر، که محض فرض باطل است، این روایت وقتی مبطل حدیث غدیر باشد، که منافات در میان هر دو ثابت شود. و لیس الامر کذلک، و چه عجب است که بهمین وجه رازی اشاره هم بوجه دلالت این حدیث بر بطلان حدیث غدیر نکرده، فضلا عن ذکره صریحا. [۱] محمد ۳۶.

[۲] الانعام ۳۲.

[۳] عنکبوت ۶۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۱۶

و ظاهر است که فقره اول اصلا دلیل ابطالش نیست، که بودن این قبائل موالی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهر معنی که باشد، منافی مولی بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیست، باقی ماند فقره اخیر که ظاهرا بهمین سبب زعم ابطال حدیث کرده اند، که چون حصر مولائیت این قبائل در خدا و رسول ثابت شد، دیگری مولایشان نباشد، پس اینهم ظاهر البطلان است، زیرا که می پرسیم که مراد از مولائیت خدا و رسول چیست؟ اگر و رای معنای مرادف یا مستلزم امامت و تولی امور گرفته اند.

پس تناقض بین الحدیثین ثابت نباشد، چه در حدیث غدیر مولی بمعنی اولی بالتصرف یا متصرف فی الامور است، و شما حصر مولائیت در خدا و رسول بمعنی دیگر می سازید، و ابن حصر در واقع صحیح باشد یا غلط، لیکن با حدیث غدیر منافات ندارد، و اگر غرض آنست که مولی بمعنی اولی بالتصرف یا متصرف فی الامور منحصر است در خدا و رسول صلی الله علیه و سلم.

پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام مولی نباشد، و بر این تقدیر اگر چه ظاهر می شود که در حدیث غدیر لفظ مولی نزد قاضین متعین است برای معنای که مفید امامت است و فیه المطلوب، لیکن لازم می آید که جناب امیر علیه السلام گاهی امام و متصرف فی الامور نباشد و لو بعد عثمان و هو ظاهر البطلان، و از جاحظ معاند که ناصبیت او در کمال وضوح و ظهور است کما سبق، و ابن ابی داود و من ضاهاه چندان عجب نیست، که در رد و ابطال حدیث غدیر استدلال کنند، بطوری که مستلزم نفی خلافت مطلقه

جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد، لکن کمال حیرت است که

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۱۷

راوی با آن همه اظهار سنیت، چگونه باین استدلال صریح الاختلال، و احتجاج واضح الاعوجاج، رضا داده، خلاف اجماع اهل اسلام را ظاهر کرده، ناصیت و عداوت خود برملا افکنده، و قطع نظر از آنکه این استدلال واهی مستلزم نفی خلافت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام است، مصیبت عظمی و داهیه فقما و قیامت کبری بر سر حضرات اهل سنت بسبب این استدلال برپا می شود، یعنی بنا بر این لازم می آید که خلفای ثلثه هم امام و متصرف امور مسلمین نباشند.

پس اگر از این حدیث نفی امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت خواهد شد، بطلان خلافت ثلثه هم واضح خواهد گردید، فیکون ضرره علی السنیة اکبر من نفعه، و یفتق علیهم من ذلک ما لا یقدرون علی رقعہ.

و حل تحقیقی این روایت بر تقدیر تسلیم این است که محتمل است که مراد از آن نفی مولانیت دیگری در حیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد، و مولانیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از حدیث غدیر ثابت است محمول بر ما بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد کما سیجیء شرحه فیما بعد ذلک انشاء الله تعالی، پس منافات این روایت با حدیث غدیر هرگز متحقق نگردد تا احدی از ارباب عقل و فهم بسبب این روایت توهم ابطال حدیث غدیر تواند کرد.

عجب که رازی بجواب احتجاجات متینه اهل حق خرافات واهی و احتمالات رکیکه ذکر کرده، تخلص خود از مضیق الزام خواهد، و در این جا بچنین احتمال ظاهر الصحة، که اصلا اشکالی پیرامون آن نمی گردد، التفات نکند، و بلا تدبیر و تأمل زعم منافات و تناقض و اختلاف در خبر ممکن الاجتماع و الائتلاف نماید، و خود را ضحکه ارباب تحقیق و نظر

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۱۸

سازد.

اما قدح دوم پس بالاتر از اول است، و چنین کلام لغو و بیهوده نه سزای آنست که احدی از فضلاء اعلام و علمای والا مقام و لو بالنقل و الحکایة زبان خود را بآن آلاید، فضلا عن الاعقاد علیه و الرکون إلیه، نه آنکه چنین عالم جلیل که ملقب بامام باشد و از مجددین دین نبوی محسوب کما فی «تذکره الموضوعات» للکجراتی بچنین کذب صراح و دروغ بی فروغ متفوه شود، و آنرا در مقابله خصم ذکر سازد و بچنین مطالب واهی دم مباحات و مبارات زند، از اینجا بتعصبات و حمیات جاهلیت این حضرات پی می توان برد، که در ابطال حدیث غدیر که آنرا نص قاطع بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می بینند چه قسم جد و جهد باطل و سعی لا طائل می کنند «یُریدُونَ لِیُطْفَؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

[۱] این هفوه باطله را که قادحین و جارحین بآن متفوه شده اند می بایست مثل خرق حیض مستور داشتن که فضیحت اعلام و اساطین ثابت نشود، نه آنکه آنرا بی محابا بمقابله خصم ذکر کردن، و از دلائل ابطال مطلوب او شمردن

ورود امیر المؤمنین علیه السلام از یمن بمکه نزد اهل سنت مسلم است

بالجمله رجوع جناب امیر علیه السلام از یمن، و بودن آن جناب همراه رکاب عالی قباب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب باحدیث صحیح اهل سنت ثابت و متحقق گشته.

در «صحیح» ابوع بد الله محمد بن اسماعیل البخاری مذکور است:

حدثنا الحسن بن علی الخلیل الهذلی [۲]، قال حدثنا عبد الصمد، قال: [۱] الصف ۸. [۲] الحسن بن علی الخلیل الهذلی المتوفی (۲۴۲). عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۱۹

حدثنا سلیم بن حیان، قال: سمعت مروان الاصف [۱]، عن أنس بن مالک قال: قدم علی علی النبی صلی الله علیه و سلم من الیمن،

فقال: بما أهلت؟ قال: بما أهل به النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: لو لا أن معي الهدى لاحتلت [۲].

(و نیز در «صحیح بخاری» مذکور است):

حدثني محمد بن المثنى، حدثنا عبد الوهاب بن عبد المجيد، عن حبيب المعلم، عن عطاء، ثنى جابر بن عبد الله: ان النبي صلى الله عليه وسلم أهلّ وأصحابه بالحج وليس مع أحد منهم هدى غير النبي صلى الله عليه وسلم وطلحة، و كان على قدم من اليمن و معه الهدى [۳].

(و نیز در «صحیح بخاری» مذکور است):

حدثنا مسدد، قال: حدثنا بشر بن المفضل، عن حميد الطويل، قال:

حدثنا بكر، أنه ذكر لابن عمر أن أنسا حدثهم أن النبي صلى الله عليه وسلم أهل بعمره و حجة، فقال: أهل النبي صلى الله عليه وسلم بالحج، و أهللنا به معه فلما قدمنا مكة قال من لم يكن معه هدى فليجعلها عمره، و كان مع النبي صلى الله عليه وسلم هدى فقدم علينا على بن أبي طالب من اليمن حاجا، فقال النبي صلى الله عليه وسلم بما أهلت؟ فان معنا أهلك فقال: أهلت بما أهل به النبي صلى الله عليه وسلم، قال عليه السلام: فأمسك فان معنا هديا [۴].

(و در «صحیح» حافظ ابو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری النيسابوری در روایتی طویل متضمن صفة حجة الوداع مذکور است): [۱] مروان الاصفر: أبو خليفه البصري ابن خاقان، أو سالم.

[۲] صحیح البخاری ج ۱ ص ۱۰۴.

[۳] صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۱۶.

[۴] صحیح البخاری ج ۳ ص ۶۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۰

و

قدم على من اليمن ببدن للنبي صلى الله عليه وسلم، فوجد فاطمة ممن حل و لبست ثيابا صبيغا و اكتحلت، فأفكر ذلك عليها، فقالت: ان أبي أمرني بهذا، قال: و كان على يقول بالعراق، فذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم محرّشا على فاطمة للذى صنعت مستفتيا لرسول الله فيما ذكرت عنه فأخبرته أنى أنكرت ذلك عليها، فقال: صدقت صدقت ما ذا قلت حين فرضت الحج؟ قال: قلت: اللهم انى اهل بما أهل به رسولك قال قال: فان معي الهدى فلا تحل، قال:

فكان جماعة الهدى الذى قدم به على من اليمن، و الذى أتى به النبي صلى الله عليه وسلم مائة، قال: فحل الناس كلهم وقصّروا الا النبي صلى الله عليه وسلم، و من كان معه هدى فلما كان يوم التروية توجهوا الى منى فأهلوا بالحج، و ركب رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بها الظهر و العصر و المغرب الخ [۱].

(و در «سنن» ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزوينی در ضمن روایتی طویل مسطور است):

و قدم على ببدن النبي صلى الله عليه وسلم فوجد فاطمة ممن حل و لبست صبيغا الخ [۲].

(و در «سنن» ابو داود سليمان بن اشعث السجستاني در ضمن روایت طویل مرقوم است):

و قدم على رض من اليمن ببدن النبي صلى الله عليه وسلم، فوجد فاطمة ممن حل، و لبست ثيابا صبيغا الخ [۳].

(و در صحیح حافظ ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذی مذکور است): [۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۴۰ ط القاهرة.

[۲] سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۰۲۴- الحديث ۳۰۷۴.

[۳] سنن أبی داود ج ۲ ص ۱۸۴ الحديث ۱۹۰۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۱

مالک ان علیا قدم علی رسول الله صلی الله علیه و سلم من الیمن فقال: بما اهللت؟

قال: اهللت بما اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم، قال: لو لا ان معی هدیا لاهللت. [۱]

(و در «صحیح» حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی مذکور است):

أخبرنا أحمد بن محمد بن جعفر، قال: حدثني يحيى بن معين، قال: حدثنا حجاج، قال: حدثنا يونس بن اسحاق، عن أبي اسحاق عن البراء، قال: كنت مع علي حين أمره النبي صلى الله عليه و سلم على اليمن فاصبت معه أواقی فلما قدم علي على النبي صلى الله عليه و سلم قال وجدت فاطمة قد نضحت البيت الخ. [۲]

(از ملاحظه این عبارات ظاهر است که روایات صحاح سته متفق است بر افاده این معنی، که جناب امیر المؤمنین علیه السلام از یمن رجوع نموده، و در حجة الوداع شریک گردید، پس الحال سخافت شبه واهی قادحین و کذب و بهتان ایشان بر کافه عالم ظاهر گردید.

و از اینجا است که مقلدین این قادحین، با وصف رسوخ قدم در تعصب، و میل باطنی بمقالات و خرافات ایشان، مجال تصدیق این هذیان نیافته، ناچار برد آن پرداخته‌اند، و ضعف عقل و سخافت رأی ائمه خود واضح ساخته.

ابن حجر که از متعصبین اهل سنت است در «صواعق محرقه» در بیان [۱] صحیح ترمذی ج ۳ ص ۲۹۰.

[۲] سنن النسائی ج ۵ ص ۱۵۷.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۲۲

حدیث غدیر می‌فرماید):

و لا التفات لمن قدح فی صحته و لا لمن رده بان علیا كان بالیمن لثبوت رجوعه منها و ادراكه الحج مع النبي صلى الله عليه و سلم انتهى. [۱]

(و علی قاری در «مرقاة» در شرح حدیث غدیر گفته):

و ابعد من رده بان علیا كان بالیمن لثبوت رجوعه منها و ادراكه الحج مع النبي صلى الله عليه و سلم، و لعل سبب قول هذا القائل انه وهم انه قال هذا القول عند وصوله من المدينة الى غدیر خم [۲].

(از اینجا تعصب حضرات اهل سنت باید دریافت، که بهوس ابطال حدیث غدیر، چها اکاذیب و شنائع را التزام کرده‌اند! با وصفی که صحاح سته خویش را از امهات کتب حدیث دانند، و در عقائد و اعمال اعتماد و اعتبار بر آن دارند، و در هر باب رجوع بآن می‌آرند، خصوصا «صحیح بخاری و مسلم» را که اصح الکتب بر هر دو اطلاق کنند، در اینجا حدیث «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «صحیح ابن ماجه»، و «صحیح ابو داود» و «صحیح ترمذی» و «صحیح نسائی» را بصراحت تکذیب کنند.

و زیاده‌تر حیرت دامن می‌کشد از غفول و ذهول رازی، که با وصفی که خود در حدیث غدیر بعدم اخراج بخاری و مسلم آن را قدح نموده، باز رجوع جناب امیر المؤمنین علیه السلام را از یمن، و حضور در حجة الوداع، که در صحیحین مذکور است، و دیگر ارباب صحاح بر اخراج آن اتفاق دارند، و ارباب سیر هم قدیما و حدیثا آنرا ذکر کرده‌اند، بر ملا تکذیب کرده، که [۱] الصواعق لابن حجر ص ۴۲ ط القاهرة ۱۳۸۵.

[۲] المرقاة ج ۲ ص ۴۸۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۵، ص: ۳۲۳

مخالف آن را در مقام رد اهل حق ذکر نموده.

و بالفرض اگر رجوع جناب امیر المؤمنین در این روایات مروی نمی‌گشت، لیکن چون حضور آن جناب روز غدیر خم با حدیث متکثره غدیر ثابت بود، و مدعی دعوی (لم یکن علی علیه السلام مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم فی ذلك الوقت) صورت

دلیلی هم، چه جا دلیلی قابل قبول، بر این دعوی کاذبه اقامت نکرده، لهذا قدح او قابلیت التفات نداشت.

و محتجب نماند که اگر فرض کنیم که جناب امیر المؤمنین علیه السلام از یمن رجوع نفرموده، و در وقت ارشاد نمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حدیث غدیر را حاضر نبوده، پس این مدح قدح نمی کند در اصل حدیث غدیر، آری منافی آن طریق خواهد بود، که در آن حضور جناب امیر المؤمنین علیه السلام، و برداشتن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را، و همراه خود ایستاده کردن منقول است، و اصل حدیث غدیر، که بطرق متعدده منقول است، و در بسیاری از آن این مضمون غیر وارد، آنها بحال خود سالم از طعن و قدح خواهد بود.

و بعدم قدح این معنی در اصل حدیث غدیر بعض اساطین محققین سنیه تصریح کرده اند:

سید شریف علی بن محمد الجرجانی در «شرح مواقف» بجواب حدیث غدیر گفته:

الجواب منع صحة الحديث، و دعوى الضرورة فى العلم بصحته لكونه متواترا مكابرة، كيف و لم ينقله اكثر اصحاب الحديث كالبخارى و مسلم و اضرابهما، و قد طعن بعضهم فيه كابى داود السجستاني، و أبى حاتم الرازى، و غيرهما من ائمة عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۴

الحديث، و لان عليا لم يكن يوم الغدير مع النبي صلى الله عليه و سلم، فانه كان باليمن، و رد هذا بان غيبته لا تنافى صحة الحديث، الا ان يروى هكذا: أخذ بيد علي أو استحضره الخ. [۱]

(پس از اینجا مزید سخافت عقل قادحین و جارحین مقدوحین مجروحین که متمسک باین خرافت گردیده اند واضحتر گردید، که در همچو حدیث متواتر قطعی بامری قدح کردن می خواهند، که کذب و بهتان محض است، و بر تقدیم تسلیم آن هم قدح در اصل حدیث نمی کند.

و باید دانست که بعض معاندین جاحدین، چون کمال بطلان این وجه واهی که مخالف صحاح سته است دریافتند، و خود را از ابطال حق باز نداشتند، بوجهی دیگر تشکیک رکیک آغاز نهاده اند، که حاصلش که رسیدن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بجحفة بتاریخ ثامن عشر ممکن نیست.

و علامه محمد بن اسماعیل الامیر در «روضه ندیه شرح تحفه علویه» در رد این عناد قبیح و کذب ظاهر سعی بلیغ و اهتمام وافر بکار برده).

حيث قال: تنبيه، اعتراض بعض من قصر نظره عن بلوغ مرتبة التحقيق فى حديث الغدير الذى رواه زيد بن ارقم رضى الله عنه مشككا ذلك المعترض بقوله:

ان فى الرواية انه صلى الله عليه و سلم خطب بالجحفة يوم ثامن عشر فى شهر ذى الحجة، و انه لا يمكن بلوغ الجحفة لمن خرج بعد الحج من مكة فى ذلك اليوم، و جعله قادحا فى الحديث.

و أقول: هذا تشكيك بلا دليل و خبط جبان خال عن عدة الادلة ذليل، فقد ثبت انه عليه السلام خرج من مكة يوم الخميس خامس عشر ذى الحجة، راجعا [۱] شرح مواقف ص ۵۳۳.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۵

الى المدينة، و ثبت ان الجحفة على اثنين و ثمانين ميلا من مكة، كما صرح به مجد الدين فى القاموس رحمه الله و ثبت ان المرحلة العربية أربعة برد، كمن حدة الى مكة، كما اخرجه البخارى تعليقا من حديث ابن عباس و ابن عمر انهما كانا يقصران من مكة الى العرفات، و ثبت تقدير الاربعة البرد بالمرحلة، بما رواه الشافعى بسند صحيح انه قيل لابن عباس: أ تقصر من مكة الى العرفات؟ قال: لا، و لكن الى عسفان، و الى حدة، و الى الطائف، و كل جهة من هذه مرحلة الى مكة، فاذا كانت المرحلة أربعة برد، و البريد اثني عشر ميلا يكون المرحلة ثمانية و اربعين ميلا، إذا عرفت هذا عرفت ان من مكة الى الجحفة لا يكون الا دون المرحلتين الكاملتين،

لأنهما اثنان و ثمانین میلا، و إذا عرفت ان رسول الله صلى الله عليه و سلم خرج من مكة يوم خامس عشر من ذى الحجة، فيوم ثامن عشر رابع أيام سفره، فعلم انه بات ليلة ثامن عشر في الجحفة و صلى بها الظهر، و خطب بعد الصلوة فيا للعجب ممن قصر نظره عن البحث، كيف يقدر فيما صح باتفاق الكل بامر يرجع الى المحسوس المشاهد، لقد نادى على نفسه بالبلاهة و سوء الظن و عدم الدراية! و لا يقال: انه باعتبار هذه الازمنة لا يمكن لانا نقول: ان أريد اسفار أهل الرفاهة و المترفين و المرضى و الزمنى فلا اعتبار به، و ان أريد أسفار العرب ففي هذا الزمن يبلغ من مكة الى المدينة على الركاب في أربع، و أهل المدينة يسافرون الحج في زمننا هذا يوم خامس أو رابع ذى الحجة، و يقفون عرفات، و أما أهل الرفاهة فلا اعتبار بهم، و قد كان صلى الله عليه و سلم على نهج العرب، و قد كان بلغ في دخوله مكة في تلك الحجة في سبعة أيام أو ثمانية على اختلاف الرواية، و بالجملة فالتشكيك بهذا نوع من الهذيان، فقد عرفت بما قدمنا ان الحديث متواتر، و الاسفار تختلف، و ليس محالا عادة و لا عرفا، ثم حديث الموالاة قد ثبت باتفاق الفريقين، فلا يسمع

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۶

هذا التشكيك من قائله، و الله الموفق. [۱]

(و محتجب نماند که چون تعصب رازی، در رد حق و حمایت باطل، این مثابه رسیده که از رد و ابطال حدیث غدیر هم خود را باز نداشته، و جسارت بر این شیعه عظیمه روا داشته، جزا و سزای آن هم از شدید الانتقام کما ینبغی یافته، یعنی علاوه بر عذاب ناصب و عقاب واصب، که حق تعالی در آخرت برای منکرین و جاحدین اعداد فرموده، در دنیا هم کما ینبغی رسوا شده، یعنی اکابر ائمه و اساطین و اجله منقیدین و محققین سنی که هم مذهب اویند، مبالغه و اهتمام در اضعاف ناموس و کشف عوار و هتک اسرار آن امام عالی مقدار فرموده‌اند، و اصلا مبالغاتی بجلالت و نبالت و ریاست و امامت و عظمت و شهرت او، که بمحض تلمیح و تخدیع و تبلیس و تدلیس حاصل کرده نفروموندند، فلله درهم و علیه اجرهم، حیث کشفوا عن ساق الجد و الاجتهاد فی الغض عن امام أهل العناد، و فضحوه علی رؤس الملأ و علی اعین العباد، و جعلوه ضحکة و مثله فی البلاد، و أخرجه من أئمة السداد، و اصحاب الرشاد، و افحموه فی الهالکین الزائغین الاوغاد، و المبطلین الزائغین الموصوفین باللداد.

(شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، که پایه تحقیق و تنقید او در رجال بس بلند است، و بتصریح شاه صاحب بجواب حدیث طیر امام اهل حدیث است، رازی را بکمال تهجین و تنقیص و لوم و جرح و ذم و قدح یاد کرده، یعنی او را معیوب بایراد شبهات بر دین اسلام که مورث حیرت خواص و عوام است، و تصنیف کتابی در سحر که ضلال و حرام است نموده، و اسم شریفش را هم بکمال بی ادبی یاد فرموده). [۱] الروضة الندية فی شرح التحفة العلویة ص ۷۰.

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۷

قال فی میزان الاعتدال: الفخر بن الخطیب صاحب التصانیف، رأس فی الذكاء و العقلیات، لكنه عری من الآثار، و له تشکیکات علی مسائل من دعائم الدین تورث حيرة، نسأل الله ان یثبت الایمان فی قلوبنا، و له کتاب السر المکتوم فی مخاطبة النجوم، سحر صریح، فلعله تاب من تألیفه انشاء الله. [۱]

(و ابن تیمیه که امام ائمه و مفتی امت، و عالم ربانی، و فاضل حقانی و شیخ اسلام، و قدوه انام، و آخر مجتهدین، و قانع مبتدعین است، کما فی «فوات الوفيات» و غیره امام رازی را از جبری که فرقه هالکه ضاله است شمار کرده، و اگر باورت نمی آید «بمنهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدريه» رو آر، و قدرت حق تماشا کن، که در آن می فرماید):

ثم المثبتون للصفات، منهم من یثبت الصفات المعلومه بالسمع کما یثبت الصفات المعلومه بالعقل، و هذا قول أهل السنة الخاصة أهل الحدیث و من وافقهم و هو قول أئمة الفقهاء، و قول أئمة الکلام من أهل الاثبات، کأبی محمد بن کلاب، و أبی العباس القلانسی، و أبی الحسن الاشعری، و أبی عبد الله بن مجاهد و أبی الحسن الطبری، و القاضي أبی بکر بن الباقلانی، و لم یختلف فی ذلك قول

الاشعری و قدماء أصحابه، لكن المتأخرين من أتباعه، كأبي المعالي، وغيره لا يشتون الا الصفات العقلية، و أما الجبرية فمنهم من يتوقف فيها كالرازي، و الآمدی، و غیرهما، و نفاة الصفات الجبرية منهم من يتأول نصوصها، و منهم من يفوض معناها الى الله تعالى (۱).

(و شیخ عبد الوهاب شعرانی در «ارشاد الطالبین الى مراتب العلماء العاملين» که در اول آن گفته: [۱] منهاج السنة ج ۱ ص ۲۰۴ ط بولاق مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۸

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على أشرف المرسلين محمد و آله و صحبه أجمعين، و أشهد أن لا اله الا الله، و أشهد أن محمدا رسول الله، و بعد فهذه رسالته مشتملة على امور نفيسة ينبغي لطالب العلم أن لا يهمل علم شيء منها لخصتها من كلام العارفين أصحاب الدوائر الكبرى رضى الله عنهم أجمعين على ما استخرج بعض الافاضل الكرام. می فرماید:

و قد طلب الشيخ فخر الدين الرازي الطريق الى الله فقال له الشيخ نجم الدين الكبرى: لا تطيق مفارقة صنيك الذي هو علمك، فقال: يا سيدى لا بد ان شاء الله تعالى، فأدخله الشيخ الخلوة و سلبه جميع ما معه من العلوم، فصاح فى الخلوة بأعلى صوته: لا نطق فأخرجه، و قال: أعجبني صدقك و عدم نفاقك.

(و مولوى عبد العلى که از اجله علمای این دیار و اعظم مشهورین و افخم کبار است، و حافظ غلام محمد بن الشیخ عمر المدعو باسلمی در «ترجمه تحفه اثنا عشریه» که مسمى است «بترجمه عبقریه» او را بمدائح عظیمه و محاسن فخیمه یاد کرده حیث قال:).

فجاء بعون الله و فضله أحسن من أصله، و ان كنت لقللة البضاعة و علّة الاستطاعة أنوص [۱]، و فى التأمل أغوص، مع أن تشتت الحال و تفجع البال من افول شمس الشمس، طيب النفوس، علامة الوری، علم الهدی، سراج الامة، برهان الائمة، حجة الاسلام، بهجة الانام، حياة العلوم و المعارف، روح البر و العوارف شيخنا الامجد أبی العباس عبد العلى محمد بن مولانا نظام الملّة و الدين محمد الانصارى قدس الله الباری ثوابهما فى دار القرار، و نفسهما فى منازل الابرار، قد أنهض على جنود الاحزان، و ركض الى خيول الحرمان، فصدنى عما كنت أقتبس من أنواره، و مدنى الى ما لغبت باضراره، و عوقنى عن الخير، و سوقنى [۱] ناص ينوص: فریفر، و تنحى يتنحى.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۲۹

الى الضير [۱].

(در «فواتح الرحمت شرح مسلم الثبوت» در ذکر اجماع گفته):

و استدل ثانيا

بقوله صلى الله عليه و سلم: (لا يجتمع امتى على الضلالة)

فانه يفيد عصمة الامة عن الخطاء، فانه متواتر المعنى، فانه قد ورد بألفاظ مختلفة يفيد كلها العصمة، و بلغت رواة تلك الالفاظ حد التواتر، و تلك نحو

(ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن)،

و نحو

(من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربة الاسلام)،

و نحو

(عليكم بالجماعة)

، و نحو

(الترمو الجماعة)

و نحو

(من فارق الجماعة مات ميتة جاهلية)،

و نحو

(عليكم بالسواد الاعظم)

، و نحو

(لا تجتمع امتي على الخطاء)،

و غير ذلك من الالفاظ التي يطول الكلام بذكرها.

و استحسنة ابن الحاجب فانه دليل لا خفاء فيه بوجه و لا مساغ للارتباب فيه.

و استبعد الامام الرازي صاحب «المحصول» كما هو دأبه من التشكيكات في الامور الظاهرة، التواتر المعنوي على حجته، و قال: لا نسلم بلوغ مجموع هذه الآحاد حد التواتر المعنوي، فان الرواة العشرين أو الالف لا يبلغ حد التواتر و لا يكفي للتواتر المعنوي، فانه ليس بمستبعد في العرف اقدم عشرين على الكذب في واقعة معينة بعبارات مختلفة، و لو سلم فتواتره بالمعنى غير مسلم، فان القدر المشترك هو أن الاجماع حجة، أو ما يلزم هو منه، فقد ادعيت أن حجة الاجماع متواترة من رسول الله صلى الله عليه و سلم، و يلزم أن يكون كغزوة بدر و هو باطل فانه لو كان كذلك لم يقع الخلاف فيه، و ان لم يعد تصحيح المتن يوردون على دلالة على حجة الاجماع الاسئلة و الاجوبة، و لو كان متواترا لافاد العلم و لغت تلك الاسئلة و الاجوبة، و ان ادعيت أن هذه الاخبار تدل على عصمة الامة، و هي [۱] الترجمة البقية ص ۲ في شروع الكتاب.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۳۰

بعينه حجة الاجماع، و قرر هذا بعبارات مطبئة كما هو دأبه.

و هذا الاستبعاد في بعد بعيد كبرت كلمة خرجت من فيه، فان القدر المشترك المفهوم من هذه الاخبار قطعا هو عصمة الامة عن الخطاء، و لا شك و اجتماع عشرين من العدول الخيار بل أزيد على الكذب على رسول الله صلى الله عليه و سلم مما لا يتوهم. و أما قوله: لو كان لكان كغزوة بدر، قلنا نعم انه كغزوة بدر، كيف و قد عرفت سابقا أنه تواتر في كل عصر من لدن رسول الله صلى الله عليه و سلم الى هذا الان تخطئه المخالف للاجماع قطعا، و هل هذا الا تواتر الحجة.

و أيضا يجوز أن تكون المتواترات مختلفة بحيث قوم دون قوم، فهذا متواتر عند من طالع كثرة الوقائع و الاخبار. و ما قيل انه لو كان متواترا لما وقع الخلاف فيه، قلنا: التواتر لا يوجب أن يكون الكل عالمين به، أ لا ترى أن أكثر العوام لا يعلمون غزوة بدر أصلا، بل المتواتر انما يكون متواترا عند من وصل إليه اخبار تلك الجماعة، و ذلك بمطالعة الوقائع و الاخبار و المخالفون لم يطالعوا.

و أيضا الحق أن مخالفتهم كمخالفة السوفسطائية في القضايا الضرورية الاولى، فكما أن مخالفتهم لا تضر كونها أولية، فكذا مخالفة المخالفين لا يضر التواتر (۱).

(از این عبارت ظاهر است که دأب فخر رازی آن است که ایراد تشکیکات در امور ظاهره می کند.

و نیز از قول او واضح است که او در رد حجیت اجماع عبارات مطبئه وارد نموده، یعنی در رد حق و تأیید باطل محض اطناب و اسهاب بی کار بکار برده، و اختصاصی باین مقام ندارد، بلکه دأب و عادت ذمیمه او همین است.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۳۱

و نیز از آن واضح است که این استبعاد رازی نهایت بعید و بغایت غیر سدید است، که آخرها عنان تاب و طاقت را از کف بحر

اجاج ربوده، که بمزید غیظ و غضب در حق رازی کلمه (کبرت کلمه خرجت من فیه) بر زبان گهرشان آورده، تشریک رازی در تفوه هفوات، و تقوّل باطلاّت، با جماعت کفار و ملاحده اشرار ثابت کرده، باقتباس از آیه که در حق کفار وارد است، این کلمه بلیغه در حق رازی ارشاد کرده، و هر چند از اطلاق کذب صراحه بر او کف لسان و کبح [۱] عنان فرموده، لکن چون در آخر آیه **إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا**

هم مسطور است، پس ایراد اقتباس صدر آیه در حق رازی، کاشف است از استحقاق او برای این معنی، که ذیل آیه کریمه هم در حق او خوانده شود.

و ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» گفته:

الفخر بن الخطیب صاحب التصانیف رأس فی الذکاء و العقلیات، لکنه عری من الاثار، و له تشکیکات علی مسائل من دعائم الدین تورث حیره، نسأل الله أن یثبت الایمان فی قلوبنا، و له کتاب «السر المکتوم فی مخاطبة النجوم» [۲] سحر صریح، فلعله تاب من تألیفه انشاء الله تعالی، انتهى و قد عاب التاج السبکی علی المصنّف ذکره هذا الرجل فی هذا الکتاب، و قال: انه لیس من الرواء و قد تبرأ المصنف من الهوى و العصبیة فی هذا الکتاب، فکیف ذکر هذا و أمثاله ممن لا روائه لهم کالسیف الآمدی، ثم اعتذر عنه، بأنه یری أن القدح فی هؤلاء [۱] الکبح: الجذب، یقال: کبح الدابة باللجام، أى جذبها به لتقف عن الحركة.

[۲] نسبة «السر المکتوم» الی الرازی غیر ثابتة، و قیل: ان الرازی نفسه تبرأ من هذا الکتاب فی بعض مصنفاته و رد علی هذا الکتاب زین الدین الملطی المتوفی (۷۸۸) و سماه انقضاض البازی فی القصااص الرازی.

عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۵، ص: ۳۳۲

من الدیانة، و هذا بعینه التعصب فی المعتقد، و الفخر کان من أئمة الاصول و کتبه فی الاصلین شهيرة سائرة، و له ما یقبل و ما یرد. و قد ترجم له جماعة من الکبار بما ملخصه أن مولده سنه ۵۴۳ فی رمضان و اشتغل علی والده، و کان من تلامذة البغوی، ثم اشتغل علی الکمال السمنانی و تمهر فی عدة علوم و عقد مجلس الوعظ، و کان إذا وعظ یحصل له وجد زائد، ثم أقبل علی التصنیف، فصنف «التفسیر الکبیر» و «المحصول فی اصول الفقه» و «المعالم»، و «المطالب العالیة» و «الاربعین» و «الخمسين» و «الملخص» و «المباحث المشرقیة»، و «طریقه فی الخلاف»، و «مناقب الشافعی»

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ**؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر

اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه ودانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۱۰۹

سایت: www.Ghadirestan.com - www.Ghadirestan.ir

ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:

تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان ، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالی ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر ، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز :

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه ، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه . تولید کلیپها ، طراحی بروشورها و پوسترها ، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله : سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم) ،نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف،سرویس دهی به محققین و طلاب،گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه،شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان ،همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر ، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا ،بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی ، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر،همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر،جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده ،برگزار گردید.به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام،خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی ، مراکز ، سازمانها ، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهائی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر
همهانگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghadirestan.ir

www.Ghadirestan.com

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

